

دیوان

# استاد منوچهر کرامغانی

با حواشی و تعلیقات و ترجم احوال و فهارس لغت نامه مقابله بیت نسخه خطی چاپی

بکوشش

محمد - دبیر سیاقی

چاپ دوم

جميع حقوق طبع محفوظ و مخصوص مصحح است

از انتشارات کتا بفروشی زوار

تهران - تیرماه ۱۳۳۸ خورشیدی

چاپ سپهر

✓

J & K UNIVERSITY LIB	
Acc No	64167 ✓
Date	1.2.67 ✓

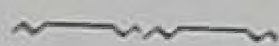
891.551

M 668 D

8703



## فهرست مندرجات



۱۱- روزی بس خرمستی گیر از بامداد	هشت	دیباچه چاپ دوم کتاب
۱۹	ده	دیباچه چاپ نخستین کتاب
۱۲- ساقی بیا که امشب ساقی بکار باشد	پانزده	مشخصات نسخه ها.
۲۱	بیست و یک	ترجمه احوال منوچهری.
۱۳- باد نوروزی همی در بوستان ساحر		فهرست قصاید
۲۳ شود		۱- نوبهار آمد و آورد گل و یاسمنا
۱۴- ابر آزاری چمنها را پر از حورا کند		۲- همی ریزد میان باغ لؤلؤها بزنبرها
۲۴		۳- چو از زلف شب باز شد تابها
۱۵- نوروز روز خرمی بی عدد بود	۴	۴- غرابا مزن بیشتر زین نعینقا
۱۶- ابر آزادی بر آمد از کنار کوهسار	۵	۵- درخمار می دوشینم ای نیاک حبیب
۲۷		۶- آمد شب و از خواب مرارنج و عذابست
۱۷- بر لشکر زمستان نوروز نامدار	۷	۷- المنه لله که این ماه خزانست
۱۸- نوروز فرخ آمد و غز آمد و هریر	۱۱	۸- صنما بیتو دلم هیچ شکبیا نشود
۱۹- هنگام بهارست و جهان چون	۱۴	۹- دلم ای دوست تو دانی که هوای تو کند
۳۶ بت فرخار		۱۰- وقت بهارست و وقت ورد مورد
۲۰- بدهقان کدیور گفت انگور		
۲۱- نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز		



۲۲- عاشقارود دیده از سنگ و دل از فولاد ساز	۴۲
۲۳- آمدت نوروز و آمد جشن نوروزی فراز	۴۳
۲۴- بیار ساقی زرین نبید و سیمین کاس	۴۵
۲۵- سمن بوی آن سر زلفش که مشکین کرد آفاقش	۴۶
۲۶- ای خداوند خراسان و شهر شاه عراق	۴۸
۲۷- بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ چنگ	۵۰
۲۸- الایا خیمگی خیمه فرودل	۵۳
۲۹- آمده نوروز ماه با گل سوری بهم	۵۹
۳۰- شبی کیس و فرو هشته بدامن	۶۲
۳۱- بر آمد ز کوه ابر مازندران	۶۶
۳۲- ای باده فدای تو همه جان و تن من	۶۹
۳۳- ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن	۷۰
۳۴- حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین	۷۹
۳۵- فغان ازین غراب بین و وای او	۸۲
۳۶- رسم بهم من گیر و از نو تازه کن بهم منجنه	۸۶
۳۷- ماه رمضان رفت و مرا رفتن او به	۸۸
۳۸- برخیز هان ای جاریه، می در فکن در باطیه	۹۰
۳۹- ای ترک من امروز نگو بی بکجایی	۹۵
۴۰- ای لعبت حصاری شغلی اگر نداری	۹۸
۴۱- خواهم که بدانم من جانا تو چه خو داری	۱۰۲
۴۲- نوروز در آمدای منو چهری	۱۰۸
۴۳- اندر آمد نوبهاری چون مهبی	۱۱۱
۴۴- نوروز بر نگاشت بصر ایشک و می	۱۱۲
۴۵- نوروز روز گاره بجدد کنده می	۱۱۴
۴۶- جهان ناچه بد مهر و بد خو جهانمی	۱۱۶
۴۷- صنما گرد سرم چند همی گردانی	۱۲۱
۴۸- بینی آن بیجاده عارض لعبت حمیری	۱۲۲
۴۹- یکی سخنت بگویم گرا ز ره می شنوی	۱۲۶



- ۵۰ - رفت سرما و بهار آمد چون طاروسی  
۱۲۷
- ۵۱ - نوروز روزگار نشاطست و ایمنی  
۱۲۸
- ۵۲ - بزن ای ترک آهو چشم آهو از سرتیری  
۱۳۰
- ۵۳ - آفرین زان مر کب شب دیز نعل رخس  
روی  
۱۳۶
- ۵۴ - بساز چنگ و بیاورد و بیتی و رجزی  
۱۳۷
- ۵۶ - گاه توبه کردن آمد از مدایح و زهجی  
۱۳۹
- ۵۶ - بنام خداوند یزدان اعلیٰ ۱۴۱
- ۵۷ - چنین خواندم امروز در دفتر ۱۴۳
- فهرست مسطها**
- ۵۸ - خیزید و خیز آرید که هنگام خزانست  
۱۴۷
- ۵۹ - آب انگور بیارید که آب ان ماهست  
۱۵۶
- ۶۰ - باز دگر باره مهر ماه در آمد ۱۶۴
- ۶۱ - آمده نوروز هم از بامداد ۱۶۹
- ۶۲ - نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز  
۱۷۴
- ۶۳ - آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان  
۱۷۷
- ۶۴ - سبحان الله جهان نیمینی چون شد  
۱۸۲
- ۶۵ - بوستانبانا حال و خبر بستان چیست  
۱۸۶
- ۶۶ - بوستانبانا امروز بیستان بدهای  
۱۹۳
- ۶۷ - شاد باشید که جشن مهرگان آمد  
۱۹۷
- ۶۸ - آمد بهار خرم و آورد خرمی ۲۰۶
- فهرست قطعات و قصاید ناتمام**
- ۶۹ - ای باعدوی ما گذرنده ز کوی ما  
۲۱۳
- ۷۰ - دوستان وقت عصیرست و کباب ۲۱۳
- ۷۱ - می بر کف من نه که طرب بر اسبب اینست  
۲۱۴
- ۷۲ - سپیده دم که وقت کارعامست ۲۱۵
- ۷۳ - این قصر خجسته که بنا کرده ای امسال  
۲۱۶



۷۴ - چرخست ولیکن نه درو طالع نحس است . ۱۲۶	۸۶ - نبید پیش من آمد بشاطی بر که ۲۲۵
۷۵ - الاوقت صبحوست ، نه گرمست و نه سرد است . ۲۱۷	۸۷ - نوشم قدح نبید نوشنجه ۲۲۶
۷۶ آمدای سید احرار شب جشن سده ۲۱۸	۸۸ - گرفتت که رسیدی بدانچه می طلبی ۲۲۶
۷۷ - جز چشم عظمت هر که بدو درنگرد ۲۱۹	فهرست رباعیها ~~~~~
۸۷ - بفال نیک و بروز مبارک شنید . ۲۲۰	رباعی ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹ ۲۲۷
۷۹ - بارخت ای دلبر عیار یار ۲۲۱	رباعی ۹۴، ۹۳ ۲۲۸
۸۰ - نوبهار از خوید و گل آراست گیتی رنگ رنگ . ۲۲۱	بیت های پراکنده ۲۲۹
۸۱ - شبی در از می سرخ من گرفته بچنگ ۲۲۲	شعرهای منسوب بمنوچهری ۲۳۱
۸۲ - می ده پسر ابر گل، گل چون بل و مل چون گل ۲۲۲	توضیحی درباره اشعار منوچهری مندرج در فرهنگها، کتابهای ادب و عروض و در این شاعران و سفینه های شعر ۲۳۵
۸۳ - خیزبت رویانا مجلس زی سبز بهریم ۲۲۳	فهرست تعلیقات ~~~~~
۸۴ - ای دل چو هست حاصل کار جهان عدم ۲۲۴	ممدوح قصیده نخست ۲۳۹
۸۵ - ای بت زنجیر جعدای آفتاب نیکوان ۲۲۴	هفت کشور ۲۳۹
	درباره قصیده دوم ۲۳۹
	جرعه برخاک ریختن ۲۴۰
	اسبی که صغیرش نر نی می نخورد آب . ۲۴۰
	ناکشته کشته صفت روح قدس بود ۲۴۱



فهرست مندرجات

پنج

۲۴۶	در باره بیت ۷۸۷	مهرتر بدو كوچك بدلت و بز بانست	۲۴۱
۲۴۶	عرش بلقیس	تاریخ سرودن قصیده ۸	۲۴۱
۲۴۶	مقرعه زدن	ممدوح قصیده ۱۰ فضل بن محمد حسینی	۲۴۱
۲۴۶	نعمایم پیش او چون چارخاطب	ممدوح قصیده ۱۱ خواجه ابوالحسن بن	۲۴۲
۲۴۷	سرازالبرز برزد قرص خورشید	حسن	۲۴۲
۲۴۷	مضمون بیت ۹۳۰	بود همه بودنی كلك فروایستاد	۲۴۲
۲۴۷	دیگک بهم منجنه	ممدوح قصیده ۱۲ ابو حرب بختیار محمد	۲۴۲
۲۴۷	منوچهری و اشعار شاعران عرب	مرخ و عفار	۲۴۳
۲۴۸	سنائی و اشعار منوچهری	ممدوح قصیده ۱۳ خواجه طاهر	۲۴۳
۲۴۸	اعلام قصیده ۳۳	هر که او مجروح گردد دیگره از نیش پلنگ	۲۴۳
۲۵۰	تاریخ سرودن قصیده ۳۴	تاریخ سرودن قصیده ۱۷	۲۴۳
۲۵۰	یکره انگشت در زلفین کردن	پل بستن محمود و مسعود بر جیحون	۲۴۴
۲۵۱	مضمون «الاهبی ...»	سالار خانیان	۲۴۴
۲۵۱	مضمون «بدره عدلی ...»	مضمون مصراع دوم بیت ۶۰۰ از لامعی	۲۴۴
۲۵۲	مقرعه زدن	ممدوح قصیده ۲۱	۲۴۵
۲۵۲۰	مضمون «اما صحا ...»	مضمون «کش و بند و بر آ ...»	۲۴۵
۲۵۲	ممدوح قصیده ۳۶	حمیم و غساق	۲۴۵
۲۵۲	ماهی فرزندان دینبی	بر طاق نهادن	۲۴۵
پرویز ملك چون سخن خوب شنیدی		اسپهبد	۲۴۵
۲۵۲	راه بده بردن	ممدوح قصیده ۲۳	۲۴۶
۲۵۲	انگور زانگور برد رنگ و به از به		



۲۵۴	چشمهٔ معمودیه	۲۶۲	نیست آنسو تر ز عبادان دهی
۲۵۵	قرطهای ماریه	۲۶۲	ممدوح قصیدهٔ ۴۴
۲۵۵	پارسای فاطمی	۲۶۳	می
۲۵۵	چون داد سالار حبش	۲۶۳	آنروز که آسمان بنور دند هم چو طی
۲۵۵	ماجد ملعون خس	۲۶۳	قصیدهٔ ۴۶
۲۵۶	کش کرد مهدی در قفس	۲۶۳	شنیدم که اعیسی...
۲۵۶	مضمون «سیف اصدق»	۲۶۳	عنوان قصیدهٔ ۴۹
۲۵۶	دربارهٔ کلمهٔ بویی	۲۶۴	قیس
۲۵۶	کیا	۲۶۴	هزار سال همدون بزی...
۲۵۷	کارمدد و کار کیا نانا باشد	۲۶۴	دربارهٔ بیت ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱
۲۵۷	سالار سپاهان	۲۶۴	باطنی
۲۵۸	فرزند بدر گاه فرستادن علاء الدوله		دربارهٔ بیت «خرمن زمن گرسنه
۲۵۸	تاریخ سرودن قصیدهٔ ۴۰	۲۶۵	خالی کجا بود
۲۵۹	شاعر سبکدل	۲۶۵	سبحان الذی اسری
۲۵۹	برمن زفرت ارجو...	۲۶۵	بویحیی
	لنگی نتوان بردن ای دوست بر هواری	۲۶۵	قارظ عنزی
۲۶۰		۲۶۵	هزار، سال نبوی
۲۶۰	تامیر ببلخ آمد	۲۶۵	آنکه گفت «آذنتنا»
۲۶۱	ملك محمد قصری	۲۶۶	آنکه گفت «الذاهبین»
۲۶۱	زلف ایا زودیدهٔ فخری	۲۶۶	آنکه گفت «السیف اصدق»
۲۶۱	حادث بن ظالم المری	۲۶۶	آنکه گفت «ابلی الهوی»
۲۶۱	مضمون بیت ۱۴۶۷	۲۶۶	بوالعباس
۲۶۲	خود بدست چپ بود هر پنجوی	۲۶۶	اعلام بیت ۱۸۱۳



هفت	فهرست مندرجات		
۲۷۰	مرد غدیر خم	۲۶۶	ردای کعب
۲۷۱	عنوان مسمط یازدهم	۲۶۷	ممدوح قصیده ۶۵
۲۷۱	طوبی امن یری عکله	۲۶۷	ممدوح قصیده ۵۷
۲۷۱	درباره بردر گنججه آمدن رومیان	۲۶۷	دختر جمشید
۲۷۳	فهرست نامهای کسان	۲۶۸	درباره مضمون «خیزید و خز آرید»
۳۵۹	فهرست نامهای جایها	۲۶۸	درباره بیت ۱۹۱۶
۳۶۴	فهرست نام کتابها و مجله‌ها	۲۶۸	درباره مضمون «النار ولا العار»
۳۶۸	فهرست قبایل و طوایف و فرق	۲۶۹	هفت کشور
۳۶۸	فهرست سور قرآن کریم	۲۶۹	درباره مضمون «راحت کژدم زده»
۳۶۹	فهرست نام اسمها و بتها و جز آن	۲۶۹	خواجه خلف
۳۷۰	آهنگها	۲۶۹	برشاه جهان عزیز و بر حاجب شاه
۳۷۴	فهرست نام آهنگها	۲۷۰	ممدوح مسمط نهم
۳۷۶	فهرست نام گلها	۲۷۰	آیه الکرسی
۳۷۸	فهرست نام پرندگان		مضمون «که مرا رشتد نتاند تافت»
۳۸۰	لغات دیوان منوچهری	۲۷۰	ابلیسی
		۲۷۰	مضمون «روز روشن ستاره بنمایم من»





## دیباچه چاپ دوم

~~~~~

دیوان شاعر بلند پایه و شیرین سخن زبان فارسی ، استاد منوچهری دامغانی را نزدیک دوازده سال پیش بدنبال کوشش و پژوهش چند ساله خود به چاپ رسانیدم و بیست و نهمین وضع ممکن آنرا در دسترس شعر پژوهان و ادب دوستان نهادم و هر چند از این رهگذر زبان مادی بسیار مرا و دوستان مرا که بنام انجمن اسپند در فراهم آوردن هزینه چاپ کتاب همکاری داشتند، نصیب آمد، اما امروز که از آن همه رنج و خستگی و زیان و ماندگی چیزی بر جای نمانده است بخود میبالم که از همه گونه اجر معنوی و تشویق گرم و مؤثر اهل ادب در مورد کاری که انجام داده‌ام برخوردار نیافته‌ام و شاید اثری که پدید آورده‌ام نیز راهبر روش کامل تصحیح و ویرایش شده باشد .

بفروش رسیدن نسخ چاپ اول این کتاب و بسیاری خواستاران از یکسوی و بدست آمدن برخی اطلاعات و نکات مفید و اطلاع بر قسمتی از لغزشهای چاپ نخست بجملمگی باعث آمد که از این کتاب چاپ دیگری بشود .

کتابخانه زوار هزینه مادی این کار را تعهد کرد و خوانندگان عزیز اینک چاپ نوینی از دیوان منوچهری که تا حد قابل ملاحظه ای از موارد مبهم چاپ سابق آن کاسته شده است و تصحیحات گرانبهای استاد علامه مرحوم دهخدا را نیز دربردارد پیش چشم دارند .

در تراجم احوال و لغت نامه و تعلیقات دیوان نیز تغییرات مفید دادم و افزونیهایی لازم رو ادا شتم و دقت بسیار بکار بردم که کار سابق را استوارتر و کاملتر گردانم، استدراکات پایان چاپ سابق را بمتن نقل کردم و بعضی موارد که ضبط حاشیه را استوار تر از متن یافتیم ، آندو را جابجای کردم تا چاپ دوم هر چه منقح تر بر آید .



پس از انتشار چاپ اول کتاب، ادب دوستان و شعر شناسان بصیر مقالات متین و نمکین در مجلات مختلفه تشویق و تصحیح و تعریف کتاب را تقریظ گونه بنوشتند که از آن جمله بود مقاله استاد نفیسی در مجله پیام نو و مقاله آقای دکتر زرین کوب در جهان نو و هریک در نوع خود ممتع و سودمند و حاوی نکات جالب و مشوق. و اینک بهتر جا و نیکتر فرصتی است که از آن بهره تشویق و لطف سپاسگزاری کنم.

در مقدمه چاپ سابق مناسبت را تغییر مختصری داده‌ام اما موارد آنرا متذکر شده‌ام، و هم در رسم الخط حواشی الزامی را که در چاپ سابق داشتم مرعی نداشتم. در خلال انتشار چاپ اول و دوم کتاب اینجانب توفیق خدمات دیگری با انتشار کتبی نظیر دیوان فرخی سیستانی و شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی و فرهنگ اسدی و غیاث اللغات و نزاهة القلوب و لغت فرس اسدی و چند کتاب دیگر که فهرست آنرا در پایان کتاب ملاحظه میفرمائید یافتیم، و با آنکه تصحیح و چاپ دیوان فرخی (که از جهت بلکه جهات بسیار آنرا با دیوان منوچهری یکجا پیش چشم باید داشت، و در ابتدای آن کتاب نیز متذکر آن شده‌ام) بسی باارج بود. اما اقرار میکنم که آن اندازه برخورداری معنوی که مرا از دیوان منوچهری دست داده است از هیچیک از آثار منتشره دست نداده است و شاید دیگر مصححان را نیز در آثار خود.

اینک شما و چاپ نوین دیوان استاد منوچهری.



بنام خداوند جان و خرد

### دیباچه

کتابی که هم اکنون خوانندگان گرامی پیش چشم دارند مجموعه آثار برجای مانده شاعر است که بظرافت طبع و قدرت توصیف و وسعت حفظ و ذوق سرشار و مهارت در تشبیه پیش همگان شهرت یافته است.

در گردآوری و تصحیح و اشاعه این دیوان اگر چه بظاهر نام اینجانب در میانست ولی حق آنست که گروهی از استادان سخن شناس و دوستان یکدل که نهانی شعر و ادب دل باخته اند، منتی عظیم بر من، و حقی بزرگ بگردن شعر و ادب دارند، تا بحدی که اگر راهنمایی و تشویق ایشان نبود شاید دیوان منوچهری بصورت حاضر در دسترس خوانندگان عزیز قرار نمیگرفت.

تصحیح و چاپ دیوان منوچهری چنانکه بر استادان فضل و هنر و نقادان شعر و ادب پوشیده نیست کاری بس دشوار بود، عزمی چون کوه راسخ، دانش و اطلاعی بس عمیق و استقصا و فحسی کامل میخواست، تاراه بسر منزل مقصود برده آید و چاپهای پیشین آن بخصوص چاپ اخیر (تهران ۱۳۱۹) از لحاظ صحت و کمیت و کیفیت چیزی نبود که آبی بر آتش شوق تشنگان اشعار جاندار و استاد پسند شاعر دامغانی باشد اینجانب با همه ناداری عایه علمی بقدر وسع و همت خویش کوشید تا مگر زنگی ازین آینه بزدايد و گرد و غبار تصرف و تحریفی را که طول قرون بر چهره این در درخاک افتاده بجای نهاده است پاک کند و با آنکه بظاهر مهم خویش را تعهد کرده است باز با کمال



فروتنی معترفست که دستی کوتاه دارد و خر ماهنوز بر نخیل است، چه دیوان حاضر با آنکه  
 تمامتر کاریست که تا کنون درباره منوچهری شده است کاملترین کار نیست و شاید  
 این نقص در ادبیات فارسی تا پیدا شدن نسخه مصحح و قدیم همچنان بر جای بماند.  
 چیزیکه هست من بنده تا آنجا که توانست از تفحص باز نایستاد و از پرسش  
 ننگ نداشت و از کوشش و طلب باز ننشست تا آنچه را که گرد می آورد با همه  
 بیمقداری ارزش یکبار خواندن بیابد و این مایه امید، یا نوید بیهقی مورخ مشهور  
 که گفت: «هیچ نوشته نیست که یکبار خواندن نیارزد» ویرا دل داد و گستاخ کرد  
 تا دامن همت بر کمر زد و برخی از عمر عزیز را بپای عزیزی صرف نمود و در مدتی  
 فزون از سه سال شبانروز بکار پرداخت و از نسخیکه در کتابخانههای پایتخت یا  
 نزد دوستان و آشنایان سراغ داشت قایده برگرفت و در کتب عالم را ادب هرجا  
 سخنی از استاد یافت و شعری از وی دید چون در ی گرانها بغنیمت برد و برگنج  
 دیوان وی افزود و هرجا بمطالبی برخورد که رابطه‌ی با سخن استاد داشت یا ایضاح  
 اشعار وی را افادتی میکرد یا ابهامی را روشن و مشکلی را حل مینمود گرد آورد  
 و با همه تنگی میدان استقصا و فحص و کمی مایه دانش خویش دیوانی از استاد  
 منوچهری فراهم ساخت، و یا بتعبیری شاعر پسند: قصیدتی سرود که مطلعش عذر تقصیر  
 خدمت و شاه بیتش شعر استاد و مخلصش امید چشم پوشی و بخشش است.  
 در متن حاضر بعلم فقدان نسخه صحیح و قدیم ممکن نگشت که نسختی را اصل و  
 نسخ دیگر را حاشیه قرار دهد، بدینجهت در موارد اختلاف نسخ، بحکم ذوق و  
 برتری صحیح از سقیم یا قراین تاریخی یا پیروی از قواعد دستور زبان و سبک متداول  
 عصر شاعر یکی را متن قرار داد و مابقی را بعنوان نسخه بدل در حاشیه قید کرد.  
 هرجا تصحیحی بجا کرد و تغییری در متن داد در حاشیه متذکر شد و آنچه را  
 که دیگران تصحیح کردند باسم و رسم بنام ایشان مثبت ساخت.



اگر مشکلی یافت که توجیه آن بعبارتی کوتاه میسر بود با گذاردن علامت (+ یا ×) در حاشیه توجیه کرد<sup>۱</sup> و هر گاه مشکلی پیش آمد که بشرح و تفسیر بیشتری نیاز داشت، یا چون اطلاعی بچنگ آورد که متن را روشن میکرد با گذاردن علامت (≡) در متن و حاشیه و قید اینکه «بتعلیقات بنگرید»، در تعلیقات با ذکر صفحه و سطر آن مشکل را حل یا آن مطلب مفید بمتن را بیان کرد.

اعلام کتاب را همه جا بحروف درشت نگاشت تا ممتاز باشد<sup>۲</sup> و زیر کلماتی که نام آهنگی از موسیقی بود خطی گذارد تا آسان بدیده در آید<sup>۳</sup> در رسم الخط کتاب بخصوص حواشی و مطالب بیرون از متن کوشید که از نظر استاد محترم آقای بهمنیار که بصورت خطابه‌یی در فرهنگستان ایراد گردیده و در شماره ۴ سال ۱۳۵۱ شماره ۲ سال ۲ مجله فرهنگستان چاپ شده است پیروی کند<sup>۴</sup> و چون خواست که اثر ناچیز خود را کاری موافق اصول علمی جلوه گر سازد، شروح و توضیحات و معانی لغات را از متن و حواشی (نسخه بدلها) مجزای ساخت، توضیحات لازم و مفید را ضمن تعلیقات بیان کرد و لغت نامه‌یی پیاپی کتاب در افزود که در آن معنی هر لغتی با ذکر شماره صفحات حاوی آن لغت بترتیب حروف تهجی ثبت افتاده است، آنگاه برای آنکه متبعین و محققین را راهنما شده باشد فهرستی از نام گلها و پرندگان و آهنگهای دیوان استاد ترتیب داد و مقالاتی نیز در خصوص الحان موسیقی جداگانه بدان افزود در حالیکه شرح هر گل یا پرنده را ضمن فهرست لغات بنحو مستوفی با ذکر صفحات توجیه کرده بود.

در فرهنگهای موجود هر جا شعری از استاد منوچهر بشاهد لغتی یافت اگر آن شعر در دیوان موجود وی نبود قید کرد و اگر بود بدگر لغتی که آن شعر را بشاهد

۱- در چاپ حاضر بجای این علامات شماره گذارده شده است.

۲- در چاپ حاضر رعایت زیبایی و تناسب کلمات را درشت تر چاپ نکرده است.

۳- این قسمت نیز در چاپ حاضر رعایت نشده است.

۴- رعایت این رسم الخط نیز در چاپ حاضر نشده است.



داشت بسنده نمود و مجموعه آن لغات را جدا گانه گرد آورد و در پایان متن به چاپ رسانید و هم کتابهای حاوی اشعار استاد را تا آنجا که تفحص کرده بود در همان فصل نام برد پس تعلیقات و بعد از آن فهرست نام کسان و جایها و قبیله‌ها را ثبت کرد و نیز برای آنکه اعلام تاریخی کتاب جامع و مفید باشد در فهرستی که بترتیب حروف تهجی ترتیب داد، ذیل هر نام خاص شتمی از احوال ویرا برنگاشت، ولی چنانکه در صفحه ۲۷۵ گفته شده است برخی اعلام را از این قید مستثنی ساخت. چون فهرست اعلام بدین کیفیت پایان آمد اعلامی را که از ترتیب الفبایی فهرست فوت شده بود در پایان فهرست اضافه کرد، آنگاه فهرستی برای تعلیقات ترتیب داد و توضیحی کوتاه در خصوص متن کتاب و فهرست اعلام بدان افزود و سپس فهرست نام گله‌ها و پرندگان و آهنگهای دیوان و آنگاه لغت نامه را قرار داد و لغت‌های از ترتیب الفبایی فوت شده را در انجام آن گنجانید، پس فصلی برای اشعار منسوب بمنوچهری و دلایل عدم تعلق آن اشعار با استاد پرداخت و در پایان آن فهرست جامع کتاب را چاپ کرد<sup>۱</sup> و چون کتاب بدین طریق انجام پذیرفت از نو نظری در آن کرد و تغییراتی را از لحاظ متن و حواشی لازم دید و ذکر مطالب مفیدی را که در طی چاپ کتاب بدست آورده بود سودمند دانست و نیز در نسخی که پس از چاپ متن یا در طی طبع بهمت دوستان بدست آورده بود مواضع ارجحی یافت که تذکر آن بس واجب مینمود و هم از فرصت استفاده کرد تا بار دیگر از نظر صائب استاد ارجمند آقای فروزانفر برخوردار شود و با آنکه در طی تصحیح و چاپ کتاب از راهنمایی و کمک معنوی ایشان بهره‌مند گشته بود، درخواست که با مطالعه متن چاپ شده نقایص و اشتباهات را گوشزد سازند و نظر نهایی خویش را متذکر گردند، وقتی عزیز از ایشان در اینکار صرف شد تا این مهم گذارده آمد و چون مجموعه تصحیحات و نظرات انتقادی ایشان معلوم گشت، آنرا با مواضع ارجح نسخه‌های پس از چاپ بدست آمد و مستدرک نسخه

۱- این ترتیب بر حسب چاپ نخستین است، در چاپ حاضر ترتیب بنحویست که در فهرست مطالب آمده و فهرست مطالب را نیز در آغاز کتاب قرار داده‌ایم.



بدلها و توضیحات خویش با ذکر علائم مشخصه تحت عنوان استدراکات در پایان کتاب جای داد تا خوانندگان عزیز آنچه را بذوق سلیم خویش نیکو یافتند برگزینند و بمتن کتاب در افزایند<sup>۱</sup>.

باری برای آنکه این مقدمه حسن ختام یابد آنرا بشرح حال استاد منوچهری و شمتی از طرز سخن بردازی این شاعر با ذوق و هنرمند پایان می دهد ولی پیش از آنکه بدین منظور پردازد و مشخصات نسخه ها و کتاب های مورد استفاده در این تصحیح را ذکر نماید، برخویشتن واجب می داند که از دوستان و آشنایانیکه در فراهم آمدن این دیوان سهیم و شریک و را همماو مشوق بوده اند سپاس گوید و در این میان نخست وظیفه خود میداند که از دانشمند ارجمند آقای فروز انور استاد دانشگاه و رئیس دانشکده معقول و منقول که حقی عظیم در تصحیح این دیوان دارند تشکر نماید و نیز از دانشمند جلیل آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه که در همه حال مشوق و راهنمای اینجانب بودند و باسعه صدی که در ایشان ملحوظست نسخ خطی و چاپی دیوان منوچهری خود و دیگر کتب مورد نیاز را در اختیار این بنده نهادند سپاسگزاری کند و نیز از دوستان عزیزی چون آقای عبدالحمید گلشن و آقای مصطفی مقربی و آقای احمد افشار شیرازی که مدتی از عمر گرانبهای خویش را صرف کمک و همکاری با اینجانب کردند ممنون باشد و همچنین از یاران یکدلی چون آقای مشکور و آقای ستوده و آقای تفضلی و آقای دکتر معین که در همه حال مشوق اتمام کار بودند سپاس گوید و از گروهی که تحت نام «اسپند» با سرمایه مادی و تشویق معنوی خویش نشر این کتاب را وسیله شدند و نیز از کارکنان کتابخانه های ملی و مجلس شورای ملی و ملی ملک (حاج حسین آقا) و دوستان و آشنایانیکه نسخ خویش را باسعه صدر با اینجانب امانت دادند شکر گزار باشد.

۱- در چاپ حاضر استدراکات بمتن نقل شده است. و نکته گفتنی آنکه چاپ حاضر از تصحیحات و نظرات پربهای استاد علامه فقید دهخدا برخوردار است و مزیتی انکارناپذیر بچاپ سابق دارد.



در خاتمه بار دیگر از دانشمندان سخن شناس که کالای ناچیز اینجانب را بچیزی  
میخرند و خزفرا بجای در شاهوارمی پذیرند بوزش میخواهد و بکرم عمیم و لطف  
بیدریغ و چشم‌پوشی ایشان از لغزش و گمراهی خویش امیدوارست.

### اینک مشخصات نسخ دیوان منوچهری و کتابهای حاوی اشعار او

۱- نسخه خطی متعلق بآقای سعید نفیسی استاد دانشگاه تهران (بعلامت  
اختصاری «ن ۱»). این نسخه تاریخ تحریر ندارد. بخطی خوش تحریر شده و در پشت  
ورق اولش نوشته‌اند: دیوان منوچهری دامغانی بتصحیح شاهزاده فرهاد میرزا  
معمدالدوله. مقدمه این دیوان همان مقدمه مرحوم هدایت است. عنوانها بخط  
سرخ نگاشته شده و در حواشی کتاب، لغات و برخی مشکلات را بخط سرخ و گاهی  
سیاه معنی و شرح کرده‌اند.

۲- نسخه خطی متعلق بآقای سعید نفیسی (بعلامت «ن ۲»). دیوان ازرقی شاعر  
در ابتدا و برخی ابیات متفرق ترکی در پایان این نسخه جای داده شده است، مقدمه  
هدایت در پایان اشعار منوچهری نوشته شده و نویسنده نسخه معلوم نیست. در پایان اشعار  
ازرقی قصیدتی تمام تاریخ از کلام جلالی شاعر در مدح محمدشاه قاجار بمناسبت  
سال جلوس او (۱۲۵۰ هجری) درج شده و در پایان اشعار منوچهری ساقی نامه‌یی  
از سیدرضی نامی ضبط است و اگرچه این ساقی نامه در بادی امر موهم اینست که  
این نسخه از روی نسخه چاپی سال (۱۶۹۵) بنگارش درآمده ولی بدون شك نویسنده  
نسخی قدیم یا نسخه‌هایی در دست داشته و در غالب جاها اصلاحاتی بر طبق آن نسخه  
یا نسخ کرده است و بهمین جهت این نسخه رویه‌رفته اگر بهترین نسخه مورد استفاده‌ما  
نباشد لااقل در ردیف نسخ خوب محسوبست و ما در تصحیح متن کتاب از آن فراوان  
استفاده کرده‌ایم



- ۳ - نسخه چاپ پاریس (بعلامت «کا») نسخه بیست که کاژیمیرسکی Kazimirski خاورشناس لهستانی با حواشی و تعلیقات بزبان فرانسه چاپ و در پاریس بسال ۱۸۸۶ میلادی منتشر کرده است.
  - ۴ - نسخه چاپ تهران (بسال ۱۲۹۵) بعلامت «چا» با استفاده از حواشی مختصری که آقای سعید نفیسی بنسخه خود افزوده بودند.
  - ۵ - نسخه چاپ تهران (سال ۱۲۸۵) بعلامت «چ۲».
  - ۶ - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (بعلامت «مچا») تحت شماره ۱۰۷۴ بخط نستعلیق، نویسنده آن محمد ابراهیم «نعم شیرازی» و تاریخ تحریر آن نیمه دوم قرن سیزدهم هجریست. این نسخه از لحاظ صحت حایز اهمیت است<sup>۱</sup>.
  - ۷ - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (بعلامت «مچ۲») بشماره ۱۰۷۵ تاریخ تحریر آن ۱۲۹۸ هجری و نویسنده اش ملا شفیع‌ای سروسنایی مشهور بصدر سروسنایان است و بخط شکسته کتابت شده<sup>۲</sup>.
  - ۸ - نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی (بعلامت «مچ۳») بشماره ۱۰۷۶ بخط محمد صادق قاجار تاریخ تحریر ۱۳۱۵ هجری<sup>۳</sup>.
  - ۹ - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (بعلامت «مچ۴») بشماره ۲۱۲۶ و تاریخ تحریر آن ۱۲۸۲ هجری است<sup>۴</sup>.
  - ۱۰ - نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی (بعلامت «مچ۵») بشماره ۲۴۷۸ این نسخه تاریخ تحریر ندارد. و نویسنده اش نیز معلوم نیست و از لحاظ صحت مندرجات قابل ملاحظه است<sup>۵</sup>.
  - ۱۱ - نسخه خطی کتابخانه ملی (بعلامت «ما») بشماره ۳۱۱۸ سلطنتی تاریخ تحریر ۱۲۸۸ و نویسنده آن میرزا آقا و بخط شکسته کتابت شده است.
- 
- ۳ و ۲ و ۱ - رجوع شود بجلد سوم فهرست کتب خطی مجلس ص ۸-۴۲۷  
 ۵ و ۴ - این دو نسخه جزء کتب فهرست نشده مجلس است.



۱۲ - نسخه خطی کتابخانه ملی (بعلامت «م ۲») بشماره ۱۰۰۷۲ بخط نستعلیق، نویسنده آن محمدعلی نامیست و در ۱۲۷۶ نوشته شده است.

۱۳ - نسخه خطی کتابخانه ملی (بعلامت «م ۳») بشماره ۱۱۲۱۷ سلطنتی تاریخ تحریر ۱۲۸۸ بخط نستعلیق و نویسنده آن شخصی است بنام میرزا مصطفی.

۱۴ - نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار (بعلامت «س ۱») بشماره ۱۲۷۶ (شماره ۳۹۱ کتابخانه) بخط نستعلیق خوش ولی نویسنده و همچنین سال تحریر آن معلوم نیست منتهی این نسخه در سال ۱۲۹۵ داخل کتابخانه اعتضاد السلطنه شده و نگارش آن ظاهراً ده یا پانزده سال پیش از این تاریخ صورت گرفته است.<sup>۱</sup>

۱۵ - نسخه کتابخانه مدرسه سپهسالار (بعلامت «س ۲») بشماره ۱۲۷۵ (شماره ۳۸۹ کتابخانه). این نسخه دیوان عنصری را همراه دارد. تاریخ نگارش و نویسنده آن معلوم نیست و نسخه بیست که از روی نسخه گرد آورده مرحوم هدایت نوشته شده است.<sup>۱</sup>

۱۶ - نسخه خطی آقای کیوانپور (بعلامت «ک») این نسخه در سلخ ذی الحجه ۱۲۹۰ در سنجج نوشته شده و مقدمه هدایت در آغاز کتاب آمده است. در این نسخه بیستی از مسمط دهم که نسخ دیگر فاقد آنند ثبت است و همچنین يك مسمط تمام و ۶ بند از مسمطی دیگر در دنباله مسمط هشتم و هشت بیت اضافه بر قطعه ۷۵ در آن نسخه آمده است.

۱۷ - نسخه آقای دکتر ماهیار نوابی (بعلامت «نو») بخط شکسته بسیار زیبا و کاغذالوان. قطعات و قصاید و مسمط‌ها را بحر و فیهجی مرتب کرده‌اند، این نسخه فاقد قسمتی از اشعار منوچهری است.

۱۸ - نسخه کتابخانه ملی حاجی حسین آقا ملک (بعلامت «مل»). این نسخه



که قطع کوچکی دارد از لحاظ تاریخ استنساخ اقدم نسخ موجوده است. نسخه بیست بدون مقدمه با کاغذی کهنه، فاقد یکمده از اشعار استاد است و رو به مرافقه با وجود قدمت کتابت نسخه صحیحی نمیتواند محسوب شود.

در برخی صفحات نیز با خطی جدید در اغلاط آنرا اصلاح کرده اند و تنها امتیازش اینست که اولاً اشعار بترتیب حروف تهجی در آن درج نشده است، ثانیاً در کتابت رسم الخط قدیم را رعایت کرده اند و از این دو نکته معلوم میشود که این نسخه از روی نسخی قدیم استنساخ شده است.

نویسنده این نسخه معلوم نیست و کتاب بدین عبارت ختم میشود: «نمت الکتاب بعون المالك الوهاب فی تاریخ شهر ربیع الاول سنة احدى عشر و الف».

۱۶ - نسخه آقای احمد افشار شیرازی (بعلامت «الف») تاریخ تحریر آن ۱۲۸۰ هجری است و خطی متمایل بشکسته بسیار زیبا دارد.

متن کتاب بسیار پاکیزه و بدون قلم خوردگی است و مقدمه هدایت در آغاز آن دیده نمی شود، در حواشی پاره‌یی از لغات رامعنی و برخی از مشکلات را شرح کرده و روی کلماتی که ابهام داشته و یا نادرست بوده علامتی گذارده اند.

۱۷ - رباعی (رباعی ۹۴) بر دیگر نسخ و چند قطعه (از جمله قطعه ۸۵) بر برخی نسخ اضافه دارد.

۲۰ - نسخه آقای مؤمن (بعلامت «مو») اگرچه این نسخه بعد از چاپ قسمتی از کتاب بدست هارسیدولی باز مورد استفاده قرار گرفت. نسخه بیست بقطع کوچک و خط شکسته، تاریخ تحریر آن ۱۲۷۸ است و از لحاظ صحت امتیازی ندارد.

۲۱ - نسخه آقای زکمی (بعلامت «ز») این نسخه پس از چاپ کتاب بدست هارسید - نسخه بیست جدید و بسیار مغلوط که بدست کاتبی پس یسواد برشته تحریر در آمده است، مقدمه ندارد و فاقد قسمتی از مسطرها و تمام قطع است. در پشت ورق



اول آن نوشته شده است: دیوان منوچهری در سنه ۱۲۶۵ هجری بعرض کتابخانه نواب ... انوشیروان میرزا بهمن فرزند نواب ... بهمن میرزا ... رسید حررفی شهر ربیع الاول ۱۲۶۵ تنها امتیاز نسخه مورد بحث اینست که در برخی نقاط که کاتب از روی نسخه اصل تقریباً کلمات را نقاشی کرده است صورت اصلی کلمات فهمیده میشود و برخی حدسها را نیز تأیید میکند و مادر استاد را کات خود بدانها اشاره کرده ایم. و نیز قصیده ۵۲ چند بیت نامتناسب و سست بر دیگر نسخ اخافه داشت که بعلمت اتمام کتاب مجالی برای چاپ آن نماند.

۲۲ - تذکره کاظم (بعلامت «تک») این تذکره بسال ۷ - ۱۲۸۶ نوشته شده (در صفحات ۱۱۰ - ۱۹۹ - ۲۶۰ خود تذکره تصریح شده است) و نویسنده آن که مؤلف تذکره نیز هست کاظم نامی است معاصره رحوم هدایت.

این نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورای ملی است (شماره دفتر ۱۴۰۹۳) رجوع کنید بفهرست کتب خطی مجلس ج ۳ ص ۱۶۱ (باتوجه باین نکته که نویسنده فهرست مرتکب اشتباهاتی از قبیل پیدا شدن دیوان منوچهری در شیراز توسط همین کاظم و غیره شده است). در این تذکره ۱۹ قصیده و مسقط از استاد منوچهری درجست.

۲۳ - تذکره الشعراء یا سفینه اشعار (بعلامت «تش») این سفینه ظاهراً در اوایل قرن هشتم نوشته شده، نویسنده آن معلوم نیست.

فهرست مندرجات و شعرائی که شعرشان در این سفینه آمده درص ۱۵۸ ج ۳ فهرست نسخ خطی مجلس شورای ملی قید شده است و همچنین قطعات و رباعیهاء تک بیتهایی بدون ذکر گوینده در آن آمده است. در این سفینه قصیده (الایاخیمگی.... از منوچهری (درص ۲۶۰ تا ۲۶۵) درج شده است.

۲۴ - فرهنگ جهانگیری: نسخه خطی متعلق باقای احمد افشار شیرازی - تاریخ تحریر آن (۱۰۱۹ هجری).



- ۲۵ - فرهنگ رشیدی<sup>۱</sup>. نسخه خطی کهنه متعلق با آقای پورداود.
- ۲۶ - لغت فرس اسدی چاپ آقای اقبال.
- ۲۷ - فرهنگ سرری. نسخه خطی نگارنده.
- ۲۸ - المعجم شمس قیس رازی چاپ آقای مدرس رضوی (تهران).
- ۲۹ - حدائق السحر رشید و طواط. چاپ آقای اقبال.
- ۳۰ - لباب الالباب محمد عوفی. چاپ لیدن (ص ۴-۵۳ ج ۲).
- ۳۱ - تاریخ نامه هرات. چاپ کلکته (ص ۱۴۶).
- ۳۲ - دیوان مسعود سعد.
- ۳۳ - مجمع الفصحاء رضا قلی خان هدایت (ج ۲ ص ۳-۵۴۲).
- ۳۴ - خسرو شیرین نظامی.
- ۳۵ - مناظر الانشاء محمود گیلانی نسخه خطی مجلس شورای ملی.
- ۳۶ - دیوان لامعی بتصحیح آقای نفیسی.



۱- برای اطلاع بمقدار اشعاری که از استاد در این فرهنگ و کتابها و فرهنگهای دیگری که در این صفحه و صفحه قبل نام برده شد آمده رجوع کنید به ص ۱۸۴ تا ۱۸۶ چاپ نخست و ص ۲۳۵ تا ۲۳۸ چاپ دوم (کتاب حاضر).



## بنام ایزد دادار

۱

در صفت بهار و مدح ابوالحسن<sup>۱</sup>

نو بهار آمد و آورد گل و یاسمن  
آسمان خیمه زد از یرم و دیبای کبود  
بوستان گویی بتخانه<sup>۲</sup> فرخار شد دست  
بر کف پای شمن بوسه بداده و تنش  
کبک ناقوس زن و شارک سنتور<sup>۳</sup> زنست  
پرده راست زند نارو<sup>۴</sup> بر شاخ چنار  
کبک پوشیده یکی<sup>۵</sup> پیرهن خزر کبود  
پوپوک<sup>۶</sup> پیکمی نامه زده اندر سرخویش  
فاخته راست بگردار یکی لعبگرست

باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا  
میخ آن خیمه ستاک سدن و نسترنا<sup>۷</sup>  
مرغان چون شمن و گلبنکان<sup>۸</sup> چون و ثنا  
کی وثن بوسه دهد بر کف پای شمن  
فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا  
پرده باده<sup>۹</sup> زند قمری بر نارونا  
کرده با قیر مسلسل دو بر پیرهن  
نامه گه باز کند، گه شکند بر شکنا  
در فکنده بگلو حلقه مشکین رسنا

این قصیده در نسخه های مرتب بترتیب الفبا قصیده دوم است ما آنرا در آغاز آوردیم تا دیوان بالطیف ترین شعر استاد آغاز شده باشد. ۱ - در عنوان بیشتر نسخه ها : ابوالحسن وزیر مسعود غزنوی آمده و در برخی : ابوالحسن طاهر بن احمد، و هر دو اشتباه است، ما تنها بدکر کلمه ابوالحسن که در خود قصیده آمده است بسنده کردیم، بتعلیقات نیز نگاه کنید. ۲ - این بیت را فرهنگ جهانگیری بشاهدافت یرم آورده اما از سراینده آن نامی نبرده است و می نمود که از منوچهری و جای آن پس از مطلع باشد (از افادات استاد دهخدا). ۳ - همه نسخه ها : همچون بت. (متن از نسخه «د» است) ۴ - همه نسخه ها : گلبنگان (متن از نسخه «د» است). ۵ - ک : سطور، میج ۵، م ۲، س ۱، س ۲، نو : شیپور ۲ : سطور ۶ - س ۱، نو : ناژو. ۷ - همه نسخه ها بجز ۲، نو : ماده. ۸ - بجز نو : بتن ۹ - میج ۳، ج ۲ : بو بویک ؛ ج ۱، س ۱، س ۲، م ۲، میج ۱، میج ۲، میج ۴، میج ۵، ن ۱، کا، نو : بو بویک.



از فروغ گل اگر اهرمن آید بر تو<sup>۱</sup>  
 نرگس تازه چو چاه ذقنی شد بمثل  
 چونکه زرین قدحی در کف سیمین صنی  
 وان گل نار بکردار کفی شبرم سرخ  
 سمن سرخ ، بسان دو لب طوطی نر  
 وان گل سوسن مانده جامی زلبن  
 ارغوان بر طرف شاخ تو پنداری راست  
 لاله چون مرغ بخت اندر شده لختی بکسوف<sup>۲</sup>  
 چون دواتی بسد نیست خراسانی وار  
 ثوب عتابی<sup>۳</sup> گشته سلب قوس قزح  
 سال امسالین نوروز طربنا کترست  
 این طربنا کی و چالا کی او هست کنون

از پری باز ندانی دو رخ اهرمنا<sup>۱۰</sup>  
 گر بود چاه ز دینار و زنقره ذقنا  
 یا درخشنده چراغی بمیان پرنا  
 بسته اندر بن او<sup>۲</sup> لختی مشک ختنا  
 که زبانش بود از زر زده در دهنا<sup>۳</sup>  
 ریخته معصفر سوده میان لبنا<sup>۱۵</sup>  
 مرغکانند عقیقین زده بر بابزنا  
 گل دو روی ، چو بر ماه سهیل بمننا  
 باز کرده سر او ، لاله<sup>۴</sup> بطرف چمننا  
 سندس رومی گشته سلب یاسمننا  
 یار و پیرار همیدیدم ، اندوهگنا<sup>۲۰</sup>  
 از موافق شدن دولت با بوالحسننا<sup>۷</sup>

۴

همی ریزد میان باغ ، لؤلؤ ها بزنبرها<sup>۸</sup>  
 ز قرقوبی بصحرا ها ، فرو افکنده بالشها  
 زده یاقوت رمانی ، بصحرا ها بخرمنها

همی سوزد میان راغ ، عنبر ها بمعمرها  
 ز بوقلمون بوادیها ، فرو گسترده بسترها<sup>۱</sup>  
 فشانده مشک خرخیزی ، بیستانها بزنبرها

۱ - بجز میج ۱، میج ۲، میج ۴، میج ۵، چ ۱، م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، ن ۱، ک، نو، ک: بچمن.  
 ۲ - چ ۱: تن او: نو: اندر او: نسخ دیگر: براو. (متن از استاد دهخداست) ۳ - میج ۱،  
 میج ۲، میج ۴، میج ۵، م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲: که دهانش بود از زر زده در دهنا، میج ۳:  
 که زبانش بود از زر زده ... چ ۲: که دهانش زده از ... ن ۲: که دهانش بود از زر و ...  
 ۴ - نو: مکشوف. ۵ - (بنظر استاد دهخدا. باز کرده سر آلاله) و مصراع نخست در بند  
 هشتم از مسط هشتم بعینه آمده است. ۶ - همه جا: عنابی (متن تصحیح قیاسیست). ۷ - دنیا: ۸ -  
 ۹ - این بیت در فرهنگ جهانگیری (نسخه خطی زمان مؤلف) بشاهد لغت فروتوک بمعنی پرستو  
 چنین آمده: ز فروتو کی بصحراها فرو افکنده بالشها ز بوقلمون بوادیها فرو افکنده بسترها.



بزیر پر قوش اندر ، همه چون چرخ<sup>۱</sup> دیباها  
 چو چنبر های یاقوتین بروز باد گلبنها<sup>۴</sup>  
 همه کهسار پر زلفین معشوقان و پردیده  
 شکفته لاله نعمان ، بسان خوب رخساران  
 چو حورانند نرگسها ، همه سیمین طبق بر سر  
 شقایقهای عشق انگیز ، پیشاپیش طاووسان  
 رخ گلنار ، چونانچون شکن بر روی بتدویان  
 دیر اند پنداری بیاغ اندر ، درختانرا  
 بسان فالگوییانند مرغبان بر درختان بر  
 عروسانند پنداری بگرد مرز ، پوشیده  
 فروغ برقها گویی<sup>۸</sup> زابر تیره تباری  
 زمین محراب داودست ، از بس سبزه ، پنداری  
 بهاری بس بدیعست این ، گرش با ما بقا بودی  
 جمال خواجه را<sup>۱۰</sup> بینم بهار خرم<sup>۱۳</sup> شادی  
 خجسته خواجه والا ، دران زیبا نگارستان<sup>۱۴</sup>  
 خداوندیکه ناظم اوست ، چون خورشید رخشنده

بیر کبک بر<sup>۲</sup> ، خطی سیه چون خط محبرها<sup>۳</sup>  
 جهنده بلبل و صاصل ، چوبازیگر بچنبرها  
 همه زلفین ز سنبلها<sup>۵</sup> ، همه دیده ز عبهرها  
 بمشک اندر زده دلها ، بخون اندر زده سرها  
 نهاده بر طبقها بر ز زر ساو<sup>۶</sup> ساغرها  
 بسان قطره های قیر باریده بر اخگرها  
 گل دوریه چونانچون قمرها دور پیکرها<sup>۷</sup>  
 ورقها پر ز صورتها ، قلمها پر ز زیورها  
 نهاده پیش خویش اندر ، پر از تصویر دفترها  
 همه کفها بساغرها ، همه سرها بافسرها  
 که بگشادند<sup>۹</sup> اکحلرهای جمازان<sup>۱۰</sup> بنشترها  
 گشاده مرغکان بر شاخ<sup>۱۱</sup> چون داود حنجرها  
 ولیکن مندرس<sup>۱۲</sup> گردد بآبانها و آذرها  
 که بفزاید بآبانها و نگزایدش صرصرها  
 گرازان روی<sup>۱۵</sup> سنبلها و یازان<sup>۱۶</sup> زیرعرها  
 ز مشرقها بمغربها ، ز خاورها بخاورها<sup>۱۷</sup>

- ۱- مج ۲، مل ۲، س ۱، ج ۱، مو: فرخ ۲- بجز ر: ۳- س ۱، س ۲: مجرها؛ مج ۴، کا،  
 ج ۲، ۲م، ۳م، ۲ن: مجرها. ۴- بجز مجمع النصحاء همه جا: گلشنها. ۵- مج ۲، مج ۵، کا، س ۲، ن ۲:  
 زلفین سنبلها. ۶- نو: ساده. ۷- مج ۱، مج ۴، کا، ج ۲، نو: مهرها بر دور پیکرها؛ ن ۲، س ۱،  
 س ۲، ۳م: قمرها بر دو...؛ مج ۵: چهرها بر دور پیکرها؛ مج ۲: قمرها در دور پیکرها؛ (۲م) از بیت ششم  
 تا بیت سی ام قصیده را ندارد. ۸- س ۱: ابرها گویی. ۹- مج ۲: بگشاید (حاشیه بگشادند). ۱۰- مج ۳، ۳م، نو:  
 حمالان؛ نسخ دیگر بجز س ۱: جمالان. ۱۱- مج ۱، ج ۲: دریاغ. ۱۲- نو: بی بقا. ۱۳- مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵،  
 کا، ۱م، ۳م، ۲ن، نو: خرم و شادی. ۱۴- نو: نیکو بهارستان. ۱۵- همه جا بجز ن ۲: زیر. ۱۶- همه جا: تازان  
 (متن از استاد دهخداست. نازان نیز ممکن است). ۱۷- کا: بیاخترها.



بیش خشم او ، همواره دوزخها چو کانونها  
خرد را اتفاق آنست با توفیق یزدانی  
مه و خورشید سالاران گردون ، اندرین بیعت  
چه دانی از بلاغتها ، چه خوانی از سخاوتهای  
فریش آن<sup>۱</sup> منظر میمون و آن فرخنده تر مخبر  
الا یا سایه یزدان و قطب دین پیغمبر  
بهار نصرت و مجدی و اخلاقت ریاحینها  
ستمکاران و جباران پوشیدند از یمت<sup>۲</sup>  
بود آهنگ نعمتها ، همه ساله بسوی تو  
کفراد تو بازست و فرازست اینهمه کفها  
مکارها بحکم<sup>۳</sup> تو گرفتست استقامتها  
همی تا برزند آواز بلبلها بیستانها  
پیروزی و بهروزی ، همی زی بادل افروزی

بیش دست او جاوید دریا ها چو فرغها  
که فرمان میدهند او را برین هر هفت کشورها<sup>۴</sup>  
نشستستند یکجا و نشستستند محضرها  
که یزدانش بدادست آن و صدچندان و دیگرها  
که منظرها از و خوارند و درءارند مخبرها  
بجوداندر چو بارانها ، بخشم اندر چو آذرها  
بهشت حکمت و جودی و انگشتان کوترها  
همه سرها بچادرها ، همه رخها بمعجزها<sup>۵</sup>  
بود آهنگ کشتیها ، همه ساله بمعبرها  
دربارت<sup>۶</sup> گشادست و بیستست اینهمه درها  
که باشد استقامتهای کشتی ها بلنگرها  
هی تا برزند قالوس خنیا گر بمزرها  
بدولتهای ملک انگیز و بخت آویز اخترها<sup>۷</sup>

۴

چو از زلف شب باز شد تابها  
سپیده دم ، از بیم سرمای سخت  
بمیخوارگان ساقی آواز داد

قرو مرد قندیل محرابها  
پوشید بر کوه سنجابها  
فکنده بزلف اندرون تابها

۱- بتعلیقات نگاه کنید . ۱- نو : بر ۵ میج ، ۱ س ، ۲ س : این ؛ میج ۳ ، ۲ م ، ۳ م ، ۱ ن ، ۱ ج ، ۱ ک : ۲- از . ۲- میج ۱ ، میج ۲ ، ۳ م ، ۱ س ، ۲ س ، ۲ ن : سهمت ۳- ک ، ۱ ن ، ۱ میج ، ۱ میج ۴ ، ۵ میج ، ۵ ک ، ۱ م ، ۳ م ، ۱ س ، ۲ س ، نو : همه رخها بمعجزها بچادرها ؛ ۲ م ، ۱ ج : همه رخها بچادرها همه سرها بمعجزها . ۴- میج ۲ ، میج ۴ ، ج ۲ ، ۱ م ، ۲ م : بازت . ۵- میج ۴ ، میج ۵ ، ۵ ک ، ۱ م ، ۲ م ، ۲ س : بحکم .



بیانگ نخستین ازین خواب خوش  
عصیر جوانه<sup>۲</sup> هنوز از قدح  
از آواز ما خفته همسایگان  
بر افتاد بر طرف دیوار من<sup>۳</sup>  
منجم<sup>۴</sup> بام آمد از نور می  
ابر زیر و بم شعر اعشی<sup>۵</sup> قیس<sup>۶</sup>  
« و کأس شربت علی لذة  
« لکی يعلم الناس انی امرؤ

بجستیم چون گو ز<sup>۱</sup> طباطبا  
همی زد بتعجیل پرتابها  
بی آرام<sup>۲</sup> گشتند در خوابها  
زبگمازها نور مهتابها  
گرفت ارتفاع سطرلابها  
همی زد زننده بمضرا<sup>۳</sup>بها<sup>۴</sup>  
و<sup>۵</sup> آخری تداویت<sup>۶</sup> منها بها<sup>۷</sup>  
اخذت المعیشتة<sup>۸</sup> من بابها<sup>۹</sup>

۴

غرابها وزن بیشتر زین نعینا  
نعیق تو بسیار و ما را عشیقی  
ایا رسم و اطلال<sup>۸</sup> معشوق وافی  
عنیزه<sup>۹</sup> برفت از تو و کرد منزل  
خوشا منزلا، خرما جایگاها  
بود سرو در باغ و دارد بت من

که مهجور کردی مرا از عشیقا<sup>۷</sup>  
نباید بیک دوست چندین نعینا  
شدی زیر سنگ زمانه سحیقا  
به مقراط و<sup>۱۰</sup> سقط اللوی و نعینا  
که آنجاست آن سرو بالا رفیقا  
همی بر سر سرو باغی انیقا

۶۵

۷۰

۱- نو: چون گو؛ نسخ دیگر: ماهمچو. (متن از استاد دهخداست). ۲- ک، ن، ۱:  
جوازان؛ مج ۵: جوار، ۳- (بنظر استاد دهخدا: بد آرام). ۴- در صحاح الفرس (نسخه  
استاد دهخدا): بام. ۵- بیشتر نسخه ها: اعشی و قیس. ۶- این بیت بصورت متن از  
کتاب المعجم شمس قیس رازی (ص ۲۲۶ چاپ آقای مدرس رضوی) برداشته شد منتهی آنجا  
اشتباهاً بنام عنصری آمده است و با استثنای م ۲، س ۱، س ۲ که سه بیت آخر را ندارند و مج ۴  
که بیت مورد بحث را ندارد و ج ۲ که تمام قطعه را ندارد، در نسخه های دیگر چنین است:  
زننده همی زد بمضرا<sup>۳</sup>بها (بعنا<sup>۴</sup>بها).

۷- این قطعه فقط در کتاب المعجم (ص ۳۲۱ چاپ آقای مدرس رضوی) آمده است و ما  
آنها را با تغییر رسم الخط اینجا نگاشتیم. ۸- اصل. رسم اطلال. ۹- در اصل عنیزه (تصحیح  
آقای گلشن). ۱۰- در اصل بدون واو.



ایا لہف نفسی کہ این عشق بامن  
ز خواب هوی گشت بیدار هر کس  
بدان شب کہ معشوق من مرتحل شد  
فلک چون بیابان و مه چون مسافر  
بریدم بدان کشتی کوه لنگر

چنین خانگی گشت و چونین عتیقا  
نخواهم شدن من ز خوابش مفیقا  
دلی داشتم ناصبور و قلیقا  
منازل : منازل ، مجره : طریقا  
مکانی بعید و فلاتی سحیقا

۷۵

۵

در خمار می دوشینم ای نیک حبیب  
آب<sup>۱</sup> انگور فراز آور یا خون مویر  
شود انگور زیب آنکه کش خشک کنی  
این زیب ای عجبی مرده<sup>۲</sup> انگور بود  
می بیاید که کند مستی و بیدار کند  
ما بسازیم یکی مجلس ، امروزین روز  
بنشینیم برهم عاشق و معشوق همی<sup>۳</sup>  
می دیرینه گساریم بفرعونی جام  
جرعه برخاک همیریزیم از جام شراب  
ناجوانمردی بسیار بود ، چون نبود

آب<sup>۱</sup> انگور دو سالیم بفرموده<sup>۲</sup> طیب  
که مویرای<sup>۳</sup> عجبی هست بانگور قریب  
چون بیاغاری<sup>۴</sup> انگور شود ، خشک زیب  
چون و راتر<sup>۵</sup> کنی زنده شود اینست غریب  
چه مویری و چه انگوری ، ای نیک حبیب  
چون برون آید<sup>۶</sup> از مسجد آدینه خطیب  
نه ملامتگر ما را و نه نظاره<sup>۷</sup> رقیب  
از کف سیم بناگوشی با کف خضیب  
جرعه برخاک همیریزند مردان ادیب<sup>۸</sup>  
خاکرا از قدح مرد جوانمرد نصیب<sup>۹</sup>

۸۰

۶

آمد شب و از خواب مرا رنج و عذابست  
چه مرده و چه خفته که بیدار نباشی<sup>۱</sup>

ای دوست بیار آنچه مرا داروی خوابست<sup>۲</sup>  
آنرا چه دلیل آری و اینرا چه جوابست

۱- بجز میج ۲: خون. ۲- نو: دو سالیم فرموده. ۳- ۲م: بناچاری: میج ۱، میج ۵، ۱م: بیاغازی. ۴- اصل: زنده کنی. (متن از استاد دهخداست). ۵- ج ۱، میج ۲: آمد. ۶- میج ۲، ج ۱، ج ۲، ک، ن، ت، ک: بنشینم همی عاشق و معشوق هم! مل: بنشینیم همه ۷۰۰۰- بجز در: نظار و بتعلیقات نگاه کنید. ۸- این مضمون را شاعر در شادیست و سوم از مسطدوم آورده است. ۹- تک: نباشد.



۹۰ من جهرد کتم بی اجل خویش نمیرم  
 من خواب ز دیده بمی ناب ربایم  
 سختم عجب آید که چگونه بردش خواب  
 وین نیز عجبتر که خورد باده نه بر چنگک<sup>۱</sup>  
 اسبی که صفیرش نرنی می نخورد آب  
 در مجلس احرا رسه چیزست و فزون به<sup>۲</sup>  
 نه نقل بود ما را ، نی دفتر و نی نرد  
 ۹۵ دفتر بدستان بود و نقل بیزار  
 ما مرد شرابیم و کبابیم و ربایم  
 در مردن بیهوده ، چه مزد و چه ثوابست  
 آری عدوی خواب جوانان می نابست  
 آنرا که بکاخ اندر یک شیشه شرابست  
 بی نغمه چنگش<sup>۳</sup> بمی ناب شتابست  
 نی مرد کم از اسب و نه می کمتر از آبست  
 و آن هر سه شرابست و ربابست و کبابست  
 وین هر سه بدین<sup>۴</sup> مجلس ما در ، نه صوابست  
 وین نرد بجایی که خرابات خرابست  
 خوشا که<sup>۵</sup> شرابست و کبابست و ربابست

## ۷

## در وصف خزان و مدح احمد بن عبدالصمد وزیر سلطان مسعود

۱۰۰ المنة لله که این ماه خزانست  
 از بسکه درین راه رزانگور کشانند  
 چون قوس قزح بر گرزان رنگبر نکند  
 آبی چو یکی کیسگی از خزر دست  
 و اندر دل آن بیضه<sup>۶</sup> کافور رباحی<sup>۷</sup>  
 و آن سیب بکردار یکی مردم بیمار  
 ماه شدن و آمدن راه رزانست  
 این راه رزایدون چوره کاهکشانست  
 در قوس قزح خوشه انگور گمانست  
 در کیسه یکی بیضه کافور کلانست  
 ده نافه و ده نافگک<sup>۸</sup> مشک نهانست  
 کز جمله اعضاوتن اوراد و رخانست

۱- بجزد: باده بی چنگک. ۲- مل: ناله زیرش؛ ن ۱، میج ۴، میج ۵، کا، م ۱، م ۲،  
 س ۱، س ۲، تک، نو: نغمه زیرش. ۳- م ۳: فزون نی؛ کا: دگر نه؛ میج ۲ (بهر دو  
 صورت نه و به خوانده میشود)؛ ن ۱، س ۱، ن ۲، نو (بیت را ندارند)؛ د: فزون  
 نیست؛ نسخه های دیگر: فزون نه (متن از ج ۱ و تک است و جمله متن جمله تمنا نیست یعنی  
 آن سه چیز بیشتر بهتر است). ۴- ن ۲: درین. ۵- ک: میج ۳، میج ۴، م ۲، س ۱، س ۲: خوش آنکه.  
 ۶- میج ۱، میج ۳، میج ۴، میج ۵، کا، م ۱، م ۲، س ۱، س ۲، نو، د: دله بیضه؛ م ۲:  
 دل آن کیسه. ۷- ج ۱، میج ۲، ن ۲: رباحی. ۸- نو: شاخگک.



يك نیمه رخش زردود گر نیمه رخش سرخ  
وان نار همیدون بزنی<sup>۲</sup> حامله ماند  
تامی نرنی<sup>۴</sup> بر زمیش ، بچه نراید  
مادر، بچه بی<sup>۶</sup> یا دو بچه<sup>۷</sup> زاید و یاسه  
مادر بچه را تا ز شکم نارد بیرون  
اندر شکم او خود بچه را بستر کی زرد<sup>۸</sup>  
اکنون صفت بچه انگور بگویم  
انگور بکر دار زنی<sup>۱۰</sup> غالیه رنگست  
اندر شکمش هست یکی جان و سه تادل<sup>۱۱</sup>  
گویند که حیوان را جان باشد<sup>۱۳</sup> در دل  
جانرا نشنیدم که بود رنگ ، ولی جانش  
جانرا نبود بوی خوش و بوی خوش او  
انگور سیاهست و چو ماهست و عجب نیست  
عیبش جز این نیست<sup>۱۵</sup> که آستن گشت

اینرا هیجان دم و آنرا یرقاست<sup>۱</sup>  
واندر شکم حامله مشتی<sup>۳</sup> پسرانست  
چون زاد بچه زادن و خوردنش<sup>۵</sup> همانست  
وین نار چرا مادر سیصد بچگانست  
بستر نکند ، وین نه نهانست عیانست  
کردست و بدودر ز سر بچه نشانست<sup>۹</sup>  
کاین هر صفتی در صفت او هذیانست  
و او را شکمی همچو یکی غالیه دانست<sup>۱۱۰</sup>  
وین هر سه دل<sup>۱۲</sup> او را سه پاره ستخوانست  
آنرا ستخوانی دل و جانست و روانست  
همرنگ یکی لاله که در لاله ستانست  
چون بوی خوش غالیه و عنبر و بانست  
زیرا که سیاهی صفت ماهه<sup>۱۴</sup> وانست<sup>۱۱۵</sup>  
او نوز<sup>۱۶</sup> یکی دخترک تازه جوانست

- ۱- ج ۱، ج ۲، ن ۱، مج ۲، مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، نو: خفقا است . ۲- مج ۲، کا، ج ۲، ۲م، ۳م، ن ۲ : بزنی . ۳- نو : لغتی . ۴- بجز مل : تا بر نرنی . ۵- م ۱، م ۳ : مردنش . ۶- اصل: بچه را (متن از استاد دهخداست) . ۷- همه جا بجز د: پسر . ۸- مج ۲، مج ۳، مج ۵، ۲م، س ۱، س ۲، نو : اندر شکم او بچه را بستر کی زرد ؛ ج ۲، ن ۲ : اندر شکم بچه او . ۹- نو: نهانست . (و مصراع آخر معنی روشنی ندارد) . ۱۰- در جهانگیری (ذیل لغت ستخوان) : ذوق . ۱۱- بجز مج ۴، مج ۵، ۲م، ج ۲، نو و فرهنگ جهانگیری (ذیل لغت ستخوان) : دو تادل . ۱۲- بجز مج ۴، مج ۵، نو و فرهنگ جهانگیری (ذیل لغت ستخوان) : باید . ۱۳- بجز مل : باید . ۱۴- قدما گفته اند : القمر جرم کمند . ۱۵- مج ۱، مج ۴، مج ۵، کا، ج ۲، ۲م، ۱۲ : عیب تنش اینست ؛ س ۲، مج ۳، ن ۲ : عیبش بجز این نیست ؛ م ۳ : عیب تنش این نیست ؛ نو : عیب یش اینست . ۱۶- مل : او پیرو ؛ نسخ دیگر : او نیز ( متن از استاد دهخداست ) .



۱۲۰. بیشوی شد آبستن، چون مریم عمران  
 زیرا که گر آبستن مریم بدهان شد  
 آبستنی دختر عمران پیسر بود  
 آن روح خداوند همه خلق جهان بود  
 آنرا بگرفتند و کشیدند و بکشتند  
 آن، زنده یکیرا و دورا کرد بمعجز  
 ناکشته کشته<sup>۳</sup> صفت روح قدس بود<sup>۴</sup>  
 گر قصد جهودان بد در کشتن عیسی  
 آنرا، نگرا از کشتن آنها<sup>۵</sup> چه زیان بود  
 آنرا، پس سختی ز همه رنج امان بود  
 آنرا بسموات مکان گشت و مرا اینرا  
 چون دست وزیر ملک شرق که دستش  
 شمس الوزرا احمد عبدالصمد آنکو  
 آن پیشرو پیشروان همه عالم  
 ۱۲۵. مهرتر ز همه خلق جهان او بدو کوچك  
 درانه و دوزان<sup>۸</sup> بسر كلك نیابی<sup>۹</sup>  
 اندر کرمش، هر چه گمان بود یقین شد

وین قصه بسی خوبتر<sup>۱</sup> و خوشتر از آنست  
 این دختر رزرا، نه لبست و نه دهانست  
 آبستنی دختر انگور بجانست  
 وین راح خداوند همه خلق جهانست  
 وینرا بکشد و بکشد، این بچسانست  
 وین، زنده گر جان همه خلق زمانست<sup>۲</sup>  
 ناکشته کشته<sup>۷</sup> صفت این حیوانست  
 در کشتن این، قصد همه اهل قرانست<sup>۴</sup>  
 اینرا، نگرا از کشتن اینها<sup>۶</sup> چه زیانست  
 وینرا، پس سختی ز همه رنج امانست  
 بر دست امیران و وزیرانش مکانست  
 از باده گران نیست، که از جود گرانست  
 شمس الوزرا نیست که شمس الثقلانست<sup>۷</sup>  
 چون پیشرو نیزه خطی که سنانست  
 مهرتر بدو کوچك بدست و بزبانست<sup>۸</sup>  
 درانه و دوزان<sup>۸</sup> بسر كلك و بنانست<sup>۱۰</sup>  
 و اندر نسبش، هر چه یقین بود گمانست

۱ - مل : طرفه تر . ۲ - مج ۳ ، مج ۴ ، ن ۲ ، ج ۲ ، م ۲ ، س ۳ ، نو ۲  
 س ۱ ( حاشیه زمانست ) : جهانست . بتعلیقات نگاه کنید . ۳ - اصل : نا کشتن  
 و کشتن . ( متن از استاد دهخداست ) . ۴ - کا ، ج ۱ ، مج ۳ : جهانست ؛ م ۳ : زمانست .  
 ۵ - مل ، مج ۴ ، مج ۵ ، س ۲ : از اینها . ۶ - مج ۱ ، س ۱ ، نو : از آنها . ۷ - ثقلان بجای ثقلین  
 بنا بضرورت شعری آمده است . بتعلیقات نگاه کنید . ۸ - بجزن ۲ : دوزانه . ۹ - ن ۱ ، ك ۱ ، م ۱ ،  
 ۲ م ، ۳ م ، مج ۱ ، مج ۴ ، ج ۵ س ۱ ، س ۲ ، نو ... یمانی ۱۰ - م ۳ : یمانست ؛ نو : سنانست .



خردك نگرش نیست، که خردك نگرشنی ۱  
 دینار دهد، نام نکو باز ستاند  
 مر حاشیه شاه جهان را وحشم را  
 زیرا که ولایت چوتنی هست و در آن تن  
 دستور طبیعت که بشناسد شریان ۴  
 چون با ضربانست کند قوت او کم  
 چون بی ضربان باشد، نیرو دهد آنرا  
 این کار وزارت که همی راند خواجه  
 بود آنهمگان را غرض و مصلحت خویش  
 هرگز ندهد خردمنش را بر خود راه  
 ارپشه عنا ۸ و الم پیل بزرگست  
 خسرو تنه ملک بود او دله ملک  
 ملک چو چراگاه و رعیت رمه باشد  
 لشکر چو سگان رمه و دشمن چون کرک  
 مار رمه بانیست ۹ نه زود رمه آشوب  
 هرگز نکند، با ضعفا سخت کمانی  
 تا بریم و بر زیر نوای گل نوش است

در کار ۲ بزرگان همه ذلت و هوانست  
 ۱۳۵ داند که علی حال ۳ زمانه گذرانست  
 هم مال دهنده است و هم مال ستانست  
 این حاشیه شاه رگست و شریانست  
 چون با ضربان باشد و چون بی ضربانست  
 و ر کم نکند، بیم خناق از هیجانست ۵  
 ۱۴۰ ورنه دل ملک را بیم یرقانست ۶  
 نه کار فلان بن فلان بن فلانست  
 اینرا غرض و مصلحت شاه جهانست ۷  
 کز خردمنش محتشمانرا حد ثانست  
 و ز مور، فساد بچه شیر ژیانست  
 ۱۴۵ ملک چو قران، او چو معانی قرانست  
 جلاب بود خسرو و دستور شبانست  
 وینکار سگ و گرگ و رمه بارمه بانست  
 نه ایمن از و گرگ و نه سگ ز و بفغانست  
 با آنکه بداندیش بود، سخت کمانست  
 ۱۵۰ تا بر گل بر بار ۱۰ خروش ورشانست

۱- ک، ج ۱، میج ۱، میج ۲، میج ۴، میج ۵، ۱م، ۳م، ۲ن : خوردك... خورده نگرش کس ؛  
 کا، میج ۳، ۲م، نو... خورده نگردد کس ؛ ج ۲ : خوردش نگرش نیست که خورده نگرش کس ؛  
 س ۱ : ... خورده نگرش کس ؛ س ۲ : خوردك نگرش هست که خورده نگردد کس ( متن تصحیح  
 مرحوم بهار است ) . ۲- س ۱ : درگاه . ۳- «علی حال» بجای «علی ای حال» آمده است .  
 ۴- میج ۲، ج ۱، ج ۲ : رگرا . ۵- میج ۳، میج ۵، ج ۲ : خناق و خققانست ؛ ۲م، ۳م،  
 س ۱، س ۲ : خناق و هیجانست . ۶- ۱ن، ۲ن، ک، میج ۱، میج ۳، میج ۴، ۱م، ۲م،  
 ۳م، س ۱، س ۲ : خققانست . ۷- در فرهنگ سروری ذیل لغت کیهان (متخف کیهان) آمده :  
 کیهانست . ۸- ج ۱، ج ۲، ۱م : عناد و الم ؛ کا، س ۲، نو : عناد الم . ۹- نو :  
 رمه دار است . ۱۰- مل : گل و بر خوار ؛ ۳م : گل پر خار ؛ ۲ن : گل و بر خار ؛ میج ۳، ج ۲ : گل  
 و بر بار ؛ س ۲ : تا بر گل بر بار .



چون فضل و تنشرا<sup>۱</sup> نه قیاس ونه کرانست  
بادا بخزان اندر ، چندانکه خزانست

عمروتن اورا (؟) نه قیاس ونه کران باد  
بادا ببهار اندر ، چندانکه بهارست

۸

### در مدح سلطان مسعود غزنوی

وگر امروز شکیباشد<sup>۲</sup> فردا نشود  
و آنکه او چون تو بود، یکدل و یکتا نشود  
تا مجرب نشود مردم ، دانا نشود  
تا مگر صحبت دیرینه معادا نشود  
تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود  
و امخواهی نبود که بتقاضا نشود  
بدرم نرم کنم ، گسر بمدارا نشود  
از در خسرو شاهنشاه دنیا نشود  
سخنی بر دلش از ملک معما نشود  
نپسندد که بر آن نیمه توانا نشود  
هر که را شرق بود ، غرب جز او را نشود  
کوز مسعود بر اندیشد<sup>۱</sup> و شیدا<sup>۱۲</sup> نشود

صنما بیتو<sup>۲</sup> دلم هیچ شکبیا نشود  
یکدل و یکتا خواهم که بوی جمله مرا<sup>۴</sup>  
تجربت کردم و دانا شدم از کار تومن  
نازچندان کن بر من که کنی<sup>۵</sup> صحبت من  
نکشم نازترا و ندهم دل بتو هم<sup>۶</sup>  
گویی از دولب<sup>۷</sup> من بوسه تقاضا چه کنی  
بمدارا دل تو نرم کنم و آخر کار  
وگر این عاشق نومید شود از در تو  
داد گر شاهی کزدانش و دریافتگی<sup>۸</sup>  
گشت<sup>۹</sup> يك نیمه جهان او را و ز همت خویش  
مشرق او را شد و مغرب هم<sup>۱۰</sup> او را شده گیر  
عجب از قیصرم آید ، که بدان ساده دلیست

۱- (بنظر استاد دهخدا: منش را.) ۲- مل ، مج ۴ ، کا ، چ ۲ ، م ۲ : از تو ۳- ن ۱ ، مل ، مج ۵ ،  
نو : شده ۴- ن ۲ ، نو : . . . خواهم همه با خویش ترا ( ن ۲ بالای سطر مانند متن ما ) .  
۵- د : ناز کن بر من چندانکه کنی ۶- همه جا : من . (متن از استاد دهخداست) ۷- نو : دولت .  
۸- بجز «الف» و «ر» : آراستگی ۹- بجز ن ۱ ، م ۲ ، ک ۳ ، م ۳ ، مج ۳ ، مج ۴ ، مج ۵ ، کا ،  
چ ۲ ، س ۱ ، س ۲ ، نو : گشته ۱۰- بجز مل همه جا : همه ؛ م ۱ ، م ۲ ، م ۳ ، مج ۱ ( کلمه  
را ندارد ) ۱۱- اصل : پرانندیشه (متن از استاد دهخداست) ۱۲- بجز مل : غوغا .



ملکت قیصر و فغفور تماشا گه اوست  
دولت آنها، فرتوت شد و کار کشف<sup>۲</sup>  
دولت تازه ملک دارد، امروزین روز  
بکه رو آرد<sup>۳</sup> دولت، که بر او نبود<sup>۴</sup>؛  
مردمان قصه فرستند ز صنعا بر او  
کرده یجا<sup>۵</sup> و فراوان ملک و ملک گرفت  
پس<sup>۸</sup> اعدا بشیخون برود<sup>۹</sup> دولت شاه  
هرچه اند این ملکان، بنده و<sup>۱۱</sup> مولای ویند  
زین فزون از ملکان<sup>۱۳</sup> نیز نباشد ملکی  
ملکان رسوا گردند کجا او برسد  
تا نباشد ملکی چون او، وین خود نبود  
خبر فتح تو<sup>۱۷</sup> آمد خبر نصرت تو  
آب کار عدو افتاد زبالا بنشیب

ظن بری نیز که<sup>۱</sup> روزی بتماشا نشود؛  
هر که فرتوت شود، هرگز برنا نشود  
دولتی کز عقب آدم و حوا نشود  
بکجا یازد<sup>۵</sup> جیحون، که بدریا نشود؛  
گر دگر سال و کیلش سوی صنعا نشود  
زین سبب<sup>۷</sup> شاید اگر هیچ بهیجا نشود  
گر زمانی بطلب او<sup>۱۰</sup> سوی اعدا نشود  
هیچ مولایتن خود سوی مولا نشود<sup>۱۲</sup>  
هر که مولای کسی باشد، مولا نشود<sup>۱۴</sup>  
ملک او باید<sup>۱۵</sup> کو هرگز رسوا نشود  
بطلب کردن او میر همانا<sup>۱۶</sup> نشود  
جز ملک را ظفر و فتح مهنا<sup>۱۸</sup> نشود  
هیچ آبی ز نشیبی سوی بالا نشود

۱- ر: میر که؛ نسخ دیگر: ظن بری هرگز (متن از استاد فروزانفرست). ۲- ن ۱، ک،  
مج ۴، ج ۲، نو: شکفت؛ ن ۲، مج ۲، ج ۱، س ۲: کفت؛ (در فرهنگ شعوری ذیل  
لفت کشتن این بیت و بیت قبل آن آمده است بنام انیرالدین اخسیکتی). ۳- مل: بکجا  
یازد؛ ج ۲: بکجا تازد. ۴- اصل: نرود (متن از استاد دهخداست). ۵-  
مج ۴، مج ۵، ن ۱، م ۱، ج ۲، مل: یازد؛ ج ۱: مج ۳، ن ۲: یازد، مج ۱،  
مج ۲، م ۳، ج ۲: تازد. ۶- نو: هیچای. ۷- ن ۲، نو: سپس. ۸- (بنظر استاد دهخدا  
بی). ۹- نو: نشود؛ نسخ دیگر نرود (متن از استاد دهخداست). ۱۰- بجز ن ۱، مج ۱،  
مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ک، ج ۲، س ۱، س ۲، نو: ر. ۱۱- ن ۲: بنده. ۱۲- مولای  
نخست بمعنی سرور و مولای دوم بمعنی چاکر است (یعنی ملک بتن خود و شخصاً، بسوی  
دشمنانی که بندگان ویند نیرود). ۱۳- نو: زین فزون تر ملکی نیز؛ نسخه های دیگر بجز  
ن ۲: زین فزون تر ملکان. ۱۴- مولای نخست بمعنی چاکر و مولای دوم بمعنی سرور است.  
۱۵- مل: او باشد؛ ک، ن ۱، مج ۱، مج ۳، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ک، م ۱، م ۳، س ۱،  
س ۲: آن باید. ۱۶- نو: همانا؛ نسخه های دیگر بجز ن ۲: مهنا. ۱۷- (بنظر استاد دهخدا:  
بر). ۱۸- اصل: مهیا (متن از استاد فروزانفرست).



- کار شه به شود و کار عدو به نشود  
 خانه از موش تهی کی بود<sup>۲</sup> و باغ زمار<sup>۳</sup>  
 ۱۸۰ مار تا پنهان باشد، نتوان کشت او را  
 درد یکساعت اندر تنشان و سرشان  
 تیر را تا نتراشی نشود راست همی  
 بته<sup>۷</sup> شاسپرم تا نکنی لختی کم  
 شمع تازی شده را، تا نبری<sup>۱۰</sup> اطرافش  
 ۱۸۵ این نشاطیست که از دلها غایب نشود<sup>۱۱</sup>  
 این نگارستان، وین مجلس آراسته را  
 این سماع خوش و این ناله زیر و بم را  
 تا همی خاک زمین بیضه عنبر نشود<sup>۱۴</sup>  
 جام صرہا گیر از دست بت غالیه موی  
 ۱۹۰ تامی ناب تنوشی نبود راحت جان  
 ملکا بر بخور و کامروایی میکن<sup>۱۶</sup>  
 نشود خرما خار و خار خرما نشود<sup>۱</sup>  
 مملکت از عدوی خرد مصفا نشود  
 نتوان کشت عدو تا آشکارا<sup>۴</sup> نشود  
 راحتی شد متواری<sup>۵</sup> که ز اعضا نشود  
 سرورا تا که پیرایی والا<sup>۶</sup> نشود  
 ندهد رونق و بالیده<sup>۸</sup> و بویا<sup>۹</sup> نشود  
 بر نیفزود و چون زهره زهرا نشود  
 وین جمالیست که از تنها، تنها نشود  
 صورت از چشم دل و چشم سرما نشود<sup>۱۲</sup>  
 نغمه از گوش دل و گوش هویدا<sup>۱۳</sup> نشود  
 تا همی سنگ زمین لؤلؤ لالا نشود  
 دست تو خوب<sup>۱۵</sup> نباشد که بصرها نشود  
 تا نبافند بریشم خز و دیبا نشود  
 هر گز این مملکت و دولت، یغما نشود<sup>۱۷</sup>

۱- کذا مصراع سخته دارد. ۲- بجز مل: شود. ۳- مل: از مور؛ مج ۳، مج ۴،  
 مج ۵، کا، نو: از مار؛ س ۱: مار از باغ؛ س ۲: باغ زدزد. ۴- مج ۲، م ۲، ن ۱، ک،  
 کا، ج ۱: تا که شکارا. ۵- بجز مل: متواتر. ۶- کا: بالا. و نزدیک بهمین مضمونست  
 مضمون مصراع: «کار استن سرو زیر استن است» از عنصری ۷- بجز مج ۱، مج ۳، مج ۴،  
 نو، کا، م ۱، م ۳، س ۱، س ۲ و فرهنگ جهانگیری و رشیدی: بته؛ ن ۲: تته؛ د: از سر.  
 ۸- نسخه ها: بالنده. (متن از فرهنگ سروری ذیل لغت شاسپرم است). ۹- ج ۱: بالا؛ ن: زیبا.  
 ۱۰- نو: ... شده تا خود نبری. ۱۱- بجز نو: بیرون نرود. ۱۲- ج ۱، ج ۲، مج ۳، مج ۵،  
 ن ۲: صورت از چشم و دل و جسم و سرما نشود. ۱۳- ج ۱: ... هوش و سویدا؛ ج ۲، مج ۳،  
 ن ۲: هوش سویدا؛ مج ۱، مج ۲، مج ۴، کا، م ۱، م ۳، س ۱: گوش سویدا؛ فرهنگ  
 جهانگیری: شویدا (ذیل همین لغت بمعنی شنونده). ۱۴- اصل: ندهد (متن از استاد دهخداست).  
 ۱۵- نو: نیک. ۱۶- (بنظر استاد دهخدا: کام روار و کن تو). ۱۷: برای آگاهی از تاریخ سرودن  
 این قصیده بتعلیقات نگاه کنید.



## در مدح سلطان مسعود غزنوی

دلم ای دوست تو دانی که هوای تو کند  
 تا زیم ، جهرد کنم من که هوای تو کنم  
 شیفته کرد مرا عشق و ولای<sup>۱</sup> تو چنین  
 نکنم بر تو جفا ، ورتو جفا قصد<sup>۲</sup> کنی  
 تن من جمله پس دل رود و دل پس تو  
 زهره شاگردی آن شانه وزلف<sup>۳</sup> تو کند  
 رایگان مشک فروشی نکند هیچ کسی  
 بلبلی<sup>۴</sup> کردنتان بدل مرده<sup>۵</sup> دلان  
 چه دعا کردی جانا ، که چنین خوب شدی  
 از لطیفی که تویی ای بت و از شیرینی  
 میر مسعود که هرچ آن<sup>۶</sup> تو از و یاد کنی  
 بهمه کار تویی راهنمای تن خویش  
 با شرف ملکوت را سیرت خوب تو کند  
 لب من خدمت خاک کف پای تو کند  
 بخورد بر ز تو آنکس<sup>۱</sup> که هوای تو کند  
 شایدم هرچه بمن عشق و ولای تو کند  
 نگذارم که کسی قصد جفای تو کند  
 تن هوای دل و دل جمله هوای تو کند  
 مشتری بندگی بند قیای تو کند  
 ور کند هیچ کسی ، زلف دوتای تو کند  
 آن که آن زلف خم<sup>۲</sup> غالیه سای تو کند  
 تا چو تو چاکر تو نیز دعای تو کند  
 ملک مشرق بیمست که رای تو کند  
 طالع سعد ، همی سعد عطای<sup>۳</sup> تو کند  
 خسروی تو<sup>۴</sup> دل تو راهنمای تو کند  
 بابرها ، دولت را فرو بهای تو کند

۱- اصل : هر کس (متن از استاد دهخداست) . ۲- مل ، معج ۴ ، کا ، ۲م : بلای .

۳- نو . بیش . ۴- نو : جعد . ۵- بلبلی ، کوزه شرابست و صاحب جهانگیری بدان معنی شراب داده و باین بیت فردوسی استشهاد کرده :

یکی بلبلی سرخ در جام زرد

نهمتن بروی زواره بخورد

اما بیت در فهرست ولف نیست (ازافادات استاد دهخدا) . ۶- چ ۱ ، ن ۱ ، معج ۱ ، م ۱ ، ۲م ،

معج ۳ ، معج ۴ ، معج ۵ ، کا ، چ ۲ ، نو ، معج ۲ (حاشیه مرده دلان) : مرده دلان . ۷- بجز نو : بغم .

۸- چ ۱ : کهر چون ؛ نو : که هر چون ؛ نسخه های دیگر بجزد : کهن چون . ۹- ن ۱ ، ک ، معج ۱ ،

معج ۲ ، معج ۳ ، معج ۴ ، معج ۵ ، م ۱ ، ۲م ، ۳م ، س ۱ ، نو : سعی و عطای ؛ چ ۲ : سعی دعای ؛ ن ۲ ،

س ۲ : سعی عطای . ۱۰- ن ۱ ، ک ، معج ۴ ، معج ۵ ، ۲م ، نو : خرد تو . (متن اشاره است بحدیث

«ارباب الدول ملهون» . ازافادات استاد دهخدا) .



- ۲۰۵ یکی زخم شکسته سر هفتاد سوار  
جگر بیست<sup>۲</sup> مبارز شدن روز مصاف  
کاروان ظفر و قافله فتح و مراد  
نرود هیچ خطا بر دل و اندیشه<sup>۵</sup> تو  
آن خداییکه کند حکم قضای بد و نیک  
۲۱۰ سنگ باران عنا بارد بر فرق کسی  
ملك روم<sup>۶</sup> به مرو آمد<sup>۷</sup> و خواهد که کنون  
این جهان کرد برای تو خداوند جهان  
همه عدلست و همه حکمت و انصاف تمام  
بیش ازین نیز بجای تو آطف خواهد کرد  
۲۱۵ نعمت عاجل و آجل بتو داد از ملکان  
نتواند که جزای تو کند خلق بخیر  
من رهی، تسابزیم، مدح و ثنای تو کنم  
شادمانه<sup>۱۱</sup> بزی<sup>۱۲</sup> ای میر، که گردنده فلك  
ملك عرش، چو برخیزی<sup>۱۳</sup> هر روز، ثنای<sup>۱۴</sup>  
گرز هشتاد<sup>۱</sup> من قلعه گشای تو کند  
نیزه بیست<sup>۲</sup> رش<sup>۳</sup> دست گرای<sup>۴</sup> تو کند  
کاروانگاه بصحرای رجای تو کند  
کز خطا دور ترا ذهن و ذکای تو کند  
جز بنیکی نکند، هرچه قضای تو کند  
که دل و نیت او قصد عنای تو کند  
خدمت و شغل غلامان سرای تو کند  
و انجریان، من یقینم<sup>۸</sup> که برای تو کند  
هرچه از فضل و کرم، باتو خدای تو کند  
از لطیف آنچه کند با تو سزای تو کند<sup>۹</sup>  
زانکه ضایع نشود، آنچه<sup>۱۰</sup> بجای تو کند  
ملك العرش تواند که جزای تو کند  
شرف آنرا بفزاید، که ثنای تو کند  
این جهان زیر نگین خلفای تو کند  
همه بر جان<sup>۱۵</sup> و تن و عمر<sup>۱۶</sup> و بقای تو کند

۱- کا: هشتاد منی؛ ج ۱: هفتاد منی؛ نسخ دیگر بجز م ۱، ۲ م، ۱ س، ۱ س، ۲ ن، ۱ ک، مج ۱، مج ۳،  
مج ۴، مج ۵: هفتاد من. ۲- ج ۱: هشت. ۳- ۲ م، ۱ ن، ۱ مج، ۵ ن، ۲ نو: ارش؛ مج ۴: رشی. ۴- ۲ م،  
مج ۳: رسای؛ ۱ س، ۲ س: گزای. ۵- ج ۱، ج ۲، ک، ۲ س: دل اندیشه. ۶- ۱ ن، ۱ ک، مج ۱، مج ۳،  
مج ۴، مج ۵، ۱ م، ۲ م، ۳ م، ۱ س، ۲ س، نو: مصر. ۷- الف: بمرو آید (بنظر استاد دهخدا:  
بمصر آمد). ۸- د: نیز بر آنم. ۹- این مصراع با اندک تغییری در بند بیست و یکم از مسقط  
هشتم آمده است. ۱۰- ۱ ن، ۱ ک، مج ۱، مج ۳، مج ۴، ۵ م، ۱ م، ۲ م، ۳ م، ۱ س، ۱ س، ۲ ن: ۲:  
هرچه. ۱۱- اصل: شادمانه (متن از استاد دهخداست). ۱۲- بجز مج ۲، مج ۳، ۳ م، کا: بز. ۱۳-  
مل: برخیزد. ۱۴- مل: هر روز بنو؛ ۲ س: هر روز ثنای؛ ر: بیای. ۱۵- بجز  
مج ۲: عمر؛ ر، ج ۲: بر که بر جان. ۱۶- بجز مج ۲ همه جا: جان.



## در وصف بهار و مدح فضل بن محمد حسینی \*

- وقت<sup>۱</sup> بهارست و وقت<sup>۲</sup> ورد مورد  
 گیتی فرتوت<sup>۳</sup> گوژ<sup>۴</sup> پشت<sup>۵</sup> دژم روی<sup>۶</sup>  
 برنا دیدم که پیر گردد، هرگز<sup>۷</sup>  
 نرگس چون دلبر است سرش همه چشم  
 لاله تو گویی چو طفل کیست دهن باز  
 برگ بنفشه بخم، چو پشت<sup>۸</sup> درم زن<sup>۹</sup>  
 سوسن، چون طوطی ز بسد منقار  
 نرگس، چون ماه در میان ثریا  
 شاخ گل از باد کرده گردن چون چنگ  
 بلبل بر گل بسان قول سراپان  
 مرغ، چنان بو کلک<sup>۱۰</sup> دهانش بتنگی  
 کبک<sup>۱۱</sup> دری گرنشد مهندس و مساح  
 نوز گل اندر گازبدان نرسیده  
 نوز نبرد داشتست مار سر از خواب
- ۲۲۰ گیتی آراسته چو خلد مخلد  
 بنگر تا چون بدیع گشت و مجد  
 پیر ندیدم که تازه گردد و امرد  
 سرو چو معشوقه بیست تنش همه قد  
 لبش عقیقین و قعر کامش اسود  
 ۲۲۵ نرگس چون عشر در میان مجلد  
 باز بمنقارش<sup>۱۲</sup> از زیانش عسجد  
 لاله، چو اندر کسوف گوشه فرزد  
 مرغان بر شاخ گشته نالان از صد  
 پاش بدیبا و خیز رانها در ید<sup>۱۳</sup>  
 در گلوی او چگونه گنجد معبد  
 ۲۳۰ اینهمه آمدش دانش چیست بر اورد  
 قطره بر او<sup>۱۴</sup> چیست چون گلاب مصعد  
 نرگس، چون<sup>۱۵</sup> گشت چو سلیم مسرهد

\* بتعلیقات نگاه کنید. ۱- ن: ۱ فصل. ۲- مج ۱، مج ۲ (حاشیه گوژ...)، مج ۳، مج ۴، ۱م، ۳م، ۲م، ۳م، ۱ج، ۱س، ۱س، ۲س: گشته...؛ کا: گشت و پشت و. ۳- تك: را. ۴- نو: و فرتوت. ۵- بجز مل همه جا... چو پشت دست درم زن. ۶- کا: ن ۱، مج ۱، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ۱م، ۲م، ۳م، ۱س، ۱س، ۲س: نو: بمنقار از. ۷- مج ۱، ۱م، ۳م، ۲ن: بالش دیبای خیز رانها در ید؛ مج ۴، نو: بایش دیبا و خز در آنها در ید؛ ک: ن ۱، ج ۲: بالش دیبا و خز و رانها در ید؛ مج ۲، مج ۵، ۱س، ۱س: بالش دیبا و خیز رانها در ید؛ نسخ دیگر بجز مج ۳، ۲م: بایش دیبا و خیز رانها در ید. ۸- مج ۴، ۲م، ۱ن، ۱س، ۱س، ۲س: چون کلک؛ نو: چنان کلک ید. ۹- بجز تك: بر آن. ۱۰- نو: خود.



- ابرچنانِ مطردِ سیاه و سراوبرق  
 فضل محمد که هیچ کس شناسد  
 صاحبِ عاداتِ نیک و سیدِ سادات  
 تاش به حوّا، ملکِ خصال، همهٔ آم  
 بار خدایی که جود را و کرم را  
 چون علوی و حسینی است، ستوده [است]  
 وان هنر بیعدد که هست بدو در  
 تان بود روضهٔ مبارکِ محمود  
 مرد هنرمند، کش نباشد گوهر<sup>۴</sup>  
 مرد گهرمند<sup>۵</sup>، کش خرد نبود یار  
 این هنری خواجهٔ جلیل چودریاست  
 صاحبِ مخبر کسی بود که نباشد  
 بس کس کو گیرد و نبخشد، هرگز!  
 خواجه بسا غصهٔ نقریست کجا هست  
 معطی و مالش بدان<sup>۹</sup> دهد که نجوید  
 خواجه دهد سیم و زر چو کوه بطالب  
 خواجه چنان ابر بار دارِ مطنناک  
 خواجه چو ابردمنده بیست که جاوید  
 گر بهتر زبید و بگوهر، بالش
- همچو مذهب یکی کتابِ مطرد<sup>۱</sup>  
 فضل محمد، چنانکه فضل محمد  
 قاعدهٔ مکرمات و فایدهٔ حد<sup>۲</sup>  
 تاش به آدم، بزرگوار همه جد  
 نیست جزا و در زمانه منزل و مقصد  
 دو طرف او، چنان دو حد مهند  
 هست چنان گوهری که هست مستند<sup>۳</sup>  
 عود نروید بر او، نه سنبل و نه ند  
 باشد چون منظری قواعد او رد  
 باشد چون دیده‌یی که باشد ارم  
 با هنر بشمار و گوهر بیعد<sup>۶</sup>  
 منظرش و مخبرش همیشه مقید  
 بس کس کو گیرد و ببخشد<sup>۷</sup>، سرمد  
 بستدن و دادنش دو دست مسعد<sup>۸</sup>  
 وانکه<sup>۱۱</sup> بجوید از دست مالِ مبلد<sup>۱۱</sup>  
 بسکه عمل هست، قول اوست مبلد<sup>۱۲</sup>  
 هست بقول و عمل همیشه مجرد  
 هست برنج دل و بهیأت<sup>۱۳</sup> مفرد  
 او را زبید چهار بالش و مسند

۱. آیاس از این بیت، ابیات یابیتی نیفتاده است ۲۰۹۹- ج ۲: فایدهٔ عد؛ م ۳: فایدهٔ جد؛  
 نو، مل: قاعدهٔ حد. ۳- د: منضد. ۴- ن ۲: جوهر. ۵- اصل: خردمند (متن از استاد دهخداست).  
 ۶- ک، ج ۱، مج ۲، مج ۳، ج ۲، م ۱، م ۳، س ۱، س ۲، ن ۲، تک: بیعد. ۷- تک: ...  
 بخشد و نگیرد. ۸- م ۳: معدد. (نظر استاد فروزانفر: مود). ۹- ن ۱، مج ۵: بدو؛ مج ۲، مج ۳،  
 ج ۱: معطی مالش چنان؛ س ۲: معطی مالش بر آن. (متن از استاد دهخداست) ۱۰- تک:  
 زانکه. ۱۱- نو: نجوید بدست مال مثلد. (نظر استاد نفیسی: ... مبلد) ۱۲- نو: بسکه غزل  
 هست و قول هست مبلد. ۱۳- مل، س ۲: بهیبت.



هر که ز فرمان او فراز نهد پای  
هیبتش الماس سخت را بکفاند  
در<sup>۴</sup> شرر خشم او بسوزد یا قوت  
شاعر و مهتر دلست و زیرک و والا  
هست طبیب بزرگ و هست منجم  
کاتب نیکست و هست نحوی استاد  
فاعل فعل تمام و قول مصدق  
حکمت او را ز نور باری جنت  
شرم زمانی ز روی او نشود دور  
گر برود رود نیل بر در قدرش  
بأسش چون نسج عنکبوت کند روی<sup>۵</sup>  
هر که قیاسش کند به آصف و حاتم  
شیر، نخواهد پیش او در، زنجیر  
جام، نخواهد بکف او در، مطرب  
تا گل خیری بود چو روی معصفر  
تا بچرد رنگ در میانه کهرسار  
باش همیشه ندیسم بخت مساعد  
لبت بمی، کف بجام و گوش بربط

شوم بر<sup>۱</sup> افتد، چو برق بر تن ارعد<sup>۲</sup>  
چون بکفاند دو چشم مار زمر<sup>۳</sup>د  
گرش نسوزد شرار نار مو<sup>۴</sup>قد  
رودکی دیگر ست و نصر بن احمد ۲۵۵  
فلسفی و هندسی و صاحب سودد  
صاحب عباد هست و هست مبر<sup>۵</sup>د  
والی عزم درست و رای مسد<sup>۶</sup>د  
همت او را ز فرق فرقد مرقد  
گویی کز شرم ساختند و را خد<sup>۷</sup>د ۲۶۰  
از هنرش جزر گیرد، از کرمش مد<sup>۸</sup>د  
جوشن خر پشته را و درع مزرد  
واجب گردد بر او ز روی خرد حد<sup>۹</sup>د  
باز، نخواهد پیش او در، مرود  
اسب، نخواهد بزیر او در، مقود ۲۶۵  
تا تن سنبل بود چو زلف مجعد  
تا بچمد گور در میانه فد<sup>۱۰</sup>د  
باش همیشه قرین ملک مؤبد  
دلت قوی، تن جوان و روی مور<sup>۱۱</sup>د

۱ - مل، مج ۱، مج ۳، مج ۴، مج ۵، کا، ۱م، ۳م، ۱س، ۲س، ۲ن، نو: در ۲۰-ن ۱،  
ك، نو: ... اوعد؛ بجزم ۲، مج ۲، مل، نسخه های دیگر: در تن ۳۰۰ - قدما معتقد بوده اند که  
زمر دیده مار بکفاند. مولوی در اشاره باین اعتقاد گوید:

آن زمر د باشد این افعی بیر  
بی زمر د کسی شود افعی ضریر.

۴- نك، ك، مج ۱، ۲م، ۲ن، و ز. ۵ - (بنظر استاد دهخدا: زود. ضبط متن استوار نیست).



در وصف نوروز و مدح خواجه ابوالحسن بن حسن<sup>۱</sup>

- ۲۷۰ روزی بس خرمست، می گیر از با مداد  
خواسته<sup>۲</sup> داری و ساز، بیغمیت هست باز  
نیز چه خواهی دگر، خوش بزی و خوش بخور<sup>۴</sup>  
رفته و فرمودنی، مانده و فرسودنی<sup>۶</sup>  
می خور کت باد نوش، بر سمن و پیلگوش  
آمد نوروز ماه، می خور و می ده پگاه  
بارد در خوشاب، از آستین سحاب  
برجه تا بر جهریم، جام بکف بر نهریم  
مرغ دل انگیز گشت، باد سمن بیز گشت<sup>۸</sup>  
بلبل باغی بیباغ، دوش نوایی بزد  
وقت سحر که چکاو، خوش بزند در تکاو  
رعد تبیره ز نست، برق کمند<sup>۱۰</sup> افکنست  
قوس قزح قوس وار، عالم<sup>۱۱</sup> فردوس وار
- هیچ بهانه نماند، ایزد کام<sup>۲</sup> تو داد  
ایمنی و عز و ناز، فرخی و دین و داد  
انده فردا مبر، گیتی خوابست<sup>۵</sup> و باد  
بود همه بودنی، کلك فرو ایستاد<sup>۷</sup>  
روزش و رام و جوش، روز خور و ماه و باد<sup>۷</sup>  
هر روز تا شامگاه، هر شب تا با مداد<sup>۸</sup>  
وز دم حوت آفتاب، روی بیالا نهاد  
تن بمی اندر دهیم، کاری صعب<sup>۹</sup> افتاد  
بلبل شبخیز گشت، کيك گلو بر گشاد  
خوبتر از باربد، خوبتر از بامشاد  
ساعتکی گنجگاو، ساعتکی گنج باد  
وقت طرب کرد نست، می خور کت نوش باد  
کيك دری کوس وار، کرده گلو پرز باد<sup>۱۲</sup>

۱- همه جا آمده است: خواجه ابوالحسن میمندی و پیدا است که اشتباه است ما عنوان متن را از خود قصیده برداشته ایم، بتعلیقات نیز نگاه کنید. ۲- میج ۱، میج ۴، میج ۵، س ۱، س ۲، ن ۲، نو: داد؛ جنگ تربیت ( بنقل آقای نفیسی در حاشیه چ ۱ ) : داد زمانه بده، کایزد داد . ۳- نو: حاشیه. ۴- چ ۲: هرچه که خواهی دگر، خوش بخور و خوش بزن؛ س ۱، نو: خوش بچم و خوش بچر ( در حاشیه ... بزن و بخور ) ؛ س ۲، ن ۲: خوش بزن و خوش بخور؛ نسخ دیگر بجز نو: خوش بخور و خوش بزی. ۵- میج ۳، نو: خاکست. ۶- بجز ج ۱، میج ۴، ج ۲، کان ۲ نسخه های دیگر: رفته فرمودنی، مانده فرسودنی. ۷- بتعلیقات نگاه کنید. ۷- نسخه ها: روز خوش و رام خوش (جوش) روز خور و ماه باد (متن تصحیح آقای دکتر معین است یعنی روزهای: ۱۸، ۲۱، ۱۴، ۱۱، ۱۲، ۲۲ از ماههای پارسیمان). ۸- این بیت در نسخه ها نیست، از جنگی است. ۹- بجز د: سخت. ۱۰- نو: کمان. ۱۱- نو: گیتی. ۱۲- ج ۱، کان ۲ (در حاشیه) : کرده قفا نيك ياد. ( بنظر استاد فروزانفر و استاد دهخدا : کيك مری القیس وار کرده قفا نيك ياد ) .



- باغ پراز حجله شد، راغ پراز حله شد  
 زان می عنابگون، در قدح آبگون  
 ای بدل ذویزن، بوالحسن بن الحسن  
 در همه کاری صبور، وز همه عیبی نفور  
 فضل و کرم کرد تست، خود و سخاورد تست  
 ویژه تویی در گهر، سخته تویی در هنر  
 ای عوض آفتاب، روز و شبان تاب تاب  
 گفته امت مدحتی، خوبتر از لعبتی  
 جایزه خواهم یکی، کم بدهی اندکی  
 سیم تو زی من رسید، جامه نیامد پدید  
 هست در آن بس کشی ۶ جامه ز تن در کشی ۷  
 بنده بنارد بدان، سر بفرازد بدان  
 تا طرب و مطربست، مشرق و تا مغربست  
 بنشین خورشیدوار، می خور جمشیدوار
- دشت پراز حجله شد، کوه پراز مشک ساد  
 ساقی، مهتابگون ترکی، حورا نژاد  
 فاعل فعل حسن، صاحب دو کف ۱ راد  
 کالبد تو ز نور، کالبد ما ز لاد  
 دولت شاگرد تست گوهر و عقل ۱ اوستاد  
 نکته تویی در سمر، از نکت ۲ سندباد  
 تو بمثل چون عقاب، حاسد ملعون ۳ خاد  
 سخت نکو حکمتی، چون حکم بومعاذ ۴  
 ور ندهی بیشکی، زایزد خواهم عیاذ ۵  
 جام بیاید کشید، جامه بیایدت داد  
 در کشی و بر کشی ۸ بنده اتر ۹ بر چکاد  
 کس نگدازد بدان چون بچه بایست شاد ۱۰  
 تایمن و یثرب است، آمل و استار باد  
 فرخ و امیدوار چون پسر کیتباد

۱ - مج ۲، ج ۲، کا: جوهر و عقل؛ س ۱: گوهر عقل؛ نسخ دیگر: جوهر عقل. (متن از استاد دهخداست). ۲ - مج ۲: ثمر...؛ س ۱: شمر از نکب. ۳ - در جنگ مرحوم تربیت (بنقل آقای نفیسی در حاشیه ج ۱): ناصح تو چون عقاب حاسد ملعون چو خاد. ۴ - (ظاهراً: چون حکم بن معاذ، از افاضل و عاظ و صوفیان قرن سوم، و ابومعاذ کنیه بشار برد است و بامسامحه ممکن است مراد او باشد) (از افادات استاد فروزانفر). ۵ - اصل: عباد (متن از استاد فروزانفرست). ۶ - ج ۱، مج ۲، کا: و زان پس خوشی؛ نسخه های دیگر: خوشی... (متن از استاد دهخداست). ۷ - س ۱، س ۲، مج ۳، مج ۴، ک، ن ۱، جنگ تربیت، نو: زسر...؛ کا، مج ۲، ج ۲: زتن بر... ۸ - بجز جنگ تربیت: بر فلکی...؛ مج ۲، مج ۳: بر فلک اندر کشی؛ نسخ دیگر: بر فلکی بر کشی (متن از استاد دهخداست). حدس دیگر استاد: بر فکنی با کشی). ۹ - مج ۲: بند گکت را. ۱۰ - نو: چون بگذار دارد بر آن...؛ نسخه های دیگر بجز ن ۲: ... چون بچه باید گشاد. (فاعل فعل متن شخص گدازنده یعنی حاسد است).



## در مدح [ابو حرب] بختیار \*

ساقی بیا <sup>۱</sup> که امشب ساقی بنکار باشد  
می ده چهار ساغر ، تا خوشگوار باشد  
هم طبع را نبیدش <sup>۲</sup> فرزانه وار باشد <sup>۳</sup>  
نی نی دروغ گفتم ، این چه شمار باشد <sup>۴</sup>  
باده خوریم روشن ، تاروز گار باشد  
خاصه که روز دولت مسعود یار باشد  
میر اجل که کارش یا <sup>۵</sup> کارزار باشد  
تا اینجهان بجایست ، اورا وقار باشد  
لشکر گذار باشد ، دشمن شکار <sup>۶</sup> باشد  
هم حق شناس باشد ، هم حقگزار باشد  
در کار های عقبی <sup>۷</sup> با کردگار باشد  
شکرش عزیز باشد ، دینار خوار باشد  
جشن سده امیرا <sup>۸</sup> رسم کبار باشد  
زان بر فروز کامشب اندر حصار باشد <sup>۹</sup>

زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد  
زیرا که طبع عالم هم <sup>۱۰</sup> بر چهار باشد  
تانه خروش باشد ، تانه خمار باشد  
باری نبید خوردن کم از هزار باشد ؟  
خاصه که باده خوردن با بختیار باشد  
خاصه که ماهرویی ، اندر کنار باشد  
یا در میان مجلس ، یادر شکار باشد  
او با سرور باشد ، او با یسار باشد  
دینار بخش باشد ، دینار باز باشد  
هم در بدی و نیکی ، اسپاسدار باشد  
در کار های دینی <sup>۱۱</sup> با اعتبار باشد  
از فخر فخر باشد ، از عار عار باشد  
ابن آیین <sup>۱۲</sup> کیو مرث و اسفندیار باشد  
اورا حصار امیرا ، مرخ و عقار <sup>۱۳</sup> باشد

\* بتعلیقات نگاه کنید . ۱ - نو: بده . ۲ - چ ۱، مج ۲: مردم راهم ؛ ك ۱، ن ۱، مج ۵، چ ۲، نو: راهم مرهم ؛ ۳م (قصیده را ندارد) ؛ س ۱: مرهمه را چهار ؛ س ۲: عالم راهم چهار . ۳ - مج ۵، ن ۱، ك ۱، نو: بمهرش ؛ بجزن ۲، چ ۱ نسخه های دیگر: ببندش . ۴ - یعنی نبید چهار ساغر که متناسب با چهار طبع عالم و آدمی است . ۵ - یعنی شمار چهار ساغر . ۶ - بجز مج ۴، چ ۲، کا، ۲م، ن ۲، س ۱، ۲: با . ۷ - مج ۱، مج ۳، مج ۵، ن ۱، ن ۲، ك ۱، س ۱، س ۲، ۱م، ۳م، نو: ... شکار ... گذار . ۸ - کا، ك، چ ۲، ن ۱، ۱م، س ۱، س ۲، نو: ... دینی ؛ چ ۱، مج ۲: با کارهای دینی . ۹ - مج ۲، چ ۱: عقبی . ۱۰ - ك: آیت ؛ س ۱: ابن . ۱۱ - ن ۲: پیدا چرخ عقار ؛ مج ۲، مج ۳: ... چرخ عقار ؛ نسخه های دیگر: ... چرخ و عقار (متن حدس مرحوم ادیب پیشاوری است بنقل استاد نفیسی) ؛ درباره مرخ و عقار بتعلیقات نگاه کنید .



- آن آتشی که گویی نخلی بیار باشد  
چون بنگری بعرضش، از کوهسار باشد  
گر سرورا ز گوهر بر سر شعار باشد  
سرو از عقیق باشد، کوه از عقار باشد  
با احمرار باشد، با اصفرار باشد  
هم باشعاع باشد، هم با شرار باشد  
چون لاله زار باشد، چون مرغزار باشد  
چمیدن و قرارش<sup>۳</sup> مانند مار<sup>۴</sup> باشد  
میر جلیل بر خور، تا روزگار<sup>۶</sup> باشد  
خورشید روی باشد، عنبر عذار<sup>۷</sup> باشد  
بر لحن چنگ و سازی<sup>۸</sup> کش زیر زار<sup>۹</sup> باشد  
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد  
تا گوش خوب رویان با گوشوار باشد  
تا کان<sup>۱۰</sup> و چشمه باشد، تا کوهسار باشد  
تا بیقرار گردون اندر مدار باشد  
تا سعد ونحس<sup>۱۱</sup> باشد، با اختیار باشد  
ذاتش<sup>۱۲</sup> نهفته باشد، عز آشکار باشد
- ۳۱۵ اصلش ز نور باشد، فرخش ز نار باشد  
چون بنگری بطولش، سرو و چنار باشد  
وز کوه را ز عنبر در سرخمار باشد  
این مستعیر باشد، آن مستعار باشد  
نه احمرار باشد، نه اصفرار باشد  
زینش لباس<sup>۱</sup> باشد، زانش دثار<sup>۱</sup> باشد  
نه لاله زار باشد، نه مرغزار باشد  
رخشیدن شعاعش، گویی نزار<sup>۵</sup> باشد  
باقند لب نگاری، کز قندهار باشد  
از پای تا بفرقش رنگ و نگار باشد  
۳۲۰ زیرش درست باشد، بم استوار باشد  
نوروز کیتبادی و آزادوار باشد  
تا جنگ و تا تعصب با ذوالفقار باشد  
تا بوستان و سبزی، تا کامگار باشد  
۳۲۵ و ندر مدار گردون کس را قرار باشد  
چونانکه اختیارش بی اضطرار باشد  
و اندر پناه ایزد، در زینهار باشد

۱- ظاهرأ: شعار. ۲- بجزن ۲ همه جا: نثار. ۳- مج ۱، مج ۵، ۱م، ۳م: فوارش؛  
نسخه های دیگر بجزن ۲: فرارش. ۴- ك: شمار؛ مج ۵، ۳م: بخار؛ مج ۱، ۱م: گویی بخار؛  
نسخه های دیگر بجزن ۲: گویی بهار. ۵- مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۵، ن ۱، ن ۲، ك،  
س ۱، س ۲، ج ۱، ۱م، ۳م، نو: قصار؛ نسخه های دیگر: عصار (متن تصحیح قیاسی آقای  
گلشن است). ۶- نو: نو بهار. ۷- کذا و شاید غدارا اگر غدار بجای غدا اثر بکار رفته باشد. ۸- مج ۲:  
هر لحن چنگ سازی؛ کا، مج ۱، مج ۲، مج ۵، ك، ن ۱، ۱م، ۳م، س ۱، نو: ... چنگ  
سازی. ۹- ك: زیروار؛ ج ۲: زیر ساز؛ مج ۴، ۲م: زیر و ساز؛ نسخه های دیگر بجز  
مج ۱، ن ۱، س ۱، ۱م، ۳م، کا: زیر و زار. ۱۰- ن ۲: کام. ۱۱- ن ۲: با سعد ونحس؛  
نسخه های دیگر: با شغل سعد. (متن از استاد دهخداست). ۱۲- ن ۲: دانش؛ نسخه های دیگر  
ذاتش. (متن از استاد دهخداست).



## ۱۴

## در وصف بهار و مدح خواجه طاهر ۱

باد نوردوزی همی در بوستان ساحر شود  
کل که ۳ شب ساهر<sup>۳</sup> شود پژمرده گردد بامداد  
ابر هر زمان پیش روی آسمان بندد نقاب  
زرد گل بیمار گردد ، فاخته بیمار پرس  
آستین نسترن پر بیضه<sup>۴</sup> عنبر شود  
مرغ بی بربط ، بربط<sup>۵</sup> ساختن دانا شود  
بلبل شیرین زبان بر جوزبن راوی شود  
کبک رقاصی کند ، سرخاب غواصی کند  
باد هم چون دزد گردد هر طرف<sup>۶</sup> دیبا ربای  
هر زمان دزد اندر افتد کلبه را غارت کند  
نوبهاران<sup>۷</sup> مفرش صدر نگ پوشد تا مگر  
اختیار اوّل سلطان<sup>۸</sup> که از گیهان برین<sup>۹</sup>  
بر هوای خویشتن قاهر شد و بهتر کسی  
نیست جابر بر کس و بر خویشتن و آنکس که او  
پیش او هم مکرمت هم محبت حاصل شدست

تا بسحرش دیده هر کلبنی ناظر شود  
وین کل پژمرده ، چون ساهر شود زاهر<sup>۱۰</sup> شود  
آسمان بر رغم او در بوستان ظاهر شود  
یا سمین ابدال گردد خردما زائر<sup>۱۱</sup> شود  
دامن بادام بن پرلوء لوء فاخر شود  
آهوان در دشت چور معشوقگان شاطر شود  
زند باق زند خوان بر بید بن شاعر شود  
این بدین معروف گردد آن بدان شاهر شود  
بوستان آراسته چون کلبه تاجر شود  
مرغ چون بازاریان بر کار نا صابر شود  
دوستی از<sup>۱۲</sup> دوستان خواجه طاهر شود  
اختیار ذوالجلال اوّل و آخر شود  
او بود<sup>۱۳</sup> کو بر هوای خویشتن قاهر شود  
بر کسی جابر بود ، بر خویشتن جابر شود  
هادم بخل او بود کو جود را عامر شود

۱- در عنوان نسخه ها بجزر: «... ابو طاهر احمد بن حسین میمنندی» آمده و آن براساسی نیست. بتعلیقات نگاه کنید. ۲- ظاهر آ این قصیده باقتضای قصیده عنصری بمطلع زیر: باد نوردوزی همی در بوستان بتگر شود سروده شده است.

۳- میج ۲، س ۱، س ۲، تك: هر که. ۴- م ۳: ساحر. ۵- ك، تك، ظاهر. ۶- میج ۱، میج ۳، میج ۵: سرو تا زاهر ؛ نو: لاله خون ساغر ؛ ن ۲: سرو با ظاهر ؛ ك، سروین زاهر ؛ میج ۲، چ ۱، كا: سروها زامر ؛ میج ۴: سروناز اهر ؛ نسخه های دیگر: سروناز اهر (نظر استاد فروزانفر: سروین زامر). (متن از استاد دهخداست). ۸- همه جا: زربط. ۸- تك ؛ نو: هر سویی. ۹- بجزن ۲: نوبهار این. ۱۰- بجزن ۲: دوستار. ۱۱- بجزر: خواجه بو طاهر. ۱۲- از اختیار اوّل سلطان مراد فرستادن سلطان مسعود طاهر د بیر راست بهری. رجوع شود بتاریخ بیهقی<sup>۱۳</sup> ۱۳- میج ۱، میج ۳، میج ۵، ن ۱، ك، س ۲، م ۱، م ۳: تنش ؛ میج ۴، م ۲، س ۱: بتن ؛ ن ۲: پیش ؛ نسخه های دیگر: منش (متن از نسخه «مو» است). ۱۴- بجزن ۲: آن بود.



نفس<sup>۱</sup> او پا کیزه است و خلق او پا کیزه تر  
 قدرتش بر خشم سخت خویش میبینم روان  
 همتش آنست تا غالب شود بر دشمنان  
 ای قوی رای و قوی خاطر، مرا معلوم نیست  
 نعمت بسیار داری، شکر از آن بسیارتر  
 عقل و دین آمرت گشت و گشت مأمورت هوی  
 از صیانت، هیچ با فاجر نیامیزی بهرم  
 دولت ضایر<sup>۹</sup> بگناه صلح تو نافع شود  
 کز تراندر خدمت والای از مهرتر شود  
 تا موحد<sup>۱۱</sup> را دل اندر معرفت روشن شود  
 طالع مسعود پیش تخت<sup>۱۲</sup> تو طالع<sup>۱۳</sup> شود

نفس<sup>۱</sup> تن چون خلق تن طاهر شود طاهر<sup>۳</sup> شود  
 مرد باید، کو بخشم سخت بر<sup>۴</sup> قادر شود  
 راست چون بر دشمنان غالب شود غافر<sup>۵</sup> شود  
 هیچکس چون تو، قوی رای و قوی خاطر شود  
 نعمت افزوتر شود آنرا<sup>۶</sup> که او شاگرد شود<sup>۷</sup>  
 عقل و دین<sup>۸</sup> مأمور گردد، چون هوی آمر شود  
 هر که با فاجر نشیند، همچنان فاجر شود  
 دولت نافع بگناه خشم تو ضایر<sup>۹</sup> شود  
 شاعراندر مدحت والای<sup>۱۰</sup> از شاعر شود  
 تا منجم را دو چشم اندر فلک ناظر شود  
 طایر میمون فراز تخت تو طایر شود

۱۴

## در مدح خواجه احمد وزیر سلطان مسعود غزنوی

ابر آزاری چمنها را پر از حورا کند  
 گوهر حمرا کند از لوء لوء بیضای خویش  
 کوه چون تبت کند چون سایه بر کوه افکند  
 ناله بلبل سحرگاهان و باد مشکبوی  
 گاه آن آمد که عاشق برزند لختی نفس  
 باغ پر گلبن کند، گلبن پر از دیبا کند  
 گوهر حمرا کسی از لوء لوء بیضا کند  
 باغ چون صفا کند چون روی زی صفا کند  
 مردم سر مست را کالیوه و شیدا کند  
 روز آن آمد که تائب رای زی<sup>۱۵</sup> صربا کند

۱- ذیل، نسخه های دیگر بجز ن ۲: نسل. ۲- بجز ن ۲: نقش. ۲- ك، تك، م ۳: او ظاهر؛  
 میج ۵، س ۲، میج ۴: تن ظاهر؛ میج ۲، ج ۱، ج ۲، م ۱۱: او: طاهر. ۴- ن ۲: خود. ۵- تك: غافر.  
 ۶- بجز نو: آنکس. ۷- اشاره بآیه «لئن شکرتم لازیدنکم» (سوره ۱۴ آیه ۷). ۸- بجز میج ۲،  
 میج ۳، ج ۱، ن ۲: عقل تن؛ م ۲ (ندارد)؛ نسخ دیگر: عقل و تن. (متن از استاد دهخداست).  
 ۹- میج ۱، میج ۴، میج ۵، ك، م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، نو: صابر؛ ن ۱، ج ۲ (فقط در قافیه):  
 صابر. ۹- میج ۱، میج ۳، میج ۴، میج ۵، ك، ن ۱، س ۱، س ۲: والی تر. ۱۱- ن ۲: مبصر.  
 ۱۲- بجز ن ۲: بخت. ۱۳- نو: تابع. ۱۴- م ۱، ن ۱، میج ۱، میج ۵، نو: رای زی؛ ك،  
 م ۳: روی بر؛ م ۲: رای زی، ن ۲: رای زی. ۱۵- میج ۲، ج ۱، ج ۲: روی بر؛ م ۱، س ۲: روی زی؛  
 م ۲: رای زی.



- من دژم گردم که با من دل دو تا کرد دست دوست ۱  
 ۳۶۰ هر زمان جوری کند بر من بنومعشوق من  
 گر رخ من زرد کرد از عاشقی گو زرد کن  
 و رهمی چفته کند قد<sup>۲</sup> مرا گو چفته کن  
 و رهمی آتش فروزد در دل من، گو فروز  
 ورز دیده آب بارد بر رخ من گو بیار  
 ۳۶۵ و رف کند دست او مراد رذل<sup>۳</sup> غربت گو فکن  
 آفتاب ملکت سلطان که دست چود او  
 بوی خلقش خاک را چون عنبر اشرب کند  
 روز بزم از بخش مال و روز رزم از نعل خنگ  
 چشم حورا چون شود شوریده رضوان بهشت  
 ۳۷۰ نور رایش<sup>۴</sup> تیره شب را روز نورانی کند  
 حاسد ملعون چرا خر<sup>۵</sup> م دل و شادان<sup>۶</sup> شود  
 تند و صفرای<sup>۷</sup> بخت خواجه یک ساعت بود  
 هم چو معشوقی که سالی با تو همزانو شود  
 دولت مسعود خواجه گاهگاهی سر کشد  
 ۳۷۵ تا بداند خواجه کش دشمن کدام و دوست کیست  
 با چنین کم دشمنان کی خواجه آغازد بچنگ ۱۱  
 از دهارا حرب<sup>۱۲</sup> تنگ آید که با حربا کند

۱- ک، م، ۳: یار؛ مج ۴: حوت؛ ۲- بجز مو: آن. ۳- س ۱، س ۲، مج ۵، ج ۲: خفته.  
 ۴- بجز ن ۲: فایده. ۵- م ۲، س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ک، نو: روز و ریش ۳ م؛  
 (ندارد)؛ ج ۲: روز رایش؛ نسخه های دیگر بجز ن ۲ نور و ریش. ۶- بجز ن ۲: چون.  
 ۷- بجز جنگ تربیت: روشن دل و خندان. ۸- ن ۲: تند و صفرای. ۹- جنگ تربیت: آشتی.  
 ۱۰- این بیت در نسخه هائیکست، از جنگ مرحوم تربیت است (بنقل از حاشیه ج ۱).  
 ۱۱- در فرهنگ جهانگیری (ذیل لغت آغاز): ... دشمنان خواجه بیاغازد بچنگ ۱۲- نو: جنگ.



دشمنش<sup>۱</sup> اندیشه تنها کرد و برگردن فتاد  
هر که از دارد شمار خانه با بازار راست  
ابله آن گرگی که او نخجیر با شیران کند  
نه هر آنکو مال دارد، میلزی ملک کند  
دشمنش را گو: شراب جهل چون خوردی تو دوش  
با بزرگان بزرگان جهان پهلوی زد  
پر پروانه بسوزد با درخشنده چراغ  
مرغك خطاف را عنبر بماند در گلو  
خواجه بر تو کرد خواری<sup>۳</sup> آن سلیم و سهل بود  
هر که او مجروح گرد دیگر از نیش پلنگ  
ای خداوندی که بوی کیمیای خلق تو  
تا همی باد بهاری باغرا رنگین کند  
قدر تو بیشی کند، کردار تو پیشی کند  
اوفتد برگردن آن کاندیشه تنها کند  
چون بیازار اندر آید خویشتن رسوا کند  
احمق آن صعوه که او پرواز با عنقا کند  
نه هر آنکو تیغ دارد، قصدزی هیجا کند<sup>۲</sup> ۳۸۰  
صابری کن، کاین خمار جهل تو «فردا کند»  
ابله آنکس کو بخواری جنگ باخارا کند  
چون چخیدن با چراغ روشن زهرا کند  
چون بخوردن قصدسوی عنبر شهبها کند  
خوار آن خواری که بر تو زین سپس غوغا کند ۳۸۵  
موش گرد آید<sup>۴</sup> بر او، تا کار او زیبا کند<sup>۵</sup>  
کوه خارا را همی چون عنبر سارا کند  
تا همی ابر بهاری راغرا برنا کند  
بخت تو خویشی کند، گفتار تو بالا<sup>۶</sup> کند

## ۱۵

## در وصف نوروز و مدح خواجه احمد بن عبدالصمد وزیر

نوروز روز خرمی بیعدد بود  
مجلس بباغ بساید بردن، که باغرا  
آن برگهای شاسپرم بین و شاخ او  
ترگس سان حلقه زنجیر زرنگر  
روز طواف ساقی خورشید خد بود ۳۹۰  
مفرش کنون ز گوهر و مسند ز ند بود  
چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود  
کاندر میان حلقه زرین و تد<sup>۷</sup> بود

۱- مج ۴: دشمنی؛ جنگ تربیت: دشمنی ۲۰ - این مضمون در شعری از آن ابوالفتح بستی نیز دیده میشود که ضمن قطعه‌یی در لباب‌الالباب آمده است بدینگونه:

نه هر که تیغی دارد بحرب باید رفت  
نه هر که دارد بازهر زهر باید خورد.

۳- ن ۲: خاری. ۴- ن ۲: آید گرد او. ۵- نظیر این مضمون را ابوالفرج رونی در شعر خود آورده است و بدان در تعلیقات اشاره خواهد شد. ۶- ن ۲: والا. ۷- ج ۱: و مد؛ ج ۲ (قطعه را ندارد).



۳۹۵ اندر میان لاله ، دلی هست عنبرین  
 آن خاک هست<sup>۱</sup> والدو گل باشدش ولد  
 ابر گهر فشائرا هر روز بیست بار  
 خورشید چون نبرده حبیبی که با حبیب<sup>۲</sup>  
 چشم خجسته<sup>۳</sup> رامژه زرد و میان سیاه  
 سنبل بسان زلفی با پیچ و با عقد<sup>۴</sup>  
 باران<sup>۵</sup> چون شیانای بارد بروز بار<sup>۶</sup> ۴۰۰

۱۶

## در مدح سلطان مسعود غزنوی

ابر آزاری<sup>۱۰</sup> بر آمد از کنار<sup>۱۱</sup> کوهسار  
 این یکی گل برد سوی کوهسار از مر غزار  
 خاک پنداری بماه و مشتری آبستنت  
 این یکی گویا چراشد نار سیده چون مسیح!  
 ۴۰۵ ابر دیا دوز ، دیبا دوزد اندر بوستان  
 این یکی<sup>۱۴</sup> سوزد، ندارد آتش و مجمر پیش  
 نافه مشکست هرچ آن بنگری<sup>۱۶</sup> در بوستان  
 آن یکی درّی که دارد بوی مشک تبّی  
 باد فروردین<sup>۱۲</sup> بجنید از میان مرغزار  
 وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار  
 مرغ پنداری که هست اندر گلستان شیر خوار  
 وان دگر ۳ پیشوی چون مریم چرا برداشت بار!  
 باد عنبر سوز ، عنبر سوزد اندر لاله زار  
 و آن یکی<sup>۱۵</sup> دوزد، ندارد درشته و سوزن بکار  
 دانه درّست هرچ آن بنگری<sup>۱۷</sup> در جویبار  
 وان دگر مشککی که دارد درنگ در شاهوار

۱ - مج ۲، مج ۳، مج ۴، س ۱، س ۲، م ۱، م ۳، ک ۲، ن ۲، کا : این خاکر است ؛ ج ۱ : آن  
 خاکر است ؛ مج ۵، م ۲، نو : این ... ۲ - مل : خورشید جین سرزده حبی که باختست ؛ س ۱ :  
 خورشید حسن سرزده حنی که باحب ؛ مج ۵، نو : خورشید حسن سرزده حسنی که باحبیب ؛ کا  
 (بیت را ندارد) ؛ ن ۲ : ... نبرده حبیبی ... ۳ - مج ۴، س ۱، س ۲، نو، ن ۱، ک ۲، م ۲ : کا پیش ۴ - اصل :  
 ... جنگ و صلح و گهی وصل و صد . (متن از استاد دهخداست) ۵ - نام گلیست ۶ - اصل : عقود .  
 (متن از استاد فروزانفرست) . ۷ - نو : به پیچ و عقد ۸ - ج ۱، ک ۱، ن ۱، س ۱، س ۲، م ۱، م ۲، نو :  
 بادام ۹ - در مجمع الفصحاء : شکوفه بیارد بروز باد ؛ نسخه ها : پیایی بارد بروز باد (متن از استاد  
 دهخداست) . ۱۰ - کا : آزاری ۱۱ - جنگ تربیت : کران ۱۲ - جنگ تربیت : نوروزی .  
 ۱۳ - جنگ تربیت : و آن یکی ۱۴ - جنگ تربیت : این که این ۱۵ - جنگ تربیت :  
 و آنکه آن ؛ مج ۳ : و آندگر ۱۶ - بجزن ۱ و جنگ تربیت : بگذری ۱۷ - ن ۲ : بگذری .



چنگ بازانست گویی شاخك شاهسپرم  
 این برنگ سبز کرده پایها را سبز فام  
 ژاله باران ، زده بر لاله نعمان نقط  
 این چنین ناری کجا باشد ، بزیر نار آب  
 بیخته برگ<sup>۵</sup> سمن بر عارضین شنبلیله<sup>۶</sup>  
 این چوروی سرخ: گشته از سر<sup>۷</sup> دندان کبود  
 سوسن آزاد و شاخ نرگس بیمار<sup>۸</sup> جفت  
 این، چنان زرین نمکدان بر بلورین<sup>۱۱</sup> مانده  
 صلصل باغی بیباغ اندر همی گرد بدرد  
 این، زند بر چنگهای سفیدیان<sup>۱۳</sup> پالیزیان  
 زرد گل بینی، نهاده روی را بر نسترن  
 این چو زرین چشم<sup>۱۶</sup> بروی بسته سیمین چشم بند  
 ابر بینی فوج فوج اندر هوا در تاختن<sup>۱۷</sup>  
 این، چوروز بار لشکر پیش میر میرزاد  
 خسرو عادل که هست آموزگارش جبرئیل  
 این نکردش اختیار الا بحق و راستی

پای بطنانست گویی برگ بر شاخ چنار<sup>۱</sup>  
 وان بمشك ناب<sup>۲</sup> کرده چنگها<sup>۳</sup> آرامشکبار<sup>۴</sup>  
 لاله نعمان شده از ژاله باران نگار  
 وان چنان آبی کجا باشد، بزیر آب نار  
 ریخته برگ بنفشه بر رختان جلنار  
 وان چوروی زرد: کرده<sup>۸</sup> بروی از مژگان نثار  
 نرگس خوشبوی و شاخ سوسن آزاد یار<sup>۱۵</sup>  
 وان، چنان چون بر غلاف زر<sup>۱۱</sup> سیمین گوشوار<sup>۱۲</sup>  
 بلبل راغی براغ اندر همی نالد یزار  
 وان، زند بر نایهای لوریان<sup>۱۴</sup> آزادوار  
 نسترن بینی، گرفته زرد گلرا<sup>۱۵</sup> در کنار  
 وان چو سیمین گوش اندر گوش زرین گوشوار<sup>۲۰</sup>  
 آب بینی موج موج اندر میان رود بار<sup>۱۸</sup>  
 وان چوروز عرض پیلان پیش شاه شهر یار<sup>۱۹</sup>  
 کرده رب العالمینش اختیار و بختیار  
 وان نبودش جز بخیر و جز بعدل آموزگار

۱- لامعی درین مضمون گوید:

اثر پایش گویی که فرمان خدای

۲- م، ا، م، ۲م، ۴م، س، ۲، مل: تر، ۳- مج، ۴، م، ۲س، ۲ج، ۱، کا: کرده حله های؛ م: گرفته حله های. ۴- ن، ۲: مشکبار، ۵- نو، آب، ۶- مل: عارض نیلوفر، ۷- ن، ۲: ازین. ۸- بجز ن، ۲: گشته. ۹- مل، جنگ تربیت: آزاد ۱۰- ن، ۲ این چنین... نمکدان بلورین. ۱۱- م، ۳م، س، ک، نو: برخلاف زر؛ ن، ۲: برخلاف رنگ؛ جنگ تربیت: در غلاف سیم زرین گوشوار؛ مل: زر نهاد گوشوار. (استاد دهخدا نوشته اند آیا کلمه غلاف «غلاق» و بمعنی گوش نیست که در لهجه آذری بر جای مانده است). ۱۲- (استاد دهخدا نوشته اند رسم منوچهری تکرار قافیه نیست و گمان میکنم بجای «بر غلاف زر سیمین گوشوار» چیز دیگری بوده است. ۱۳- ۱م، ۵م، جنگ تربیت: سفیدیان. ۱۴- مج، ۵: لوزیان، ک: لولیان؛ ج، ۲: (لوزیان و لوریان هر دو خوانده میشود)؛ کا: لوزیان. ۱۵- تک: گل اندر. ۱۶- مل: درین...؛ بجز تک: چشم و... ۱۸- م، ۱م، ۲م، ۳م، ۱م، ۴م، ۵م، س، ۱، س، ۲، ک، ن، ۱، نو: اندر هواها تاخته؛ کا: اندر هواها. ۱۸- ۳م، ۱م، ک، ن، ۲، ج، ۲: جویبار. ۱۹- ۲م، میلان...؛ ج، ۲: شاهیار.

بر زمین برگ چنارست چو بردارد پای.



- ۴۲۵ دولت سعدش ببوسد هر زمانی آستین  
این دهد مژده بعمری بیحساب و بیعدد  
چون زند بر مهره شیران دبوس شصت من  
این، کند بردوش گردان، گردن گردان چو کرد  
آهنین رمحش چو آید بر دل پولاد پوش  
این بدر دترک روین را، چو هیزم را تبر  
هر زمان حملش فرستد<sup>۴</sup> پادشاه قیروان  
این، همیگوید که دارم ملک از تو عاریت  
اختیار دست او، جودست<sup>۶</sup> جود بیریا  
این، نکرد الا بتوفیق<sup>۹</sup> ازل این اعتقاد  
رایت منصور اورا، فتح باشد پیشرو  
این، مراد عاجلش حاصل کند، بی اجتهاد  
تاملک را در حجاب<sup>۱۲</sup> آسمان باشد سکون  
این، کمال ملک او جوید بسعد<sup>۱۴</sup> از اختران  
دست او خالی<sup>۱۵</sup> نخواهد ماند سالی<sup>۱۶</sup> هفتصد  
۴۳۰ این ز عالی گاه و عالی مسند<sup>۱۸</sup> و عالی رکاب
- طالع میمونش باشد<sup>۱</sup> هر زمانی خواستار  
وان کند عرده<sup>۲</sup> بملکی بیکران و بیشمار  
چون زند بر گردن گردان عمود گاو سار  
وان، کند بر پشت شیران، مهره شیران شیار<sup>۳</sup>  
نه منی تیغش چو آید بر سر خنجر گذار  
وان، شود در سینه جنگی، چو در سوراخ مار  
هر نفس با جش فرستد، شهریار<sup>۵</sup> قندهار  
وان، همیگوید که دارم دولت از تو مستعار  
اعتقاد رای او، عین است<sup>۷</sup> عین بی عیار<sup>۸</sup>  
وان، نکرد الا بتأیید ابد آن<sup>۱۰</sup> اختیار  
طالع مسعود<sup>۱۱</sup> اورا، بخت باشد پیشکار  
وان، هوای آجلش حاصل کند، بی انتظار  
تافلک را در غبار آسمان باشد مدار<sup>۱۳</sup>  
وان دوام عمر او خواهد بخیر از کردگار  
پای او خالی<sup>۱۷</sup> نخواهد ماند ماهی صد هزار  
وان ز مشکین جعد و مشکین باده و مشکین عذار

۱ - نسخه ها : طایر ... جنگ تربیت : طایر خیرش بیاید (متن از استاد دهخداست) .  
۲ - ۳م : عهدی . ۳ - مج ۴ ، کا : مشار . ۴ - ن ۲ : تاجش ؛ نو : حکمش پذیرد ؛ نسخه های دیگر : حکمش فرستد . (متن از استاد دهخداست) . ۵ - نو : پادشاه . ۶ - مج ۲ ، س ۲ ، مل : جود است ؛ تک ، کا ، ن ۲ : جود است و . ۷ - مج ۲ ، م ۲ ... عدلیست عدل ؛ ن ۲ ... عدلست و عدل ؛ ن ۱ ، م ۳ : اقتباس ... عدلست عدل ؛ س ۲ : التباس ... عدلست عدل ؛ نسخ دیگر : عدلست عدل (متن از استاد دهخداست) . عین = زر) . ۸ - بجز مل : عوار ۹ - جنگ تربیت : توقیع . ۱۰ - ج ۱ ، مل ، مج ۲ ، ج ۲ ... فلک این ؛ م ۱ ، م ۳ ، مج ۴ ، مج ۵ ، س ۱ ، س ۲ ، ن ۱ ، ک ... ابد این ؛ ن ۲ : فلک این اعتبار . ۱۱ - جنگ تربیت : میمون . ۱۲ - جنگ تربیت : تازمین را در میان ؛ مج ۳ ، مج ۴ : تافلک ... ۱۳ - بجز ن ۲ ، نو : قرار . ۱۴ - م ۲ ، مل : بسعی از ؛ ج ۱ : بسعد اختران . ۱۵ - ن ۲ : فارغ (بالای سطر افزوده : خالی) . ۱۶ - تک ، م ۱ ، م ۲ ، م ۳ ، مج ۱ ، مج ۳ ، مج ۴ ، ن ۱ ، ک ، مل ، کا : ماهی ... سالی . ۱۸ - بجز الف و ر : منصب .



در مدح سلطان محمود غزنوی<sup>۱</sup>

بر لشکر زمستان نوروز نامدار  
و ینک پیامدست پینجاه روز پیش  
آری هر آنکهی که سپاهی شود برزم  
این باغ و راغ ملک نوروزماه بود  
جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن  
نوروز ازین وطن سفری کرد چون ملک  
چون دید ماهیان زمستان که در سفر  
اندر دوید و مملکت او بغارتید  
برداشت تاجهای همه تارک سمن<sup>۲</sup>  
بستد عمامه های خز سبز ضمیران<sup>۳</sup>  
در باغها نشاند، گروه از پس<sup>۴</sup> گروه،  
زین خواجگان پنبه قبای سپید پر<sup>۵</sup>  
باد شمال چون ز زمستان چنین بدید  
نوروز را بگفت که در خاندان ملک  
بنگاه تو سپاه زمستان بغارتید  
معشوقگانت را: گل و گلنار<sup>۶</sup> و یاسمن  
خنیا گرائت : فاخته و عندلیب را

کردست رای تاختن و قصد کارزار<sup>۷</sup>  
جشن سده، طلایه نوروز و نو بهار<sup>۸</sup>  
ز اول بچند روز بیاید طلایه دار  
این کوه و کوهپایه و این جوی و جویبار  
راغش پر از بنفشه<sup>۹</sup> و باغش پر از بهار<sup>۱۰</sup>  
آری سفر کنند ملوک بزرگوار<sup>۱۱</sup>  
نوروز مه بماند قریب مهی<sup>۱۲</sup> چهار  
با لشکری گران و سپاهی گزافه کار  
برداشت پنجه های همه ساعد چنار  
بشکست حقه های زر و در میوه دار<sup>۱۳</sup>  
در راغها کشید، قطار از پس قطار :  
زین رنگیان سرخ دهان سیاهکار<sup>۱۴</sup>  
اندر تک ایستاد چو جاسوس بی قرار  
از فر و زینت تو که پیرا بود و یار<sup>۱۵</sup>  
هم گنج شایگانت و هم در شاهوار<sup>۱۶</sup>  
از دست یاره بر بود<sup>۱۷</sup> از گوش گوشوار  
بشکست نای در کف وطنبور در کنار

۱ - تاریخ سرودن این قصیده از روی قراین تاریخی بدست آمده است، بتعلیقات نگاه کنید. ۲ - تک: قصد تاختن و رای کارزار؛ ن ۲: عزم... ۳ - ج ۱، مج ۲، ن ۲، نو: نامدار. ۴ - تک: صنوبر. ۵ - نو: ملوک نامدار. ۶ - بجز ۱۲، ۲م، ۳م، ۴م، ۷ - مل: از سحاب. ۸ - ر: بستد... خراز سرو و ضمیران. (استاد دهخدا نوشته اند: از این شعر برمی آید که ضمیران غیر از شاهسیرم و ریحان است.) ۹ - ن ۹، ۲: بی ۱۰۰ - نو: سپید سر؛ نسخه های دیگر: سپید بند (متن از استاد دهخدا است). ۱۱ - بجز ن ۲: سیاه قار (بنظر استاد دهخدا: سیاه یار = سیاه بر). ۱۲ - کا: ... که پیرا بود و یار. ۱۳ - (بنظر استاد دهخدا: ز گل و نار؟) ۱۴ - ن ۱۴، ۲: بستد.



- نوروز ماه گفت : بجان و سرا میر  
گرد آورم سپاهی دیبای سبز<sup>۲</sup> پوش  
از ارغوان کمر کنم ، از ضمیران زره  
قوس قزح کمان کنم ، از شاخ بیدتیر  
از ابر پیل سازم ، از باد پیلبان<sup>۶</sup>  
نوروز پیش از آنکه<sup>۷</sup> سرا پرده زد بدر  
این جشن فرخ سده را چون طلا یگان  
گفتا : برو بنزد<sup>۸</sup> زمستان بتاختن  
چون اندر و رسی بشب تیره سیاه  
این عزم جنبش و<sup>۱۰</sup> نیت من که کرده ام  
از من خدایگان همه شرق و غرب را  
ز نهار تا نگویی با او حدیث من  
زیرا که هست حشمت او ، بیش از آنکه تو  
باحاجبی<sup>۱۲</sup> بگوی نهانی تو این حدیث<sup>۱۳</sup>  
گو : ای گزیده ملک هفت آسمان !  
پنجاه روز ماند که تا من چو بندگان  
با فال فرخ آیم و با دولت بزرگ  
با صد هزار جام می سرخ مشکبوی
- ۴۶۰  
۴۶۵  
۴۷۰  
۴۷۵
- کز جان<sup>۱</sup> دی بر آرم تا چند گه دمار  
زنجیر زلف<sup>۳</sup> و سرو قد و سلسله عذار<sup>۴</sup>  
از نارون پیاده و از ناروان<sup>۵</sup> سوار  
از برگ لاله رایت و از برق ذوالفقار  
وز بانگ رعد آینه پیل بی شمار  
با لعبتان باغ و عروسان مرغزار  
از پیش خویشتن بفرستاد کامگار  
صحرا همی نورد و بیابان همی گذار  
زود آتشی بلند بر افروز زر<sup>۹</sup> وار<sup>۹</sup>  
نزد شهرنشه ملکان بر<sup>۱۱</sup> باسگزار  
در ساعت این خبر بگزار ، ای خبر گزار  
تو بر زبان خویش ، دگر باره زینهار  
باوی سخن مواجهه گویی و آشکار  
تا حاجب<sup>۱۴</sup> این سخن برساند بشهریار  
ای خسرو بزرگ و امیر بزرگوار !  
در مجلس تو آیم ، با گونه گون نثار  
بافر خجسته طالع و فرخنده اختیار  
با صد هزار برگ گل سرخ<sup>۱۵</sup> کامگار

۱ - بجز ن ۲ : ماه ۲ - تك ، س ۱ ، س ۲ ، م ۱ ، م ۴ ، م ۵ ، ج ۱ ، ن ۱ ، ك ، ك ۲ ، نو :  
زرد ۳ - بجز ن ۲ : جعد ۴ - غدار نیامده است در عربی و عذار هم بمعنی موی دراز نیست که  
بسلسله تشبیه توان کرد چه عذار خطایش است . مگر آنکه غدار بجای غدا تر جمع غدیره بکار  
رفته باشد بمعنی گیسوان) ۵ - (نارون = نارین ، درخت انار . ناروان = گلنار) . (بنظر  
استاد دهخدا : از نارین ... و از نارون ... ) ۶ - مل : پهلوان ۷ - ك : از اینکه  
۸ - ن ۲ : پیش ۹ - اصل : روزوار . (متن از استاد دهخداست) ۱۰ - س ۱ ، س ۲ ، م ۳ ،  
م ۴ ، م ۵ ، ن ۱ ، ك ، ك ۲ ، نو : بر عزم جنبش این : م ۲ ، م ۳ ، ن ۱ : و عزم ... : م ۱ ، ج ۱ ، ج ۲ :  
در عزم و جنبش و ۱۱ - ( بنظر استاد دهخدا ... شو) ۱۲ - م ۲ ، ن ۲ ، ج ۱ ، نو : صاحبی .  
۱۳ - ج ۲ ، م ۲ : ... سخن : م ۲ ... با حاجبی نهانی گوا این حدیث را ۱۴ - نو ، ن ۱ ، م ۲ ، ج ۱ :  
صاحب ۱۵ - ك : زرد .



با عندلیبان کله سرخ<sup>۱</sup> چنگ زن  
تا تو گهری بزیر گل و گاه زیر<sup>۲</sup> بید  
مستی کنی و باده خوری سال و سالیان<sup>۳</sup>  
بر سبزه بهار نشینی و مطرب  
ملك جهان بگیری، از قاف تا به قاف  
توران بدان پسر دهی، ایران بدین پسر  
سیصد هزار شهر کنی، به ز قیروان  
سیصد وزیر گیری، بیش از بزرگمهر  
اندر عراق بزم کنی، در حجاز رزم  
بابل کنی سراپچه<sup>۱۰</sup> مطربان خویش  
افریقه صطبل ستوران بارگیر<sup>۱۱</sup>  
باغ ارم شراع تو باشد، بروز خوان  
مهتر بود خزانه زر تو از خزر  
زرادخانه تو بود هشتصد کلات  
قبصر شرابدار تو<sup>۱۴</sup> چپال<sup>۱۵</sup> پاسبان<sup>۱۶</sup>  
وانانکه<sup>۱۹</sup> مفسدان جهانند و مرتدان  
مر مهتر انشان را زنده کنی بگور

با یا سمینکان بسد<sup>۲</sup> روی مشکبار<sup>۳</sup>  
که زیر ارغوان و گهری زیر گلزار  
شکر گزی و نوش مزی<sup>۳</sup> شاد و شادخوار  
بر سبزه بهار زند سبزه بهار  
مال جهان<sup>۷</sup> ببخشی، از عود تا بقار<sup>۸</sup>  
مشرق بدین قبیله و مغرب بدان تبار  
سیصد هزار باغ کنی، به ز قند هار  
سیصد امیر بندی، بیش از سپندیار  
اندر عجم مظلالم و اندر عرب شکار<sup>۹</sup>  
خلخ کنی و ناساق غلامان میگسار<sup>۱۰</sup>  
عموریه کریز که<sup>۱۲</sup> باز و باز دار  
بیت الحرم رواق تو باشد بروز بار  
بهتر بود، قمطره عود تو از قمار  
انبار خانه تو بود هفتصد<sup>۱۳</sup> حصار  
خاقان<sup>۱۷</sup> رکابدار تو<sup>۱۸</sup> قفقور پرده دار<sup>۱۹</sup>  
از ملت محمد و توحید کرد گار  
مر که تران شان را زنده<sup>۲۰</sup> کنی<sup>۲۱</sup> بدار

۱- ر: گل سرخ. ۲- ک، مج ۵، ن ۱: نکو بر: که کند. ۳- ر: مشکبار.  
۴- ن ۲: که بیای. ۵- مل: سال و سالها. ۶- نو: بوس گیری. ۷- س ۲: نهان؛ س ۱، ک،  
ج ۱، ک، ۱۲، ۲۲، ۳۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ن ۲: شهان. ۸- مج ۲، مج ۴،  
مج ۵، ن ۱، س ۱، س ۲، ۱۲، ۲۲، ن ۲، نو: غور تا بقار؛ مج ۳، ک، ج ۱، ج ۲، ک: غور تا  
بقار؛ ۳۲: قیر تا بقار. ( بنظر استاد دهخدا، از غور تا بشار ) ۹- در لباب الباب: اندر  
حجاز.. در عراق.. - اندر عرب.. عجم... ۱۰- اصل: بر اثبه (متن از فرهنگ سرور است ذیل  
لفت سراپچه). ۱۱- ن ۲: بارکش. ۱۲- اصل: کریز که. ( متن از استاد دهخداست ).  
۱۳- ج ۱، ج ۲، مج ۲، مل: هشتصد. ۱۴- ن ۲: شرابدارت. ۱۵- س ۲، ۱۲، مج ۵،  
ن ۱، ک، ک: جیپال. ۱۶- بجز لباب الالباب: چوبزن. ۱۷- لباب الالباب: پیغور. ۱۸- ن ۲:  
رکابدارت. ۱۹- س ۱، س ۲، ۱۲، ۲۲، ۳۲، مج ۱، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ک، ک، ن ۲، نو:  
آنها که. ۲۰- بجز ج ۱، ج ۲، ر، نو: مرده. ۲۱- بجز نو، ر: کشی



جیحون گذاره کردی، سیحون کنی گذر  
 پل<sup>۱</sup> بر نهادن تو، به جیحون نبود پل<sup>۲</sup>  
 جز تو نبست گردن جیحون کسی به غل  
 دو سال، یاسه سال در آن بود، تابست  
 در مدت دو هفته بستی تسو ای ملک  
 دریا بُد، آن سپه که بجیحون گذاشتی  
 سالارخانیان<sup>۳</sup> را، با خیل و با خدم  
 تا بر کسی گرفته نباشد خدای خشم  
 بوری تکین<sup>۴</sup> که خشم خدای اندرو رسید  
 تا گنج او خراب شد و خیل او اسیر  
 او مار بود و مار چو آهنگ او کنی  
 گر شاه ما نکشت ورا بود از ان قبل  
 یارب هزار سال ملک را بقا دهی  
 در زینهار خویش بداری و بند خویش  
 از روی او و روی همه اولیای او

زانسو مدار کردی، زینسو کنی مدار  
 غل بود بر نهاده بجیحون بر، استوار  
 و اندر نراند پیل بجیحون درون<sup>۳</sup> هزاره<sup>۴</sup> ۴۹۵  
 جسری بر آب جیحون، محمود نامدار  
 جسری بر آب جیحون، به زان هزار بار  
 دریانکرده بود به جیحون کسی گذار  
 کردی همه نگون و نگون بخت و خاکسار  
 پیش تو ناید و نکند با تو چار چار<sup>۵</sup> ۵۰۰  
 از را از ان دیار دوانید باین دیار<sup>۶</sup>  
 تا روز او سیاه شد و حال<sup>۷</sup> او فگار  
 اندر جهد زیم بسوراخ تنگ غار  
 کز غار و تنگ<sup>۸</sup> هیچ امیری نکشته مار  
 در عز و در سلامت و در یمن و در یسار<sup>۹</sup> ۵۰۵  
 او را و خانمان و تنش (۱۰) را بر روزگار<sup>۱۱</sup>  
 مکروه باز داری، ای ذوالجلال بار

۱ - بجز مج ۲ همه جا : غل. ۲ - اصل : و رود نیل . ( نظر استاد دهخدا : بزور پیل .  
 متن از استاد فروزانفرست ) . ۳ - تك : در آن . بتعلیقات نگاه کنید . ۴ - ك :  
 تور تکین ؛ در تاریخ بیهقی و برخی نسخه ها : پور تکین . ۵ - نو : این دیار براندی بدان ،  
 نسخه های دیگر : از این دیار دواند بدان . ( متن از استاد دهخداست و کلمه « باین » را « بین »  
 باید تلفظ کرد ) . ۶ - اصل : جان . ( متن از استاد دهخداست ) . ۷ - چ ۱ : تنگ غار .  
 ۸ - بجز ن ۲ : ز روزگار .



در تهنیت نوروز و مدح خواجه ابوالقاسم کبیر<sup>۱</sup>

- نوروز، فرخ آمد و نغز آمد<sup>۲</sup> و هزیر  
ابر سیاه چون حبشی دایه‌یی شد دست  
۵۱۰ گرشیر خواره لاله ستانست<sup>۴</sup>، پس چرا  
صلصل بلحن زلزل وقت سپیده دم  
برسید، عندلیب زند: باغ شهریار<sup>۶</sup>  
عاشق شد دست نرگس تازه بکودکی  
باسرمه‌دان زرین ماند<sup>۸</sup> خجسته راست  
۵۱۵ گلنار، همچو درزی استاد بر کشید  
گویی که شنبلید همه شب زریر کوفت  
بر روی لاله، قیر بشنگرف بر چکید  
بر شاخ نار، بشکفه سرخ شاخ نار  
نرگس چنانکه بر ورق کاسه رباب  
۵۲۰ برگ بنفشه، چون بن ناخن شده کبود  
وان نستر، چو مشکفروشی معاینه است  
اکنون میان ابر و میان سمن ستان  
مرغان دعا کنند بگل بر، سپیده دم  
شیخ‌العمید صاحب سید که ایمنست  
با طالع سعادت<sup>۳</sup> و با کوکب منیر  
باران چو شیر و لاله ستان کودکی بشیر  
چون شیر خواره، بلبل کوهی زند صغیر  
اشعار بونواس<sup>۵</sup> همی خواند و جریر  
بر سرو، زند و اف زند: تخت اردشیر<sup>۷</sup>  
تا هم بکودکی قد او شد چو قد پیر  
کرده بجای سرمه، بدان سرمه‌دان عبیر  
قواره<sup>۹</sup> حریر، زیجاده گون حریر  
تا بر نشست گرد برویش بر، از زریر  
گویی که مادرش همه شنگرف داد و قیر  
چون از عقیق نرگس دانی بود صغیر  
خنیاگری فکنده بود حلقه‌یی ز زیر<sup>۱۰</sup>  
در دست شیر خواره بسرهای ز مهر بر  
در کاسه بلور<sup>۱۱</sup> کند عنبرین خمیر  
کافور بوی یباد بهاری بود<sup>۱۲</sup> سفیر  
بر جان و زندگانی بوالقاسم کبیر  
اندر پناه ایزد و اندر پناه میر<sup>۱۳</sup>

۱- همه جا بجز کا: کبیر. ۲- نو: نغز و خوش. ۳- جنگ تربیت: مبارک. ۴- اصل: سرخست. (متن از استاد دهخداست). ۵- شاید: بوفراس بمناسبت ذکر جریر رقیب بوی (آقای زرین کوب). ۶- میج ۱، میج ۵، ن ۱، جنگ تربیت: بند شهریار. ۷- (نظر استاد دهخدا: بخت اردشیر). ۸- نو: آمد. ۹- میج ۱، میج ۲، میج ۳، س ۱، س ۲، ج ۱، ن ۲، ک: جواده؛ میج ۵: جوازه؛ میج ۴: حواره؛ نو: چرازه؛ ج ۲: خواره؛ نسخه‌های دیگر: خواره. (متن از جنگ تربیت است). ۱۰- ن ۲: زریر. ۱۱- میج ۳: حریر؛ ن ۲: غمیر؛ ۳م (ندارد)؛ نسخه‌های دیگر بجز مل: خمیر. ۱۲- نو: کند. ۱۳- از این بیت بی‌بعد تا پایان قصیده در نسخه‌ها نیست، ما آنرا از مجله یادگار (سال ۱ شماره ۱۰) و جنگ تربیت (بنقل آقای نفیسی در حاشیه نسخه «ج ۱» خود) برداشتیم.



زایل نگرده از سر او تاجرهان بود  
تادستگیر خلق بود خواجه ، لامحال  
خواجه بزرگوار ، بزرگست نزد ما  
فرقان بنزد مردم عامه بود بزرگ  
زیرا که میرداند در فضل او تمام  
بسیار کس بود که بخواند زبیر نبی  
این عز و این کرامت و این فضل و این هنر  
کس را خدای بی هنری مرتبت نداد  
باشد همو بزرگ و چنوروز او بزرگ  
ای بی قیاس و<sup>۲</sup> دولت تو چون تو بی قیاس  
در خورد همت تو خداوند جاه داد  
مقدار مرد و مرتبت مرد و جاه مرد  
ورز<sup>۴</sup> غنی بیاید اندر خور غنی  
پیراهن قصیر ، بود زشت بر طویل  
بر تو یسیر کرد خداوندگار تو  
دایم بود هوای تن تو اسیر عقل  
دولت ، بسوی شاه رود ، یا بسوی تو  
از نفس تو نیاید ، فعل خسیس دون  
باشد بهر مراد پیش<sup>۶</sup> تو بخت نیک

۵۲۵ این سایه شهرنشه و این سایه قدیر  
اورا بود خدا و خداوند دستگیر  
وز ما بزرگتر ، بزرگتر و خطیر  
لیکن بزرگتر بزرگتر مردم بصیر  
ما را بفضل او نرسد خاطر و ضمیر  
۵۳۰ تفسیر او نداند جز مردم خبیر<sup>۱</sup>  
زان اصل ثابتست و از آن گوهر انیر  
بیهوده هیچ سیل نیاید سوی غدیر  
باشد شقی حقیر و چنوروز او حقیر  
ای بی نظیر و<sup>۲</sup> همت تو چون تو بی نظیر  
۳۵۵ جاه بزرگوار و گرانمایه و هجیر  
باشد چنانکه درخور او باشد و جدیر  
ورز<sup>۴</sup> فقیر باید اندر خور فقیر  
پیراهن طویل ، بود زشت بر قصیر  
ایزد کناد کار همه بندگان یسیر  
۵۴۰ اندی<sup>۵</sup> که نیست عقل هوای ترا اسیر  
باران ، برودخانه رود ، یا بآبگیر  
آواز سگ نیاید ، از موضع زئیر  
از بخت نیک به ، نبود مرد را خفیر<sup>۷</sup>

۱- در اصل: بصیر. (متن تصحیحی است که مجله یادگار کرده است). ۲ و ۳- در جنگ مرحوم تربیت (بنقل آقای نفیسی) بی حرف عطف «و». ۴- در جنگ مرحوم تربیت (بنقل آقای نفیسی): ارز. ۵- کلمه مشکوکست ، اگر متن درست باشد «اندی» را بمعنی «چنان» باید گرفت. (بنظر آقای زرین کوب: آنی). ۶- تصحیح مجله یادگار: بشیر. ۷- اصل: ... شفیر. (تصحیح مجله یادگار: بشیر. متن از استاد دهخداست).



دشمنت را همیشه نذیرست<sup>۱</sup> بخت بد  
 ۵۴۵ فعل تن تو نیکو، خوی تن تو نیک  
 از کار خیر، عزم تو هرگز نگشت باز  
 از حشمت تو ملک ملکر اگزیر نیست  
 گر حکم تو سریر تو محکم ندارد  
 جود از دو کف بخل زدایت کند نفر<sup>۳</sup>  
 ۵۵۰ تا شیر در میان بیابان کند خروش  
 روز تو باد فرخ، چون دلت مهربان

۱۹

## در وصف بهار و مدح خواجه ولی بن محمد

هنگام بهارست و جهان چون بت فرخار  
 آن گل که مر اورا بتوان خورد بخوشی<sup>۵</sup>  
 آن گل که مر اورا بود<sup>۷</sup> اشجارده انگشت<sup>۸</sup>  
 ۵۵۵ آن گل که بگردش در نخلند فراوان  
 همواره بگرد گل طیار بود نخل  
 در سایه گل باید خوردن می چون گل  
 تا ابر کند می را با باران ممزوج  
 آن قطره باران بین از ابر چکیده  
 ۵۶۰ آویخته چون ریشه دستارچه سبز  
 سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار  
 خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بیخار  
 وز خوردن آن روی شود چون گل بر بار<sup>۶</sup>  
 و آمد شدنش باشد از اشجار<sup>۹</sup> با اشجار<sup>۱۰</sup>  
 نعلش ملکانش بگرد اندر و احرار  
 وین گل بسوی نخل بود دایم طیار  
 تا بلبل قوالت بر خواند اشعار  
 تا باد بمی<sup>۱۱</sup> در فکند مشک بخروار  
 گشته سر هر برگ از آن قطره گهر بار<sup>۱۲</sup>  
 سیمین گرهی بر سر هر ریشه دستار

۱- در اصل: نظیر (متن تصحیح مجله یادگارست). ۲- (نزدیک باین مضمونست شعر سعدی: تیر از کمان چو رفت نیاید بشت باز...) ۳- اصل: نفیر (متن از استاد فروزانفرست). ۴- اصل: کند. ۵- مل: بهوشی؛ ج: ۱، مج: ۴؛ مر آن را... ۶- ۲م، ۲س، ۲ک، کا: بر بار؛ ن: ۲. بیخار (بالای سطر: بر بار). ۷- ۱س، ۱س، ۲م، ۱م، ۲م، ۳ن، ۱ک، ج: ۲، مج: ۵، نو: که بود اورا؛ مل: که بود آنرا. ۸- ک: ۱، مج: ۱، مل: ۲؛ چوانگشت؛ نسخ دیگر بجز «ر»: ز انگشت. ۹- مج: ۲، مج: ۳، مج: ۴، ۲م، ۱س، ۲س، کا: اشجار؛ ک: ز اشجار. ۱۰- ۲م، ج: ۱، مج: ۲، مج: ۳، مج: ۴، ۱س، ۲س، کا: بر اشجار. (تجسم جام می بر روی انگشتان دست میخوران و گردش آن دست بدست رساننده مراد شاعرست). ۱۱- نو: همی. ۱۲- د: بر از بار؛ نسخه های دیگر: بر بار. (متن از جنکی است).



یا همچو زبرجدگون یکرشته سوزن  
 آن قطره باران که فرو بارد<sup>۱</sup> شبگیر  
 گویی بمثل بیضه کافور ریاحی<sup>۲</sup>  
 وان قطره باران که فرود آید از شاخ  
 گویی که مشاطه زبر فرق عروسان  
 وان قطره باران سحر گاهی بنگر  
 همچون سر پستان عروسان پرروی  
 وان قطره باران که چکد از بر لاله  
 پنداری تبخاله خردک بدمیده است  
 وان قطره باران که برافتد بگل سرخ  
 وان قطره باران که بر افتد بسر خوید  
 وان قطره باران که برافتد بگل زرد  
 وان قطره باران که چکد بر گل خیری  
 وان قطره باران که برافتد بسمن برگ  
 وان قطره باران زبر لاله<sup>۱۲</sup> احمر  
 وان قطره باران زبر سوسن کوهی  
 بر برگ گل نسربین آن قطره دیگر  
 آن دایره ها بنگر اندر شمر آب  
 چون مرکز پرگار شده<sup>۱۴</sup> قطره باران

اندر سر هر سوزن يك لؤلؤ شهوار  
 بر طرف چمن بر در رخ سرخ گل نار<sup>۲</sup>  
 بر بیرم<sup>۴</sup> حمرا پیرا کندست<sup>۵</sup> عطار  
 بر تازه بنفشه، نه بتعجیل باد رار  
 ۵۶۵ ماورد همی ریزد، باریك<sup>۶</sup> بمقدار  
 بر طرف گل نا شکفیده بر<sup>۷</sup> سیار  
 و اندر سر پستان بر، شیر آمده هموار  
 گردد طرف لاله از آن باران بنگار  
 برگرد عقیق دو لب دلبر عیار  
 ۵۷۰ چون اشك عروسیست بر افتاده برخسار  
 چون قطره سیمابست افتاده بزنگار  
 گویی که چکیدست مل<sup>۸</sup> زرد بدینار<sup>۹</sup>  
 چون قطره می بر لب معشوقه می خوار  
 چون قطره سفیداب<sup>۱۰</sup> بود از بر طومار<sup>۱۱</sup>  
 ۵۷۵ همچون شرر مرده فراز علم نار  
 گویی که نریاست برین گنبد دوار<sup>۱۳</sup>  
 چون قطره خوی بر زنج لعبت فرخار  
 هر گه که در آن آب چکد قطره امطار  
 وان دایره آب<sup>۱۵</sup> بسان خط پرگار

۱- مج ۲، ن ۱، ج ۱، ۲، نو: فرو ریزد؛ م ۳: که بارد؛ س ۱: فرو گیرد؛ مج ۵: فرو آید.  
 ۲- نو: در طرف.. سپرم و گلنار. ۳- ج ۱، ۲، مج ۲: ریاحین؛ م ۱: ریاحی.  
 ۴- ك، نو: سپرم. ۵- ن ۱، مج ۵، ۱۴، ۲۴: پیرا کند شب؛ س ۱، ۲، ج ۱، مج ۲، ن ۲، ۳، ج ۲، ۴: پیرا کندش. ۶- نو: بارنگ. ۷- ك: شده. ۸- اصل: گل (متن از استاد دهخداست) و در جنگی «می» ضبط است و در نسخه «د» مصراع چنینست: گویی که چکیده کهر از ابر بدینار.  
 ۹- نو: بزینار. ۱۰- بجز م ۱، ن ۲، ك، تك: نقطه. ۱۱- ج ۱، ۲، مج ۳: فتد. ۱۲- تك: سوسن.  
 ۱۳- د: بدین خیمه دوار. ۱۴- بجز د: شد آن. ۱۵- بجز د: دایره آب.



- ۵۸۰ مرکز نشود دایره وان قطره باران<sup>۱</sup>  
 آن دایره پرگار از آنجای نجبد<sup>۲</sup>  
 هر که که از آن دایره انگیزد باران  
 گویی علمی از سقلاطون سپیدست  
 وانکه که فرو بارد باران بقوت  
 ۵۸۵ گردد شمر ایدون چو یکی دام کبوتر  
 چون آهن سوده که بود بر طبقی بر  
 این جوی معنبر برو این آب مصندل<sup>۳</sup>  
 گویی که همه جوی، گلابست و ر حقیقتست  
 زین پیش گلاب و عرق و باده احمر  
 ۵۹۰ از دولت آن خواجه علی بن محمد  
 آن سید سادات زمانه که نخواهد  
 از تیغ، پیالا بکند موی بدو نیم  
 گر ناوکی اندازد عمدا بنشانند<sup>۴</sup>  
 ای بار خداییکه همه بار خدایان  
 ۵۹۵ هم گوهر تن داری، هم گوهر نسبت  
 یاقوت نباشد عجب از معدن یاقوت  
 از مردم بد اصل نخیزد هنر<sup>۵</sup> نیک  
 جبارتری چون متواضعت باشی  
 الحق که سزاوار تو بود ست ریاست  
 صد دایره در دایره گردد یکی بار<sup>۶</sup>  
 وین دایره از جنبش صعب آرد رفتار<sup>۷</sup>  
 از باد درو چین و شکن خیزد و زلزل،  
 از باد جهرنده متحرك شده زهمار  
 گیرد شمر آب دگر صورت و آثار  
 دیدار ز يك حلقه بسی سیمین متقار  
 در زیر طبق مانده ز مغناطیس احجار  
 پیش در آن بار خدای همه احرار  
 جویست بدیدار و خلیجست<sup>۸</sup> بگردار<sup>۹</sup>  
 در شیشه عطار بدو در خم خممار  
 امروز گلابست و ر حقیقت در انهار<sup>۱۰</sup>  
 شاعر بمدیحش<sup>۱۱</sup> ز خداوند مستغفار<sup>۱۲</sup>  
 وز چرخ، بنیزه بکند کوکب سیار  
 پیکان پسین ناوک، در پیشین سوفار  
 دادند باصل و شرف و گوهرت اقرار  
 مشکست در آنجا که بود آهوی تاتار  
 گلبرگ نباشد عجب اندر مه آزار  
 کافور نخیزد ز درختان سپیدار  
 باشی متواضعت، چون باشی جبار  
 و ایزد برسانیده مزار را بسزاوار<sup>۱۳</sup>

۱- م ۱، ۲ م، ۲ س، ۲ ک؛ هرگز ۲ ن؛ وان دایره بنگر ۲ - ۲ ن؛ در دایره بنموده  
 بدیدار ۳- بجزك: بجنبد ۴- ك: وان دایره بر جنبش سعد...؛ نسخ دیگر بجزن ۲: در جنبش  
 ۵- (شاید: این جوی معنبرین وان آب زلالی؟ استاد دهخدا) ۶- تك: ر حقیق است  
 ۷- م ۱، م ۲، م ۳، م ۴، م ۵، م ۱۲، م ۲، ك، كا، ۱ ن، ۲ ن، نو: خوبست بدیدار و  
 بدیعت بگردار ۸- یاد آور مضمون این بیت حافظست:  
 در عهد پادشاه خطا بخش جرم بوش

حافظ قرايه كش شد و مفتی پیا له نوش.

۹- د: زمدیحش ۱۰- یاد آور مضمون این بیت مسعود سعدست:  
 هر چه در مدحت تو خواهم گفت

هیچ واجب نیاید استغفار.

۱۱- تك: بنشانه ۱۲- م ۱، م ۱۲، م ۳، ك، ۲ ن؛ کهر...؛ بتعلیقات بنگرید.



انگشتی جم بر سیدست به جم باز  
جبار هده کار بکام تورسانید<sup>۲</sup>

وز دیونگون اختر برده شده آوار<sup>۱</sup>  
بادات شب و روز خداوند نگهدار

۴۰

بدهقان<sup>۳</sup> کدیور گفت انگور  
کما بیش از صد و هفتاد و سه<sup>۴</sup> روز  
میان ما، نه عقدی، نه نکاحی  
نبودم سخت مستور و نبودند  
شدم آبستن از خورشید روشن  
خداوندم نکال عالمین کرد<sup>۵</sup>  
من از اوّل بهشتی وار بودم  
خداوندم زبانی روی کرده است  
گماریدست زنبوران بمن بر  
همی خواهم من ای دهقان که امروز  
بخنجر حنجر من باز بری  
بکوبی زیر پای خویش خردم  
بچرخشت اندر اندازی نگویم  
لگد سیصد هزاران بر سر من  
بیندازی عظام و لحم و شحم  
بگیری خون من مانند لاله  
فرو ریزی بخم خسروانی  
مگر باری<sup>۱۲</sup> ز من خشنود گردد  
پس آنگاهسی برون آور ز خمم<sup>۱۳</sup>

۶۰۵ مرا خورشید کرد آبستن از دور  
بدم در بستر خورشید بر نور  
نه آیین عروسی بود و نه سور  
گذشته مادرانم نیز مستور  
نه معذورم، نه معذورم، نه معذور  
سیاه<sup>۶</sup> و سرنگونم کرد<sup>۷</sup> و مندور  
رخ من بود چون پیراهن حور  
سیاه و لفعجن و تاریک و رنجور  
۶۱۰ همی درد بمن بر پوست زنبور<sup>۸</sup>  
بگیری خنجری مانند ساطور  
نشانی مرا بر پشت مزدور  
دو کتف من بسنبانی<sup>۹</sup> چو شاپور  
ز پشت و گردن مزدور و ناطور  
۶۱۵ زنی، وزمن بدان باشی تو مأمور<sup>۱۰</sup>  
رگ و پی همچنان و جلد مقشور<sup>۱۱</sup>  
چو قطره ژاله و چون اشک مرهجور  
نظر داری درو یکسال محصور  
بود در کار من سعی تو مشکور  
۶۲۰ چو کف دست موسی در<sup>۱۳</sup> که طور

۱ - نو: آزار: ۲ - بنظر استاد دهخدا: رساناد: ۳ - نو: بدهقانی: ۴ - د:  
يك: ۵ - ن: ۳: بکام عالمی کرد: نو: ... عالمی کرد: ۶ - در فرهنگ رشیدی: تباه: ۷ -  
ج: ۱، ن: ۲، ج: ۲، مج: ۲: سرنگون و گردد: ۸ - نو: خورد در روی من بر: ۹ - اصل: بیندازی  
(متن از استاد دهخداست و «بینجیری» نیز حدس زده اند و هو به سنبالقب شاپور ذوالا کتاف است).  
۱۰ - بجز: «ر»: مأجور: ۱۱ - اصل: منشور: (متن از استاد دهخداست) ۱۲ - مج: ۱، مج: ۳،  
مج: ۵، ج: ۱، ج: ۲، م: ۳، ن: ۱، ن: ۲، نو: باری: ۱۳ - م: ۱، م: ۲، مج: ۳، مج: ۴، مج: ۵، ن: ۱، ک: ک، نو: بر:



بیاد شهریارم نوش گردان بیانگ چنگ و موسیقار وطنبور

۲۱

در وصف بهار و مدح شهریار \*

- نو بهار آمد و آورد گل تازه فراز  
ای بلند اختر نام آور ، تا چند بکاخ  
بوستان عود همی سوزد ، تیمار بسوز  
بقدح<sup>۲</sup> بلبله را سر بسجود آور زود ۶۲۵  
بسماعی که بدیعست ، کنون گوش بنه<sup>۴</sup>  
گر همی خواهی بنشست ، ملک وارنشین  
بدوان از برخویش و پیران از کف خویش  
زرستان<sup>۵</sup> مشک و فشان جامستان بوسه بگیر  
بخل کش ، دادده و شیر کش و زهره شکاف ۶۳۰  
طلب و گیر و نمای و شمرو ساز و گسل ؛  
بستان کشور جود و بفشان زر و درم  
آفرین زین هنری مرکب فرخ پی تو  
شخ نوردیکه چو آتش بود اندر حمله  
پایش از پیش دودستش بنهد سیصد گام ۶۳۵  
بانگ او کوه بلرزاند ، چون شنه<sup>۸</sup> شیر  
چون ریاضتش<sup>۹</sup> کند ریاض چون کبک دری  
نه بدستش در خم و نه بیایش در ، عطف  
می خوشبوی فراز آور و بربط بتواز  
سوی باغ آی که آمد گه نوروز فراز  
فاخته نای همی سازد ، طنبور بساز<sup>۱</sup>  
که همی بلبل بر سرو کند<sup>۲</sup> بانگ نماز  
بنبیدی که لطیفست ، کنون دست بیاز  
ور همی تاختن آری ، بسوی خوبان تاز  
بر آهو بچه : یوز و بر تیهو بچه : باز  
باده خور ، لاله سپر ، صید شکر ، چو گان باز  
تیغ کش ، باره فکن ، نیزه زن و تیر انداز  
طرب و ملک و نشاط و هنر و جود و نیاز<sup>۳</sup>  
بشکن لشکر بخل و بفکن پیکر آرز  
که بیک شب زیلا ساغون آید به طراز  
همچنان برق مجال و بروش باد مجاز<sup>۷</sup>  
دستش از پیش دو چشمش بنهد سیصد باز  
سم او سنگ بدر آند ، چون نیش گراز  
بخرامد بکشی در ره و بر گردد باز  
نه پشتش در ، پیچ و نه پهلوی در ، ماز

\* بتعلیقات نگاه کنید. ۱- ج ۱ و ج ۲ بیت دوم این قصیده را اندازند و بجای آن در بیت سوم دارند :  
ای بلند اختر نام آور دین گستر امیر  
سوی باغ آی که آمد گه نوروز فراز.  
و نسخه ن ۲ ، این بیت را در حاشیه آورده است . ۲ - بجز ن ۲ : قدح . ۳ - میج ۲ ، میج ۳ ،  
کاک ۱ ، ج ۲ : زند . ۴ - ج ۱ ، ج ۲ ، میج ۲ ، م ۲ : بده . ۵ - غلطت (استاد دهخدا) . ۶ - اف  
و نشر مشوشت بدین ترتیب : ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ - همچنان باد مجال و  
بروش برق مجاز . ۸ - بجز د : شیبه . ۹ - اصل : ریاضیش . (متن از استاد فروزانفرست) .



بهرتر از حوت بآب اندر، وز رنگ بکوه  
 بگذرد او بیک ساعت<sup>۲</sup> از پول صراط  
 ره بر و شخ شکن و شاد دل و تیز عنان  
 گوش و پهل و میان و کتف و جبهه و ساق  
 برق جه، باد گذر، یوز دو و کوه قرار  
 بجهد، گر بجهانی، ز سر کوه بکوه<sup>۵</sup>  
 که کن و بارکش و کارکن و راه نورد  
 بچنین اسب نشین و بچنین اسب<sup>۷</sup> گذر  
 رخ دولت بفروز، آتش فتنه بنشان  
 بر همه خلق بیند و بر همه کس بگشای  
 نجهد از بر تیغت، نه غضنفر، نه پلنگ  
 ماهر اراس و ذنب ره ندهد در هر برج<sup>۸</sup>  
 ذاکر فضل تو و مرتهن بر تو اند  
 نصرت از کوهه زینت نه فرود ست و نه بر  
 همچنین دیر زی و شاد زی و خرم زی  
 دست زی می بر و بر نه بسر نیکان تاج  
 کش و بند و پرو آر و کن کار و خور و پوش  
 ده و گیر و چن<sup>۸</sup> و باز و گز و بوس و رو و کن  
 دل خویش و کف خویش و رخ خویش و سر خویش

تیزتر ز آب بشیب اندر و ز آتش<sup>۱</sup> بفراز  
 بجهد باز بیک جستن از کوه خراز<sup>(۱)</sup><sup>۲</sup>  
 خوش رو و سخت سم دپاک تن و جنگ آغاز  
 تیز و فربی و نزار و قوی و پهن و دراز  
 شیردل، پیل<sup>۴</sup> قدم، گورتک، آهو پرواز  
 بدود، گر بدوانی ز بر تار طراز<sup>۶</sup>  
 صفدر و تیز رو و تازه رخ و شیر آواز<sup>۶۴۵</sup>  
 بچنین اسب گذار و بچنین اسب گراز  
 دل حکمت بزداي، آلت ملک ب طراز  
 درهای حادنان و خمهای بگماز  
 نرهد از کف رادت، نه بضاعت، نه جهاز  
 تا ز سعد تو ندارند مر این هر دو جواز<sup>۶۵۰</sup>  
 چه طرازی به طراز و چه حجازی بحجاز  
 دولت از گوشه تاجت نه فراز ست و نه باز  
 همچنین داد ده و نیزه زن و بخل گداز  
 جام بر کف نه و بر نه بدل اعدا گاز  
 کین و مهر و غم و لهر و بد و نیک و می و راز<sup>۶۵۵</sup>  
 زرو جام و گل و گوی و لب و روی و ره و ناز  
 بزداي و بگشای و بفروز و بفراز

۱ - س ۲، ک ۱، م ۱، م ۲، مل، م ۱، م ۲، م ۳، م ۴، م ۵ : آتش ؛ م ۳ : ماهی . ۲ - بجز مل :  
 بگذرد زود بیک ساعت (اما احتمال تحریف میرود) . ۳ - ن ۲ ، نو : خراز (۱) . ۴ - م ۳ :  
 بیک . ۵ - م ۱، م ۳، ن ۲ : بلند . ۶ - نو : طراز . (و مضمون مصراع نظیر مضمون مصراع « بر طراز  
 آخته پویه کند چون عنکبوت » یا مضمون بیت : « گر بگردانی بگرد دور برانگیزی دود - بر طراز  
 عنکبوت و حلقه ناخن برای » از خود شاعر است که ازین پس خواهد آمد و بدان اشاره خواهیم کرد) .  
 ۷ - ج ۱ : راه ؛ بتعلیقات نگاه کنید . ۸ - (چن، مخفف چین) .



## در مدح سلطان مسعود خزنوی

عاشقا رو دیده از سنگ و دل از فولاد ساز  
 کز سوی دلبر بر آمد<sup>۱</sup> عشق بازی تاز تاز<sup>۲</sup>  
 عشق بازیدن، چنان شطرنج بازیدن بود  
 عاشقا کردل نیازی<sup>۳</sup> دست سوی او میاز<sup>۴</sup>  
 ۶۶۰ دل بجای شاه باشد وین دگر اندامها  
 ساخته چون لشکر شطرنج یکدیگر فراز<sup>۵</sup>  
 شاه دل کم کشت و چون شطرنج را شه گم<sup>۶</sup> شود<sup>۷</sup>  
 کی تواند باختن شطرنج را، شطرنج باز  
 من نیاز و مند تو گشتم و هر کوشد چنین  
 عاشق ناز تو میزیدش هر گونه نیاز  
 آن ستم کز عشق من دیدم میناد ایچکس  
 جز عدوی خسرو پاکیزه دین پاکباز  
 آن خداوندیکه حکمش گریه مازل بر نهی  
 پهلوی او یاک بدیگر بر نشیند مازماز<sup>۹</sup>  
 ۶۶۵ آسمان فعلی که هست از رفتن او بر حذر  
 هم قدرخان در بلا ساغون و هم خان در طراز  
 آفرین بر مر کبی کوبش بود در نیمه شب  
 بانگ پای مورچه از زیر چاه شصت باز<sup>۱۰</sup>  
 همچنان سنگی که سیل آنرا<sup>۱۱</sup> بگرداند ز کوه  
 گاه زانسو، گاه زینسو، گاه فرازو گاه باز<sup>۱۲</sup>  
 چون پلنگان از نشیب آهنگ او سوی فراز  
 چون کلنگان از هوا آهنگ او سوی نشیب  
 اعوجی کردار و دلدل قامت و شب دیز نعل  
 رخس فرمان و براق اندام و شبرنگ اهتزاز

۱- ک دلبر بر آید؛ م ۳، ج ۲، مل: دیگر در آمد؛ ن ۲: دیگر بر آید؛ نسخ دیگر بجز  
 ۱۴م: دلبر بر آید (امامتن و حواشی قابل تأملست). ۲- ج ۲، مل: عشق بازان؛ ج ۱: ... باز  
 ناز. ۳- نو: پیازی؛ ن ۱: نیازی؛ س ۱: پیازی. ۴- م ۲: ... مساز؛ مل: عاشقی کردن نیازی  
 دست هر سویی فراز. ۵- مل: شطرنج از شطرنج باز (و این ضبط اصح می نمود اگر تکرار  
 قافیه نبود، متن استوار نیست). ۶- اصل: کم. ۷- کا: بود. ۸- مل: بدومی آیدش هر گونه  
 ناز؛ ک: عاشق ناز ترا...؛ در فرهنگ سروری (ذیل لغت نیاز و مند): من نیاز مند رویت  
 گشتم و هر دم چو من - عاشق یاری بروی آیدش صد گونه نیاز. ۹- م ۱: نارباز؛ م ۳: باز  
 ماز؛ م ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، س ۱، س ۲، کا، ن ۱، ج ۱، ک: باز باز؛ مج ۵: یاز یاز  
 (متن از رشیدی و ج ۲ است). ۱۰- این بیت و پنج بیت بعد آن که در تعریف اسب است در  
 نسخه چاپ پاریس بطور علیحده در پایان قصیده بعد چاپ شده و در نسخه های دیگر ضمن قصیده  
 بعد که در مدح وزیر است آمده، ما بعللی آن را ضمن این قصیده آوردیم. ۱۱- نو:  
 اورا. ۱۲- این بیت ترجمه و بالا اقل یاد آور شعر امرؤ القیس شاعر عربست که ضمن قصیده  
 معلقه خود آورده:

کچلمو د صخر حطه السیل من عل.

مکر مفر مقبل مدبر معاً







- خواجه احمد آن رئیس عادل پیروز گر  
هر زمان ز افراط عدل او چنان گردد کزو  
هست حرص او بمال و خواسته از بهر جود  
گاه صرّ افسست و گه بزّ از و هرگز کس ندید<sup>۲</sup>  
گر چنو<sup>۴</sup> زر صیرفی<sup>۵</sup> بودی و بزّ ازی یکی  
وان قلم اندر بنانش گه معزّ و گه مذلّ  
بر کشد تار طراز<sup>۶</sup> عنبرین از کام خویش  
قیمت یکتا طرازش از طراز افزون بود  
قامت کوتاه دارد، رفتن شیر دژم  
در عیان<sup>۱</sup> عنبرفشاند در نهان<sup>۱۰</sup> لؤلؤ خورد  
هر مدیحی کو بجز بر کنیت<sup>۱۱</sup> او بر نام اوست  
هست با خطّ<sup>۱۲</sup> تو خطّ چینیان چون خطّ بر آب<sup>۱۳</sup>  
تا همی دولت بماند، بر سر دولت بمان  
کنج نه، گوهر فشان، صربا کش و دستان شنو  
روی بین و راف ژول<sup>۱۷</sup> و خال خار و خط بیوی  
جز بگرد گل مگرد و جز بر اهل<sup>۱۸</sup> میوی
- آن فریدون فرّ و کیخسرو دل ورستم بر از  
زعفران گر کاری، آرد<sup>۱</sup> بر، دودندان گراز  
حرص چون چونین بود<sup>۲</sup> محمود باشد حرص و آرز  
رایگان زر صیرفی و رایگان دیبا بر از  
دیه و دینار نه مقراض دیدی و نه گاز  
دشمنان زو بامذلت، دوستان با اعتزاز<sup>۳</sup>  
چون بر آرد عنکبوت از کام خود تار طراز<sup>۴</sup>  
در جهان هرگز شنیدستی طرازی زین طراز؛  
گونه بیمار دارد، قوت کوه طراز  
عنبرست او را بضاعت لؤلؤست او را جواهر  
خود نه پیوندش یسکدیگر فراز آید نه ساز<sup>۱۲</sup>  
هست باشمشیر تو اقلام شیران خر گواز<sup>۱۴</sup>  
تا همی ملکیت بیاید بر سر<sup>۱۵</sup> ملکیت بنار  
بارده، قصه ستان<sup>۱۶</sup> توقیع زن، تدبیر ساز  
کف گشای و دل فروز و جان ربای و سر فراز  
جز بنایی دم مزن و نرد جز با می مبارز<sup>۱۹</sup>

۱- کا: . آزاد؛ (زعفران کاری بر آرد؛ استاد دهخدا)، ۲- بجز ن ۲، نو: چون غرض چونین بود ۳-  
چ ۲: بدید. ۴- ۲م، چ ۲، مج ۳، مج ۵: گرچه تو؛ ک: گرچواو. ۵- ر: يك صیرفی؛ (نظر استاد:  
فروزانفر زین صیرفی). ۶- این بیت و چهار بیت بعد آن را که در تعریف قلم است، نسخه‌ها در قصیده  
پیش آورده بودند و ما آنرا در اینجا درج کردیم، همچنانکه ابیاتی را که در تعریف اسب  
بود از این قصیده بقصیده قبل بردیم و باید متوجه بود که ابیات این دو قصیده بعلت اشتراك  
در وزن و قافیه در بیشتر نسخه‌ها بهم آمیخته و گاهی نیز تکرار شده است و دور نیست که تمیز  
و تفکیک اشعار این دو قصیده، بعلت آمیختگی، بصورت متن صحیح نباشد. ۷- ن: تراز. ۸- نو:  
خراز (۴). ۹- کا، چ ۱، چ ۲، مج ۲: نهان؛ مل: بیان. ۱۰- کا، چ ۱، چ ۲: عیان. ۱۱- نو: کیفیت.  
۱۲- ممکنست بعد از این بیت چیزی افتاده باشد. ۱۳- (خط بر آب، یعنی ناپایدار و تباه).  
۱۴- ن ۱، ن ۲: هست با اقلام تو. ۱۵- اقدام شیر خر گواز؛ نسخ دیگر بجز مج ۵، م ۳: اقدام  
شیران. (نظر استاد فروزانفر: هست باشمشیرت اقلام دیران خر گواز). ۱۵- نو: در بر.  
۱۶- د: قلعه ستان. (و ممکن است این بیت از قصیده قبل باشد). ۱۷- اصل: جوی. (متن از استاد  
دهخداست). ۱۸- بجز ن ۲: بگرد گل. ۱۹- نو: ... و زخرمی هرگز مبارز؛ د: و ز نرد...



در مدح خواجه ابوالعباس<sup>۱</sup>

بیار ساقی زرین نبید و سیمین کاس<sup>۲</sup>  
 نبید خور که بنور و زهر که می نخورد  
 نگاه کن که بنور و زچون شد دست جهان  
 فرو کشید گل سرخ<sup>۴</sup> روی بند از روی  
 همی نثار<sup>۶</sup> کند ابر شامگاهی دُر  
 درست گویی نخاس گشت باد صبا  
 خجسته را بجز از «خردما»<sup>۸</sup> ندارد گوش  
 هزارستان این مدحت منوچهری  
 بزرگ بار خدایی که ایزد متعال  
 همه بکردن خیرست مر و راهمت  
 هزار بار ز عنبر شهری ترست بخلق  
 چو عدل او هست آنجای که نباشد جور  
 خدای عز و جل از تنش بگرداناد

بیاده حرمت و قدر<sup>۳</sup> بهار نو بشناس  
 نه از گروه کرامست و نزعداد اناس  
 چو کارنامه مانی در آبگون قرطاس  
 بر آورد گل مشکبوی سرزتراس<sup>۵</sup> ۷۰۵  
 همی عبیر کند بباد بامدادی آس  
 درخت گل بمثل<sup>۷</sup> چون کنیزك نخاس  
 بنفشه را بجز از کرکما<sup>۹</sup> ندارد پاس  
 کند روایت در مدح<sup>۱۰</sup> خواجه ابوالعباس  
 یگانه کرد بتوفیقش از جمیع الناس ۷۱۰  
 همه بدادن مالست مر و را و سواس  
 هزار بار ز آهن قویترست ببأس  
 چو امن او هست<sup>۱۱</sup> آنجایگاه نیست هراس  
 مکاره دو جهان و سواس نخاس

۱-ك: در مدح ابوالعباس غزنوی گوید. ۲-ج: ۲: طاس (زیر خط: کاس). ۳- مج ۱، مج ۳،  
 مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، م ۱، م ۲، م ۳، ن ۱، ن ۲، ك، نو: حق. ۴- ن ۲: زرد. ۵- ج ۱، ك، مج ۲،  
 مج ۳، مج ۴، س ۱، س ۲، م ۲، ن ۱، ن ۲، نو: براس. ۶- ج ۱: نگاه؛ ك، مج ۱، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ك، م ۳،  
 نو: س ۱، س ۲، ن ۱، ج ۲: نگار؛ م ۲. نگار (در حاشیه نثار). ۷- ن ۲: شده همچون. ۸- اصل:  
 خرد پا (متن تصحیح قیاسیست). ۹- اصل: گرک پا (متن از استاد دهخداست). ۱۰- مل، ن ۲،  
 نو: در پیش. ۱۱- بجز د: باشد.



در مدح سلطان مسعود غزنوی

۷۱۵ سمن بوی آن سر زلفش که مشکین کرد آفاقش  
 عجب نی ار تبت<sup>۱</sup> گردد ز روی شوق<sup>۲</sup> مشتاقش  
 دو مار افسای عینیش<sup>۳</sup> دو مارستند<sup>۴</sup> زلفینش  
 که هم مارست مارافسای و هم زهرست تریاقش<sup>۵</sup>  
 بخواب اندر سحر گاهان خیالش را ببر دارم  
 همی بوسم سیه<sup>۶</sup> زلفین و آن رخسار براقش  
 ز خواب اندر چو بر خیزم سیه<sup>۷</sup> گردم، دوته گردم  
 ازان جادو، و زان آهو، سیه چشمش، دوته طاقش  
 مرا بر عاشقان داده<sup>۸</sup> یکی منشور سالاری  
 که طومارش رخ<sup>۹</sup> زرد ست و مرگانش تور آتش  
 گرفتم عشق آن آهو<sup>۱۰</sup> سپردم دل بدان جادو<sup>۱۱</sup>  
 ۷۲۰ کنون آهو و شاقی<sup>۱۲</sup> گشت و جادو کرد او شاقش<sup>۱۳</sup>  
 ز سالاری بشادیرها همه ساله رسد مردم  
 بزاریرها رسیدم من ازان دو چشم زر آتش

۱- میج ۱، میج ۳، میج ۴، میج ۵، ک ۱، ن ۱، ن ۲، م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، ک: گر... مل: گرتنت.  
 ۲- میج ۱، میج ۳، میج ۴، میج ۵، س ۲، ن ۱، ک ۱، م ۱، م ۲، م ۳، ک: چ ۲: زبوی؛ س ۱. بیوی... مل: ن ۲،  
 نو: زبوی مشک، د: گرختن گردد بیوی زلف. ۳- نو: مارانند. ۴- میج ۱، میج ۲، میج ۳، میج ۵،  
 م ۱، ک ۱، چ ۱، مل: که هم زهرست مارافسای و هم زهرست تریاقش؛ ن ۱، ن ۲: ... و هم  
 مارست تریاقش؛ میج ۴، س ۱، م ۲، م ۳، ک: چ ۲: که هم زهرست و مارافسای و هم زهرست تریاقش؛  
 نو: که هم زهرست مارافسای هم مارست تریاقش؛ نسخه های دیگر: که هم مارست و مارافسای  
 و هم زهرست و تریاقش (متن از استاد فروزانفرست). ۵- بجز میج ۱، میج ۴، م ۱، م ۲، م ۳، ک ۱، ن ۲،  
 ک: سر. ۶- (بنظر استاد دهخدا: سته). ۷- نو: داداو. ۸- اصل: گل (متن از استاد دهخداست).  
 ۹- بجز ک: جادو. ۱۰- بجز ک: بدان آهو؛ م ۲: بر آن... ۱۱- میج ۵، م ۱، م ۳، مل: و شاقی (در  
 حاشیه و شاقی). ۱۲- مل: او تاقش؛ (متن نیز روشن نیست).



مرا بر<sup>۱</sup> عاشقان ملک ز دست شاه بایستی  
 که تا من از ره حکمت بدادی داد آفاقش  
 بتانرا پیش بنشانندی بهم با عاشقان یکجا  
 بلای زلف معشوقان جدا کردی ز عشاقش  
 میان عاشقان اندر یکی میثاق گسترده  
 جفا کردی هر آنکس را که برگشتی ز میثاقش  
 ظهیر عاشقان بودی بعدل خویش<sup>۲</sup> در گیتی  
 چو<sup>۳</sup> خسرو حافظ خلقست از نزدیک<sup>۴</sup> خلاقش  
 ملک مسعود بن محمود بن ناصر لدین الله  
 که رضوان زینت طوبی برد، از بوی اخلاقش<sup>۵</sup>  
 جهاننداری که هر گه کو بر آرد تیغ هندی را  
 زبانی را بدوزخ در، پیچد ساق بر ساقش  
 و گر فغفور چینی را دهد منشور درباری  
 بسنباده حروفش را بسنباند در احداش  
 و گر خان را بترکستان فرستد مهر گنجوری<sup>۶</sup>  
 پیاده از بلاساغون<sup>۷</sup> دوان آید بایلاقش  
 و گر افلاکرا آصف همه اعناق خود کردی  
 خیال فرش تخت او شکستی<sup>۸</sup> پشت و اعناقش

۷۲۵

۷۳۰

۱- مل: با. ۲- س ۱، س ۲، چ ۱، چ ۲، ن ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، م ۲: ... بعدل عشق؛ کا:  
 بعدل و عشق؛ مل: ظهیر خویش اگر بودی بعدل عشق. ۳- م ۱، مج ۴، مج ۵، مل: چه. ۴- نزدیک  
 باین مضمونست: السلطان ظل الله فی الارضین. ۵- د: دهد از برای و اخلاقش.  
 ۶- د: اگر خانرا فرستادی بترکستان به گنجوری. ۷- د: پیاده از بخارا در. ۸- مج ۱،  
 ن ۲، م ۳: تخت فرش... ن ۱: خیال فرش تخت او شکستی... ک: ... نکستی پشت؛ چ ۱: ... تخت و او...



و گر آزر بدانستی تصاویرش نگاریدن

نه ابراهیم از ان بدعت بری گشتی ، نه اسحاقش

کمند رستم دستان نه بس باشد رکاب او

چنانچون گرزافریدون نه بس مسمار و مزراقش<sup>۱</sup>

و گر اجزای جودش را گذر باشد بدوزخ بر

گلاب و شهد گرداند حمیمش را و غساقش<sup>۲</sup>

همایون بازو و دستا<sup>۳</sup> که آن دستست و آن بازو

که هم آفات زراقست و هم آیات زراقش<sup>۴</sup>

کرا خواهد ، بدان بازو ، ازو ارزاق برگیرد

۷۳۵

کرا خواهد ، کف دستش ، کند موصول ارزاقش

الا تا باد نوروزی بیاراید<sup>۵</sup> گلستانرا

و بلبلرا بشبگیران خروش آید بر<sup>۶</sup> اوراقش

ز یزدان تا جهان باشد مر اورا ملکیتی بینی

که ملکتهای گیتی را بود نسبت<sup>۷</sup> بر ستاقش

۴۶

### در مدح سلطان مسعود خزنوی

ای خداوند خراسان و شهزاده عراق ای بمردی و پشاهی برده از شاهان سباق

ای سیاهت را سپاهان را یت را ری مکان ای زایران تابتوران بندگان را و نناق

۷۴۰ ای جهان را تازه کرده رسم و آیین پدر ای برون آورده ماه مملکت را از محاق

۱- اصل : مرزاقش. (متن از استاد فروزانفرست). به تعلیقات نگاه کنید. ۲- ر: همایون

با کف دستان ؛ ر: همایونا الف قد ؛ نسخ دیگر : همایونا کف دستان (متن از

استاد دهخداست) ۳- نو ، د: که هم آیات ارزاقست و هم ابواب ... ۴- د: بیار آورد.

۵- ن ۱ ، ن ۲ ، س ۲ ، م ۱ ، م ۲ ، م ۳ ، م ۴ ، م ۵ ، م ۶ ، س ۱ ، ک: ز. ۶- مل: بود شبت ؛ س ۱ ،

م ۱ ، م ۳ ، م ۴ ، م ۵ ، ن ۱ ، ن ۲ ، د: توان بستن ؛ ک: توان نیستی .



ای ملک مسعود بن محمود کا حرار زمان  
هم بدان رو کاشتقاق فعل از فاعل بود  
از همه شاهان چنین لشکر که آورد و که برد  
همچنان باز از خراسان آمدی بر پشت پیل  
ای<sup>۱</sup> فراق تو دل ما بندگان را سوخته<sup>۲</sup>  
زین جهانداران و شاهان و خداوندان ملک  
هر یکرا مال، گردد بی ربا دادن حرام  
آسمان نیلگون، زیرش زمین بی سکون<sup>۳</sup>  
آفتابش گردد از گرز گرات منکسف  
بد سگالت گریب آرد از گریبان سر برون  
ای خداوندی که نصرت گرد لشکر گاه تست  
تا سفرهای تو دیدند و هنرهای تو خلق  
روزگار شادی آمد، مطربان باید کنون  
تا بپاشد<sup>۴</sup> آسمان را تیرگی و روشنی  
شاد باش و می ستان از رید کان و ساقیان  
بر خداوندی و شاهی تو دارند اتفاق  
چرخ و سعد از کنیت و نام تو گیرند اشتقاق<sup>۱</sup>  
از عراق اندر خراسان و زخراسان در عراق  
کا حمد مرسل بسوی جنت آمد بر براق<sup>۲</sup>  
صد هزاران شکر یزدان را<sup>۳</sup> که در ستیم از فراق<sup>۴</sup> ۷۴۵  
هر که نبود بنده تو بی ربا و بی نفاق  
هر یکرا زن، شود بی هیچ گفتاری طلاق  
گر نیاید پیش<sup>۵</sup> اندر عهد و پیمان و ميثاق<sup>۶</sup>  
اختراش یابد از شمشیر تیزت احتراق  
چون کمند تو، گریبانش فرو گیرد خناق ۷۵۰  
چترت ایوانست و پیلت<sup>۷</sup> منظر و فحلت رواق<sup>۸</sup>  
بر نهادند از تعجب قصه شاهان بطاق<sup>۹</sup>  
گاه ناز و گاه راز و گاه بوس و گاه عناق  
تا بپاشد<sup>۱۰</sup> اختران را اجتماع و افتراق<sup>۱۱</sup>  
ساقیان سیم ساعد، رید کان<sup>۱۲</sup> سیم ساق ۷۵۵

۱- تك: چرخ سعد ...؛ نو: سعد چرخ ... نامش گرفته ... ۲- ك: میج ۴: از عراق؛  
نسخ دیگر: از براق. (متن از استاد دهخداست). ۳- تك: از. ۴- تك:  
سوختی. ۵- س: ۲: ایزد را. ۶- ك: از عراق. ۷- اصل: نیلگون. (متن از استاد  
فروزانفرست). ۸- د: پیش. ۹- مخفف ميثاق. ۱۰- ن: ۲: بیت؛ نو: دست؛  
چ: ۱: زینت؛ د: حجلت. ۱۱- (بنظر استاد فروزانفر هر مصراع این بیت خود باقیمانده  
بیتی است و الا با هم ارتباطی ندارند) بتعلیقات نگاه کنید. ۱۲- بجز تك: بیاید؛ نو: بیاید.  
۱۳- فرهنگ جهانگیری: احتراق. ۱۴- ك: بندگان؛ ن: ۲: زید کان.



۴۷

در مدح اسپهبد<sup>۱</sup>

بینی آن ترکی که او چون بر زند بر چنگ، چنگ  
از دل آبدال بگریزد بصد فرسنگ<sup>۲</sup>، سنگ<sup>۳</sup>  
بگسار بر اسب عشق عاشقان بر تنگ صبر<sup>۴</sup>

چون کشد بر اسب خویش از موی اسب او تنگ تنگ  
چنگ او در چنگ او همچون خمیده عاشقی

با خروش و با نفیر و با غریو و با غرنگ<sup>۵</sup>  
عاشقی، کو بر<sup>۶</sup> میان خویش بر بستست جان

از سر زلفین معشوقش کمر بستست<sup>۷</sup> تنگ  
زنگی گویی بزد در چنگ او در، چنگ خویش ۷۶۰

هر دو دست خویش بریده بر او مانند چنگ  
وان سر انگشتان او را بر بریشمهای او

جنبشی بس بلعجب و آمد شدی بس بیدرنگ  
بین که<sup>۸</sup> دیاباف رومی در میان کارگاه

دیبهی دارد بکار اندر، برنگ باد رنگ  
بر سماع چنگ او باید نید خام خورد

می خوش آید<sup>۹</sup> خاصه اندر مهرگان بر<sup>۱۰</sup> بانگ چنگ

- ۱ - در نسخه های عنوان دار آمده: اسپهبد منوچهر بن قابوس، ولی ماحسب الممول عنوان را از خود قصیده برداشتیم. تعلیقات نیز نگاه کنید. ۲ - بجز «د»: تنگ اسب عاشقان بر تنگ تنگ. ۳ - بجز «د»: در. ۴ - بجز «د»: بسته است از زلف معشوقان کمر شمشیر. ۵ - بجز نو، فرهنگ جهاتگیری (ذیل لغت با درنگ): گویی... ن ۲: همچو...؛ د: بافت دیبا رومی گویی میان کارگاه. ۶ - اصل: آمد. (متن از استاد فروزانفرست). ۷ - بجز د: با.



خوش بود بر هر سماعی می، و لیکن مهرگان  
 بر سماع چنگ خوشتر باده روشن چو رنگ  
 مهرگان جشن فریدونست و او را حرمتست  
 آذری نو<sup>۱</sup> باید و می خوردنی بی آذرنگ  
 داد جشن مهرگان اسپید عادل دهد  
 آن کجا تنها بکشکنجیر بنداژد زرنگ  
 آب چون آتش بود با خشمش<sup>۲</sup> آتش همچو آب<sup>۳</sup>  
 گنگ چون دریا<sup>۴</sup> بود با جود او<sup>۵</sup> دریا چو گنگ  
 ارزنی باشد پیش حمله اش ارزنک دیو  
 پشهی باشد پیش گرز<sup>۶</sup> اش پور پشنگ  
 تیغ او و رُمج او و تیر او و گرز او،  
 دست او و جام او و کَلک او و پالهنک<sup>۷</sup>  
 گاه ضرب و گاه طعن و گاه رمی و گاه قید  
 گاه جود و گاه خط<sup>۸</sup> و گاه بزم و گاه جنگ<sup>۹</sup>  
 فرق<sup>۱۰</sup> بر<sup>۱۱</sup> سینه سوز و دیده دوز و مغز ریز  
 در<sup>۱۲</sup> بار و مشکسای و زرد چهر و سرخ رنگ

۱ - ك : می ؛ مج ۴ ، م ۲ ، ج ۲ (بیت دارند) . ۲ - م ۱ ، م ۲ ، م ۳ ، مج ۱ ، مج ۵ : شود...  
 ج ۲ : بود در چشم او . ۳ - ن ۲ : باد . ۴ - ك : آتش . ۵ - م ۱ : در پیش او .  
 ۶ - ن ۱ ، ن ۲ ، ك همه ضمائر این بیت را : « او » آورده اند . ۷ - اصل : حظ . ( متن  
 از استاد دهخداست ) . ۸ - در بیت بالا و پائین و خود بیت لف و نشر مرتب است مگر در مصراع  
 دوم که تواند جای دو کلمه بزم و خط تبدیل شود . و نیز گاه قید و گاه جنگ در مصراع  
 اول و دوم که عدم امکان تبدیل جای ناشی از ضرورت شعریست .



آفرین زان مرکب شب‌دیز رنگ رخس روی<sup>۱</sup>  
 آنکه روز جنگ بر پشتش نهد زین زرنگ  
 دست او و پای او و سم او و چشم او  
 آن شیر و آن پیل و آن گور و آن رنگ  
 برده ران و برده سینه، برده زانو<sup>۲</sup>، برده ناف  
 از هیون و از هزار و از گوزن و از پلنگ  
 دشت را و بیشه را و کوه را و آب را، ۷۷۵

چون گوزن و چون پلنگ و چون شتر مرغ و نهنگ  
 با شدن، با آمدن، با رفتن و برگشتن  
 ابر گرد<sup>۳</sup> و باد کند و برق سست و چرخ لنگ  
 ساق چون پولاد، پی همچون کمان، رگ همچوزه<sup>۴</sup>  
 سم چو الماس و دلش چون آهن و تن همچو سنگ  
 بیش بین چو کرکس و جولان کننده چون عقاب  
 راهوار ایدون چو کبک و راست رو همچون کلنگ  
 ای رئیس مهربان، این مهربان خرم<sup>۵</sup> گذار  
 فر<sup>۶</sup> و فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ  
 خزیده اکنون برزمه، می‌ستان اکنون برطل ۷۸۰  
 مشک‌دیز اکنون بخرم، عودسوز اکنون به‌تنگ

۱ - بجزن ۲، تك، ك، ن ۱: رو. ۲ - ك، ن ۱: گردن؛ ن ۲: گرده.  
 ۳ - ك، ن ۱: كثر. (نظر استاد فروزانفر: كژدو، یا كژرو.) ۴ - ن ۱، ج ۱،  
 ك: کمان و رگ چوزه؛ ن ۲: کمان و پی چوزه؛ د: زانو چون کمان و پی چوزه. ۵ - ن ۲:  
 جولان کنان همچون؛ ن ۱: ... دهنده چون. ۶ - د: فرخ.



گاه سوی روم شو ، گاه سی بسوی زنگ شو  
 روی معشوق تو روم است و سیه زلفش چو زنگ  
 تا بر آید لخت لخت<sup>۱</sup> از کوه میخ ماغ گون  
 آسمان آس گون از رنگ<sup>۲</sup> او گردد خلنگ<sup>۳</sup>  
 تا بر آید از پس آن میخ باد تند رو  
 آسمان چون رنگ بزدايد ز میخ گرد رنگ  
 باد عمرت یزوال و باد عزت بیکران<sup>۴</sup>  
 باد سعادت بی نحوست ، باد شهادت بی شرننگ  
 بخت بی تقصیر و محنت<sup>۵</sup> ، روز بی مکروه و غم  
 دهر بی تلبیس و تنبل<sup>۶</sup> ، چرخ بی نیرنگ و رنگ

۷۸۵

## ۲۸

در مدح وزیر سلطان مسعود غزنوی<sup>\*</sup>

|                                       |                                      |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| الا یا خیمگی ، خیمه فرو هل            | که پیشاهنگ بیرون شد ز منزل           |
| تبیره زن بزدا <sup>۷</sup> طبل نخستین | شتر بانان همی بندند محمل             |
| نماز شام نزدیکست و امشب               | مه و خورشید را بینم مقابل            |
| ولیکن ماه دارد قصد بالالا             | فروشد <sup>۸</sup> آفتاب از کوه بابل |

۱ - د: رنگ رنگ . ۲ - ن ۱، چ ۱، س ۱، س ۲ : آس رنگ ...؛ فرهنگ رشیدی ( ذیل لغت خلنگ) : آبگون ...؛ د: آبگون گردد ز رنگ ... ۳ - نسخه مل یتی اضافه دارد مناسب اینجا ولی چون مصراع دوم آن لایقراء بود آنرا در حاشیه افزودیم ، بیت اینست :  
 نیک و بددانی و نام نیک کن تو جاودان هست یکدستش ست نامت تنگ .  
 ۴ - ک ، س ۱، س ۲، ن ۱، ن ۲، چ ۱ : بیکران ... یزوال . ۵ و ۶ - ک ، چ ۱ : بی حرف عطف .  
 ۷ - بتعلیقات نگاه کنید . ۷ - تش ۱، م ۱، م ۳، چ ۱ ( حاشیه ) : بزنی . ۸ - مل ، تش : گشت ( بالای سطر : شد ) .



که این کفه شود زان کفه مایل  
 که گردد روز چوین زود زایل  
 براین گردون گردان نیست غافل  
 که کار عاشقان را نیست حاصل  
 نهد یکروز بار خویش حامل  
 بیارید از مژه باران وایل  
 پراکند از کف اندر<sup>۱</sup> دیده پلایل  
 چنان مرعی که باشد نیم بسمل  
 فرو آویخت از من چون حمایل  
 بسکام خاسدم کردی و عاذل  
 بدانگاهی که باز آید قوافل<sup>۲</sup>؛  
 ولیکن نیستی در عشق کامل  
 که جاهل<sup>۳</sup> گردد اندر عشق، عاقل  
 نیم من در فنون عشق جاهل  
 چنین گفتند در کتب<sup>۴</sup> اوایل  
 که عاجز گردد از هجران عاجل<sup>۵</sup>  
 سفر باشد بعاجل یا باجل

۷۹۰ چنان دو کفه سیمین<sup>۱</sup> ترازو  
 ندانستم من ای سیمین صنوبر  
 من و تو غافلیم و ماه و خورشید<sup>۲</sup>  
 نگارین من<sup>۳</sup> برگرد و مگری<sup>۴</sup>  
 زمانه حامل هجرست و لابد  
 ۷۹۵ نگار من، چو حال من چنین<sup>۵</sup> دید  
 تو گویی پلایل سوده بکف داشت  
 بیامد اوفتان خیزان بر من  
 دو ساعد را حمایل کرد بر من  
 مرا گفت ای ستمکاره بجانم<sup>۶</sup>  
 ۸۰۰ چه دانم من که باز آبی تو یانه  
 ترا کامل همی دیدم بهر کار  
 حکیمان زمانه راست گفتند  
 نگار خویش را گفتم: نگارا  
 ولیکن اوستادان مجرب  
 که عاشق قدر<sup>۷</sup> وصل آنگاه داند  
 ۸۰۵ بدین زودی ندانستم که مارا

۱ - ن ۱، تش: زرین . ۲ - تش: قرص خورشید. ۳ - مل از برم. ۴ - ن ۲: مگریز .  
 ۵ - ن ۲: چنان. ۶ - مل: ... اوز کف در ک: پراکنده ز کف در: ۱۴: ... ازدو کف بر: تش  
 (حاشیه) ... از کفم وز: ۷ - نظر استاد دهخدا: بجایم . ۸ - تش: هرا از گاهی .  
 ۹ - مل: مجنون. ۱۰ - ن ۷: عهد (کتب سکون تاء جمع کتابت). ۱۱ - یجز تش: طعم.  
 ۱۲ - تش: که عاجز ... آجل .



|     |                                           |                                                      |
|-----|-------------------------------------------|------------------------------------------------------|
|     | ولیکن اتفاق آسمانی                        | کند تدبیرهای مرد باطل                                |
|     | غریب از ماه والاتر <sup>۱</sup> نباشد     | که روز و شب همی بر <sup>۲</sup> د منازل <sup>۳</sup> |
|     | چو برگشت از من آن معشوق ممشوق             | نهادم صابری را سنگ بر دل <sup>۴</sup>                |
|     | نگه کردم بگرد <sup>۵</sup> کاروانگاه      | بجای خیمه و جای رواجل                                |
| ۸۱۰ | نه وحشی دیدم آنجا و نه انسی               | نه راکب دیدم آنجا و نه راجل                          |
|     | نجیب خویش را دیدم بیکسو                   | چو دیوی دست و پا اندر سلاسل                          |
|     | گشادم هر دو زانو بندش از دست <sup>۶</sup> | چو مرغی <sup>۷</sup> کش گشایند از حبایل              |
|     | بر آوردم زمامش تا بنا گوش <sup>۸</sup>    | فرو هشتم هویدش تا بکاهل <sup>۹</sup>                 |
|     | نشستم از برش چون عرش <sup>۹</sup> بلقیس   | بجست او چون یکی عفریت هایل <sup>۱۰</sup>             |
| ۸۱۵ | همی راندم نجیب خویش چون باد <sup>۱۱</sup> | همی گفتم که اللهم سهّل                               |
|     | چو مساحی که پیماید زمین را                | پیمودم پیاپی او مراحل <sup>۱۲</sup>                  |

- ۱ - مج ۵، تش ( بالای سطر ) ، ک، ن ۲ : بالاتر . ۲ - تش : کند قطع منازل .  
 ۳ - تش : نهادم من از آن سنگی دو بردل ( حاشیه مانند متن ما ) . ۴ - ن ۲ :  
 بجای . ۵ - بجز چ ۱، چ ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، ن ۲ : از پای . ۶ - ۱۲  
 مج ۱ : چرغی؛ ۲م ( بیت را ندارد ) . ۷ - نک، ک، مج ۲ : تا بن گوش؛ ن ۲، ۱م، ۳م، مج ۱ :  
 از بنا گوش . ۸ - تش : بهایل ( نسخه بکاهل ) ؛ در کا، چ ۲، مج ۲، مج ۳، مج ۴،  
 مج ۵، س ۱، س ۲، ن ۱، چ ۱، ۱م، ۳م تنها مصراع اول بیت ماقبل آخر یعنی  
 « گشادم و ... » مصراع دوم بیت آخر « فرو هشتم ... » دیده میشود و دو مصراع دیگر  
 را حذف کرده اند، متن از نسخ دیگر و همچنین از کتاب المعجم و فرهنگ جهانگیری برداشته  
 شد، درتش چنین آمده : ... گشادم ... فرو هشتم جوادش بار کاهل. و در حاشیه افزوده : ... چو  
 مرغی کش ... - براه دم زمامش تا بن گوش - فرو هشتم هویدش تا بهایل ( نسخه : بکاهل ).  
 ۹ - بجز تش، مج ۱، مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ۱م، ۲م، ۳م، ک، کان ۱ نسخه های دیگر : تخت. ( برای  
 عرش بلقیس، بتعلیقات نگاه کنید ) . ۱۰ - تش : بابل . ۱۱ - درتش بجای  
 این مصرع آمده : همیرفتم میان برف و باران . ۱۲ - تش : به پیمود او بیابان و مراحل.



همی رفتم شتابان در بیابان  
 بیابانی چنان سخت و چنان سرد<sup>۱</sup>  
 زیادش خون همی بفسرد<sup>۲</sup> در تن  
 زین گشته شمرها همچو سیمین<sup>۳</sup> ۸۲۰  
 سواد شب بوقت<sup>۴</sup> صبح بر من  
 همی بگداخت برف اندر بیابان  
 بکردار سریشمهای ماهی  
 چوپاسی از شب دیرنده<sup>۵</sup> بگذشت  
 بنات النعش کرد آهنگ بالا ۸۲۵  
 رسیدم من فراز کاروان تنگ<sup>۶</sup>  
 بگوش من رسید آواز خلخال  
 جرس دستان گوناگون همی زد  
 عماری از بر ترکی تو گفתי

همی کردم بیک منزل<sup>۱</sup> دو منزل  
 کزو خارج نیاشد هیچ داخل  
 که بادش داشت طبع<sup>۲</sup> زهر قاتل  
 طبقها، بر سر زرین<sup>۳</sup> مراجل  
 همی گشت از بیاض برف مشکل  
 تو گفתי<sup>۴</sup> باشدش<sup>۵</sup> بیماری سل  
 همی برخاست از خسارها<sup>۶</sup> گل  
 بر آمد شعریان از کوه موصل  
 بکردار کمر شمشیر هر قل  
 چو کشتی کو رسد نزدیک ساحل  
 چو آواز جلاجل از جلاجل  
 بسان عنایلی<sup>۷</sup> از<sup>۸</sup> عنادل  
 که طاووس است<sup>۹</sup> بر پشت حواصل

۱ - تش: یکی منزل (حاشیه مانند متن ما). ۲ - ۳م، ۳ن، ۲: چنان صعب و چنان دور؛ تش، ۱م، ۲م، ۱ن، ک، س، ۱، س، ۲، مج، ۴، مج، ۵، ک، ... سرد... صعب؛ مج، ۱، مج، ۳: ... صعب... سرد؛ در حاشیه ۱ن بنقل از کتاب اغراض السیاسة: ... سخت... صعب؛ ج ۱: چنان سرد و چنان سخت. ۳ - ج ۲، مج، ۲، مج، ۵: بفسرده. ۴ - تش: طعم (بالای سطر: طبع). ۵ - تش: آهن. ۶ - تش: سیمین (سنگین). ۷ - تش: چو وقت (بالای سطر: بوقت). ۸ - همه جا بجزن ۱، ۲ن تو گویی. ۹ - ۱ن، ۱، تک، ج ۱، تش: داردش. ۱۰ - ک: شجار او؛ تش: شخهای او؛ نسخ دیگر بجز «د»: شخسار او. ۱۱ - تش: تاریک؛ مل، ج ۲: دیجور؛ ک، س، ۲، ۲م: دیرینه؛ ۲ن: پاینده. ۱۲ - ۱ن: فراز آسمان...؛ س، ۱، تش، ۱، (حاشیه مانند متن ما): ... کاروانگاه. ۱۳ - س، ۲: یا؛ نسخه های دیگر: با (متن از «تش» و کتاب المعجم است و شمس قیس را در نقل این بیت بر سر کلمه عنادل بحثی است، بدانجا مراجعه شود). ۱۴ - تش: طاوس.



۸۳۰. جرس مانندۀ دو ترك زرین<sup>۱</sup>  
زنوك نیزه‌های نیزه داران  
چو دیدم رفتن آن بیسراکان  
نجیب خویشرا گفتم<sup>۲</sup> سبکتر  
بچر ! کت عنبرین بادا چراگاه  
بیابان در نورد و کوه بگذار  
فرود آور بدرگاه وزیرم  
بعالی درگه دستور، کور است  
وزیری چون یکی والا فرشته<sup>۳</sup>  
وزیران دگر بودند زین پیش  
حدیث او معانی در معانی  
همی نازد بعهده<sup>۴</sup> میرمسعود
۸۳۵. معلق هردو تا زانوی بازل<sup>۵</sup>  
شده وادی چو اطراف سنابل<sup>۶</sup>  
بدان کشی روان زیر محامل<sup>۷</sup>  
الا یا دستگیر مرد فاضل<sup>۸</sup>  
بچم ! کت آهنین بادا مفاصل  
منازلها بکوب و راه بگسل  
فرود آوردن اعشی بیاهل<sup>۹</sup>  
معالی از اعالی وز اسافل  
چه<sup>۱۰</sup> درد دیوان چه<sup>۱۱</sup> در صدر محافل  
همه دیوان بدیوان<sup>۱۲</sup> رسایل  
۸۴۰. رسوم او فضایل در فضایل<sup>۱۳</sup>  
چو پیغمبر به نوشروان عادل

۱ - تش (حاشیه): يك برگ زرین . ۲ - تك، چ ۱، م ۲: معلق هر دو تا تا روی مازل؛ مج ۱، مج ۳، س ۲: معلق هر دو پا تا روی مازل؛ مج ۴: معلق هردو تا روی مازل؛ ن ۲: معلق هر دو پا تا روی عازل (بالای سطر مازل)؛ س ۱، ن ۱، مج ۵: معلق هردو تا بازوی نازل؛ ك: معلق هر دو تا بازوی بازل . چ ۲: معلق هردو با بازوی بازل؛ مج ۲: معلق هردو تا بازوی بازل؛ م ۱: معلق بردو تا بازوی بازل؛ مل: معلق حور و تا بازوی مازل؛ نسخه‌های دیگر: معلق برد و تا بازوی نازل، (متن از «کا» است) . ۳ - مج ۵، ن ۱، ن ۲، ك، کا، مل، س ۱، س ۲، تش (بالای سطر) : شده اطراف وادی پرسنابل . ۴ - م ۲، ن ۲، مج ۴، ك: ... کشتی ...؛ در مونس الاحرار (نسخه استاد نفیسی) : بدان کشتی بران پشت حوامل؛ مل: ... حمایل؛ تك: ... صنادل؛ م ۳: ... حنابل؛ تش: بدان کشتی بران مست حادل؛ س ۱ (بیت را ندارد)؛ نسخ دیگر: ... حبایل، (متن از استاد دهخداست) . ۵ - تش: دیدم . ۶ - ن ۲: کامل . ۷ - تك: اعشی بیابل . ۸ - تش: نشسته . ۹ - ن ۲: چو . ۱۰ - تش، ن ۱: چو دیوان . ۱۱ - درتش این بیت در حاشیه نوشته شده است . ۱۲ - ك، مل، تش: بعداش؛ در المعجم: بعدل؛ نسخه‌های دیگر بجز ج ۱: بعهدهش .



در آید پیش او سائل چو عایل  
رود از پیش او بدره چو سائل<sup>۱</sup>  
بلرزد کوه سنگین از زلازل  
اساس ملکوت و شمع قبایل<sup>۲</sup>  
بگیتی کس شنیدست این شمایل<sup>۳</sup>  
یکی نوری که هم نورست<sup>۴</sup> و هم ظل  
بزرگی را چنین باشد دلایل  
تویی فقال جود و جز تو فاعل<sup>۵</sup>  
یکی لفظ تو<sup>۶</sup> کاملتر ز کامل<sup>۷</sup>  
بامید تو و امید مفضل  
که زی فاضل بود قصد افاضل  
همان گویم که اعشی گفت و دعبل

در آید پیش او بدره چو قارون  
شود از پیش او سائل چو بدره  
بلرزند<sup>۱</sup> از نهیب او نهنگان<sup>۲</sup>  
الا یا آفتاب جاودان تاب<sup>۳</sup> ۸۴۵  
تویی ظل<sup>۴</sup> خدا و نور خالص<sup>۵</sup>  
یکی ظلی که هم ظلمست<sup>۶</sup> و هم نور  
گهرداری، هنر داری بهر کار<sup>۷</sup>  
تویی و هاب مال و جز تو و اهب<sup>۸</sup>  
یکی شعرتو<sup>۹</sup> شاعر تر ز حسان<sup>۱۰</sup> ۸۵۰  
خداوندا من اینجا آمدستم  
افاضل نزد تو یازند<sup>۱۱</sup> هموار  
گرم مرزوق گردانی بخدمت<sup>۱۲</sup>

- ۱ - مج ۳ (بیت را ندارد)؛ تش: شود سائل پیش او چو بدره - شود بدره پیش او چو سائل؛ ن ۲ (در مصراع دوم)؛ شود از ... ۲ - ۱۲، ج ۱؛ مج ۲، مج ۳؛ بلرزد. ۳ - بجز مج ۲، ک، مل نسخه های دیگر: بزرگان ... ۴ - تش: شمایل، (حاشیه: قبایل).  
۵ - ن ۲؛ یزدان. ۶ - ج ۲، مل، مج ۲، مج ۴، مج ۵، تش (در حاشیه شمایل)، مج ۱ (در حاشیه)؛ شنیده است این مسائل؛ مج ۳؛ ندیده است این؛ ۳م ... خصایل.  
۷ - تش: ظلی. ۸ - تش: توری. ۹ - مل: سپهداری و سرداری بهر کار. ۱۰ - تش: ... خیر و اهب. ۱۱ - تش: خیر فاعل. ۱۲ - ن ۲؛ شعرتو. ۱۳ - نظیر آنست که عرب گوید: هذا شعر شاعر. ۱۴ - ن ۲؛ لفظ تو. ۱۵ - مراد از کامل، کتاب کامل تألیف مبرد است. ۱۶ - ک، ج ۱؛ تازند؛ کا: نازند؛ تش، ن ۲؛ نازند پاسخ دیگر: تازنده. (متن از استاد دهخداست). ۱۷ - تش: ز خدمت.



و گراز خدمت مجرورم مانندم  
الا تابانگ<sup>۱</sup> در آجست و قمری  
تنت پاینده باد و چشم<sup>۲</sup> روشن  
دهاد ایزد مرا در نظم شعرت<sup>۳</sup>  
بسوزم کلك و بشكافم انامل  
الا تا نام سیمرغست و طغرل  
دلت پاکیزه باد و بخت مقبل  
دل بشار و طبع ابن مقبل<sup>۴</sup>

۴۹

## در مدح سلطان مسعود غزنوی

آمده نوروز ماه با گل سوری<sup>۱</sup> بهم  
زلف بنفشه بیوی، لعل خجسته بیوس  
از پسر نرد باز داو گران تر بیر<sup>۲</sup>  
ای صنم ماه روی! خیز بباغ اندر آی  
شاخ برانگیخت<sup>۳</sup> در، خاک برانگیخت نقش  
مقرعه زن گشت رعد<sup>۴</sup> مقرعه او درخش  
قمری در شد بحال، طوطی در شد بنطق<sup>۵</sup>  
در صلوات آمدست بر سر گل عندلیب  
باد علمدار شد، ابر علم شد سیاه  
راغ بباغ اندرون، چون علم اندر علم  
بردم طاوس ماه، بر سر هدهد کلاه<sup>۶</sup>  
باد<sup>۷</sup> سوری بگیر، بر گل سوری بچم  
دست چغانه بگیر، پیش چمانه بچم  
وز دو کف سادگان ساتگنی کش بدم  
زانکه شد از رنگ و بوی باغ پسان صنم<sup>۸</sup>  
باد فرو ریخت<sup>۹</sup> مشک، ابر فرو ریخت نم  
غاشیه کش گشت باد، غاشیه<sup>۱۰</sup> اودیم<sup>۱۱</sup>  
بلبل در شد بلبل، فاخته در شد بدم  
در حرکات آمدست شاخک شاه سپرم  
برق چنان چون زریک<sup>۱۲</sup> دو طراز<sup>۱۳</sup> علم  
باغ براغ اندرون، چون ارم اندر ارم  
بر رخ<sup>۱۴</sup> در آج گل، بر لب طوطی بقم

۱ - تش : مانم . ۲ - تش : طبع . ۳ - تش (بالای سطر) : مدحت . ۴ - تش (بالای سطر) : زبان قایل و معنی قایل . ۵ - مل : گل و سوری . ۶ - ن ۲ : ای ... گرانتر  
پیاژ . ۷ - ن ۲ : ارم (در حاشیه صنم) . ۸ - ن ۲ : بر آمیخت . ۹ - لک : ن ۱ : باد فرو  
ریخت ؛ چ ۱ . ماه فرو ریخت . بتعلیقات نگاه کنید . ۱۰ - مل : بدم . ۱۱ - نسخه ها :  
برقص . (متن از تاج المآثر است . بنقل استاد دهخدا) . ۱۲ - مل : برق چنان چون زریک  
یک ابر طراز علم . ۱۳ - نظیر این مضمون را شاعر در بند سیزدهم از مسقط ششم خود  
آورده است بدینگونه : از دم طاوس نر ماهی سر بر زده است - شانگکی ز آبنوس  
هدهد بر سر زده است . و نیز در همین قصیده بیت ۸۷۴ .



گردن هر قمری معدن جیمی<sup>۱</sup> زمشك  
 ۸۷۰ رنگ رخ لاله را ازند وعودست خال  
 ماهی در آبگیر دارد جز عین زره  
 باد زره گرشدست، آب مسلسل زره  
 صلصل خوانده همی شعر لبید و زهیر<sup>۲</sup>  
 بر دم هر طاوسی صد قمر و سی قمر<sup>۳</sup>  
 ۸۷۵ مرغان بر گل کنند جمله بنیکی دعا  
 بار خدایی که او جز برضای خدا  
 شاه جهان بوسعید ابن یمین دول  
 از بر اهل زمین، و ز بر تخت پدر  
 روی ندارد گران ازسپه و جز سپه  
 ۸۸۰ دولت او غالبست، بر عدو و جز عدو  
 عاقبت کار او در دو جهان خیر کرد<sup>۴</sup>  
 نیست بید زهنمون، نیست بید مضطرب  
 شرم خدا آفرین بر دل او غالبست<sup>۵</sup>  
 بد نسگالد بخلق، بد نبود هر گزش  
 ۸۸۵ دیوست آنکس که هست عاصی در امر او

دیده هر کبککی مسکن میمی<sup>۱</sup> زدم<sup>۲</sup>  
 شمع گل<sup>۳</sup> زرد را از می و مشکست شم  
 آهو در مرغزار دارد سیمین شکم  
 ابر شده خیمه دوز ماغ مسلسل<sup>۴</sup> خیم  
 نارو<sup>۵</sup> راند همی مدح جریر و ختم  
 بر پر هر کبککی نه رقم و ده رقم  
 بر تن و بر جان میربار خدای عجم  
 بر همه روی زمین می نهد یکقدم  
 حافظ خلق خدا<sup>۶</sup> ناصر دین<sup>۷</sup> امم  
 هست چو شمس الضحی هست چو بدر الظلم  
 مال ندارد دریغ از حشم و جز حشم<sup>۸</sup>  
 طاعت او واجبست بر خدم و جز خدم  
 عاقبت کار او خیر بود لاجرم  
 نیست بید بر دیار، نیست بید متهم  
 شرم نکو خصلت نیست در ملک محتشم  
 وانکه بدی کرد هست عاقبتش بر ندم  
 دیو در امر<sup>۹</sup> خدای عاصی باشد، نعم

۱ - ج ۲ (حاشیه) : چینی ؛ مج ۲، ن ۱، ۲، ک، کا، مل : جینی . ۲ - ج ۲ : جیمی  
 بدم ؛ س ۲ : سهمی ؛ مج ۵ : معی ... ؛ کا : جینی ... ؛ ج ۲ : میمی بدم ۳۰ - بجز ن ۱، ۲،  
 ک، مل همه جا : شمع و گل . ۴ - ک : باغ ... ؛ د ... مکمل . ۵ - ک، ن ۱، ج ۱ : ظهیر . ۶ - ک،  
 مج ۱، م ۱، س ۳ : نازو ؛ مج ۳، مج ۵ : نازو . ۷ - بتوضیح شماره ۱۳ صفحه پیش نگاه کنید . ۸ - ک،  
 ن ۱، ۲ : خدای . ۹ - مل : از خدم و از خشم . ۱۰ - مرجع ضمیر «او» شاه و فاعل فعل کرد  
 خداست . ۱۱ - ک، ن ۱، ۲ : شرم خدا غالبست بر دل او آفرین ؛ (نظر استاد قزوانی : شرم  
 خدا آفرید) . ۱۲ - ن ۱، ۲ : خود اندر .



- ایزد هفت آسمان کردست اندر<sup>۱</sup> قران  
خسرو ما پیش دیو جم سلیمان<sup>۲</sup> شدست  
بالله نزدیک من حاجت<sup>۳</sup> سو گندنیست  
یا<sup>۴</sup> بکشدشان پیل یا<sup>۵</sup> بکشدشان بتیر  
تیغ دو دستی زند بر عدو<sup>۶</sup> ان<sup>۷</sup> خدای  
نر پی ملک زند شاه جهان تیغ کین  
بلکه ز بهر خدای و ز پی خلق خدای  
دانی کاین قصه بود هم بگه یوراسب  
هم که بهرام گور هم که نوشیروان  
آخر چیره نبود جز که خداوند حق  
آخر دیری نماند استم<sup>۸</sup> استمگران
- لعنت آیند<sup>۹</sup> جای بر تن<sup>۱۰</sup> دیو درم  
وان سر ششیر او مهر<sup>۱۱</sup> سلیمان جم  
کز همه دیوان ملک<sup>۱۲</sup>، دود بر آرد بهم  
یا<sup>۱۳</sup> بگذارد بتیغ<sup>۱۴</sup>، یا<sup>۱۵</sup> بگذارد بغم  
همچو پیمبر زده است بر در بیت الحرم<sup>۱۶</sup> ۸۹۰  
نر پی تخت و حشم<sup>۱۷</sup>، نر پی گنج و درم  
وز پی ربح<sup>۱۸</sup> سپاه<sup>۱۹</sup>، وز پی سود خدم<sup>۲۰</sup>  
هم بگه بخت نصر هم بگه بوالحکم  
هم بگه اردشیر هم بگه رستم<sup>۲۱</sup>  
آخر بیگانه را دست نبد<sup>۲۲</sup> بر<sup>۲۳</sup> عجم<sup>۲۴</sup> ۸۹۵  
زانکه جهان آفرین دوست ندارد ستم

۱- ك، م، ۱، مج ۱: دیواند؛ مج ۳، مج ۴، مج ۵: وینند؛ ج ۲: ...اند  
(چند)؛ نسخه‌های دیگر بجز ج ۱، ن ۲، مج ۲، کا: دین‌اند. ۲- کا: دم.  
۳- ج ۱: تو...؛ نسخ دیگر: ...جم و سلیمان (بعضی پیشینیان جم و سلیمان را یکی می‌شمرده‌اند.  
استاد دهخدا). ۴- ۲م، ۳م، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ج ۱، ن ۱، ك: ملك.  
۵- بجز «د»: به زین. ۶- مل: تا. ۷- ن ۲: عدوی آن. ۸- ك: بیت الصنم. ۹-  
اصل: رنج. (متن از استاد دهخداست). ۱۰- مج ۵: ستر قدم؛ ن ۱، ۳م: ستر خدم؛ م ۱: سر  
قدم؛ مج ۱: خیر قدم؛ ن ۲: شرم خدم؛ ك، س ۱: شرم خدم؛ مج ۴: شرم؛ ج ۲، ۲م، مج ۲،  
مج ۳، ج ۱: نثر خدم؛ نسخه‌های دیگر شرم خدم. (متن از استاد دهخداست). ۱۱- اصل: روستم. (متن  
از استاد دهخداست؛ ۱۲- ن ۲: در. ۱۳- شاعر درین چند بیت چیرگی پیوسته ایران را بر متغلبین  
تازی و یونان و ترك و بابل بیاد میدهد و از جمله «هم بگه بوالحکم» بحکم سوق کلام  
و نیز بدلیل شعر: «... آخر بیگانه را دست نبد بر عجم» بکنایه و ادب غلبه  
اخیر عرب را می‌خواهد و از مجموع مقصود وی دلدادن به مسعود غزنویست  
در شکست از تر کمانان سلجوقی. (امثال و حکم ج ۳ ص ۱۵۴۶).



ایزد ما اینجهان تزی جور آفرید<sup>۱</sup>      تزی پی ظلم و فساد، تزی پی کین و نقم  
 دادبین تا کجاست، فضل بین تا کراست      کیست عظیم الفعال، کیست کریم الشیم  
 اوست خداوند ملک، اوست خداوند خلق      اوست محلی بحمد<sup>۲</sup> اوست مصفا ز دم<sup>۳</sup>  
 داد بر خسرو است، عدل<sup>۴</sup> بر شهریار      جود بر شاه شرق، بخشش مال و نعم<sup>۵</sup>  
 تا نکند کس شمار جنبش چرخ و فلک      تا نکند کس پدید منبع جندر اصم  
 شادروان باد شاه<sup>۶</sup> شاد دل و شاد کام      گنجش هر روز بیش، رنجش هر روز کم  
 بر سر او تاج او نور فزوده بملک      در کف او تیغ او خصم کشیده بدم<sup>۷</sup>  
 دست سوی جام می، پای سوی تخت زر      چشم سوی روی خوب، گوش سوی زیر و بم

۳۰

## در مدح مهسالار شرق علی بن عبیدالله صادق

شب کیسو فرو هشته بدامن      ۹۰۵  
 بکردار زنی<sup>۱</sup> زنگی که هر شب  
 کنون شویش بمرد و گشت فرتوت  
 شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک  
 تریا چون منیره بر سر چاه  
 پلاسین<sup>۲</sup> معجز و قیرینه<sup>۳</sup> گرز  
 بزاید کودکی بلغاری آن زن  
 ازان فرزند<sup>۴</sup> زادن شد سترون  
 چو بیژن در میان چاه او من<sup>۵</sup>  
 دو چشم من بدو<sup>۶</sup> چون چشم بیژن

۱- در بعضی از کتب... از پی داد آفرید. ۲- مل: مهنا. ۳- کا: ... بخیر؛ نسخ دیگر: مهیا...  
 (متن از استاد دهخداست). ۴- مج ۲، کا: بدم؛ نسخه های دیگر: زدم. (متن از استاد  
 دهخداست و بیت در نسخه ها يك سطر پایین تر است). ۵- مل: فضل. ۶- گویی  
 شاعر اینجا از نامه تنر متأثر است. رجوع به مقدمه، نامه تنر شود. (استاد دهخدا). ۷-  
 ن ۲: بادشاه. ۸- این بیت از «د» است. ۹ و ۸- ک، ن ۱، ن ۲، مج ۱، مج ۳،  
 مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ج ۱، ج ۲، تک، م ۱، م ۲، م ۳: پلاسش. ... قیریش. ۱۰- ج ۱، ج ۲،  
 ن ۲، مج ۳، م ۱، م ۲، م ۳: زن. ۱۱- تک: فرتوت. ۱۲- تک: چو بیژن. من  
 میان چاه او؛ ن ۲: ... ارمن. ۱۳- تک، ک، ن ۱: برو.



- همی بر گشت گرد قطب جدی<sup>۱</sup>  
بنات النعش گرد او همی گشت  
دم عقرب بتاید از سر کوه  
«یکی پله» است این<sup>۲</sup> منبر مجر<sup>۳</sup>  
نعايم پیش او چون چار خاطب  
مرا در زیر دان اندر<sup>۴</sup> کمیتی  
عنان بر گردن سرخش<sup>۵</sup> فکنده  
دمش چون تافته بند بریشم  
همی راندم<sup>۶</sup> فرس را من بتقریب  
سرازالبرزبرزد قرص خورشید  
بکردار چراغ نیم مرده  
بر آمد بادی از اقصای بابل  
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی  
ز روی بادیه بر خاست گردی  
چنان کز روی دریا بامدادان  
بر آمد زاغ رنگ و ماغ<sup>۷</sup> پیکر
- ۹۱۰ چو گرد بایزن مرغ مسمن  
چو اندر دست مرد چپ فلاخن  
چنانچون چشم شاهین از نشیمن  
زده گردش<sup>۸</sup> نقط از آب روین  
پیش چار خاطب چار مؤذن<sup>۹</sup>  
۹۱۵ کشنده نی و سرکش نی و توسن<sup>۱۰</sup>  
چو دو مار سیه بر شاخ چندن  
سمش چون ز آهن<sup>۱۱</sup> و پولاد هاون  
چو انگشتان مرد ارغنون زن  
چو خون آلوده دزدی سرزمکن  
۹۲۰ که هر ساعت فزون گرددش روغن  
هبوبش خار در<sup>۱۲</sup> و باره افکن  
فرود آرد همی احجار صدمن  
که گیتی کرد همچون خزا دکن  
بخار آب خیزد ماه بهمن  
۹۲۵ یکی میغ از ستیغ کوه قارن

۱ - (بنظر استاد دهخدا: جدی بر گرد قطب اندر همی گشت) . ۲ - ن: ۲؛ زین .  
۳ - مؤذن بکسر ذال است شاید کلمه مأذن باشد. بتعلیقات نگاه کنید . ۴ - ن: ۱؛  
مرا بد...؛ ج: ۱؛ مرا زیر دوران ... ۵ - س: ۱ س: ۲، کا، من، م: ۱، م: ۲، م: ۳، م: ۱؛ ... سرزن ...  
م: ۵، ن: ۱ (متن را خط زده و در حاشیه افزوده اند ... سرزن ...)؛ ن: ۲، ک: ۲، س: ۲ (در حاشیه)؛  
نه بد نعل و نه بد زین و نه توسن. ۶ - (شاید: شخس؟ استاد دهخدا). ۷ - ن: ۲؛ آهن  
۸ - ن: ۲؛ بدون واو . ۹ - ن: ۲؛ بدون واو . ۱۰ - ن: ۲؛ بدون واو . ۱۱ - ن: ۲؛ بدون واو . ۱۲ - ن: ۲؛ بدون واو .



چنانچون صد هزاران خرمن تر

بجستی هر زمان زان میغ<sup>۱</sup> برقی

چنان آهنگری<sup>۲</sup> کز کوره تنگ

خروشی بر کشیدی تند تند

تو گفتی<sup>۳</sup> نای روین هر زمانی ۹۳۰

بلرزیدی زمین لرزیدنی<sup>۴</sup> سخت

تو گفتی<sup>۵</sup> هر زمانی ژنده پیلی

فرو بارید بارانی ز گردون

و یا اندر تموزی مه بیارد<sup>۶</sup>

ز صحرا سیلها برخاست هر سو ۹۳۵

چو هنگام عزایم زی<sup>۷</sup> معزم

نماز شامگاهی گشت صافی<sup>۸</sup>

چو بر دارد ز پیش روی او نان

پدید آمد هلال از جانب کوه ۹۴۰

چنانچون دو سر اژه<sup>۹</sup> باز کرده

و یا پیراهن نیلی که دارد

رسیدم من بدرگامی که دولت

که عمدا در زنی<sup>۱۰</sup> آتش بخرمن<sup>۱۱</sup>

که کردی گیتی تاریک روشن

بشب بیرون کشد تفسیده<sup>۱۲</sup> آهن<sup>۱۳</sup>

که موی مردمان کردی چوسوزن

بگوش اندر دمیدی یک دمیدن

که کوه اندر فتادی زو بگردن

بلرزاند ز رنج<sup>۱۴</sup> پشکان تن

چنانچون برگ گل یارد بگلشن<sup>۱۵</sup>

جراد منتشر بر بام و برزن

دراز آهنگ و پیچان و زمین کن

بتك خیزند تعبانیان ریمن

ز روی آسمان ابر معکن

حجاب ماردی دست برهمن

بسان زعفران آلوده محجن

ز زر<sup>۱۶</sup> مغربی دستاورنجن<sup>۱۷</sup>

ز شعر زرد نیمی زه بدامن

ازو<sup>۱۸</sup> خیزد، چور<sup>۱۹</sup> هائی ز معدن

۱- میج ۲، چ ۱، چ ۲: بر... ۲- ۱۴: که آتش در زنی عمدا بخرمن. ۳- ن ۲: از میغ.

۴- ن ۲: چنو آهنگران. ۵- بجز «د»: رخشنده، بتعلیقات بنگرید.

۶- ك: تو گویی؛ میج ۵: چه گفتی. ۷- بجز ن ۲: نسخه های دیگر: از زلزله. ۸- ۸-

ك، چ ۱، ن ۲: تو گویی. ۹- در جنگی خطی: بدفع. ۱۰- ن ۲، چ ۱: ز گلشن. ۱۱- ن ۱،

چ ۱ (بالای سطر): و یا اندر مه تموز بارد. ۱۲- تك: روشن. ۱۳- ن ۱ (حاشیه)،

چ ۱ (حاشیه): ز زر سرخ بكتادست برنجن؛ د: ز زر سرخ يك دستاورنجن. ۱۴- بجز م ۳،

ن ۲، مل: از آن.



- بدرگاه سپهسالار مشرق  
علی بن عییدالله صادق  
جمال<sup>۱</sup> ملک ایران و توران  
خجسته ذو فنونی رهنمونی  
سیاست کردنش بهتر سیاست  
یگانه گشته از اهل زمانه  
تهمت کارزاری کو بنیزه  
۹۴۵ فروزان تیغ او هنگام هیجا  
بطول و عرض و رنگ و گوهر و حد<sup>۲</sup>  
که گرزینسو بدو<sup>۳</sup> در بتگرد مرد  
اگر بر جوشن دشمن<sup>۴</sup> زند تیغ  
چو پرگاری که از هم باز در<sup>۵</sup>ی  
۹۵۰ الا یا آفتاب جاودان تاب  
شنیدم من که بر پای ایستاده<sup>۶</sup>  
رسد دست تو از مشرق بمغرب  
زنان<sup>۷</sup> دشمنان از پیش ضربت<sup>۸</sup>  
چنانچون کودکان از پیش الحمد
- سوار نیزه باز خنجر اوژن  
رفیع الشأن امیر صادق الظن  
مبارک سایه ذوالطول و المن<sup>۱</sup>  
که در هر فن بود<sup>۲</sup> چون مرد یکفن  
زلفین بستش بهتر زلفین  
بلفاظ متین و رای متقن  
کند سوراخ در گوش تهمتن  
۹۵۰ چنان دیبای بوقلمون ملون  
چو خورشیدی که در تابد<sup>۳</sup> ز روزن  
بدانسو در زمین بشمارد ارزن  
بیک زخمش کند دو نیمه جوشن  
ز هم باز او فتد اندام دشمن  
۹۵۵ هنرور یار جوی حاسد افکن<sup>۴</sup>  
رسیدی تا بزانو دست بهمن  
ز اقصای مداین تا به مدین  
بیاموزند الحانهای شیون  
بیاموزند ابجد را و کلمن<sup>۵</sup>

۱- ۱۲، ۲، ک، ج ۲، تک، مج ۱، مج ۴، مج ۵، س ۱: و ذوالمن . ۲- بجزن ۲ همه جا: بدی .  
۳- مل: گوهر و خد؛ ک: جوهر... ۴- ج ۱، ج ۲، مج ۲: بر تابد . ۵- ک: برو؛ مل:  
درو؛ ن ۱ (تمام مصراع): که گرزینسو زند در پیکر مرد (حاشیه مانند متن ما) . نسخ دیگر  
بجز س ۲، مج ۱، مج ۴، مج ۵، ک، ن ۲، ۱۲، ۲، ۳، ۴، ن ۲، ک: رستم . ۶- مج ۱،  
۱۲، هژ بر گوی باز...؛ مج ۵، ن ۲، س ۲: هژ بر نیزه پیچ ؛ ن ۱: هژ بر یار جوی...؛ مل: هژ بر  
نیزه پیچ دشمنان کن ؛ ج ۲: . بار جود...؛ ک: هژ بر نیزه دار... ۸- ک: شنیدستم چو بر پای  
ایستادی ؛ مل: شنیدم من که وقت ایستادن . ۹- ن ۲: زبان . ۱۰- ن ۱، ن ۲، ک: در  
پیش حربت؛ نسخ دیگر: در پیش ضربت. (متن از استاد دهخداست) . ۱۱- منظور از الحمد سورة  
فاتحة الكتاب و منظور از ابجد و کلمن حروف تهجی است بترتیب ابجد و هوز ..



۹۶۰

نسب‌داری حسب‌داری فراوان<sup>۱</sup>  
الا تا مؤمنان گیرند روزه  
بدریا بار، باشد عنبرتر  
نریزد از درخت اُرس کافور  
زیادی خرّم و خرّم زیادی  
انوشه خور، طرب کن، جاودان‌زی  
بچشم بخت روی 'ملک بنگر  
بدولت چهره نعمت یارای  
همه ساله دل‌دلبر همی‌ده  
همه روزه دوچشمست سوی معشوق

۹۶۵

ازیرا نسبت پاکست و مسکن  
الا تا هندوان<sup>۲</sup> گیرند لکهن  
بکوه اندر، بودکان خماین<sup>۳</sup>  
بخیزد از میان لاد لادن  
میان مجلس شمشاد و سوسن  
درم‌ده، دوست‌خوان<sup>۴</sup> دشمن‌پراگن  
بدست سعد پای نحس بشکن  
بنعمت خانه همت<sup>۵</sup> ییاگن  
همه ماهه بگردن همیدن<sup>۶</sup>  
همه وقته دو گوشت سوی ارغن<sup>۷</sup>

۴۱

### در مدح منوچهر بن قاپوس<sup>۱۰</sup>

۹۷۰

برآمد زکوه ابر مازندران  
بسان یکی زنگی حامله  
همی زاد این دختر بر<sup>۱۱</sup> سپید  
جز این ابر و جز مادر زال زر  
همی آمدند از هوا خرد خرد

چو مادرشکنجی و<sup>۱۲</sup> ماز اندر آن  
شکم کرده هنگام زادن گران  
بسر همچو<sup>۱۳</sup> فرتوت پنبه سران  
نژادند چونین پسر مادران  
بنور<sup>۱۴</sup> (؟) سپید اندر، آن دختران<sup>۱۵</sup>

۱ - نظر استاد دهخدا: فرارون ۲ - ن ۲: موبدان ۳ - مل: هم ز آهن ۴: م ۲،  
مج ۴: ضماهن ۵ و ۴ - بجز س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۳، مج ۴، کا، چ ۲، ک،  
ن ۱، ن ۲، م ۱، م ۲، م ۳، نک: بریزد - بخیزد ۶ - در فرهنگ سروری (ذیل لغت  
انوشه بمعنی شراب): دوست جو ۷ - بجز ن ۲: دولت ۸ - م ۱۰: همیزن ۹: چ ۱،  
ج ۲، کا، مج ۲: بگردان دن ۱۰: ن ۲: بگردون ۱۱: در فرهنگ جهانگیری ذیل لغت «دن» آمده:  
همه ساله دل‌دلبر همی‌بر همه روزه بگرد او همی‌دن.

۹ - م ۳: بهمن ۱۰ - از ممدوح در خود قصیده صریحاً نامی نیست ۱۱ - (بنظر استاد  
دهخدا واو زائدست) ۱۲ - اصل: سر - (متن از استاد دهخداست) ۱۳ - اصل:  
چوپیران (متن از استاد دهخداست) ۱۴ - بجز ج ۲، مل: چوپنبه سپید اندرون دختران  
(نظر استاد دهخدا: بیند ...)



- نشستند<sup>۱</sup> ز اغان بیالینشان  
تو گویی بیاغ اندرون روز<sup>۲</sup> برف  
بسی خواهرانند بر راه روز  
پیوشیده<sup>۳</sup> در زیر چادر همه  
ز اغان بر نوژ<sup>۴</sup> گویی که هست  
چنان کارگاه سمرقند شد<sup>۵</sup>  
در و بام و دیوار آن کارگاه  
مراین زنگیان را چه کار او فتاد  
نخوردند<sup>۶</sup> کاغذ ازین بیشتر  
شود کاغذ تازه و تر<sup>۷</sup> خشک<sup>۸</sup>  
ولیکن شود تری این<sup>۹</sup> فزون  
شده آبگیران فسرده زیخ  
چو سندان آهنگران گشته<sup>۱۰</sup> یخ  
بر آید<sup>۱۱</sup> بزیر آن تگرگ از هوا  
چه بهتر ز خرگاه و طارم کنون  
فرو برده مستان سراز بیهشی
- چنان دایگان<sup>۱</sup> سیه معجران  
صف نارپون<sup>۲</sup> و صف عرعران ،  
سیه موزگان و سمن چادران<sup>۳</sup>  
ستبرق ز بالای سر تا بران  
کلاه سیه بر سر خواهران<sup>۴</sup>  
زمین از در بلخ تا خاوران  
چنان زنگیانند کاغذ گران  
که کاغذ گرانند و کاغذ خوران<sup>۵</sup>  
نه کاغذ فروشان، نه کاغذ خران<sup>۶</sup>  
چو خورشید لختی بتابد بر آن  
چو تابندیش اندر آن نیران  
چنان کوس رویین اسکندران  
چو آهنگران ابر مازندران  
چنان بیک<sup>۱</sup> بولاد آهنگران  
بخرگاه و طارم درون آذران  
بر آورده آواز خنیاگران

۱- مل، ج ۱: نشستند. ۲- ن ۲: چونودایگان. ۳- بجز ن ۲: اندر آن روز. ۴- نسخه‌ها: ناژ بود. (متن از استاد دهخداست). ۵- از چادر سفید مراد برف است. ۶- اصل: پیوشند. (متن از استاد دهخداست). ۷- ن ۱: ز زلفان بر نوژ؛ ن ۱، ج ۱، س ۱، س ۲، ک ۱، م ۳، مج ۴: ز زلفان بر نور. ۸- بیت در نسخه‌ها دو سطر بالا ترست. ۹- (بنظر استاد دهخدا: گشت). ۱۰- بجز ۱۲، ۱۳، مج ۱: خران. ۱۱- بجز ج ۲، مج ۱، م ۱: نخرند. ۱۲- ک ۱، ج ۲، مج ۴: گران؛ ک، س ۱ (بیترا ندارند) قافیه این بیت از لحاظ بیت پیش مورد تأملست. ۱۳- همه جا: تر و خشک. ۱۴- ن ۲: او. ۱۵- مل، ج ۱: گشت؛ م ۱ (بیترا ندارد). ۱۶- ج ۱: بر آمد.







بـزی همچنین سالیان<sup>۱</sup> دراز  
دو گوشت همیشه سوی گنجگاوا<sup>۲</sup>  
دنان و دمان و چمان و چران  
دو چشمت همیشه سوی دلبران<sup>۳</sup>

## ۴۴

## در وصف شراب فرماید

ای باده! فدای تو همه جان و تن من  
خو بست مرا کار بهر جا که تو باشی  
با تست همه<sup>۴</sup> انس دل و کام حیاتم  
هر جا یگهی کانجا آمد شدن تست  
و انجا که تو بودستی ایام گذشته<sup>۵</sup>  
ای باده خدایت بمن ارزانی دارد  
یا در<sup>۶</sup> خم من بادی، یا در قدح من  
بوی خوش تو باد همه ساله بخورم  
آزاده رفیقان منا، من چو بمیرم  
از دانه انگور بسازید حنوطم  
کز بیخ بکندی زدل من حزن من  
بیداری من با تو خوشست و رسن من<sup>۷</sup>  
با تست همه عیش تن و زیستن من  
آنجا همه گه باشد آمد شدن من  
آنجا است همه ربع و طول و دمن من  
کز تست همه راحت روح و بدن من  
یا در کف من بادی، یا در دهن من  
رنگ رخ تو بادا بر پیرهن من  
از سرخ ترین باده بشوید تن من  
وز برگ رز سبز ردا و کفن من

۱ - ك، ن، ۱، ن، ۲، ج، ۱: سال‌های . ۲ - م، ۱: گنجگاه . ۳ - ك: اختران؛ ن، ۱، س، ۱،  
س، ۲، م، ۱، م، ۲، ۳: اهوران؛ م، ۱، م، ۴، م، ۵: آهوران؛ نسخ دیگر بجزمل: اهوران.  
۴ - ن، ۱، ن، ۲، ج، ۱، ك، ك (بیترا ندارند). ۵ - در چاپ جدید تهران و نسخه الف:  
آنجا که بود مستی.... ۶ - همه جا: طلال ولی قاعدة طولول درستست چه طلال جمع طل  
بمعنی شبنم و بارانست و آن بهیچوجه مناسب اینجا نیست و طولول و اطلال هر دو جمع طلال  
است و مناسب این مقام (تصحیح آقای گلشن).



در سایه رز اندر، گوری بکنیدم<sup>۱</sup>      تا نیکترین جایی باشد وطن من<sup>۲</sup>  
گر روز قیامت برد ایزد ببهشتم      جوی می پر خواهم از ذوالمنن من<sup>۳</sup>

۴۴

## در لفظ شمع و مدح حکیم فنصری

ای نهاده<sup>۴</sup> بر میان فرق جان خویشتن  
جسم ما زنده بجان و جان تو زنده بتن  
هر زمان روح تو لختی از بدن کمتر کند  
گویی اندر روح تو ضمیر<sup>۵</sup> همی گردد بدن  
گریبی کوکب، چرا پیدانگردی جز بشب  
در نیی عاشق، چرا گریبی همی بر خویشتن  
کوکبی آری<sup>۶</sup> و لیکن آسمان تست موم  
عاشقی آری، ولیکن هست معشوق لکن  
پیرهن در زیر تن پوشی<sup>۷</sup> و پوشد هر کسی  
پیرهن برتن<sup>۸</sup> تو تن پوشی همی بر پیرهن  
چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی  
چون شوی بیمار، بهتر<sup>۹</sup> گردی از گردن زدن<sup>۱۰</sup>  
تا همی خندی، همی گریبی و این بس نادر است

هم تو معشوقی و عاشق، هم بتی و هم شمن

۱- ج ۱ : بکنیدم . ✽ ظاهراً منوچهری در سرودن این شعر بشعراى عرب نظر داشته است و حافظ در سرودن ساقى نامه و خیام در انشاء رباعى معروف : «چون در گذرم...» بدو (بتعلیقات نگاه کنید) . ۲- ک ، ن ۱ ، ج ۱ (بیترا ندارند) . ۳- ن ۲ : فکنده . ۴- نسخه ها : منضم . (متن از لباب الالباب است) . ۵- ن ۲ : گویی . ۶- در کتاب لباب الالباب و «د» : داری . ۷- ن ۲ ، د : خوشتر . ✽ بتعلیقات بنگرید .



بشکفی بی نوبهار و پژمری بی مهرگان  
 بگریبی بی دیدگان و باز خندی بیدهن  
 تو مرا مانی و منم مرا ترامانم همی<sup>۱</sup>  
 دشمن خویشیم هردو، دوستدار انجمن  
 خویشتن سوزیم هردو، بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن

۱۰۳۰

هر دو گریانیم هر دو زرد و هر دو در گداز  
 هر دو سوزانیم و هر دو فرد و هر دو ممتحن  
 آنچه من در دل نهادم، بر سرت بینم همی  
 و آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن  
 اشک تو چون در<sup>۲</sup> که بگدازی و بر ریزی بزر  
 اشک من چون ریخته بر زر همی بر گسمن<sup>۳</sup>  
 رازدار من تویی، همواره<sup>۴</sup> یار من تویی  
 غمگسار من تویی، من زان تو، تو زان من<sup>۵</sup>  
 روی تو چون شنبلیله نو شکفته بامداد  
 وان من<sup>۶</sup> چون شنبلیله پژمریده<sup>۷</sup> در چمن

۱- بجز لباب الالباب: تو مرا مانی بعینه من ترا مانم درست. ۲- اصل: زر (متن از استاد دهخداست). ۳- س ۱، مج ۴، مج ۵، ج ۲، ک ۲، ن ۱: چون بر زر بر ریخته برگ یاسمن؛ ج ۱: چون ریخته بر زر برگ یاسمن؛ نسخه‌های دیگر بجز ن ۲، م ۱، ...: چون ریخته بر زر برگ یاسمن؛ در لباب الالباب تمام بیت چنین آمده:

اشک تو زری که بگدازی بر ریخته (ریخته) بر  
 وان من چون ریخته بر زر برگ یاسمن  
 ۴- در لباب الالباب: امروزه؛ د: ای شمع. ۵- نسخه‌ها: من آن تو تو آن من. (متن از لباب الالبابست). ۶- بجز مل: روی من. ۷- تک، د: ناشکفته.



۱۰۳۵ رسم نا خفتن بروز ست و من از بهر ترا

بی و سن باشم همه شب ، روز باشم با و سن  
از فراق روی تو گشتم ، عدوی آفتاب

وز وصال بر شب تاری شد ستم مفتن  
من دگر یاران خود را آزمودم خاص و عام

نی یکیشان راز دار و نی و اندر دو تن  
تو همی تایی و من بر تو همی خوانم بمهر

هر شبی بیا روز دیرن ابوالقاسم حسن  
استاد استادان زمانه عصری

عنصرش بی عیب و دل بیغش و دینش بی فتن  
۱۰۴۰ شعر او چون طبع او : هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او : هم با ملاحط هم حسن  
نعمت فردوس يك لفظ متینش را نمر

« گنج باد آورد » يك بیت مدیحش را ثمن  
تا همی خوانی تو اشعارش ، همی خایی شکر

تا همی گویی تو ایاتش ، همی بویی سمن  
حلم او چون کوه و اندر کوه او کهف امان

طبع او چون بحر و اندر بحر او در فطن

۱ - در لباب الالباب : رسم ما خفتن ؛ ن ۲ : رسم بیداری . ۲ - د : در فراق تو .

۳ - در لباب : ... در ؛ ۴ - ج ۲ : تو همی تایی چو مهر و من ؛ تك : تو همی تایی چو نور و من ؛

د : تو همی تایی چو روز . ۵ - ن ۲ : زهر ؛ در لباب (تمام مصراع) : تو همی سوزی و من  
بر تو همی خوانم بعشق .



گاه نظم و گاه نثر و گاه مدح و گاه هجو ،

روز جد و روز هزل و روز كلك و روز دن :

۱۰۴۵

در بار و مشکریز و نوش طبع و زهر فعل

جانفروز و دلگشا و غم-زدا و لهوتن

کو چریرو کو فرزдық ، کو زهیر<sup>۱</sup> و کولید<sup>۲</sup>

رؤبه<sup>۳</sup> عجاج<sup>۴</sup> و ديك الجن و سيف ذویزن<sup>۵</sup>

کو خطیئه<sup>۶</sup> ، کو اه<sup>۷</sup> ، صیب<sup>۸</sup> و کو کمیت

خطل و بشار<sup>۹</sup> برد ، آن شاعر اهل یمن<sup>۱۰</sup>

در خراسان : بوشعیب و بوذر آن ترك کشی

وان صبور پارسى ، وان رودکی چنگزن<sup>۱۱</sup>

آن دو گرگانی و دورازی و دو ولوالجی<sup>۱۲</sup>

سه سرخسی و سه کاندز سفد بوده مستکن<sup>۱۳</sup>

ابن هانی ، ابن رومی ، ابن معتز<sup>۱۴</sup> ابن بیض<sup>۱۵</sup>

۱۰۵۰

دعبل و بوشیص<sup>۱۶</sup> و آن فاضل که بود اندر قرن

۱ - س ۱، ۲م، ۲س، ۱ن، ۲ن، ۱ج، ۲ج، ك، کا، ۲م، ۳م : ظهیر . ۲ - تك : ولید .

۳ - ن ۱، ۲ن، ۲م، ۲ك، کا، ۱ج، ۲ج، ۲م، ۱ج، ۴م، ۵م : روبه و عجاج ؛ تك :

روبه و حجاج ؛ س ۱، ۲س : رونه و عجاج . ۴ - ن ۲ : ذوالیزن . ۵ - چ ۱، کا، خطیئه ؛

ن ۱، ۲ن، ۲م، ۲ك، س ۱؛ ۲س : خطیب، مج ۱، ۵م، ۱ج، ۲ج : حبیب . ۶ - مج ۱، مج ۲، مج ۳،

مج ۴، مج ۵، کا، ۱ج، ۲ج، ۲م، ۲ك، س ۱، ۲س : خطیب ؛ ن ۲، ك، ۲م، ۱س، ۲س، ۲ك : خطیئه

(متن حدس استاد فروزانفرست) . ۷ - مل . وان شاعر کا بود اندر یمن . ۸ - س ۱،

۲م، کا، ۲ج، ۲م، ۴م، ۵م : کرکری ... ؛ مج ۲، ن ۲، ك : رودکی تارزن ؛ دلوکری ...

۹ - ن ۲ : دیوانجی . ۱۰ - همه جا : معتن (متن از استاد فروزانفرست) .

۱۱ - مج ۵ : ابن معشر ؛ مج ۲ : ابن معتز ؛ س ۲، ۲م : ابن معشر . ۱۲ - بجزك ، ما همه جا ؛

ابن فیض . ۱۳ - ن ۲ : بوشیص .



وان خجسته پنج شاعر کو، کجا بودند شان :

عزّه و عفرا و هند<sup>۱</sup> و میه و لیلی شکن<sup>۲</sup>

وان دو امرؤالقیس و آن دو طرفه و دو نابغه

وان دو حسان و سه اعشی و ان سه حماد<sup>۳</sup> و سه زینا<sup>۴</sup>

و سه زینا

از بخارا پنج و پنج از مرو و پنج از بلخ باز<sup>۵</sup>

هفت نیشابوری و سه طوسی و سه برالحسن<sup>۶</sup>

و سه برالحسن

گو فراز آیند<sup>۷</sup> و شعر اوستادم بشنوند<sup>۸</sup>

تا بر آن آثار شعر خویشتن گیرند<sup>۹</sup> یا

یا بر آن آثار شعر خویشتن گیرند

۱۰۵۵

نی بر آثار و دیار و رسم و اطلال و دمن

او رسول مرسل این شاعران روزگار

شعر او فرقان<sup>۱۰</sup> و معنیهای سر تا سر<sup>۱۱</sup> شن

شعر او فردوس را ماند، که اندر شعر اوست

هرچه در فردوس ما را وعده داده<sup>۱۲</sup> ذوالمن

کوثر است الفاظ عذب او و معنی سلسیل

ذوق او انهار خمر و وزش (؟) انهار لبن

۱- س ۱، س ۲ : هیده ؛ مل : بیده . ۲- همه جا بجزم ۱ : شکن (این مصراع همه جا با رعایت نسخه بدلای منقول چنین آمده است : عروه و عفرا و هنده و به و لیلی شکن . (متن تصحیح استاد فروزانفر است) . ۳- ن ۲ : دو حماد . ۴- مج ۱، مج ۵ : دوزن . ۵- ن ۲ : بلخ و باز . ۶- برای آگاهی باحوال کسانی که نامشان با اشاره ، یا با ذکر موطن در این قسیده آمده است بتعلیقات و سپس بفهرست نامهای کسان نگاه کنید . ۶- ج ۲، ک : آید . ۷- مل : بشنوند ؛ ک : بشنوند . ۸- ج ۲، م ۲ : فرمان ؛ ک : قرآن . ۹- ج ۲، م ۲ : ک : ک : مج ۱۳ : کرده ؛ س ۲ : کردی .



لذت انهار خمر اوست ما را بی حساب

✓ راحت ارواح لطف اوست ما را بی شجن

از کف او جود خیزد وز دل او مردمی

۱۰۶۰ از تب مشك تبتي ، وز عدن در عدن

وقت احش کس نداند مرغزن از مرغزار

وقت خشمش ، کس نداند مرغزار از مرغزن

نظم او و لفظ او و ذوق او و وزن او

هر خضایی ، هر عتابش ، هر مدیحتش ، هر سخن

همتش آب و معالی ام و جباری ولد

حکمتش عم و جلالت خال و هشیاری همتش

زین فروتر شاعران دعوی و زو معنی پدید

وین حکیمان دگر یک فن و او بسیار فن

در زغن هرگز نباشد فراسب راهوار

۱۰۶۵ گرچه باشد چون صهیل اسب آواز زغن

حبذا اسبی محجل مرکبی تازی نژاد

نعل او پروین نشان و سم او خادای شکن

بارکش چون گاو میش و حمله بر چون نره شیر

گامزن چون ژنده پیل و بانگزن چون کرگدن

یوزجست ورنه گرخیز و گرگ پوی و غرم تک

✓ بیرجه ، آهود و روباه حیل ، گوردن



چون زبانی اندر آتش، چون سلحفاة اندر آب

چون نعایم در بیابان، چون بهایم در قرن

رام زین و خوش عنان و کش خرام و تیز گام ۱۰۷۰

✓ شیخ نورد و راهجوی و سیل بر و کوهکن

بشت او و پای او و گوش او و گردنش

چون کمان و چون رماح و چون سنان و چون معجن

بر شود بر باره سنگین، چو سنگ از منجنیق<sup>۱</sup>

در رود در قعر وادی چون بچاه اندر، شطن

✓ بر طراز آخته پویه کند چون عنکبوت<sup>۲</sup>

بر بدستی جای بر، جولان کند چون با بزن

✓ رخس با او لاغر و شبدر با او کندرو

ورد<sup>۳</sup> با او ارجل و یحموم با از گهن<sup>۴</sup>

این چنین اسبی تواند برد بیرون مرمر ۱۰۷۵

از چنین وادی، ز قاعی سهمناک<sup>۵</sup> و نیش زن

از تیش<sup>۶</sup> گشته غدیرش همچو چشم اعمشان

و ز عطش گشته مسیلش چون گلوی اهرمن

گشته روی بادیه چون خانه جوشنگران

از نشان سوسمار و نقش ماردان شکن<sup>۷</sup>

۱- بجزن ۲: سنگ منجنیق. ۲- نظیر مضمون: بدود گر بدواتی ز بر تار طراز (بیت ۶۴۴) و مضمون: گر بگردانی بگرد دور بر انگیزی دود- بر طراز عنکیوت و حلقة ناخن برای (بیت ۱۶۳۶).  
 ۳- ن ۲: رود. ۴- ن ۲: آژکن. ۵- ن ۲: به قاع...، نسخ دیگر: به قاعی سنگناک (متن از استاد دهخداست). ۶- ک: طبش؛ ن ۱: تیش؛ نسخه های دیگر: طبش (متن تصحیح قیاسی است). ۷- مج ۵: سکن.



همچو آواز کمان آوای گـرگان<sup>۱</sup> اندرو

همچو جعد زنگیان شاخ گیاهان<sup>۲</sup> ، پرشکن<sup>۳</sup>

بر چنین اسمی چنین دشتی گذارم در شبی

تیره چون روز قصاص و تنگ چون روز دهن

۱۰۸۰ روی شسته آسمان او بآب لاجورد

دست در بسته<sup>۴</sup> زمینش از قیروز مشک ختن

راست چون یک هقهه<sup>۵</sup> و یکخانه قوسی بود<sup>۶</sup>

آن بنات النعش تابان بر سر کوه یمن<sup>۷</sup>

بر سپهر لاجوردی صورت سعد السعود

چون یکی خال<sup>۸</sup> عقیقین<sup>۹</sup> ، بر یکی نیلی ذقن

چون سه سنگ دیگپایه هقهه بر جوزا کنار<sup>۱۰</sup>

چون شرار دیگپایه<sup>۱۱</sup> پیش او خیل برن

اسب من در شب دوان همچون سفینه در خلیج

من براو ثابت چنانچون بادبان اندر سفن

۱۰۸۵ گاهش اندر شب تازم ، گاه تازم بر فراز

چون کسی کوگاه بازی بر نشیند بر رسن

۱ - بجز ن ۲ همه جا : آواز کرمان . ۲ - ن ۱ ، س ۲ ، ک ، کا ، تک ، ج ۱ ،

۱۲ ، ۲م ، ۳م : عکن ؛ مج ۱ ، مج ۳ ، مج ۴ ، مج ۵ : سکن . ۳ - ن ۲ : بر بسته . ۴ - همه

جا : قبضه (متن تصحیح قیاسیست) . ۵ - مل : قوس قزح ؛ مج ۴ : توسی بود . ۶ - ن ۲ ،

مل : ختن ؛ مج ۱ (بیترا ندارد) . مضمون این بیت نظیر مضمون : «زهقه چو نیم خانه کمان

بنات نعش از اول بنای او» است که در ص ۸۳ آمده است و بدان اشاره خواهیم کرد .

۷ - اصل - چاه . (متن از استاد دهخداست) . ۸ - بجز ج ۱ ، ج ۲ ، مج ۲ : در یکی ؛ کا : و یکی .

۹ - ن ۱ ، تک : ... جوزا بر کنار ؛ ک : دیوپایه ... نسخه های دیگر : شکل جوزا بر

کنار . (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۰ - ن ۲ : دیوپایه .



در میان مرد چشم من نخسید طفل خواب  
 تا نینم<sup>۱</sup> روی آن برجیس رای تهن  
 تا نگیرم<sup>۲</sup> دامن اقبال او محکم بچنگ  
 تا نبوسم<sup>۳</sup> خاک زیر پای او ذوالطول<sup>۴</sup> و من  
 ای منوچهری همی ترسم<sup>۵</sup> که از ییدانشی  
 خویشتن را هم بدست خویشتن دوزی<sup>۶</sup> کفن  
 آنکه اندر زیر تاج گوهر و دیبای شعر  
 چون نگار آزرست و چون بهار برهمین  
 برد خواهی پیش او نا پروریده شعر خویش؛ ۱۰۹۰  
 کرد خواهی در ملامت عرض خود را<sup>۷</sup> مرتین  
 بر دم طاووس خواهی کرد نقشی خوبتر ؟  
 در بهشت عدن خواهی کشت شاخ نارون ؛  
 آنکه استادان گیتی<sup>۸</sup> بر حذر باشند ازو  
 تو بنادانی مرو نزدیک او ، لا تعجلن  
 مجلس استاد تو چون آتشی افروخته است  
 تو چنانچون اشتر بی خواستار اندر عطن  
 اشتر نادان ز نادانی<sup>۹</sup> فرو خسید براه  
 بیحذر باشد از آن شیری که هست اشتر شکن<sup>۱۰</sup>

۱ - س ۱، س ۲، ك : به نینم . ۲ - س ۲، ك : بگیرم . ۳ - ن ۱، ك ، س ۲ : ببوسم .  
 ۴ - اصل : طول الزمن (متن از استاد دهخداست) . ۵ - ن ۲ : همیدانم . ۶ - ج ۱، ج ۲، ج ۳ : بدست خویش بردوزی . ۷ - مل : کرد خواهی عرض خود را در  
 ملامت . ۸ - مل : گیهان . ۹ - ج ۱ : بنادانی . ۱۰ - ج ۱ : فکن .



## درشکایت از حسودان و دشمنان خود فرماید \*

حاسدان بر من حسد کردند و من فردم چنین داد مظلومان بده ای عز<sup>۱</sup> میر مؤمنین<sup>۱</sup> ۱۰۹۵  
 شیرین تر آنها بود هر جا و خوکان جفت جفت ما همه جفتیم و فردست ایزد جان آفرین  
 حاسدم بر من همی بیشی کند، این زو خطاست بفسرد چون بشکفد گل پیش ماه فرودین<sup>۲</sup>  
 حاسدم خواهد که او چون من همی گردد بفضل هر که بیماری دق دارد، کجا گردد سمین  
 حاسدم گوید: چرا بر من بیک گفتار من گوژگشتی چون کمان و تیرگشتی در کهین<sup>۳</sup>  
 گوژگشتن با چنان حاسد بود از راستی بازگونه، راست آید نقش گوژاندر نگین<sup>۴</sup> ۱۱۰۰  
 حاسدم گوید: ببردی دوستانم را زمن دوستانرا خود برابر و بود ازوی خم و چین  
 مردم دانا نباشد دوستش<sup>۵</sup> یکروز بیش هر کسی انگشت خود بکمره کند در زولفین<sup>۶</sup> \*  
 حاسدم گوید چرا باشی تو در درگاه شاه اینت بغضی آشکارا، اینت جهلی راستین  
 هر کجا باغی بود آنجا بود آواز مرغ هر کجا مرغی بود آنجا بود تیر<sup>۷</sup> سفین  
 حاسدم گوید که ما پیریم و تو برنا تری نیست با پیران بدانش مردم برنا قرین<sup>۸</sup> ۱۱۰۵  
 گر بپیری دانش بد گوهران افزون شدی روسیه تر نیستی هر روز ابلیس لعین  
 حاسدم گوید: چرا خوانند کمتر شعر من زان تو خوانند هر کس، هم بنات و هم بنین  
 شعر من ماء معین و شعر تو ماء حمیم کس خورد ماء حمیمی چون بود ماء معین؟

\* تاریخ سرودن این قصیده سال ۴۲۷ است، بتعلیقات نگاه کنید. ۱ - ك :

عزرب العالمین : چ ۲ : ای امیر المؤمنین ؛ س ۱، م ۱، م ۲، م ۵، ک ۱، م ۱ : عز امیر -

المؤمنین نسخ دیگر : عز میر المؤمنین ( متن از استاد دهخداست ) . ۲ - ن ۱، م ۵ :

فرودین . ۳ - چ ۲ : گوژگشتن چون کمان و تیرگشتن چون کهین ؛ ن ۱، ن ۲، م ۱، م ۲، م ۳،

ك، ک، س ۱، س ۲، چ ۱ : ... تیرگشتی چون کهین . ۴ - چ ۱ : کهین . ۵ - ك، ن ۱، چ ۱ :

زخم و چین . ۶ - بجز د : دوست او . \* این مصراع جزء امثال است، بتعلیقات نگاه

کنید . ۷ - ك، ن ۱ : شیر .



- حاسدم گوید چرا تو خدمت خسرو کنی رو بها ترا کرد باید خدمت شیر عرین  
 ۱۱۱۰ پیلبانرا روزی اندر خدمت پیلان بود بندگانرا روزی اندر خدمت شاه زمین  
 حاسدم گوید: که شعر او بود تنها و بس باز نشناسد کسی بر بط ز چنگ را متین  
 نه همه حکمت خدا اندر یکی شاعر نهاد نه همه بویی بود در نافهای مشک چین  
 شاعری تشییب داند، شاعری تشبیه و مدح مطربی قالوس داند، مطربی شکر توین  
 حاسدم گوید: چرا در پیشگاه مهتران ما ذلیم و حقیر و تسو امینی و مهین  
 ۱۱۱۵ قول او برجهل او، هم حجتست<sup>۱</sup> و هم دلیل فضل من بر عقل من، هم شاهدست و هم یمین  
 حاسدا هرگز نبینی، تا تو باشی، روی عقل دوزخی هرگز نبیند روی و موی حور عین  
 حاسدا تو شاعری و نیز منهم شاعرم چون ترا شعر ضعیفست و مرا شعر سمین  
 شعر تو شعرست، لیکن باطنش پر عیب و عار کرم بسیاری بود در باطن در<sup>۲</sup> تمین  
 شعر نا گفتن به از شعری که باشد نادرست بچه نازادن به از شما هه<sup>۳</sup> بفکندن<sup>۴</sup> چنین  
 حاسدا تا من بدین درگاه سلطان آمدم بر فتادت غفل و برخاستت و بیل و چنین  
 ۱۱۲۰ گر چنین باشی بهر شاعر که آید نزد شاه بس که باید بس که باید مر ترا بودن حزین  
 شاهرا سر سبز با دوتن جوان تاهر زمان<sup>۵</sup> شاعران آیندش از اقصای روم و حد چین  
 سال یارین با تو مارا<sup>۶</sup> چه جدال و جنگ خواست سال امسالین تو با مادر گرفتی جنگ و کین  
 باش تا سال دیگر نوبت کرا خواهد بدن تا کرا میایدم<sup>۷</sup> از بر سروی<sup>۸</sup> پوستین  
 ۱۱۲۵ من ترا از خویشتن در باب شعر و شاعری کمترین شاعر شناسم، هده حق الیقین  
 میر فرمودت که رو یک شعر او را کن جواب بود سالی و نکردی، ننگ باشد بیش ازین  
 گر مرا فرموده بودی خسرو بنده نه از بهتر از دیوان شعرت پاسخی کردم متین<sup>۹</sup>

۱ - ن ۱، ۲، ج ۱ (در حاشیه حجت) : صحتست . ۲ - بجز ن ۱، ۲، ج ۱ : افکندن .

۳ - ن ۲ : نامه زمن ؛ ك : و امر دان . ۴ - ( بنظر استاد دهخدا بجای « با تو مارا » باید « با

فلانی » یا نام شاعری باشد ) . ۵ - میج ۳، میج ۴، س ۱، س ۲، ج ۲ : بر سرویی ؛ ن ۱، ك، میج ۵،

۲۲ : بر سرو بر . ۶ - ( بعین ؟ نظر استاد دهخدا ) .



لیکن اشعار ترا آن قدر و آن قیمت نبود کش بفرمودی<sup>۱</sup> جواب، این<sup>۲</sup> خسرو شاعر گزین  
 گرتوای نادان ندانی، هر کسی داند که تو نیستی با من بگاه شعر گفتن همنشین  
 من بدانم : علم دین و علم طب<sup>۳</sup> و علم نحو تو ندانی : دال و ذال و راء و زاء و سین و شین ۱۱۳۰  
 من بسی دیوان شعر تازیان دارم زبیر تو ندانی خواند : الاهی بصحنک فاصبحین<sup>۴</sup>  
 خواست ازری خسرو ایران مرا بر پشت پیل<sup>۵</sup> خود ز تو هر گز نیندیشید در چندین سنین  
 من بفضل از تو فرو نم، تو بمال از من فزون بهترست از مال فضل و بهتر از دنیا است دین  
 مال تو از شهریار شهریاران گرد گشت ورنه اندر ری<sup>۶</sup> تو سر گین چیدتی از بار گین<sup>۷</sup>  
 گر نباشد در چنین حالت مزیدی مرا ترا عارضی بس با شدت بر لشکر میر متین ۱۱۳۵  
 هیچ سالی نیست کزدینار، سیصد چار صد از پی عرض حشم کمتر کنی در آستین  
 و آنکهی گویی : من از شاه جهان شا کر نیم گر نه نیک<sup>۸</sup> آید ازین شه، رخت رو بر بندهین<sup>۹</sup>  
 باز شروان شو ، بدانجایی که دادند همی گوشت خوک مرده یکماهه<sup>۱۰</sup> و نان جوین<sup>۱۱</sup>  
 مرا باری بدین درگاه شاهست آرزو نرزی و گرگان همی یاد آیدم ، نر خاقین  
 شاعران را در ری و گرگان و در شروان که دید<sup>۱۲</sup> بدره عدلی<sup>۱۳</sup>، پشت پیل، آورده بزین<sup>۱۴</sup> ۱۳۴۰  
 آنچه این مهتر دهد روزی بکهر شاعری معتصم هرگز بعمر اندر نداد و مستعین

۱ - ن ۲، س ۲، ج ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵ : نقرمودی . ۲ - ج ۱، م ۱، م ۲، م ۳،  
 س ۲، مج ۲، ن ۲ : آن . \* بتعلیقات نگاه کنید . ۳ - مج ۵ : شصت پیل ؛ کا ، ج ۱، ج ۲،  
 مج ۳، ن ۱، ن ۲ : از شصت میل ؛ م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۴، مج ۵ : سفت پیل .  
 ۴ - ورنه در شروان ؟ ( نظر استاد دهخدا ) . ۵ - ن ۲ : سر گین چیدی اندر... ؛ ک  
 ( بیت را ندارد ) ؛ ن ۱ : بر کس چیده ای ؛ نسخ دیگر... چیده ای . ( متن از استاد دهخداست )  
 ۶ - بجز ن ۲، س ۱، س ۲، تنگ . ۷ - ن ۲، م ۱، م ۳، مج ۱، مج ۳، مج ۴ : رخت را... ؛ مج ۴، م ۲ : رخت...  
 چین ؛ ک : رخت... سوی چین . ۸ - ن ۲ : ششماهه . ۹ - ن ۱ : حشین ؛ ک : جشین ؛ د  
 خشین . ۱۰ - ن ۱، ن ۲ : که داد . ۱۱ - ن ۲ : عالی ( نسخه عدلی ) . \* بتعلیقات نگاه کنید .



روچنین شکری کن و بسیار نسیاسی مکن <sup>۱</sup> تات بخشد بخت نیکو سایه خسرو معین  
آنکه او شاگر بود، باشد ز خیل الا کرمین <sup>۲</sup> وانکه ناشاکر بود، باشد ز خیل الا خسرين

۳۵

فغان ازین غراب بین و وای او  
۱۳۴۵ غراب بین نیست جز <sup>۴</sup> پیمبری  
غراب بین نای زن شد ست و من <sup>۶</sup>  
برفت یسار بیوفایا و شد چنین  
بجای او بماند جای او بمن  
بسان چاه زهزم است چشم من  
۱۳۵۰ سحاب او بسان دیدگان من  
خراب شد تن من از بکای من  
الا کجاست جمل باد پای <sup>۱۰</sup> من  
چو کشتیی که جبل <sup>۹</sup> او ز دم <sup>۱۱</sup> او

که در نوا فکندمان <sup>۳</sup> نوای او  
که مستجاب زود شد <sup>۵</sup> دعای او  
سته شدم ز اتماع نای او  
سرای او خراب، چون وفای او  
وفا نمود جای او <sup>۷</sup> بجای او  
که کعبه وحوش شد سرای او  
بسان آه <sup>۸</sup> سرد من صبای او  
خراب شد تن وی از بکای او  
بسان ساقهای عرش پای او  
شرع او سرون او قفای او

۱ - ك : نشین ۲م : مبین ؛ کا ۱س ، ۱س ۲ ، ۲م ۳ ، ۳م ۴ ، ۴م ۵ ، ۵م ۱ن ، ۱ن ۱ : مبین .  
۲ - ك : جبل الاخرین ؛ ن ۲ : ... آلاخرین .

۳ - ۳م ۳ ، ۴م ۴ : نوایم افکند ؛ ج ۲ : نوایم افکند . ۴ - تك ، ك ، ن ۱ : نبوده جز ؛  
(نظر استاد دهخدا : هست چون) . ۵ - تك : که زود مستجاب شد (شدمخفف شود . استاد  
دهخدا) . ۶ - ۴م ۴ ، ۲م ۲ (بیت را ندارند) و بجز ن ۲ ، ك همه جا : از آن .

۷ - ن ۲ : جفا نمود جای او بجای من - وفا نمود جان من بجای او . ۸ - مل : باد .

۹ - مل : هلا . ۱۰ - ۱م ۱ ، ۳م ۳ ، ۴م ۴ ، ۵م ۱ن ، ۱ن ۱ ، ۱م ۱ ، ۲م ۱ : بیسراك ؛ ج ۲ : بیسراك .

۱۱ - ۲م ۲ ، ۳م ۳ ، ۴م ۴ ، ۵م ۱ن ، ۱ن ۱ ، ۱م ۱ ، ۲م ۲ ، ۳م ۳ : که نیل : ۱م ۱ : دو نیل ؛ ك : که میل ؛  
تسخ دیگر بجز ن ۲ ، ۳م ۳ : که جبل . (بیل یاروئی است که کشتی بانان جهت راندن غراب سازند .

عسجدی در همین مضمون گوید :

تو گفתי هر یکی زیشان یکی کشتی شدی زان پس - خلهش دو پای و بیلش دست و مرغایش کشتیان .



|      |                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| ۱۳۵۵ | ستام <sup>۲</sup> او- و دست او <sup>۳</sup> عصای او<br>سراب آب چهره آشنای او <sup>۴</sup><br>که گم شود خرد در انتهای او<br>فراز او مسافت سمای او<br>چوموی رنگیان شده گیای او<br>سپاه غول و دیو، پادشای او  | زمام او طریق او و راهبر <sup>۱</sup><br>کجاست تا بیازمایم اندرین<br>ببرم این درشتناک بادیسه<br>ز طول او بنیم راه بگسلد<br>زمین او چو دوزخ و زتف <sup>۵</sup> آن<br>بسان ملك جم خراب، بادیسه<br>زنند مقرعه <sup>۶</sup> پیش <sup>۷</sup> پادشا<br>کنیزکان بگرد او کشیده صف<br>زمار گرز <sup>۸</sup> ، مارگرد ریگ <sup>۹</sup> پر <sup>۱۰</sup><br>شراب او سراب و جامش اودیسه<br>سماع مطربان بگرد او درون <sup>۱۱</sup><br>چو راه بر سموم و گرم <sup>۱۲</sup> ، اسپرم |
| ۱۳۶۰ | دوال مار و نیش <sup>۱۳</sup> ازدهای او<br>زکر کی و نعمه و قطای او<br>غدیرها و آبگیرهای او<br>و نقل او حجاره و حصای او<br>زئیر شیر <sup>۱۴</sup> و گرگ <sup>۱۵</sup> را <sup>۱۶</sup> عوای <sup>۱۷</sup> او |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| ۱۳۶۵ | بگرد او عکازه و عضای <sup>۱۸</sup> او                                                                                                                                                                      |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |

- ۱- ن ۱: براه بر ۲- مج ۳، م ۲، چ ۱: ستام ۳- مج ۱، مج ۳، مج ۴،  
مج ۵، س ۱، ك ۳، م ۱: او دو دست ۴- آشنا = شنا . بتعلیقات نگاه کنید .  
۵- ك: مقرعه رئیس و ؛ نسخه های دیگر بجزن ۱... رئیس و ۶- نسخه ها بجز «د»: دوال  
و یاردمش ، ( بنظر استاد فروزانفر: دوالهاش دم ؛ دوال او زدم؛ دوالها زدم . . ) .  
۷- ( تصحیح مار گرز از استاد هخداست ) . ۸- مج ۳: ... مار گیر نك بر؛  
چ ۱: مار کره ریگ پر؛ مج ۴: ... گرد ریگ بر؛ مج ۵، س ۲: ... گرد نك بر؛ س ۱: ... نك  
بیر؛ م ۱، م ۳- مج ۱، مج ۲، ك: ... گرد ریگ پر؛ م ۲، ن ۱: ... گرد نك پر، چ ۲: ... گرد ریگ پر،  
( متن تصحیح قیاسی است. مار گرد ریگ یعنی افعی صریم ) . ۹- س ۲، ن ۲: روان،  
۱۰- مج ۵: شیر؛ بجزن ۱، س ۱، س ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴: زبیر ۱۱- اصل: كرك پر؛  
( متن از استاد دهخدا است ) . ۱۲- م ۱، ك: عوای او، ۱۳- ن ۱: ... سموم گرم،  
( راه و پز سموم گرم؟ استاد دهخدا ) . ۱۴- س ۲: عقای؛ مج ۵: عضای؛ س ۱، چ ۱: عصای.



|                                            |                                         |
|--------------------------------------------|-----------------------------------------|
| شمیده من در آن میان بادیه                  | ز سهیم دیو و بانگ های های او            |
| بدانگهی که هور قیر گون <sup>۱</sup> شود    | چو روی عاشقان شود <sup>۲</sup> ضیای او  |
| شب از میان باختربرون جهد <sup>۳</sup>      | بگسترند زیر <sup>۴</sup> چرخ جای او     |
| فلک چو چاه لاجورد و دلو او:                | دو پیکر و مجرّه همچونای او              |
| چو جامه <sup>۵</sup> نگار گر شود هوا       | نقطّازر شود بر او نقای او               |
| حبوب او: هوا و برحبوب او <sup>۶</sup> (؟)  | کسی فشانده گرد آسیای او                 |
| ز هقعه <sup>۷</sup> چونیم خانه کمان        | بنات نعل از اول بنای <sup>۸</sup> او    |
| جدی، چنان بشاره یی در آستر                 | چو نقطه یی بشوربر، سهای <sup>۹</sup> او |
| هوا برنگ نیلگون یکی قبا                    | شهاب، بند سرخ برقبای او                 |
| مجرّه چون ضیا <sup>۱۰</sup> که اندر او فتد | بروزن و نجوم او هبای <sup>۱۱</sup> او   |
| ۱۳۷۰                                       |                                         |
| ۱۳۷۵                                       |                                         |

۱- ۱م، ۲م، ۳م، ک، کا، س، ۱م، ۴م، ۵م، ن، ۱: تیره گون؛ ۱م: تیز گون. ۲- بجزم ۲: بود. ۳- ۳م؛ ک: فرو جهد. ۴- اصل: بگسترد بزریر. (متن از استاد دهخدا است). ۵- د: خامه. ۶- ۶م: جنوب؛ و بر جنوب او؛ ک: بر هبوب او؛ س ۲: ... بلای و بر... ۱م، ۲م، ن، ۲، کا، چ ۲: ... هوای و... ۷- ن ۲: رقیعه... ک: زقیفه... کتان؛ ک، س ۱: رقیقه... س ۲: رقیقه ۱م (بیت را ندارد) ۱۶- چ ۲: ... آل او بنای او؛ ۲م، ۴م: ارعنای او؛ ۲م، ن ۱: ارعنای او؛ ۵م: ... از اول ارعنای او. (مضمون این بیت در ص ۶۷ نیز آمده بود). ۹- چ ۱م، ۳م، کا: چو نقطه تور ریشه های؛ س ۱، س ۲، ۴م، ۲م، چ ۲: چو نقطه تور ریشه های؛ ک، ۳م: چو نقطه های تور ریشه های او؛ ن ۲: چو نقطه تور کشته ریشه های؛ ۱م، ۲م، ۵م: چو نقطه ای شور ریشه های. ۱۰- ک، س ۱، س ۲، ن ۲: صبا؛ ک: صبا. ۱۱- ۱م، ۲م: بروا و نجوم او؛ کا، چ ۲، ۱م، ۴م: برون نجوم او؛ ک: برون نجوم او؛ چو در بنای او؛ ۲م، ۳م، ن ۲، س ۲: برون نجوم او؛ ۱م، ۵م: برون نجوم او؛ س ۱: بدون نجوم او؛ ن ۲: ک: بدان نجوم او؛ خویای او. (نظر استاد نفیسی: بروزن و نجوم ذره های او. ولی حدس متن استوار ترست چه منظور شاعر وصف کهکشانت، که در آن ستارگان خرد و بزرگ بسیار دیده میشود و ضمیر «او» که پس از کلمه نجوم آمده است اشاره به ستارگان گرد آمده در کهکشانت، نه ستارگان آسمان، تصحیح متن از استاد دهخداست).



|                                                       |                                        |
|-------------------------------------------------------|----------------------------------------|
| بدانگهی <sup>۱</sup> که صبح، روز بردمد <sup>۲</sup>   | بهای او بکم کند بهای او                |
| قمر بسان چشم درد گین شود                              | سپیده دم شود چو توتیای او              |
| رسیده من بانتهای بادیه                                | بانتها رسیده هم عنای او                |
| بمجلس خدایگان بسی کفو                                 | که نافریده همچو او خدای او             |
| مد بری که سنگ منجنیق را                               | بدارد <sup>۳</sup> اندرین هوا دهای او  |
| بجایگاه عزم، عزم، عزم او                              | بجایگاه رای، رای، رای او               |
| که کرد، جز خدای عز <sup>۴</sup> اسمه <sup>۴</sup>     | رضا رضای او، قضا قضای او               |
| نه درجهان جلال، چون جلال او                           | نه هیچ کبریا چو کبریای او              |
| خلیج مغربی هزیمه <sup>۵</sup> یی شود                  | اگر نه جود او شود سقای او              |
| فصاحت چو هدهدست و هدهدم                               | کجا رسد بغایت سبای او                  |
| ز شکر اوست مروه و صفای مـن                            | ز فضل اوست مروه و صفای او              |
| طبیعت منست گاه شعر من                                 | جمیله و شه <sup>۶</sup> (؟) طباطبای او |
| « اما صحا <sup>۷</sup> بتازست و من همی <sup>۸</sup> » | بپارسی کنم اما صحای او                 |
| الا که تا برین فلک بود <sup>۹</sup> روان              | شجاع او و حیة الحوای <sup>۱۰</sup> او  |

۱ - ن ۲: چو آنگهی ۲ - مج ۲، ج ۱، چ ۲: دردمد ۳ - ن ۲: بر آرد ۴ - نظر بنا بر ضرورت شعری همزه وصل اسم را قطع باید خواند ۵ - همه جا: هزیمتی (نظر استاد فروزانفر: کم از نمی. و شاید: همی نمی. متن از استاد دهخداست) ۶ - س ۱، مج ۱، مج ۴، ن ۲: جمیله ای؛ س ۲، م ۳: جمیله شه؛ ج ۲: جمیل و شه؛ ت ک: جمیله پیشینه. (بهر حال متن استوار نمیباشد) ۷ - مج ۲: حماسها؛ ن ۱، ج ۱، ک کا، ج ۲، ن ۲: اناصح؛ س ۲: ایاصح؛ م ۳: حماسها ۸ - م ۳: من کنم؛ مج ۱، م ۲، س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، ک کا، ج ۲، ت ک: من کنون ۹ - بتعلیقات نگاه کنید ۱۰ - اصل: تا بود برین فلک. (متن از استاد دهخداست) ۱ - م ۱، م ۲، م ۳، مج ۱، مج ۵، ن ۱، س ۲، ت ک: شجاع او و حیة و حوای او؛ ج ۱: شجاع او و دحیه و حوای او؛ ج ۲: شجاع از و حیة و حوای؛ ن ۲، مج ۲، ک کا: شجاع او و دحیه و حوای او؛ مج ۳، مج ۴: شجاع او و دحیه و حوای او؛ س ۱: شجاع او و دحیه حوای او. (متن از روی کتاب التفهیم تصحیح شد)



۱۳۹۰ بقاش باد و دولت همیشگی رسیده در حسود او بالای او

۴۶

## در مدح شریار \*

رسم بهمن گیر و از نو<sup>۱</sup> تازه کن بهمنجنه  
ای درخت ملك؛ بارت عز<sup>۲</sup> و بیداری تنه  
اورمزد و بهمن و بهمنجنه فرخ بود  
فرخت باد اورمزد و بهمن و بهمنجنه  
در<sup>۳</sup> سرانگشت معشوقان نگر سبزی حنا<sup>۴</sup>  
بر سر انگشت سبزی بر سر و سبزش نه<sup>۵</sup>  
راست پنداری بلورین جامهای چینیان  
بر سر تصویر زنگاری و بند آینه<sup>۶</sup>  
یا بمنقار زجاجی<sup>۷</sup> بر کند طاووس نر  
پرهای طوطیان از طوطیان وقت چنه<sup>۸</sup>  
ای خداوندیکه روز خشم<sup>۹</sup> تواز خشم<sup>۹</sup> تو  
در جهد آتش بسنگ آتش و آتش زنه

۱۳۹۵

۱- ك، ن، ۱، الف: از سر. ۲- ن، ۱، ج، ۱، ك، س، ۱، س، ۲، م، ۱،  
۳م، مج، ۱، مج، ۲، مج، ۳، مج، ۵: از ج ۲ (بیت را ندارد). ۳- می: بکری حنا؛ م، ۲:  
بین رنگ حنا؛ س، ۱، س، ۲: سبز قبای؛ ن، ۱، ن، ۲: ... حنای؛ الف: مگر بندی حنا.  
۴- در نسخه‌ها: بر سر انگشت سبزی بر سر سبزی‌شده. چون شنه معنایی مناسب این مقام نداشت  
بصورت متن تصحیح شد و کلمه سبزی نخست در مصراع دوم بمعنی صراحی است.  
۵- ج، ۱، م، ۱، م، ۳، مج، ۴، مج، ۵: زنگاری و سد آینه؛ مج، ۱: ... و سد آینه؛ ن، ۲: ... برسد آینه؛ ج، ۲:  
ببند آینه. نظر آقای گلشن که ببندند آینه. (متن از س ۱۲ است، اما معنی در هر حال استوار نیست).  
۶- ن، ۲: زجاجین. ۷- چنه مخفف چینه است. ۸- ن، ۱: چشم. ۱۱- مل:  
از بیم تو؛ مج، ۱، م، ۱: برخشم تو؛ س، ۱: در چشم تو. نسخ دیگر بجز مج، ۴، م، ۲: از خشم تو.



خشم تو<sup>۱</sup> چون ماهی فرزند داود نبی  
 کو یوبارد<sup>۲</sup> جهان، گوید که هستم گرسنه<sup>۳</sup>  
 در دعای مؤمنین و مؤمناتی، زانکه هست  
 زیر بارت گردن هر مؤمن و هر مؤمنه  
 تا توانی شهریارا روز امروزیں مکن  
 جز بگرد خم خرامش جز بگرد دن<sup>۴</sup> دنه<sup>۵</sup>

۱۴۰۰

بامدادان حرب غم را تعیبه کن لشکری  
 اختیارش بر طلایه، افتخارش بر بنه  
 تو بقلب لشکر اندر خون انگوران بدست  
 ساقیان بر میسره،<sup>۶</sup> خنیاگران بر میمنه  
 ساقیان تو فکنده باده اندر باطیه  
 خادمان تو فکنده عنبر اندر مدخنه  
 مطربان ساعت بساعت بر نوای زیر و بم  
 گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه  
 گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر  
 گاه نوروز بزرگ و گاه نوای بسکنه<sup>۷</sup>

۱۴۰۵

گاه نوای هفت گنج<sup>۸</sup> و گاه نوای گنجگاو  
 گاه نوای دیف رخس<sup>۹</sup> و گاه نوای ارجنه

۱- ن ۱: چشم. ۲- ن ۲: کو بدم آرد (در حاشیه مانند متن ما). ۳: بتعلیقات نگاه کنید. ۴- ن ۳: اسدی در لغت فارس این بیت را بشاهد لغت «دنه» آورده و آنرا از پرویز خاتون دانسته است. ۵- ن ۱، مل: بهار بشکنه. ۶- در فرهنگ جهانگیری: تیف گنج. ۷- ن ۲: دیف رنج؛ ن ۲: دیف رخس؛ س ۱، س ۲، ن ۲ (در حاشیه دیف، رخس): دیور رخس.



نوبتی پالیزبان و نوبتی سروسهی

نوبتی روشن چراغ و نوبتی کاویز نه

ساعتی سیوار تیر و ساعتی کبک دری

ساعتی سروسناه و ساعتی باروزنه

بامدادان برچکک، چون چاشتگاهان بر شخج

نیمروزان بر لینا، شامگاهان بردنه<sup>۱</sup>

ماه فروردین بگل چم، ماه دی بر باد رنگ

مهرگان بر نرگس و فصل دگر بر سوسنه

سال سیصد سرخ می خور، سال سیصد<sup>۲</sup> زرد می

۱۴۱۰

لعل می الفین شهر و العصور<sup>۳</sup> الفی سنه

۴۷

### در شکر گزاری عید و مدح خواجه محمد

عید رمضان آمد ، المنة لله

و آنکس که بود رفتنی او<sup>۱</sup> رفته بده به<sup>۲</sup>

ساقی بدهم باده ، بر باغ و بسبزه

زان سر خترین آب رهی را ده و مسته

جام دگر آور ، بکف دست دگر نه

ماه رمضان رفت و مرا رفتن او<sup>۳</sup> به

آنکس که بود آمدنی آمده بهتر

بر آمدن عید و برون رفتن روزه

من روزه بدین سرخ ترین آب گشایم

بر نه بکف دستیم<sup>۴</sup> آن جام چو کوثر ۱۴۱۵

۱- این بیت در لغت فرس اسدی شاهد لغت چکک که نام آوازیست بنام منوچهری آمده و چون در وزن و قافیه با این قصیده موافقت داشت آنرا اینجا درج کردیم .

۲- ن ۲ : عصر می .

۳- س ۱ ، مج ۲ ، مج ۴ ، مج ۵ ، چ ۱ ، چ ۲ ، ک : آن . ۵- ن ۲ : آن . ۶- اصل : شده . (متن از استاد دهخداست) . و فرخی در همین مضمون گوید :

بس گرامی بود این ماه ولیکن چکنم رفتنی رفته به و روی نهاده بسفر

۷- اصل : دستم . (متن از استاد دهخداست) .



من می نخورم ، تانبود بر دو کفم جام  
 چون می بدهی ، نوش همی گوی و همی باش  
 و رجهد کند خواجه و گوید نخورم می  
 و رخواجه اعظم قدحی کهنتر<sup>۱</sup> خواهد  
 بر بار خدای رؤسا خواجه محمد  
 تأیید خدایی بتن او متنزل  
 پاکیزه لقایی<sup>۲</sup> که زبس حکمت وجودش  
 آراسته خورشید چنان ز ابر نتابد  
 دو ساعد او چون دو درختست مبارک  
 بدخو شود از عشرت او سخت نکو خو  
 پرویز ملک چون سخن خوب شنیدی  
 پرویز گر ایدون که در ایام تو بودی  
 زیرا که حدیث تو بده راه نماید  
 اندر چله جهل ، کمال<sup>۳</sup> شکند تیر  
 کوچک دو گفت ، مه زد و دریای بزرگست  
 از منفعت دریا وز مردم دریا

یاساتگنی بر سر خوانم ننهی سه  
 چون می بخورم ، جام همی گیر و همی جه  
 با جان و سر سلطان سو گندش همی ده<sup>۴</sup>  
 حقا که می اش مه دهی و هم قدحش مه  
 کهنتر بر او مهتر و مهتر بر او که ۱۴۲۰  
 اقبال سمائی برخ او متوجه  
 «الحکمة والجود سری مفتخرأ به»  
 کز دو رخ او تابد یزدانی فره  
 انگشت بر او شاخ و بر وجود فوا که  
 عاقل شود از عادت او سخت موله<sup>۵</sup> ۱۴۲۵  
 آنرا که سخن گفتی ، گفتیش که : هان زه  
 بودی همه الفاظ ترا جمله مزهزه<sup>۶</sup>  
 گفتار جز از تو نبرد راه سوی ده<sup>۷</sup>  
 و اندر گلوی آرز ، نوال فکند زه  
 بسیار نزارست مه<sup>۸</sup> از مردم فره ۱۴۳۰  
 بسیار که و پیش خرد منفعتش مه<sup>۹</sup>

۱- ن ۱، ن ۲، ک: برده . ۲- م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، ن ۲، م ۱، م ۲، م ۳، م ۴، م ۵، ک: ن ۱،  
 ج ۱: کمتر . ۳- اصل: لقایش . (متن از استاد دهخداست) . ۴- اصل: بر او . (متن از  
 استاد دهخداست یعنی «بر» و «جود» ) .

۵- موله ( بکسر لام ) بجای موله ( بفتح لام ) آمده است . ☆ بتعلیقات نگاه کنید .

۶- مو: بزهزه ☆ بتعلیقات نگاه کنید . ۷- اصل: کمانت . ( متن از استاد دهخداست ) .

۸- مو: ه . ۹- ج ۱، ج ۲، ک: ن ۲، م ۲: به .



نام خرد و فهم نکو ما ز تو بردیم  
مکره بگه بخل تو باشی و نه مطواع  
من بنده که نزدیک تو شعر آرم ، باشم  
۱۴۳۵ از بی ادبی باشد و از پست مقامی<sup>۲</sup>  
ای خواجه فرخنده، ارایدون که نیامد<sup>۴</sup>  
معذور همی دار که این بار دگر من  
تاراه توان یسافت بدریا ز ستاره  
بخت ازلی باد و بقایت ابدی باد

انگور زانگور برد رنگ و به از به<sup>۵</sup>  
مطواع که جود تو باشی و نه مکره<sup>۱</sup>  
آسیمه سر و ساده دل و خیره و واله  
سجع متنبی<sup>۳</sup> گفتن ، پیش متفقه  
این شعر تو نیکوتر از آن روز دوشنبه  
شعریت بیارم که بود صدره ازین به<sup>۵</sup>  
تا دور توان گشت بتوشه زمهامه<sup>۶</sup>  
ایزد مرساناد بروی تو مکاره

## ۴۸

## در وصف جشن مهرگان و مدح ابو حریز بن غنیمت

برخیز هان ای جاریه، می در فکن در باطیه  
۱۴۴۰  
آراسته کن مجلسی ، از بلخ تا ارمینیه  
آمد خجسته مهرگان، جشن بزرگ خسروان  
نارنج و نار و اقحوان<sup>۷</sup> ، آورد از هر ناحیه  
گلزارها : بیرنگها ، شاهسپرم : بی چنگها  
گلزارها چون گنگها ، بستانها چون اودیه

۱- مکره (بکسر راء) بجای مکره (بفتح راء) آمده است . ۲- ن ۱ : در پیش مقام ؛ نسخ دیگر : در پیش مقامی . ( متن از استاد دهخداست ) .  
۳- ک ، ن ۱ : ... متنبه ؛ ن ۲ : بی سجع سخن گفتن . ۴- ن ۲ : نیاید ؛ نسخ دیگر : نیاید ( متن از استاد دهخداست ) . ۵- ک ، ن ۱ ، مو : این باره نمونه ؛  
د : شعر دگرت گویم این باره از آن به ؛ نسخ دیگر : شعر دگرت گویم این باره از این به .  
( متن از استاد دهخداست ) . ۶- ج ۱ : ز توشه بیافه ؛ نسخ دیگر : بتوشه ز بیافه .  
( متن از استاد دهخداست . و بیافه بجای بیافی نیز ممکن است ) . ۷- اصل : ارغوان .  
( متن از استاد دهخداست ) .



لاله نروید در چمن ، بادام نگشاید دهن  
 نه شبنم آید بر سمن ، نه بر شکوفه اندیه  
 نرگس همی در باغ در ، چون صورتی در سیم و رز  
 وان شاخه های مورد تر<sup>۲</sup> چون کیسوی پرغالبه  
 ۱۴۴۵ وان نارها بین ده رده ، بر نارون گرد آمده  
 چون حاجیان گرد آمده<sup>۲</sup> در روزگار ترویه  
 گردی بر آبی بیخته ، زر از ترنج انگیزخته  
 خوشه زتاک آویخته ، مانند سعدالاحیه<sup>۴</sup>  
 شد گونه گونه تاک رز ، چون پیرهان<sup>۵</sup> رنگرز  
 اکنونت باید خز<sup>۶</sup> و بز<sup>۷</sup> گردآوری و اوعیه<sup>۸</sup>  
 بلبل نگوید<sup>۹</sup> این زمان ، لحن و سرود تازیان  
 قمری نگرداند<sup>۱۰</sup> زبان ، بر شعر ابن طثریه<sup>۹</sup>  
 بلبل چغانه بشکند ، ساقی چمانه پرکند  
 مرغ آشیانه بفکند و ندر شود در زاویه

۱- همه جابجزم ۲، س ۲، ج ۱، مج ۴: از ۲۰-۲: مورد بر ۳- همه جابجزج ۱، ج ۲: در هم شده. ۴- مج ۵: سداخیه؛ نسخه های دیگر: سعدواخیه (متن از کتاب التفهیم تصحیح شد). ۵- اصل: پیش نیل. (متن از استاد فروزانفرست بدلیل: «گویی بمثل پیرهن رنگرزانست» از خود منوچهری. و لامعی نیز گوید در این معنی: «چون آستین رنگرزان ز آفت خزان- بر گرزان بشاخ بر از چند رنگ شد». نظر استاد دهخدا: پیش بند رنگرز). ۶- م ۳: ... در اوعیه؛ م ۱: بر کردنا از روسیه؛ ج ۲: اکنونت می باید خزید بر گرداورا دسیه؛ مج ۴: ... گرداوا آرد سیه؛ س ۱: ... کرد او الفیه؛ س ۲: می باید که خزو بر کرد او انقیه؛ مج ۵: گرد آورید وادعیه؛ ک: ... گرد آورید و اوفیه. ۷- س ۱، س ۲، م ۲، ن ۲، ک: بگوید. ۸- س ۱، س ۲، ک، ن ۲: بگرداند. ۹- مج ۱، م ۱، ابن طثریه: م ۳: ابن طثریه؛ س ۲: ابن طثریه؛ ن ۱، ج ۱، ن ۲، س ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، م ۲، ج ۲، ک: ابن طثریه.



۱۴۵۰ انگورها بر شاخها، مانده چمچاها<sup>۱</sup>.

واویجشان<sup>۲</sup> چون کاخها، بستانشان<sup>۳</sup> چون بادیه<sup>۴</sup>  
گردان<sup>۵</sup> بسان کفچه‌یی<sup>۶</sup>، گردن بسان خفچه‌یی

و اندر شکمشان بچه‌یی، حسناء<sup>۷</sup> مثل الجاریه<sup>۸</sup>  
بچه نداند از بو<sup>۹</sup>، مادر نداند از عدو

آید بیردشان گلو، با اهل بیت و حاشیه  
آرد سوی چرخشتشان، وانگه بدرد پستشان<sup>۱۰</sup>

در فرقشان و پشتشان<sup>۱۱</sup> اندر فشاند ناصیه<sup>۱۲</sup>  
چون جانها شان بر کند، خونشان ز تن پیرا کند

آرد فرود و<sup>۱۳</sup> افکند، در خسروانی خایه  
محکم کند سرهای خم تا ماه پنجم یا ششم ۱۴۵۵

وانگه بیاید با قدم<sup>۱۴</sup>، آنگه<sup>۱۵</sup> بیارد باطیه

- ۱- ۲م: چمخاخ؛ مج: ۴؛ جمجاج. ۲- ۲م: ۳، مج: ۴، ک: آونجشان؛ ۲، ج: ۱، ج: ۲، مج: ۲: آونشان.  
۳- ۱م: تباشان؛ نسخه‌های دیگر بجز ۲م، ۳م: پستانشان. ۴- س: ۱، ن: ۱: لادیه؛ س: ۲: راویه؛  
نسخه‌های دیگر بجز مج: ۳: لاویه. ۵- همه جا بجز ۲: گردون. ۶- ن: ۱، ج: ۱، ک:  
چفته‌یی. ۷- ن: ۱: حماء. ۸- از اینجا ظاهراً بیتی یا بیشتر افتاده است، چه از آمدن  
رژبان و خشم گرفتنش بر دختران آستن رز که مطلب رابط باشد اینجا اثری نیست و پس از  
توصیف انگور ناگهان از گلو بریدن رز سخن رفته است. ۹- اصل: لهو. (متن از استاد  
دهخداست). ۱۰- همه جا: پشتشان. ۱۱- ۳م: ... پشتشان؛ د: برفرق انگشتان؛ بجز مج: ۵، ۱م  
نسخه‌های دیگر: ... مشتشان. ۱۲- ۱م: اندرماضه؛ مج: ۵: اندر نشان ناصیه؛ نسخه‌های  
دیگر: اندر نشاند ناصیه (این بیت در ن: ۱، ۲، ج: ۱، ک: ۳، مج: ۴، ۲م، س: ۱، س: ۲ نیست و  
مج: ۲ در حاشیه آورده است). ۱۳- ۲م: بفرو؛ نسخ دیگر: بفردا. (متن از استاد  
دهخداست). ۱۴- ۳م: بساید با قدم؛ نسخ دیگر: بساید با قدم (متن از استاد دهخداست).  
۱۵- ن: ۲: وانگه ...



خشت از سرخم بر کند باده زخم بیرون کند  
وانگه و را در افکند در قصه مروانیه<sup>۱</sup>

چون صبح صادق بردمد، میر مرا او می دهد<sup>۲</sup>  
جامی بدستش<sup>۳</sup> بر نهد، چون چشمه معمودیه<sup>۴</sup> \*

گوید بخورکت نوش باد، این جام می از بامداد  
ای از در ملك قباد با تخت و تاج و الویه

۱۴۶۰

ای بختیار راستین! صدر<sup>۵</sup> امیر المؤمنین  
چون تونه اندر خانقین<sup>۶</sup> چون تونه در انطاکیه

آنکوادب داند همی، صاحب ترا خواند همی  
کالفاظ تومساند همی، بالفاظهای بسادیه<sup>۷</sup>

دستت هی بدره کشد، سایل از آن بدره کشد  
شاعر همی بدره کشد پشت بجای غاشیه

دشمنت را جویند گان، جویند اندر دو مکان  
دریند وجه دراین جهان، در آن جهان در هاویه

خشمت اگر يك دم زدن، جنبش کند بر خویشتن  
گردد چو اطلال و دمن دیوار قسطنطنیه<sup>۸</sup>

- ۳- م ۱: وانگه بقمی ... قطر میراوعیه؛ م ۲: ... بعبی ... قطره؛ م ۳: ...  
بقمی ... قطر میراوعیه؛ س ۱: ... از قطره ...؛ م ۱: ... بقمی ... قطر اوعیه؛ ج ۲: ... العیبی ...  
قطره؛ ک، م ۵: ... نعیمی ...؛ م ۳: نفیسی ... قطره مراقه؛ ن ۲: (بالای سطر ... در قطره)  
بیمی ... هر قطره در آوانیه؛ نسخه های دیگر ... در قطره ... (متن از استاد فروزانفر است.  
و بتعلیقات نیز نگاه کنید). ۲- ن ۱، ج ۱، م ۲: میرم مروارا می دهد؛ ک: ... دهد.  
۳- ن ۲: به پیشش. ۴- م ۲، م ۳، م ۴، س ۱، س ۲، ک، ن ۲، ج ۱، م ۱، م ۲، ن ۱: معبودیه.  
\* بتعلیقات نگاه کنید. ۵- ن ۲: صدرو ... ۶- بجز «ر»: خافقین. ۷- ک، ن ۱،  
ن ۲، ج ۱: ماریه؛ ک، ج ۲: ماویه؛ م ۱، م ۳، م ۱: قرطهای ماریه. (بتعلیقات نگاه کنید).  
۸- م ۱، م ۳، م ۴، س ۱، س ۲، ک، م ۱، م ۲، م ۳: ن ۲: قسطنطنیه.



از رَجَد نیکو رای تو، وز همت والای تو

رسوا ترند اعدای تو از نقشهای الفیه

۱۴۶۵ پیرایه عالم تویی، فخر بنی آدم تویی

داناتر از رستم تویی در کار جنگ و تعبیه

یار تو خیر و خرمی، چون یار شاعی<sup>۱</sup> فاطمی \*

جفت توجود و مردمی چون جفت حاتم ماریه<sup>۲</sup>

مارا دهی از طبع خوش، ماهان خوش حوران کش<sup>۳</sup>

چون داد سالار حبش مر مصطفی را جاریه \*

روزی بود کاین پادشا بخشد ولایت مر ترا

از حد خط استواتا غایت افریقیه

بر فرخی و بر بهی، گردد ترا شاهنشهی

این بنده را گرمان دهی، وان بنده را گرماییه

۱۴۷۰ بسته عدو را دست پس، چون ملحد ملعون خس \*

کش کردم مهدی<sup>۴</sup> در قفس و آویختش در مهردیه

۱- اصل: پارسای. (متن از استاد دهخداست. یار شیعی؟ یار مسلم؟ نیز حدس دیگر ایشانست).  
\* بتعلیقات نگاه کنید.

۲- ك: مازیه؛ ۱م: جاریه؛ ۱م: ۱، ۲م: ۳، ۴م: ۵، ۵م: ۱، ۱ج: ۲م، ۲س: ۱، ۳س: ۲؛  
ماریه. ۳- ك: حوران بتان باره کش؛ ۳م: حوران بتان باره کش؛ ۲ج: ۴م: حوران سامان  
کش؛ ۱م: ۱، ۵م: ۱، ۳م: حوران خوش ماهان کش؛ ۱س: ۱، ۲س: حوران یابان کش؛ ۱ج: ۱...  
کش ماران خوش. \* این قسمت اشتباهست بتعلیقات نگاه کنید. ۴- ۲ج: ۲: مردی.  
\* بتعلیقات نگاه کنید.



من گفته شعری مشتهر، درتهنیت و ندر ظفر  
 از «سيف اصدق»<sup>۱</sup> راست تر در فتح آن عموریه<sup>۲</sup>  
 چون من تر امدحت کنم، گویم که خود اعشی منم  
 از بسکه اندر دامنم از چرخ بارد قافیه  
 تا لاله و نسرين بود، تا زهره و پروین بود  
 تا جشن فروردین بود، تا عید های اُضحیه  
 عمر تو بادا بیکران، سود تو بادا بی زیان  
 همواره، پای و جاودان، در عز و ناز و عافیه<sup>۴</sup>

۳۹

## در مدح سلطان مسعود غزنوی

ای ترک من امروز نگویی بکجایی<sup>۵</sup>      تا کس نفرستیم و نخوانیم و نیایی<sup>۶</sup> ۱۴۷۵  
 آنکس که نباید<sup>۷</sup> بر ما زود تر آید      تو دیرتر آیی بر ما<sup>۸</sup> که بیایی<sup>۹</sup>  
 آروز<sup>۱۰</sup> که من شیفته باشم ببر تو<sup>۱۱</sup>      عذری بنهی بر خود و نازی بفزایی  
 چون باد گری من بگشایم، تو بیندی      و باد گری هیچ بیندم بگشایی<sup>۱۲</sup>

۱- از «سيف اصدق» قصیده ابوتمام مراد است. بتعلیقات نگاه کنید.  
 ۲- س ۲: در وقت آن بر حوریه؛ س ۱، ک ۱، ن ۱، چ ۱، ج ۲ (در حاشیه مانند متن ما)؛ کا، مج ۲ (در حاشیه مانند متن ما)، مج ۴ (در حاشیه: عموریه)؛ م ۲، م ۳: در وقت آن بر فوریه؛ م ۱: در وقت آن بر ح؛ ن ۲: در وقت آن بر حوریه؛ مج ۱: در وقت آن بر ذریه (حاشیه: فوریه)؛ مج ۳: در وقت آن بر حوریه؛ مج ۵: در وقت آن بر فوریه. ۳- اصل: بادا (متن از استاد دهخدا است). ۴- ن ۱: عالیه. ۵- ک، م ۱، م ۲، کا، مج ۴، مج ۵، مل، مو: که کجایی. ۶- ن ۱، ن ۲، ک: و نیایی؛ مج ۵: ... و بیایی؛ مل: ... بخوانیم و نیایی؛ نسخ دیگر: بفرستیم و بخوانیم و بیایی. (متن از استاد دهخدا است). ۷- ن ۲: نیاید. ۸- (نظر استاد دهخدا: بر ما). ۹- بجز ن ۱، ن ۲، مو، نسخه های دیگر: تو دیرتر آیی بر ما زانکه بیایی. ۱۰- ن ۲: امروز. ۱۱- بجز مل: شیفته تر باشم بر تو. ۱۲- چ ۱، مج ۲، ن ۲، ک: نبندم تو گشایی؛ نسخ دیگر: نبندم... (متن از استاد دهخدا است).



- کویی: برخ کس منگر جز برخ من  
 ۱۴۸۰ ترسی که کسی نیز دل من بر باید  
 من در دگران زان نگیم تا بحقیقت  
 هر چند بدین نغزبتان<sup>۴</sup> درنگرم من  
 باتوندهد دل که جفایی کنم<sup>۵</sup> ازیش<sup>۶</sup>  
 و رزانکه بخدمت نکسی بهتر ازین جهد  
 ۱۴۸۵ بیخدمت و بیجهد بنزد ملك شرق  
 شاه ملکان پیشرو بار خدا یان  
 مسعود ملك، آنکه نبودست و نباشد  
 این مملکت خسرو تأیید سمائیست  
 ایزد همه آفاق بدو<sup>۷</sup> داد و بحق داد  
 ۱۴۹۰ پاکیزه دلست این ملك شرق و ملك را  
 باهر که وفا کرد، وفا را بسر آورد<sup>۸</sup>  
 گرانامه کند شاهسوی<sup>۹</sup> قیصر رومی،  
 ای ترك<sup>۱</sup> چنین شیفته خویش چرایی<sup>۲</sup>  
 کس دل نر باید بستم، چون تور بایی  
 قدر تو بدانم که زخویی<sup>۳</sup> بچه جایی  
 حقا که بچشمم ز همه خوبتر آیی  
 هر چند بخدمت در، تقصیر نمایی  
 هر چند مرایی، بحقیقت نه مرایی  
 کس را نبود مرتبت و کامروایی  
 زایزد ملکی یافته و بار خدایی<sup>۷</sup>  
 از مملکتش تا ابدالد<sup>۸</sup> هر جدایی  
 باطل نشود هرگز تأیید سمائی  
 ناحق نبود، آنچه بود کار خدایی  
 پاکیزه دلی باید و پاکیزه دهایی  
 بس<sup>۱۰</sup> شهره بود<sup>۱۱</sup> درملکان نیک و فایی  
 و ر پیک فرستد سوی فغفور ختایی،

۱- مل: ای یار. ۲- این بیت و بطور کلی مقدمه این قصیده یاد آور مضامین قصاید  
 فرخی و رقتار عاشق یا شاعر بامعشوق است و چنانکه پیداست میان این عشق ظاهری  
 و مجازی منوچهری و فرخی، با عشق معنوی حافظ و مولوی و رقتار این دو گروه از  
 شعرا با معشوقگان خود تفاوت از زمین تا آسمانست ۳- همه جابجزم: بخوبی.  
 ۴- بجزن ۱، ن ۲: سعتریان. ۵- ۱ م، ۱ ج، ۱ ک: کند؛ مج ۵. کنی.  
 ۶- کذا. و منظور «ازین پیش» است. ۷- ن ۲: کاند درملکی یافته او بار خدایی.  
 ۸- بجزن ۲: باو. ۹- ن ۲: آرد. ۱۰- ن ۲: پس. ۱۱- (بنظر استاد دهخدا: نیک).  
 ۱۲- ن ۲، م ۳: بر.



از طاعت او حلقه کند قیصر در گوش  
 هرگز بکجا روی نهاد این شه عادل<sup>۲</sup>  
 الا که بکام دل او کرد همه کار  
 چون قصد به ری کرد و به قزوین و به ساوه<sup>۴</sup>  
 چون قصد کیا<sup>۵</sup> کر دیگرگان و به آمل  
 کس کرد<sup>۶</sup> بکدیه، سپهی<sup>۷</sup> خواست ز گیلان  
 کار مدد<sup>۸</sup> و کار کیا<sup>۹</sup> تا بنوا<sup>۱۰</sup> شد  
 امروز کیا بوسه دهد بر لب دریا  
 سالار سپاهان<sup>۱۱</sup> چو ملک شد به سپاهان  
 گرچه بهوا بر شد چون مرغ همیدون  
 فرزند بدرگاه فرستاد و همی داد  
 زانروز<sup>۱۵</sup> مرائی شد و گشتست سبکدل  
 ای بار خدا و ملک بار خدایان  
 در دار فنا، اهل بقا خلق ندیدست  
 و ز<sup>۱</sup> خدمت فغفور کند پشت دو تایی ۱۲۹۵  
 با حاشیه<sup>۱۲</sup> خویش و غلامان سرایی  
 این گنبد پیروزه و گردون رحایی<sup>۳</sup>  
 شد بوی و بها<sup>۴</sup> از همه بویی و بهایی  
 بگذاشت کیا مملکت خویش و کیایی  
 هرگز بجهان<sup>۵</sup> میر که دیدست و گدایی ۱۳۰۰  
 زین نیز بتر باشدشان تا بنوایی<sup>۱۱</sup>  
 کز دست شهنشاه بدو<sup>۱۲</sup> یافت رهایی  
 بر شد بهوا همچو یکی مرغ هوایی  
 و رچه بزمین در شد<sup>۱۳</sup> چون مردم مائی<sup>۱۴</sup>  
 بر بندگی خویش بیکباره گواهی<sup>۱۵</sup> ۱۳۰۵  
 سالار، سبکدل نشود<sup>۱۶</sup> میر مرائی<sup>۱۷</sup>  
 شاه ملکانی و پناه ضعفایی  
 از اهل بقایی تو و در دار فنایی

۱- ک، س، ۲، ۱، ۳: در. ۲- مج، ۱، ۵، ن، ۱، س، ۱، ۲، مو، ک: عالم.  
 ۳- ن، ۱: رهایی. ۴- ر: بقزوین و سپاهان. ۵- مج، ۳: بوی و بهار؛ ۲، ۳،  
 س، ۱، س، ۲، ن، ۱، ن، ۲، چ، ۱، چ، ۲، ک، مج، ۲، مج، ۴، مج، ۵، مو: بوی بهار؛  
 مج، ۱، ۱۴ (ندارد). ۶- بتعلیقات نگاه کنید. ۷- مج، ۱: بس کرد.  
 ۸- (مددی؟ عددی؟ نظر استاد دهخدا). ۹- ۸-۲: بکجا. ۱۰- (عددو؟ نظر استاد دهخدا).  
 ۱۱- برای آگاهی از کیا و مددی که برای وی آمد بتعلیقات نگاه کنید. ۱۲- ن، ۲: تا بنوا.  
 ۱۳- ن، ۲: تا بنوایی. ۱۴- شاید؛ و مدد؛ ۱۵- بتعلیقات نگاه کنید. ۱۶- مل: در شده؛  
 مج، ۱، مج، ۲ (حاشیه)، چ، ۱، چ، ۲، ۱۴: بر شد. ۱۷- (نظر استاد دهخدا: یائی).  
 ۱۸- بتعلیقات بنگرید. ۱۹- ۱۵-۱۴، ۳، مج، ۱، مج، ۲ (حاشیه)، مج، ۵، مل: امروز. ۲۰- ن، ۲:  
 نبرد؛ ک، ۱، ۳، مج، ۱، مج، ۲، مج، ۵: بتر. ۲۱- مج، ۳، مج، ۴، س، ۱، س، ۲، ن، ۱، چ، ۱، چ، ۲،  
 ک: (این بیت را ندارند).



- چون ایزد شاید ملك هفت سموات  
 يك نيمه جهانرا بجوانی بگشادی ۱۳۱۰  
 بر هفت زمین بر ، ملك وشاه توشایی  
 چون پیر شوی نیمه دیگر بگشایی  
 رنگ همه مشرق سیاست بزوددی  
 رنگ همه مغرب سیاست بزدایی  
 هر شاه که از طاعت تو باز کشد سر  
 آنکس که دغایی<sup>۱</sup> کند او با ملك ما  
 تابوی دهد یاسمن و چینی<sup>۲</sup> و سنبل  
 تا رنگ دهد دیبه رومی و الایی<sup>۳</sup>  
 جاوید بزی بار خدایا سلامت ۱۳۱۵  
 با دولت پیوسته و با عمر بقایی  
 یکدست تو با زلف و دگر دست تو با جام  
 يك گوش بچنگی و دگر گوش بنایی

۴۰

## در مدح سلطان مسعود غزنوی \*

- ای لعبت حصاری ، شغلی دگر<sup>۴</sup> نداری  
 چونانکه من بشادی روزی همی گذارم  
 مجلس چرا نسازی ، باده چرا نیاری  
 خواهم که تو بشادی روزی همی گذاری  
 گر دوستدار مائی ، ای ترك خوبچهره  
 زمین بیش کرد باید مارات<sup>۵</sup> خواستاری<sup>۶</sup>  
 بنمای دوستداری ، بفرزای خواستاری<sup>۷</sup> ۱۳۲۰  
 دانیکه خواستاری باشد ز دوستداری  
 تو خوار کار ترکی<sup>۸</sup> ، من بردبار عاشق  
 زشتست<sup>۹</sup> خوار کاری ، خوبست بردباری

۱ - بجز م ۳ همه جا : دغایی . ۲ - م ۳ : بگردد . ۳ - ن ۲ : بدغایی ؛  
 ۴ ( بیت را ندارد ) . ۴ - مل ، ن ۲ ، مو : یاسمن چینی . ۵ - ( کلمه الایی  
 مشکوکست ، شاید الانی بوده است ، با قبول تسامح در استعمال یا کلمه دیگری ؟ )  
 \* تاریخ سرودن این قصیده سال ۴۲۶ هجریست . بتعلیقات نگاه کنید . ۶ - م ۱ ،  
 کا ، مج ۳ ، مج ۵ : شغل دگر ؛ نسخ دیگر بجز ن ۲ : شغلی اگر . ۷ - م ۳ ، ن ۲ : مارات ؛ نسخ  
 دیگر بجز م ۴ : یامات . ۸ - ( بنظر استاد دهخدا : خواستگاری . در هر دو مورد ) .  
 ۹ - د : هم خواستاری آورهم دوستداری افزاین ۲ : ... خواستباری . ۱۰ - ن ۲ : معشوق ،  
 ۱۱ - د : خوش نیست .



گر گرد خوار کاری گردی تو نیز باما<sup>۱</sup>      من دل بتو سپردم، تا شغل من بسیجی<sup>۲</sup>  
 آری تو<sup>۳</sup> خویشتن را نزدیک ما بخواری      گر زانکه جرم کردم، کاین دل بتو سپردم  
 زان دل بتو سپردم تا حق<sup>۴</sup> من گزاری      دل باز ده بخوشی ورنه ز درگه شه  
 خواهم که دل بر آفت<sup>۵</sup>، تو باز<sup>۶</sup> من سپاری      از درگه شهنشه<sup>۸</sup>، مسعود بسا سعادت  
 فردات<sup>۷</sup> خیلناشی ترك<sup>۷</sup> آورم تناری ۱۳۲۵      شاهی بزرگواری، کورا<sup>۱۰</sup> بهیج کاری  
 زیبا بیادشاهی، دانا<sup>۹</sup> بشهر یاری      او را گزید لشکر، او را گزید رعیت  
 از کس نخواست باید<sup>۱۱</sup>، جز از خدای یاری      از ننگ آنکه شاهان، باشند برستوران  
 او را گزید دولت، او را گزید باری      گر زانکه خسروان را مهدی بود براستر<sup>۱۲</sup>  
 بر پشت ژنده پیلان، این شه کند سواری      اکللهای پیانش از گوهرست و لؤلؤ  
 خنیاگران او را پیلست با عماری ۱۳۳۰      ای شهریار عالم<sup>۱۵</sup> یکچند صید کردی  
 صندوق پیلهایش<sup>۱۳</sup> از صندل قماری<sup>۱۴</sup>      جام نیید گیری، عیش لطیفخواهی<sup>۱۶</sup>  
 یکچند گاه باید اکنون که می گساری      من بنده را ز رحمت<sup>۱۸</sup> کردی بزرگ، شاها  
 مال حلال جویی<sup>۱۷</sup>، شاخ کمال کاری      در خواستی تو شرم، این آمدت ز رادی<sup>۱۹</sup>  
 پاینده باد بخت، پاینده بختیاری      اینست کریم طبعی، اینست بزرگواری ۱۳۳۵

- ۱ - ج ۱: ... با تو بگردمی من؛ س ۲: ... بامن. ۲ - کلمه «آری» در این مصراع قید تصدیق نیست، بلکه صیغه حال از فعل آوردنست. ۳ - بجز کا: بسنجی. ۴ - ك، د: حقا که دل برقت؛ نسخ دیگر: ... برتست. (متن از استاد دهخداست. نظر دیگر ایشان: خواهم دل سپرده ... ۵ - م ۳: بازش بمن؛ ن ۲، مو: ... ۶ - ن ۲: فرداست. ۷ - نوک ۸ - د: شهنشاه. ۹ - ن ۲: والا. ۱۰ - مل: اورا. ۱۱ - مج ۲، مج ۳، ج ۱، ج ۲: یاری ۱۲ - بجز مل: اشتر. ۱۳ - س ۱: صندوقهای پیانش؛ مل: ... پیلپانش. ۱۴ - ك: صندل و قماری؛ ن ۲: (بیت را ندارد) نسخ دیگر: صندل قماری (متن از استاد دهخداست). ۱۵ - ج ۱: عادل. ۱۶ - (بنظر استاد دهخدا: شعر لطیف خوانی). ۱۷ - مو: یازی جلال جویی. ۱۸ - بجز ن ۲: برحمت؛ د: بشفقت. ۱۹ - (بنظر استاد دهخدا: اینست بزرگ شاهی).



اضعاف حرفهایی<sup>۱</sup> کز شعر من شنیدی  
 شعری که توشنیدی، آنست سحر نیکو<sup>۲</sup>  
 بد گفتن اندر آنکس، کو ماح تو باشد  
 ای میر، مصطفی را گفتند کافران بد  
 چندان دروغ و بهتان، گفتند آن جهودان ۱۳۴۰  
 من کیستم که بر من نتوان دروغ گفتن  
 ای شاعر سبکدل<sup>۳</sup> با<sup>۴</sup> من چه افتادت  
 تو آفرین خسرو گویبی دروغ باشد  
 بامن همی چخی تو و آگه نیی که خیره  
 چون روی من بینی، با من کنی تلافی ۱۳۴۵  
 و آنجا که من نباشم، گویی مثالب<sup>۵</sup> من  
 یا باش دشمن من، یا دوست باش و یحاک  
 آنکس که شاعرست او، او شاعران بداند<sup>۶</sup>  
 تزویر گر نیم من، تزویر گر تو باشی  
 اینجا بگاه نتوان تزویر شعر کردن ۱۳۵۰  
 نیکیت باد و نعمت<sup>۷</sup>، شادیت و شادخواری  
 آنست<sup>۸</sup> وزن شیرین، آنست<sup>۹</sup> لفظ جاری  
 باشد ز زشت نامی، باشد ز بدعواری<sup>۱۰</sup>  
 یا آنهمه نبوت، و آن فر<sup>۱۱</sup> کرد گاری  
 بر عیسی بن مریم، بر مریم و خواری<sup>۱۲</sup>  
 نه قرص آفتابم، نه ماه ده چهرای  
 پنداشتم که عقلت بیش است و هوشیاری<sup>۱۳</sup>  
 و یحاک دلیر مردی کاین لفظ گفت یاری  
 دنبال ببر خایی<sup>۱۴</sup>، چنگال<sup>۱۵</sup> شیرخاری  
 مهمان بری بخانه، نقل و نپید آری  
 نیکست کت نیاید زین کار شرمساری  
 نه دوستی نه دشمنی، اینست سیاهکاری<sup>۱۶</sup>  
 خود<sup>۱۷</sup> باز باز داند از مرغک شکاری  
 زیرا که<sup>۱۸</sup> چون منی را تزویر گر شماری  
 افسوس کرد نتوان بر شیر مرغزاری

۱- مل: سحرهایی. ۲- اصل: رحمت. (متن از استاد دهخداست). ۳- بجز مل:  
 اینست. ۴- ن ۲: اینست. ۵- میج ۱، میج ۴، میج ۵، س ۱، س ۲، ک، کا،  
 ۱۲، ۳م: بد عیاری؛ د: بدجواری؛ نسخ دیگر: کم عیاری (متن از استاد دهخداست).  
 ۶- تعلیقات بنگرید. ۷- د: سبکسر. ۸- بجز ن ۲: بر.  
 ۹- د: زینت بیش است هوشیاری. ۱۰- مل، د: ... گیری؛ ۱۲، ن ۱: ... خوانی؛  
 س ۱، س ۲: ... خوانی؛ س ۱، س ۲: ... شیر ... ۱۱- د: دندان. ۱۲- د: سعایت  
 ۱۳- بجز ن ۲ همه جا: سپیدکاری و در آن صورت باید بیت بصورت استقهام و تعجب  
 خوانده شود. ۱۴- ن ۲: از شاعران ماهر؛ (نظر استاد دهخدا: در شاعران  
 ندارد). ۱۵- مل: چون؛ (نظر استاد دهخدا: آن باز). ۱۶- مل، د: هر گه که



هستند<sup>۱</sup> جز تو اینجا استاد شاعرانی<sup>۲</sup>      با لفظهای هائی، با طبعهای ناری  
ایشان مرا تجارب کردند بی محابا      دیدند قدرت من<sup>۳</sup>، دیدند کامگاری  
تو نیز تجربت کن تا دستبرد بینی      تا بر دوم<sup>۴</sup> بشعرت چون باد بر صحاری<sup>۵</sup>  
از بهر آنکه شعرم شه دید و خوشدل آمد<sup>۶</sup>      برخاست از تو غلغل، برخاست<sup>۷</sup> از تو زاری  
من شعر بیش گویم، کان شاهر اخوش آید      الفاظهای نیکو، ایاتهای جاری<sup>۸</sup> ۱۳۵۵  
گر تو بهر مدیحی، چندین تپید خواهی      نهمار ناصبوری، نهمار بیقراری  
تا من درین دیارم، مدح کسی نگفتم      جز آفرین و مدحت شه را بحقگزاری<sup>۹</sup>  
جز برد<sup>۱۰</sup> شهنشه بر در گهی ترفتم<sup>۱۱</sup>      نه بر در حجازی، نه بر در بخاری  
همچون تویی که<sup>۱۲</sup> خدمت، که تر کنی و مهتر      از بهر دوشیانی<sup>۱۳</sup> وز بهر يك دو آری  
دانی که من مقیم بر در گه شهنشه      تا باز گشت سلطان از لاله زار<sup>۱۴</sup> ساری ۱۳۶۰  
این<sup>۱۵</sup> دشتهای بریدم<sup>۱۶</sup>، وین کوهها پیاده  
امید آنکه<sup>۱۷</sup> روزی، خواند ملك دویتم<sup>۱۸</sup>      دو پای پر<sup>۱۹</sup> جراحی، دودیده گشته<sup>۲۰</sup> تاری  
اکنون که شاه شاهان<sup>۲۱</sup> بر بنده کرده رحمت      بختم شود مساعد، روزم شود بهاری  
کوشی که رحمت شه از بنده در گذاری<sup>۲۲</sup>

- ۱- نظر استاد دهخدا؟ ببیند. ۲- بجز د: استاد شاعران خود. ۳- د: دیدند بحر شعرم.  
۴- ن ۲: درم. ۵- مج ۲: سجاری. ۶- بجز ن ۲: همه جا: شه را بدل خوش  
آید. ۷- ن ۱، ن ۲: برخواست... برخواست... ۸- نظر استاد دهخدا:  
عاری؛ «ك» ازین بیت و بیت قبل، مصراع دوم و سوم را ندارد و تنها مصراع اول و  
چهارم بصورت بینی موجود است. ۹- بجز ن ۲: همه جا: زانشاه و حقگزاری؛ د:  
ای شاه کارزاری. ۱۰- ن ۲: جز در گه. ۱۱- د: نبودم. ۱۲- بجز مل  
چون تو بیم که. ۱۳- ن ۲: دوشانی. ۱۴- ك: گلستان؛ ن ۲: فتنه گاه؛  
ن ۱، د: قلبگاه. ۱۵- ن ۲: بس. ۱۶- د: بدیدم. ۱۷- بجز مل: بیا.  
۱۸- د: دودیده کرده. ۱۹- بجز ن ۱، ن ۲، ج ۱: بامید آنکه. ۲۰- اصل: پیشم.  
(متن از استاد دهخداست). ۲۱- د: این شهنشه. ۲۲- ك: بازداری؛  
ن ۲: واگذاری



خشم آمدت<sup>۱</sup> که خسرو بامن کند نکویی      ای و یحک آب دریا از من دریغ داری؟  
 ۱۳۶۵ ای کاشکی حسودم، چون تو هزار بودی      اکنون که دیده خسرو از من امیدواری  
 حاسد چویش باشد بهتر رود سعادت      چون باد بیش باشد، بهتر رود سماری  
 شاها به رغم حاسد، خواهم که من رهی را      چون شاعران دیگر بر خدمتی<sup>۲</sup> گماری  
 بر من زفرت<sup>۳</sup> «ارجو» کآن عز و ناز باشد      کز فر<sup>۴</sup> میر ماضی، بوده است با غضاری<sup>۵</sup>  
 دایم بزی امیرا با عز و با جالات<sup>۶</sup>      فعل<sup>۷</sup> تو بختیاری، ملک تو اختیاری  
 ۱۳۷۰ زیر تو تخت زرین بر سرت چتر دیبا<sup>۸</sup>      زینسو صف غلامان، زانسو صف جواری

## ۴۱

## در مدح سلطان مسعود غزنوی

خواهم که بدانم من جانا تو<sup>۱</sup> چه خو داری  
 تا از چه بر آشویی، تا از که<sup>۲</sup> بیازاری  
 گر هیچ سخن گویم با تو ز شکر خوشتر  
 صد کینه بدل گیری، صد اشک فرو باری  
 بدخونیدی چونین، بدخوت که کرد آخر؟  
 بدخوتر ازین خواهی گشتن سر آن<sup>۳</sup> داری؟

۱ - بجزد، ن ۲: آیدت. ۲ - اصل: خدمتم. (متن از استاد دهخدا است).  
 ۳ - بجز کا: آن. ۴ - ج ۱، ن ۲: (بیترا ندارد)؛ ك:  
 عصارى؛ مج ۵: غفاری؛ مج ۲: غذارى. (نظر استاد دهخدا: چون فر... بر غضاری).  
 ۵ - ن ۲: باعزت و جلالت؛ د: با عز و با سعادت.  
 ۶ - بجز د: فضل. ۷ - ك، کا، م ۲: زیبا؛ م ۱: شاهی. ۸ - مل: جانا که.  
 ۹ - ن ۲: یا از چه. ۱۰ - بجز ن ۲: او.



بدخو نشدستی تو ، گر زانکه نکردیمان

با خـوی بد از اول چندانت خریداری

۱۳۸۵

خدمت نکنی ما را ، وزما طلبی خدمت

یاری نکنی ما را ، وزما طلبی یاری

نازی تو کنی بر ما ، وزما نکشی<sup>۱</sup> نازی

خواری بکنی بر ما ، وزما نکشی خواری<sup>۲</sup>

رو رو که یکباره چونین نتوان بودن

لنگی نتوان بردن ، ای دوست برهواری<sup>۳</sup>

یا دوستی صادق ، یا دشمنی ظاهر

یا یکسره پیوستن ، یا یکسره بیزاری

من دشمنیت جاننا ، بر دوستی انگارم

تو دوستیم جاننا بر دشمنی انگاری

۱۳۸۰

نیکوست بچشم من در پیری و برنایی<sup>۴</sup>

خوبست بطبع من در خوابی<sup>۵</sup> و بیداری

جنگی که تو آغازی ، صلحی که تو پیوندی

شوری<sup>۶</sup> که توانگیزی ، عذری که تو پیش آری

۱ - بجزن ۲ همه جا : نبری . ۲ - مل : خواری تو کنی ... ؛ مج ۱ ، مج ۳ ؛ مج ۵ ، س ۱ ،

س ۲ ، ن ۱ ، ج ۲ ، م ۱ ، م ۲ ، م ۳ : خواری فکنی ... ؛ نسخه های دیگر بجز ن ۲ : خاری فکنی ...

خاری . ۳ - این مصراع را معزی تضمین کرده است چنین : یکبارگی از عاشق دوری

نتوان جستن - لنگی نتوان بردن ای دوست برهواری . و مصراع خود مثل است . بتعلیقات

نیز بنگرید . ۴ - ( نظر استاد دهخدا : در تیزی و در نرمی یا در خلوت و در جلوت یا

چیزی از این قبیل ) . ۵ - کذا و خوابی تعبیر غریبی است . ( استاد فروزانفر ) .

۶ - ن ۱ : موزی .



عیشیست مرا با تو ، چونانکه<sup>۱</sup> نیندیشی  
 حالیست مرا با تو ، چونانکه نینداری  
 عیشیم بود با تو ، در غیبت<sup>۲</sup> و در حضرت  
 حالیم بود با تو<sup>۳</sup> در مستی و هشیاری  
 من عمر تو در شادی با عمر شه عالم<sup>۴</sup>  
 پیوسته بهم خواهم چون روز و شب تاری<sup>۵</sup>  
 هر کوبشیر صدره ، عمرش نه همی خواهد<sup>۶</sup> ۱۳۸۵

یشك پیر ایزد باشدش گرفتاری  
 یارب بدهی او را در دولت و در نعمت<sup>۷</sup>  
 عمری بجهانداری ، عزّی بجهانخواری  
 چون شهد و شکر عیشی<sup>۸</sup> از خوشی و شیرینی  
 چون ریگ روان جیشی<sup>۹</sup> در پری و بسیاری  
 چون قوت این سلطان وین دولت و این همت  
 وین مخبر کرداری وین منظر دیداری  
 بیش از همه شاهانست در<sup>۱۰</sup> ماضی و مستقبل  
 بیش از همه شیرانست در شیری و در شاری<sup>۱۱</sup>

۱ - مج ۱ ، ۱م ، ك : چندانکه . ۲ - بجز مل ، ن ۲ : غربت  
 ۳ - بجز ن ۲ : حالیست مرا با تو . ۴ - ن ۲ : عادل . ۵ - نسخه ها :  
 پیوسته همی خواهم ز ایزد بشتتاری (متن از مجمع الفرس سروری است ذیل لغت تاری) .  
 ۶ - مج ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، س ۱ ، س ۲ ، ۱م ، ۲م ، كا ، ك ، چ ۲ : هر گونه شبی ... ؛  
 ۳م : ... به همی خواهد ؛ ن ۲ : هر گونه همی صدره عمرش بشی خواهد . ۷ - ن ۲ : عزت .  
 ۸ - ن ۲ : عیشش . ۹ - مل : عمری ؛ س ۱ : مالی ؛ س ۲ : جشنت ؛ ن ۲ : جیشش .  
 ۱۰ - س ۱ ، س ۲ ، ۱م ، ۲م ، ۳م ، كا ، چ ۲ ، ك ، ن ۲ : از . ۱۱ - ن ۱ ، ۱م ، ۲م ،  
 چ ۲ : از شیر و سیاری ؛ چ ۱ ، ۳م ، مج ۲ ، ۵م ، كا : از شیر و بسیاری ؛ س ۲ : از تیزی  
 و سیاری ؛ ن ، ك : از شیری و هشیاری . نسخه های دیگر : از میری و ... (متن از استاد  
 دهخداست در اشاره به شیر بامیان و شار غرجستان) .



۱۳۹۰

لابد بودش عمری ، افزون ز همه شاهان  
 از اول و از آخر ، از نافع و از ضاری  
 شاهی که نشد معروف ، الا بجوانمردی  
 الا بنکو نامی ، الا بنکوکاری  
 هشتاد و دو شیرنر<sup>۱</sup> کشته است بتهایی  
 هفتاد و دو من گریز<sup>۲</sup> کرده است ز جباری  
 داده است بدو ایزد خلق همه عالم را  
 و ایزد نکند هرگز بر خلق ستمکاری  
 تا میر به بلخ آمد<sup>۳</sup> با آلت و با عتت  
 « بیمار شده » ملکت ، برخاست ز بیماری

۱۳۹۵

بیمار بد این ملکت زو دور طیب او  
 آشفته شده طبعش ، هم مائی و هم ناری  
 اکنون که طیب آمد نزدیک بیالیش  
 بهتر شودش<sup>۴</sup> درد و کمتر شودش زاری  
 بیمار کجا گردد از قوت او ساقط  
 دانی که بیکساعت کارش نشود کاری  
 یک هفته زمان باید ، لا بلکه دو سه هفته  
 تا دور توان کردن ، زو سختی و دشواری  
 بروی نتوان کردن تعجیل به به کردن  
 تعجیل بطب اندر<sup>۵</sup> باشد ز سبکساری<sup>۵</sup>

۱ - شیراو خود ؟ (نظر استاد دهخدا) .  
 ۲ - گریز او . (نظر استاد دهخدا) .  
 ۳ - ۲ : بودش .  
 ۴ - ۲ : کردن .  
 ۵ - مل :  
 نگویند ساری ؛ س ۱ ، ن ۲ ، ک : سبکباری .



۱۴۰۰ آهستگی باید آنجا و مدارایی

صدگونه عمل کردن ، صدگونه هشیواری<sup>۱</sup>  
 ای میر جهان ، ایزد بسپرد بقو گیهان  
 گیهان<sup>۲</sup> بستمکاران<sup>۳</sup> دانم که بنسپاری  
 این ملکت مشرق را وین ملکت مغربرا  
 آری تو سزاواری ، آری تو سزاواری  
 شغل همه بیسیجی<sup>۴</sup> ، داد همه بستانی  
 کار همه دریایی ، حق همه بگزازی  
 از لشکر و جز لشکر ، از رعیت و جز رعیت

مختار تویی بالله ، بالله که تو مختاری  
 ۱۴۰۵ بانگ صلوات خلق از دور پدید آید

کز دور پدید آید از پیل تو عماری  
 نیک و بد این عالم پیش و پس کار او  
 زودا که تو دریایی ، زودا که تو بنگاری  
 خشتی که ز دیواری بردند بیدادی<sup>۵</sup>  
 شاخی که ز گلزاری بردند بغدادی  
 اینرا عوضش خشتی<sup>۶</sup> از مشک و زرز<sup>۷</sup> سازی

و اینرا بدلش شاخی از درو و گهر<sup>۸</sup> کاری

۱ - ن ۱ ، ك ، میج ۱ ، میج ۲ ، میج ۴ ، میج ۵ ، س ۱ ، س ۲ ، ج ۱ ، ج ۲ ، کا ، م ۱ ، م ۲ ،  
 ۳م : زهشیاری . ۲ - مل : جهان . ۳ - بجز میج ۲ همه جا : بستمکاری .  
 ۴ - مل : در پیچی ؛ ن ۲ : برسنجی ، نسخ دیگر : درسنجی . (متن تصحیح قیاسیست) .  
 ۵ - بجز ن ۲ : زبیدادی . ۶ - ك ، س ۲ : یختی ؛ میج ۱ ، میج ۲ ، میج ۳ ، میج ۴ ، میج ۵ ،  
 س ۱ ، ج ۱ ، ج ۲ ، م ۱ ، م ۲ ، م ۳ ، تختی . ۷ - بجز ن ۲ همه جا : از مشک درو .  
 ۸ - بجز ن ۲ همه جا : از درو .



دولت برکوع آید ، آنجا که تو بنشین

نصرت بسجود آید ، آنجا که تو بگذاری

۱۴۱۰ در ظاهر و در باطن پشت تو بود دولت

در عاجل و در آجل یار تو بود باری

چیزیکه تو پنداری در حضرت و در غربت

کاری که تو اندیشی<sup>۱</sup> از کژی و همواری

نیکوتر از آن باشد بالله که تو اندیشی

آسانتر از آن باشد حقّا که تو پنداری

تا باغ پدید آرد برگ گل مینایی

تا ابر فرو بارد ثاد<sup>۲</sup> و نم آزاری

برخوردن تو باشد : از دولت و از نعمت

از مجلس شاهانه ، از لعبت فرخاری

۱۴۱۵ از جام می روشن وز زیر و بزم مطرب

از دیبه قرقوبی وز نافه<sup>۳</sup> تاتاری



۱ - ن ۲ : پنداری . ۲ - م ۲ : نار ؛ م ۳ ، م ۲ ، س ۲ : آب ؛ م ۲ ، ج ۱ .

ناو ؛ ج ۲ : ثاء ؛ م ۱ ، م ۴ : ناء ؛ ك : اشك ؛ نسخه های دیگر بجز کا ، ن ۲ : ماء . (ثاد = نم) .



## در وصف نوروز و مدح (ملك محمد) قمری

|                                                          |                                                   |
|----------------------------------------------------------|---------------------------------------------------|
| نوروز در آمد ای منوچهری                                  | بالاله لعل و با گل خمی <sup>۱</sup>               |
| مرغان زبان گرفته یکسر باز <sup>۲</sup>                   | بگشاده <sup>۳</sup> زبان رومی <sup>۴</sup> و عبری |
| یکمرغ سرود پارسى گوید                                    | یکمرغ سرود ماورالنهری                             |
| در زمجره <sup>۵</sup> شد چو مطربان، بلبل                 | در زمزمه شد چو موبدان <sup>۶</sup> قمری           |
| ماند ورشان بمقری <sup>۷</sup> کوفی                       | ماند ورشان بمقری <sup>۸</sup> بصری                |
| در دامن کوه، کبک شبگیران                                 | در رفت بهم برقش با کدري                           |
| بر پر الف کشید و نتوانست                                 | خمیده کشید الف ز بی صبری                          |
| بر پر بکشید هفت الف یا نه (؟)                            | از بی قلمی و یا ز بی خبری                         |
| طوطی بحديث و قصه <sup>۹</sup> اندر شد                    | با مردم روستایی و شهری                            |
| پیراهنکی برید و شلواری                                   | از بیرم <sup>۱۰</sup> سرخ و از گل حمري            |
| پیراهنکی بی آستین، لیکن                                  | شلوار چو آستین بسو عمری                           |
| هدهد چو کنیز کیست دوشیزه                                 | با زلف ایاز و دیده فخری <sup>۱۱</sup>             |
| بر فرق <sup>۱۲</sup> زده است شانه بی مشکین <sup>۱۳</sup> | بی گیسو کی دراز از عمری <sup>۱۴</sup>             |

۱- بتعلیقات نگاه کنید . ۱- اصل : حمري . ( متن از کتاب المعجم شمس قیس است  
 خمري = رنگ سیاهی که سرخی گرایند ) . ۲- معج ۲ ، س ۱ ، س ۲ ، کا : گرفته  
 را یکسر . ۳- ۳ م : بگرفته ؛ در المعجم : بگشاد .  
 ۴- در المعجم : سوری . ۵- بجز س ۲ و حاشیه ن ۱ همه جا : حنجره .  
 ۶- ن ۲ : مقریان . ۷- بجز ک ، ن ۱ : بمطرب . ۸- ن ۱ : به شارك .  
 ۹- اصل : حدیث قصه . ( متن از استاد فروزانفرست ) . ۱۰- س ۲ : سپرم .  
 ۱۱- ۲ م : خجری ؛ ن ۱ : ححری ، معج ۴ : خنجری ؛ س ۱ : محری ؛ س ۲ ، ک : حجری .  
 ۱۲- بجز ک : در فرق . ۱۳- ک : شیرین ؛ ن ۱ : بوپو . ۱۴- ج ۲ : بی گیسویکی .  
 از عمری ؛ ۲ م : بی گیسویکی ... چوبی عمری ؛ ۱ م ... غری ؛ ج ۱ ... عمری .



- بر شاخ درخت ارغوان بلبل  
بیوزن عرض بحر هـا گوید  
طاووس مدیح عنصری خواند  
بر برگ سپید یا سمن تر  
جنید سر خجسته نتواند  
خون دل لاله در دل لاله  
صدگردنک زهر جدین<sup>۱</sup> دیدی  
زرین سرکی فراز هر گردن  
شمشاد نگر بدان نکو زلفی  
ای تازه بهار سخت پدramی  
بارنگ و نگار جنت العدنی  
ازبوی بدیع و از نسیم خوش  
وزرنگ و نگار و صورت نیکو  
میر اجل مظفر<sup>۴</sup> عادل  
با چهره ماه و طالع<sup>۵</sup> زهره  
در داشته<sup>۶</sup> زرق<sup>۷</sup> مهتر و کهتر  
افزون بشرف زشرقی و غربی  
بریده چو طبع مؤمن از مرتد
- ماند به جمیل معمر عذری<sup>۱</sup>  
شاعر نبود بدین نکو شعری  
دراج مسمط منوچهری  
بر ریخت قرابه می حمری  
بر گردن کوتاهش زهر عطری  
افسرده شد از نهیب کم عمری  
بریک تن خرد نرگس بری<sup>۲</sup>  
شش گوش بر وز نسیم «هل تدری»<sup>۳</sup>  
گلنار نگر بدان نکو چهری  
پیرایه دهر و زیور<sup>۳</sup> عصری  
با نور و ضیاء لیلة القدری  
چون نافه مشک و عنبر تری  
چون قصر ملک محمد قصری  
قطب کرم و نتیجه حر<sup>۴</sup>  
بازهره شیر و عفت زهری  
دریافته طبع بری و بحری  
افزون بنسب ز تیمی<sup>۵</sup> و بکری  
از بد دلی و بدی و بد مهری

۱-ك (یت را ندارد)؛ ن ۱، مج ۳: مانند بمثل معری عری؛ چ ۲: مانند بمثل معری و عری؛  
مج ۲: مانند بمثل معری عری؛ م ۲، مج ۴: مانند بحیل معری عری؛ چ ۲: مانند بحیل  
شعری (متن حدس استاد فروزانفر است که نسخه های: م ۳ مج ۱، مج ۵ نیز آنرا تأیید کردند).  
۲- ن ۲: زیر جوش . ۳- بجز ن ۲: زینت . ۴- ن ۲، مو: آن مظفر .  
۵- اصل: طینت . (متن از استاد دهخداست) . ۶- مل: برداشته .  
۷- ن ۲: رزق . ۸- ن ۲: عری (در حاشیه مانند متن ما) .



- بامهره آهین دبوس او  
گرسنگ ده آسیا<sup>۱</sup> فرو افتد  
از پس نجهد دلش یك دره  
ور زانکه بفرادی بناگاهان ۱۴۵۰  
زانجانب خویش ننگرد زینسو  
میرا ، ملکا ، ستاره<sup>۵</sup> بدرا  
گریمن کسی طلب کند ، یمنی  
دیوانه طنساب کاغذین ندرد  
چون تیغ که شاخ<sup>۶</sup> کند نابرد  
آنگاه که شعر تازی آغازی  
وانگاه که شعر پارسی گویی  
باجام بیزم ، خیر بر خیری  
در حرب ، هزار کیمیا دانی  
تا هست خلاف شیعی<sup>۹</sup> و سنی ۱۴۵۵  
تا « فاتحة الكتاب » برخواند  
در دولت فر خجسته آزادی ۱۴۶۰
- برمهره پشت شیرنر بگری  
درپیش رخس زگوکب<sup>۲</sup> دری  
کسرا نبود دلی بدین نری  
پیرامن او پلنگ<sup>۳</sup> یا پیری<sup>۴</sup>  
از ننگ حقارت و زبی قدری  
میری ، ملکي ، ستاره<sup>۵</sup> بدری  
وریسر کسی طلب کند ، یسری  
چونانکه توصف<sup>۶</sup> آهین دری  
توسنگ بزرگ آسیا بری  
همتای لبید و اوس بن حجری<sup>۷</sup>  
استاد شهید و میر بونصری  
باتیغ برزم ، شر<sup>۸</sup> بر شری  
چون حارث ابن ظالم<sup>۸</sup> المری  
تا هست وفاق طبعی و دهری  
اندر عرب و عجم یکی مقری  
در دایره سپهر بی غدري

۱ - مل : دو آسیا . ۲ - ج ۱ ، ن ۲ : چو گوکب . ۳ - ك ، ن ۱ ،  
مج ۱ مج ۲ ، مج ۳ ، مج ۴ ، مج ۵ ، ن ۲ ، م ۲ ، م ۳ : هزبر : س ۱ ، س ۲ ،  
كا ، ج ۱ ، ج ۲ ، م ۱ : هزبر . ۴ - كذا قافیه مورد تأمل است .  
۵ - اصل : ستاره و . ( متن از استاد دهخداست . ) ۶ - ( بنظر استاد دهخدا : برگ ) .  
۷ - ن ۲ : ... هجری . ۸ - م ۲ ، ن ۲ ، ك ، كا ، ج ۱ ، ج ۲ ، س ۱ ، مج ۲ : طالب .  
۹ - ن ۲ : شیعه .



## دروصف بهار و مدح میر کامگار \*

اندر آمد نوبهاری چون مهی  
 بر سر هر نرگسی ماهی تمام  
 یاچو سیم اندوده شش ماه<sup>۱</sup> بدیع  
 بامدادان بر هوا قوس قزح  
 پنج دیبای ملو<sup>۲</sup>ن بر تنش  
 هر کجا پویی ز مینا خرمی است  
 نرگس تازه میان مرغزار  
 سرو بالا دار در<sup>۳</sup> پهلوی مود  
 بوستان افروز پیش ضیمران  
 بر سر هر شاخساری مرغکی  
 بوستان مانده<sup>۴</sup> معشوق میر  
 میر<sup>۵</sup> نیکوکار و میرحق شناس<sup>۶</sup>  
 آفتاب روشن اندر پیش او  
 از زمین بر پشت پروین افکند  
 روز هیجاها بود کشور گشای

چون بهشت عدن شد هر مهمی  
 شش ستاره بر کنار هر مهی  
 حلقه کرده<sup>۲</sup> گرد زر<sup>۳</sup> «دهدهی»  
 بر مثال دامن شاهنشاهی  
 باز<sup>۴</sup> جسته دامن هر دیبای<sup>۵</sup>  
 هر کجا جویی<sup>۶</sup> ز دیبا خرگهی  
 همچو در سیمین زرخ زر<sup>۷</sup>ین چاهی  
 چون درازی در کنار کوتاهی  
 چون نزاری پیش روی فربهی  
 بر زبان هر یکی بسم اللهی  
 با دگرگونه لباسی هر گهی  
 مهربان تر میرو فرخ تر مهی  
 چون به پیش آفتاب اندر، مهی<sup>۸</sup>  
 گر بنوک<sup>۹</sup> نیزه بردارد کهسی  
 روز مجلسها بود کشور دهی

\* بتعلیقات نگاه کنید. ۱ - ن ۲: ماهی. ۲ - اصل: حلقه حلقه. (متن از استاد دهخداست). ۳ - برای اطلاع بر سیر مضمون این دوبیت در آثار شعرای قبل و بعد از منوچهری بتعلیقات نگاه کنید. ۴ - ك: بینی. ۵ - مل: هم. ۶ - ن ۲: شیر. ۷ - بجز ن ۲ همه جا: حق گزار. ۸ - مج ۵: شاهی؛ نسخه های دیگر بجز ن ۲، ج ۱: سهی. ۹ - ك، ن ۲: زنوك.



«خود بدست چپ بود هر پنجپی»<sup>۵</sup>

«نیست آنسو تر ز عبّادان دهی»<sup>۶</sup>

رفته در هر هفته یک ماهه دهی

شخ نوردی که کنی، وادی جپی

گرد سمی، خرد مویی، فرپی<sup>۳</sup>

عقد جود او همه پنجه بود

از فراز همت او نیست جای

آفرین بر مرکب میمون میر

مرکبی، طیاره پی، که پاره پی

تیر گوشی<sup>۱</sup>، بهن بشتی<sup>۲</sup>، ابلقی

۱۴۸۰

۴۴

\*\*\*

تمثالهای عزّه و تصویر های می<sup>۴</sup>

از سنبلش قبیله<sup>۵</sup> و از ارغوانش حی<sup>۶</sup>

صد کارگاه تبت کردست دشت طی

چنگش چو برک سوسن و بالش چو برک نی

دمش پراز هلال و جناحش پراز جدی<sup>۸</sup>

برجاس<sup>۹</sup> وار تاجی بر سر نهاده وی

چون خادمی که سجده برد<sup>۱۰</sup> پیش شاهری

چون اهل شیعه بر سر اصحاب نینوی<sup>۱۱</sup>

نوروز بر نگاشت بصر ابرامشک و می

بستان بسان بادیه گشتست پرنگار

صد کارگاه ششتر کردست باغ لاش

طوطی<sup>۷</sup> میان باغ دمان و کشی کنان

بایش بسان دامن دیبای زربفت

وین هدهد بدیع، در این اول ربیع

برجاس او بر سر، که باز و گه فراز

قمری هزار نوحه کند بر سر چنار

۱۴۸۵

۱۴۹۰

۵- بتعلیقات نگاه کنید. ۱- اصل: تیز گوشی. (بنظر استاد فروزانفر: پیر گوشی یا

پیر گوشی). (متن تصحیح قیاسیت بر اساس صفتی که شاعر در شعر ۶۴۳ برای گوش اسب آورده و تیر بمعنی راست است. پیر گوش نیز بدلیل شعر ۱۶۳۶ خود شاعر ممکن است).

۲- ن ۲: سینه. ۳- ظاهراً پایان این قصیده از دست رفته است.

۴- مدوح؟ بتعلیقات نگاه کنید. ۴- می مخف میه است که از معاشیق عرب می باشد.

۵- ن ۲: قینه. ۶- ن ۲: می. ۷- ک؛ کا، چ ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳،

مج ۴، مج ۵ (حاشیه طوطی)، ن ۱، ن ۲، م ۱، م ۲، م ۳: طاوس. ۸- ن ۱: دوری.

۹- ک: ارجاس؛ ن ۲: بلقیس. ۱۰- ن ۲: کند. ۱۱- (همه جا اشعری. متن

از استاد دهخداست).



مرغ اندر آ بگیر و برو قطره های آب  
از قهقهه قنینه چو می زو فرو کنی<sup>۱</sup>  
چون سبزه بهار<sup>۲</sup> بود نای عندلیب  
بلبل بزخمه گیرد نی بر سر چنار<sup>۳</sup>  
پیروز بخت مهتر که تر نواز نیک  
فرخ فری که بر سرش ارماه و آفتاب  
معروف گشته از کفا و خاندان او  
هنگام همت وی و هنگام جود وی  
دور از فجور و فسق و بری از زیان و زور  
بانظم ابن رومی و با نثر اصمعی<sup>۴</sup>  
بانگته مغنی<sup>۵</sup> و با دانش مطیع  
باخط ابن مقله و با حکمت زهیر<sup>۶</sup>  
ابرهنز برگون و تماسیح پیل خوار

چون چهره نشسته برو قطره های خوی  
کبک دری بخندد، شبگیر تا ضحی  
چون بند شهریار<sup>۷</sup> بود صوت<sup>۸</sup> طیطوی<sup>۹</sup>  
چون خواجه خطیر برد دست رابمی  
مخدوم اهل مشرق و مکثوم بن جنی<sup>۱۰</sup> ۱۴۹۵  
چترست، چون دو بال همای خجسته فی<sup>۱۱</sup>  
چون از سخای حاتم طی، خاندان طی  
شبیء است همچو لاشی و لاشیء همه چو ششی<sup>۱۲</sup>  
شسته رسوم زرق و نبشته دو نیم وی  
با شرح ابن جنی و با نحو سیبوی ۱۵۰۰  
با خاطر میرد و اغراق<sup>۱۳</sup> نفطوی<sup>۱۴</sup>  
باحفظ ابن معتر<sup>۱۵</sup> و با صحبت<sup>۱۶</sup> ابی  
با دست اوست، یعنی شمشیر اوست، ای<sup>۱۷</sup>

- ۱- ن ۱: یکی زو فرو کن . ۲- ۱م، ۲م، ۳م، ۱م، ۲م، ۴م .  
مج ۵، ن ۱، ن ۲، س ۱، س ۲، ج ۱، ج ۲، ک: افسر بهار...؛ س ۱، س ۲، ج ۱،  
مج ۲: ... پای . ۳- ن ۲: بید شهریار؛ مل: پیل شهریار .  
۴- س ۱، س ۲، ن ۱، ن ۲، ۱م، ۲م، ۳م، ۱م، ۴م، ۵م، ک، ک، ج ۱، ج ۲:  
پر . ۵- بجز ک همه جا: طوطوی . ۶- ن ۲: نی بر سر بهار .  
۸- ظاهراً: کلثوم بن جیی . (نظر استاد فروزانفر) . ۸- اصل: پی . (متن از استاد  
دهخداست . «فی» بجای «فی» = سایه) . ۹- بجز مج ۳: بود چو .  
۱۰- بتعلیقات بنگرید . ۱۰- (بنظر استاد فروزانفر شاید: بانگته مقنع، یا بانگته بن مقنع) .  
۱۱- (بنظر استاد فروزانفر: اعراب) . ۱۲- ن ۱، ن ۲، ج ۱، ک، ۳م: لفظ وی؛  
ک: نفطوی . ۱۳- ن ۱، ن ۲، ک، ک، ج ۱، ج ۲: ظهیر . ۱۴- ۲م، س ۲، ک: ابن معشر .  
۱۵- ۳م، ۱م، ۵م، حجت؛ س ۲: صحت . ۱۶- ن ۲: نی



- جز بوی خلق او نشناسد سموم تیر  
 ۱۵۰۵ آن سیدی که باد و کف درفشان او  
 آنجایگاه کانچمن سرکشان بود  
 هینی<sup>۵</sup> بگاه جنگ بتک خاسته ز کوه  
 ماند بساعتی زیکی روز خشم تو  
 تا اصل مردم علوی باشد از علی  
 ۱۵۱۰ همواره باش مهتر و میباش جاودان  
 جز تفت<sup>۲</sup> خشم او نبرد<sup>۱</sup> زمهریر دی<sup>۳</sup>  
 باشد خلیج رومی اند کتر از دوحوی<sup>۴</sup>  
 تو بو فلانی آن دگران ابنه و بنی<sup>۵</sup>  
 همین بزرگ باز نگردد به هین و هی  
 آنروز کاسمان بنوردند همچو طی<sup>۶</sup>  
 تا تخم احمد قرشی باشد از قصی  
 مه باش جاودانه و همواره باش حی

## ۴۵

## در وصف بهار و مدح ابو حریز بختیار محمد

- نوروز روزگار مجدّد کند همی  
 نرگس میان باغ تو گویی درم ز نیست<sup>۶</sup>  
 در لاله زار، لاله نعمان سرخ روی<sup>۷</sup>  
 وان نسترن چوناف بلورین دلبری  
 ۱۵۱۵ وان بر گهای بید تو گویی کسی بقصد  
 ضرب وارشاخ گل زرد هر شبی  
 از بهر آنکه زلف معقد نکو بود  
 وز باغ خویش باغ ارم رد کند همی  
 او راق عشرهای مجدّد کند همی  
 خالی ز مشک و غالیه برخد کند همی  
 کو نافرا میانه پر از ند کند همی  
 پیکانهای پهن زبرد کند همی  
 دینارهای گرد مجدّد کند همی  
 سنبل بیباغ زلف معقد کند همی

۱-ن ۲: نبود. ۲-ن ۲، س ۲: زمهریرودی ۳-ج ۱: دونی؛ ۴م: دوحی؛  
 ن ۱: دوحوی؛ ج ۲، ۲م: دجی؛ ن ۱ و حاشیه ن ۲: دوحی؛ نسخه‌های دیگر بجز س ۲: دوحی.  
 (این مصراع حدس «خلیج مغربی کم از نمی شود» (ص ۸۵ س ۲ حاشیه) را تأیید میکند.  
 ۴- یعنی توهیچون پدری و دیگران بمنزله پسر و دختر توهستند. ۵- ک: هستی. ۶-  
 تعلیقات نگرید. ۶-ن ۲: درم ز نیست. ۷- بجز ن ۱، ن ۱: سرخ رو.



وز بهر آنکه روی بود سرخ خوبتر  
 خور باز مجمری بفروزد بر آسمان  
 ابر گلابریز همی بر گلابدان  
 ابر سیاه باز مطراً کند بهار<sup>۱</sup>  
 بی عود، باد عود مثلث کند همی  
 باغ طری ستبرق رومی کند همی  
 بر سر عصابه زر رومی کند همی  
 سوسن سرین زیرم کجلی کند همی  
 لاله دل از فتیله عنبر کند همی  
 باد بزمین<sup>۸</sup> صناعت بانی کند همی  
 بلبل گلو گشاده سحرگاه بر درخت  
 بو حرب بختیار محمد، که رای او  
 طوبی بر آن قلم که بعنوان نامه بر<sup>۱۰</sup>  
 گر هیچ میر عمر مؤبد کند بفضل  
 ور هیچ خلق سعد کند طالع کسی  
 بی ابر، فعل ابر بهاری کند همی

گلنار روی خویش مورد کند همی  
 گویی که زر<sup>۱</sup> بتیغ مهرند کند همی  
 ۱۵۲۰ بر روی گل گلاب مصعد کند همی  
 هر که که روی خویش بر<sup>۲</sup> آورد کند همی  
 بی تاب<sup>۴</sup>، آب درع مزر<sup>۵</sup> د کند همی  
 بر بر<sup>۶</sup> (؟) همی قلاده زفر قد<sup>۶</sup> کند<sup>۷</sup> همی  
 در بر لباده بی ز زبرجد کند همی  
 ۱۵۲۵ نسرین دهان ز<sup>۸</sup> در<sup>۸</sup> منضد کند همی  
 خیری رخ از صحیفه عسجد کند همی  
 مرغ حزین روایت معبد<sup>۹</sup> کند همی  
 گویی تنای میر مؤبد کند همی  
 ارکانهای ملک مؤبد کند همی  
 ۱۵۳۰ بو حرب بختیار محمد کند همی  
 این میر عمر خویش مؤبد کند همی  
 او طالع کریمان اسعد کند همی  
 بی تیغ، کار تیغ هجر<sup>۱۰</sup> د کند همی

۱- همه جا: گذر (متن از استاد فروزانفر است). ۲- مج ۱، ن ۱، م ۳: ابر بهار باز کند مطرد سیاه؛  
 ن ۲: ابر بهار باز کند مطره سیاه؛ نسخه های دیگر بجز چ ۱: ابر سیاه باز کند مطرد سیاه.  
 ۳- ن ۱، م ۲، س ۱، س ۲، مج ۴: گرد خویش بر؛ ن ۲، ک، کا، مج ۲، مج ۳، مج ۵: که گرد خویش  
 بر. ۴- کذا؟ باید کلمتی باشد بمعنی آهن. ۵- مج ۲، مج ۳. در بر. ۶- م ۳،  
 ن ۲: قلاده فرقد. ۷- جای مصراع در نسخه ها يك سطر بالاتر است. ومعنی آن نیز  
 استوار نیست. ۸- بجز ن ۱: همه حا برین. ۹- بجز ن ۱، م ۱، مج ۵: مؤبد.  
 ۱۰- ن ۲: نامه بی.



رای موافق و نیت و اعتقاد او  
 ۱۵۳۵ کردارۀ سلیم ترین باعدوی خویش  
 اقبال کار مرد برای مسدّد است  
 برش<sup>۳</sup> قلاده ییست که هر خرد و هر بزرگ  
 بر هر کسی لطف کند و لطف بیشتر<sup>۴</sup>  
 چونانش همتی است رفیع و فراشته  
 ۱۵۴۰ باچا کران خویش و جزا چرا کران خویش  
 این عادتش طبیعی و جودش جبلی است  
 کان اختیار کار نیاید<sup>۷</sup> که بنده<sup>۸</sup> کرد  
 تا باد مشک بیز سارد بیست ماه  
 بر پای باد دولت میر بزرگوار  
 ۱۵۴۵ زوقوت و سیادت و سودد مباد دور

عالم بسان خلد مخلد کند همی  
 آنست کاین<sup>۱</sup> سلیم مسهد<sup>۲</sup> کند همی  
 او رای کارهای مسدّد کند همی  
 گردن بدان قلاده مقلد کند همی  
 بر احمد بن قوص بن احمد<sup>۵</sup> کند همی  
 کز فرق هر دو فرقد، مرقد کند همی  
 احسان بی نهایت و ییحد کند همی  
 هر عادت بی نه مرد مسعد<sup>۶</sup> کند همی  
 این اختیار میر محمد کند همی  
 عالم چو عارض بت امرد کند همی  
 کوپای حادثات<sup>۹</sup> مقید کند همی  
 کو قوت و سیادت<sup>۱۰</sup> و سودد کند همی

۴۹

## در مدح ولی بن عمران

جهاننا چه<sup>۱۱</sup> بد مهر و بد خو جهانی  
 بدرد کسان صابری اندرو تو  
 بهر کار کردم ترا آزمایش  
 چو آشفته بازار بازار گانی  
 بید نسامی خویش همد استانی  
 سراسر فریبی، سراسر زیبانی

- ۱- بنظر استاد فروزانفر: کش. ۲- ۲ج، ک، ن، ۲ (حاشیه)، ن، ۱، ج، ۱، مج ۲ (حاشیه)، مج ۳، مج ۴، س ۲، م ۲: مشهد؛ مج ۱: مسند (حاشیه مسهد).  
 ۳- ن ۲: امرش. ۴- ن ۲: بیشتر لطف. ۵- ۱۲، ۲۲، ۳۲ (ندارند)؛ س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ن ۲، ج ۱، ج ۲، ک: احمد بن قومی احمد (متن از استاد فروزانفرست و مراد از احمد... خود شاعر یعنی منوچهری است).  
 ۶- ر: معود. ۷- ک، ج ۲، س ۱، س ۲، م ۲، ۳: نیاید. ۸- مل: مرد.  
 ۹- ۲۲، س ۱، س ۲، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ن ۲: ج ۱، ج ۲، ک: کاینات.  
 ۱۰- مج ۲، مج ۳، ک، ج ۱، مل: زوقوت سیادت. ۱۱- ن ۲: چو.



وگر آزمایمت صدبار دیگر  
غبی<sup>۱</sup> ترکس ، آن کش غنی تر کنی تو  
نه امید آن کایچ بهتر شوی تو  
همه روز ویران کنی کار مارا  
ندانی که ویران شود<sup>۲</sup> کاروانگه  
توشاه بزرگی و ما همچو لشکر  
یکی را زبن بیستگانی<sup>۳</sup> نبخشی  
بود فعل دیوانگان این سراسر  
خوری خلق را و دهانت نیبم<sup>۴</sup>  
ستانی همی زندگانی ز مردم  
نباشد کسی خالصی از آفت تو  
تو هر چند زشتی کنی بیش باما<sup>۵</sup>  
ندانیکه<sup>۶</sup> ما عاشقانیم و بیدل  
اگر چند جان و تن ما گذاری  
بناچار یکروز هم بگذری تو

همانی همانی همانی همانی  
فروتر کس ، آن کش تو برتر نشانی ۱۵۵.  
نه ازمان آن کم تو دل نگسلانی<sup>۷</sup>  
نترسی که یکروز ویران بمانی  
چو بر خیزد آمد شد کاروانی<sup>۸</sup>  
ولیکن یکی شاه بی پاسبانی<sup>۹</sup>  
یکی رادوباره دهی بیستگانی<sup>۱۰</sup> ۱۵۵۵  
بعمد<sup>۱۱</sup> تو دیوانه ای یا ندانی<sup>۱۲</sup>  
خورنده ندیدم بدین بیدهانی  
از یرا درازت بود زندگانی  
مگر کاتفاقی کند آسمانی  
شود بیشتر با تومان مهربانی ۱۵۶.  
تو معشوق معشوق ما<sup>۱۳</sup> عاشقانی  
و گر چند دین و دل ما ستانی  
اگر چند ما را همی بگذرانی

۱- اصل : غمی . (متن از استاد دهخدا است) . ۲- تك : بگسلانی .  
۳- تك : بود . ن ۲ : ... کار و آنکه . ۴- كا ، ج ۱ ، مج ۲ ، مج ۳ ، مج ۴ ، مج ۵ : که بر  
خیزد آنکه شه کاردانی ؛ س ۲ ، چ ۲ : که برخیزد آنکه شه و کاروانی ؛ ك : که برخیزد آنکه  
شه کامرانی ؛ ن ۱ : که برخیزد آنکه شه و کاردانی ؛ ن ۲ : که برخیزد آن مهربان کاردانی ؛  
س ۲ : که برخیزد آنکه سرو کاروانی ؛ م ۲ : چو برخیزد آنکه شه کاروانی . ۵- (بنظر استاد  
دهخدا : شاه ناکاردانی ؟) . ۶- تك ، ك ، ن ۱ ، : بیشگاهی . ۷- تك ،  
ن ۱ : بیشگانی . ۸- بجز «د» و فرهنگ آندراج ذیل لقب دیوانه : بعمری . ۹- بجز  
د : و . ۱۰- ن ۱ : بدانی . ۱۱- ن ۲ : نیبم دهانت . ۱۲- بجز الف : برما .  
۱۳- ن ۱ ، ن ۲ ، ج ۱ ، تك : بدانیکه . ۱۴- ج ۱ ، ن ۱ ، ن ۲ ، مل : برانسخ دیگر بجز  
ر : هر .



مراهر زمان پیش خوانی و هر که  
 ۱۵۶۵ بزرگ تواین بار غره نگردم  
 خریدار دارم بسی از تو من به  
 خریدار من تاج امرانیان است  
 رئیس مؤید علی محمد  
 همان سهم او<sup>۱</sup> سهم اسفندیاری  
 ۱۵۷۰ شنیدم که موسی عمران ز او<sup>۲</sup>  
 بعداً علی<sup>۳</sup> بن عمران باخر  
 الا ای رئیس نفیس معظم  
 — کثیر الثواب<sup>۴</sup> وقلیل العتابی  
 نه مرد شرابی که مرد ضرابی  
 ۱۵۷۵ شنیدم که ریگ سیه را بگیتی  
 تود روز هیجا<sup>۵</sup> سویدای جنگی  
 چو شمشیر تو رنگرز من ندیدم  
 اگر عقل فانی نگردد، تو عقلی  
 زنadan گریزی، بدانای شتابی  
 ۱۵۸۰ عتابی کنم باتو ای خواجه بشنو  
 سخنهای منظوم شاعر شنیدن  
 اگرچه رهی راتو کمتر نوازی<sup>۶</sup>  
 من ایدون چوبازم که زی تو شتابم

که پیش تو آیم زپیشم برانی  
 گرانجیل و توداة پیشم بخوانی  
 چرا خدمت تو کنم رایگانی  
 تو خود خادم تاج امرانیانی  
 کز ایزد بقا خواهش جوادانی  
 همان عدل او<sup>۱</sup> عدل نوشیروانی  
 پیغمبری افتاد از شبانی  
 رسد زبن ریاست بصاحبقرانی  
 که گشتاسب تیری و رستم کمانی  
 ثقیل الر<sup>۲</sup> کاب<sup>۳</sup> و خفیف العنابی  
 نه مرد طعامی که مرد طعمانی  
 نکردست<sup>۴</sup> کس حمری و بهرمانی  
 بکردی بشمشیر<sup>۵</sup> حمرای قانی  
 که ریگ سیه را کند ارغوانی  
 و گر جان همیشه بماند، توجانی  
 ز محنت رهانی، بدوات رسانی  
 بحق کریمی، بحق جوانی  
 بود سیرت و شیمت خسروانی  
 پرهیزی<sup>۶</sup> از درد سر و زگرانی  
 اگر چند از دست خود بر پرانی

۱- مع: آن . ۲- ن: کثیر الثوابی . ۳- ن: ثقیل الر کابی . ۴- (بنظر  
 استاد دهخدا: بدستان شنیدم که ریگ سیه را - بکرده است...) . ۵- ن: زشمشیر .  
 ۶- (بنظر استاد دهخدا: کبتر نوازی) . ۷- (بنظر استاد دهخدا: پرهیزی ۴)



- من از منزل دور قصد تو کردم  
 ۱. نشستم بر آن بیسراك<sup>۱</sup> سماعی<sup>۲</sup>  
 یکی جعد مویی، هیونی سبکرو  
 تکاور یکی<sup>۴</sup>، خارهدری<sup>۵</sup>، توگفتی  
 زبان در میان<sup>۶</sup> دو لب چون نیامی<sup>۷</sup>  
 بریدم شب تیره و روز روشن  
 رسیدم بتزدیک<sup>۸</sup> تو شعر گویدان  
 بامید آن تا کنم خدمت تو  
 شنیدم که اعشی<sup>۹</sup> بشهر یمن شد  
 برو خواند شعری<sup>۱۱</sup> بالفاظ تازی  
 یکی کاروان اشتر گشن دادش<sup>۱۲</sup>  
 شنیدم که سوی خصیب ملک شد  
 یکساعت او هم دهانش بیاکند  
 علی بن براهیم از شهر موصل  
 چو قصد عراقی کند قیروانی  
 فروشته دو لب، چولفج زبانی ۱۵۸۵  
 توگویی یکی محملی<sup>۳</sup> مولتانی  
 چویوزاز زمین برجهد، کش جبهانی  
 که ناگه ازو برکشی<sup>۷</sup> هندوانی<sup>۸</sup>  
 ابا رنج بسیار وبس ناتوانی  
 چونتزدیک<sup>۸</sup> هارون، صریع الغوانی<sup>۹</sup> ۱۵۹۰  
 رها کردم از محنت اینجهانی  
 سوی هوذة بن علی الیمانی<sup>۱۰</sup>  
 بشیرین معانی و شیرین زبانی  
 هر اشتر بسان کبی از کلانی  
 بمدحتگری بونواس بن هانی ۱۵۹۵  
 بیاقوت و بیجاده و بهرمانی<sup>۱۳</sup>  
 بیامد به بغداد در شعر خوانی

۱-ن ۲: پیرلوك (در حاشیه ما تدمتن ما). ۲-ظاهر آ یعنی شتری که بشنیدن آواز خو گرفته است.  
 ۳-ن ۲، مج ۲، مج ۳، مج ۴: محمل؛ ك، س ۲: محملی؛ مج ۵: محملی. ۴- بجز كا: تکی.  
 ۵-اصل: دودندان (متن از استاد دهخداست). ۶- همه جا: همچو نائی (متن تصحیح  
 استاد فروزانفر است). ۷-ن ۲: بر کشد. ۸-هندوانی یعنی شمشیر هندی.  
 ۹-ك: صریح الغوانی؛ ج ۱، م ۲، ن ۲، ج ۲: صریع الثوانی؛ مج ۴: صریع الثوانی؛ مج ۲: صریع-  
 الثوانی، مج ۱، م ۱: صریح الغوانی؛ س ۲: صریع الغوانی؛ ك: صریع الغوانی؛ بتعلیقات  
 بنگرید. ۱۰-م ۲، س ۱، س ۲، مج ۲. مج ۴، ن ۱، ن ۲، ج ۱، ج ۲، كا ك: سوده بن...؛  
 ك: سوده بن...؛ مج ۱: سوده...؛ مج ۵، م ۱: هوذة... (متن از نسخه م ۳ است). و صورت  
 صحیح کلمه «یمانی»، «یمامی» است و شاعر بضرورت شعری آنرا بصورت متن آورده.  
 ۱۱-ن ۲: برو شعر خواندی. ۱۲-ر: اشترش داد بختی. ۱۳- همه جا:  
 بیجاده بهرمانی (متن تصحیح قیاسی است).



- بداش همانکه رشید خلیفه  
 مدوی تاج عمرانیان هم بدیشان  
 ۱۶۰۰ تو زان پادشان همی نیستی کم  
 اگر کمتری تو ازیشان بنعمت  
 نه من نیر کمتر ازان شاعرانم  
 و گر کمتر من از ایشان بمعنی<sup>۳</sup>  
 نه نیز از تو آن خواسته چشم دارم  
 ۱۶۰۵ من از تو همی مال توزیع خواهم  
 بیندیش از آن روز کاندرا مظلالم<sup>۴</sup>  
 کسی کو کند میزبانی کسی را  
 الا تا بیارد سرشک بهاری  
 بزی با امانی و حور قبایی  
 ۱۶۱۰ بر آن وزن این شعر گفتم که گفتم  
 اشاقک<sup>۵</sup> واللیل ملقی الجران<sup>۶</sup>
- بواصل<sup>۱</sup> دوسه بدره از زر کانی  
 بیامد منوچهری دامغانی  
 از آن پادشاهان بری بی گمانی<sup>۲</sup>  
 بهمت از ایشان فرونی تودانی  
 بیاب مدیح و بیاب معانی  
 از آنان فروتم بشیرین زبانی<sup>۳</sup>  
 که باشد بدان<sup>۴</sup> مر ترا بازبانی<sup>۵</sup>  
 بدین خاصکات یگان و دو گانی  
 بتوزیع کردی مرا میزبانی  
 نباید که بگریزد از میهمانی  
 الا تا بروید<sup>۶</sup> گل بوستانی  
 برود غوانی و لحن اغانی  
 ابوالشیرین<sup>۷</sup> اعرابی باستانی  
 غراب بنوح علی غصن بان<sup>۸</sup>

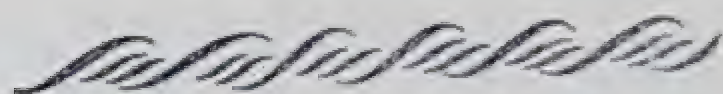
۱- (بواصل، یعنی نقد و بغیر حواله). ۲- اصل بر استی نهانی، (متن از استاد دهخداست).  
 ۳- ن ۲: بنعمت. ۴- مرجع ضمیر ایشان و آنان در این بیت یکی است.  
 ۵- ج ۱، ج ۲، کا، مج ۲: بر آن. ۶- ن ۲: بازمانی (حاشیه بازبانی)؛ نسخه های دیگر بجز  
 کا، ج ۲: بازبانی (نظر استاد دهخدا: که باشد بر آن مر ترا بازمانی؟) و بهر حال مورد  
 تأملست. ۷- بجز ن ۲: همه جا: روزگار مظلالم. ۸- ن ۲: بیالد، ۹- ج ۱، ج ۲،  
 ن ۲، مج ۲: ابوشیث. ۱۰- همه جا: ساقبل. ۱۱- ک: ... الخرائی؛ ن ۲: ... الجرائی؛  
 ن ۱: بلحن الجرائی. ۱۲- ن ۱: بانی.



در مدح ابو الحسن عمرانی<sup>۱</sup>

صنما گرد سرم چند همی گردانی  
 یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی  
 از حد و غایت نافرمانی درمگذر<sup>۲</sup>  
 دل من بردی و از خویشتم دور کنی  
 مهر بانی نکنی بر من و مهرم طلبی  
 بیوفایی کنی و نادان<sup>۳</sup> سازی تن خویش  
 نبوی راضی گرزانکه امیرت خوانم  
 از تو ما را نه کنار و نه پیام و نه سلام  
 گویی: اندر دل پنهانت همی دارم دوست  
 مکن ای دوست که بیداد نشانی نگذاشت  
 خواجه رسید سادات رئیس الرؤسا

زشتی از روی نکوزشت بود، گردانی  
 یا مکن وعده هر آنچه که آن نتوانی  
 که بدیدارست اندازه نافرمانی<sup>۳</sup>  
 بر نیاید صنما کار بدین آسانی ۱۶۱۵  
 ندهی داد و همی داد زمن بستانی  
 نیستی ای بت یکباره بدین نادانی  
 من بدان راضی باشم که غلامم خوانی  
 مکن ای دوست که کیفر بری و درممانی  
 به بود دشمنی از دوستی پنهانی ۱۶۲۰  
 عدل باز آمد<sup>۴</sup> بابو الحسن عمرانی  
 همچو خورشید ببخشندگی و رخشانی



۱- در نسخه ها این قصیده عنوان ندارد، ما عنوان متن را از خود قصیده برداشته ایم

۲- ن ۲: بگذر. ۳- ن ۲: بیفرمانی. ۴- بجز موهمه جا: تاوان.

۱۳- ن ۲: باز آید. ۵- دنباله قصیده ظاهراً از دست رفته است.



۴۸

## در مدح خواجۀ طاهر

بینی<sup>۱</sup> آن نیچاده عارض لعبت حمیری قبای

سنبلش چون بر طوطی، روی چون قر<sup>۲</sup> همای

جعد پرده پرده درهم<sup>۳</sup> همچو چتر<sup>۴</sup> آبنوس

زلف حلقه حلقه برهم، همچو مشک اندوده<sup>۵</sup> نای

دل، جراحت کردش آن زلفین<sup>۶</sup> و چون زلفینش را

۱۶۲۵

بر جراحت بر نهی راحت پدید آرد خدای

زانکه زلفش کژدمست و هر که را کژدم گزید

مرهم آن زخم را کژدم نهد کژدم فسای<sup>۷</sup>

ای بسا شورا که از آن زلفکان<sup>۸</sup> انگیختی

گر نترسیدی تو از منصور عادل کدخدای<sup>۹</sup>

طاهری، گوهر<sup>۱۰</sup> نژادی، از نژاد طاهری

عزم او: عزم و کمال او: کمال و رای: رای

کامگاری کوچو خشم خویشتن راند به روم

طوق زرین را کند در گردن قیصر درای

گریمر زنده بودی، بر زبان جبرئیل

۱۶۳۰

آمدی درشان جودش آیت از عرش خدای<sup>۱۱</sup>

۱- مل: ای تنبت. ۲- بجز ک: پر. ۳- توده توده برهم: ن ۲: ... بر رخ.

۴- ک، س ۱، س ۲، ک، چ ۲، م ۲، میج ۴، ن ۱، ن ۲: خویشتر از. ۵- م ۳، ن ۲: کرد آن...

۶- این مضمون را شاعر ضمن مسطعات بکار برده است، بدان اشارت خواهیم کرد.

۷- بجز ن ۲: کزان زلفینکان. ۸- س ۱، س ۲، ک، ک، چ ۲، م ۲، میج ۳، ن ۱: گر

پرسیدی ز تو منصور...: ن ۲: ... عالی کدخدای: میج ۲: که نترسیدی تو از منصور...: نسخه های

دیگر بجز چ ۱، میج ۳: گر نترسیدی ز تو منصور... ۹- د: طاهر نیکو.

۱۰- معری گوید نزدیک بدین مضمون:

وان تقدم فی عهد مضوانزلت فی شانه محکم الايات والحکم (ازافادات استاد فروزانفر).



از فراز همت او آسمانرا نیست راه  
 وز ورای<sup>۱</sup> مُلکَت او این زمین را نیست جای<sup>۱</sup>  
 نیست خالی بزم او از باش باش و نوش نوش  
 نیست خالی رزم او از گیر گیر و های های  
 روز رزم او نگیرد عز<sup>۲</sup> عزرائیل جان  
 روز بزم او<sup>۳</sup> بماند جبرئیل از وای وای  
 گر کسی گوید که در گیتی کسی برسان اوست<sup>۴</sup>  
 گر همه پیغمبری باشد، بود یافه درای<sup>۵</sup>  
 آفرین زان مرکب میمون که دیدم بر درش  
 ۱۶۳۵ مرکبی زین کرده و خاره<sup>۶</sup> بر و جادو ربای  
 گور جست و گاو پشت و گرگ ساق و کرگ روی<sup>۷</sup>  
 ببر گوش<sup>۸</sup> و رنگ چشم و شیر دست و پیل پای  
 چون بر آری تازیانه بگسلد زنجیر وی<sup>۹</sup>  
 چون زنی نعلش، شکالش بس بود بند قبای  
 گر بگردانی بگردد، و بر انگیزی دود<sup>۱۰</sup>  
 بر طراز عنکبوت و حلقه ناخن پرای<sup>۱۱</sup>

۱ - نظیر مضمون : از فراز همت - نیست جای - نیست نیکوتر از عبادان دهی .  
 ۲ - س ۱، س ۲، ن ۲: عز... ۳ - ن ۲: روز عزم او . ۴ - ك : گر کسی گوید  
 بگیتی کس بان اوست گوی . ۵ - (یافه سرای نظر . استاد دهخدا) .  
 ۶ - ن ۲: بوی . ۷ - اصل تیز گوش . (متن تصحیح قیاسیت) . ۸ - ن ۲: پیل .  
 ۹ - بجز ن ۲: رود . ۱۰ - مج ۳، ج ۱، س ۲، ن ۲: ربای؛ ك کا، چ ۲، م ۱، م ۲، م ۳، ن ۱ :  
 برای . (متن از «س ۱» است . و مضمون بیت نظیر مضمون بیت ۱۰۷۵) .



وان قلم بین درنانش چون یکی معشوقه‌یی<sup>۱</sup>  
 گه نشیب و گه فراز و گاه وصل و گاه نای<sup>۲</sup>  
 مرکبی دریاکش و طیاره‌یی عنبر فشان<sup>۳</sup> ۱۶۴۰  
 دایه‌یی در پرور و دوشیزه‌یی یاقوت زای  
 ای خداوندیکه فرمان ترا مانند<sup>۴</sup> همی  
 تخت خان و طوق فور و تیغ قیصر تاج رای  
 همچنین لشکرکش و دشمن‌کش و دیناربخش  
 همچنین گیتی‌خور و میری کن و نیکی فزای  
 فرو روی خویشتن را بر فراز و بر فروز  
 ناصح و بد خواه خود را بر<sup>۵</sup> نشان و در ربای  
 دوستان را بند بشکن، دوست پرور، خوان ببخش<sup>۶</sup>  
 دشمن و اعدا شکن، بردار کن، کین آزمای  
 اسب تاز و زیر ساز و بم نواز و گوی باز ۱۶۴۵  
 جود کار و دل ربای و می ستان و دن ستای  
 گردن ادبار بشکن، پشت دولت راست کن  
 پای بد خواهان ببند و دست نیکان برگشای  
 جام گیر و جای دار و نام جوی و کام ران  
 بت فریب و کین گداز و دین پژوه و ره نمای  
 خازن را گو بسنج<sup>۷</sup> و رایضت را گو بران<sup>۸</sup>  
 شاعر را گو بخوان<sup>۹</sup> و صاحب را گو بیای<sup>۱۰</sup>

۱- اصل، معشوقه‌یی، (متن از استاد دهخداست). ۲- نای بجای نای آمده است.  
 ۳- بجز مل: آتش فشان؛ ك (بیت را ندارد). ۴- سن ۲: باید. ۵- ن ۲: در. ۶- سن ۲:  
 ... بر فراز جام بخش؛ م ۱: ... جوی بخش؛ ن ۱، ج ۱، ك، میج ۲، میج ۴: ... بر در خوان  
 ببخش. ۷- بجز ن ۲: گو که سنج. ۸- بجز ن ۲: گو که ران. ۹- بجز ن ۲:  
 گو که خوان. ۱۰- بجز ن ۲: گو که پای.



حاسدت را گو : گریز و ساقیت را گو که ریز

ناصحت را گو : نشین و مطربت را گو : سرای

۱۶۵۰

چون بیابی مهر و کین : آنرا بین ، اینرا ستر

چون ببینی بخل و جود : اینرا گزین ، آنرا گزای

نافه را<sup>۱</sup> و مشک را و سیم را و جام را

برنواز و بر فتال<sup>۲</sup> و بر فشان و برگرای

ملك ده ، لشکر شکن ، خنجر کش و مغفر شکاف

گنج نه ، باره فکن ، شمشیر زن ، بخت آزمای

عشق ، مهر و زلف و خال و روی و چشم و خط و لب

ورز و کار و بوی و مال<sup>۳</sup> و بوس و بین و خار و خای

اسب و اشتر ، زر<sup>۴</sup> و سیم و جام و جود و مشکناپ

رام گیر و برفشان و برفراز<sup>۵</sup> و برگرای<sup>۶</sup>

۱۶۵۵

هر نشاطی را بخواه و هر مرادی را بجوی

هر وفایی را بیاب و هر بقایی را بیای

جز بخیال آنرا مروب و جز لئیمانرا میند

جز معادی را مکوب و جز موالی<sup>۷</sup> را مپای



۱- ن ۲ : جان را . ۲- اصل : برچشان . (متن از فرهنگ جهانگیری است و بهر

حال لف و نشرهای بیت استوار نیست) . ۳- اصل : مال و بوی . (متن تصحیح

قیاسیست) . ۴- کذا و شاید برفتال . و در آن حال در مصراع اول «مشکناپ» باید

بجای «جام و جود قرار گیرد» ۵- ن ۲ : برگزای . ۶- نظر بکلمه معادی ،

بهترست موالی بضم میم یعنی بصیغه مفرد خوانده شود .



در مدح فضل بن محمد حسینی<sup>۱۲</sup>

- یکی سخت بگویم گرازدهی شنوی  
 سبوی<sup>۱</sup> بگزین، تا گردی از مکاره دور  
 ایا کریم زمانه علیک عین الله  
 تویی که فاتح<sup>۲</sup> مغموم این سپهر بوی<sup>۳</sup> ۱۶۶۰
- اگر زهیبت تو آتشی بر افروزند  
 بنیکویی نگری، گرهمی بکس نگری  
 عذاب دوزخ آنجا بود کجا تویی  
 برند آن توهر کس، تو آن کس نبری  
 اگر قوام زمانه بر آفتاب بود ۱۶۶۵
- نیاید از تو بخیلی چو از رسول دروغ  
 سخاوت تو و رای بلند و طالع و طبع  
 وفا و همت و آزادگی و دولت و دین  
 چو بو شعیب و خلیل و چو قیس و عمرو و کمیت  
 چو ابن رومی شاعر، چو ابن مقله دبیر ۱۶۷۰
- یکی رهت بنمایم اگر بدان بروی  
 برو بدان ره<sup>۴</sup> تا جاودانه شاد بوی  
 تویی که چشمه خورشید را بنورضوی  
 تویی که کاشف مکر و<sup>۵</sup> این زمانه شوی  
 بر آسمان بر، استارگان شوندشوی<sup>۶</sup>  
 بمردمی گروی گرهمی بکس گروی  
 ثواب جنت آنجا بود، کجا تو بوی  
 دوندزی تو همه کس، توزی کسی ندوی  
 تو آن «زمانه قوامی» که آفتاب توی<sup>۷</sup>  
 دروغ بر تو نگنجد، چو بر خدای دوی  
 نه منقلب<sup>۸</sup>، نه مخالف، نه منکسف، نه غوی  
 نکوی و عالی و محمود و مستوی و قوی  
 بوزن و ذوق عروض و بنظم و نثر و روی  
 چو ابن معتر<sup>۹</sup> نحوی، چو اصمعی لغوی

۱- در نسخه‌ها این قصیده عنوان ندارد، برای اطلاع بتفصیل دلایل انتخاب عنوان فوق به تعلیقات نگاه کنید. ۱- (بنظر استاد فروزانفر: صبح) ۲- ك: بدایره؛ نسخ دیگر: بر آن ره: (متن تصحیح قیاسیت بر اساس نسخه ك). ۳- (بنظر استاد دهخدا: فارح؟) ۴- همه جا بجز مل: بدی؛ ن ۲: بری ۵- در مجمع الفصحاء (ج ۱ ص ۵۶۰ مکروب). ۶- (شوی = بریان)، ۷- ۱۴: زوی؛ ۳: ضوی؛ مج ۵ (حاشیه) روی. مج ۲، مج ۳، مج ۴، س ۱؛ س ۲: نوی. (آفتاب تو، یعنی آفتاب تاب (استاد دهخدا). ۸- (نظر استاد دهخدا - نه منقطع). ۹- ۱۴، ۲، ۳، ج ۲، ك، مج ۱، مج ۴، ن ۲، س ۱، س ۲: عمر. ۱۰- س ۲، مج ۱، ك، کا، ۲: ابن معشر؛ مج ۵: ابن معشر.



بلا و نعمت و اقبال و مردی و تنای  
بمردمی تو اندر زمانه مردم نیست  
ز همت و هنر توش گفت ماندستم  
بمشتریت گمانی برم بهمت و طبع  
بگاه خلعت دادن ، بگاه صلۀ شعر  
مدیح تو متنبی بسر نیارد برد  
بزرگوارا ، نام آورا ، خداوندا  
حدیث رقعۀ توزیع بر تو عرضه کنم  
هزار سال همیدون بزی پیروزی ✽

بری و آری و توزی<sup>۱</sup> و کاری و دروی  
که رای تو بعلو<sup>۲</sup> ست و باب تو علوی  
که ایمنی تو برو و بر آسمان نشوی  
که همچو هور<sup>۳</sup> لطیفی و همچو نورقوی  
نه سیم تو ملکی و نه زر<sup>۴</sup> تو هروی ۱۶۷۵  
نه بو تمام و نه اعشی نه قیس و نه طحوی<sup>۵</sup>  
حدیث خواهم کردن بتو یکی نبوی  
چنانکه عرضه کند دین بمانوی منوی<sup>۶</sup>  
بمردمی و بآزادگی و نیک خوی

۵۰

### در مدح ابراهیم بن علی بن موسی<sup>۷</sup>

رفت سرما و بهار آمد چون طاووسی  
بسوی روضه برون آمد هر محبوسی ۱۶۸۰  
هر زمان نوحه کند فاخته ، چون نوحه گری  
هر زمان کبک همی تازد ، چون جاسوسی  
بر سر سرو زند : پرده عشاق ، تذرو  
ورشان نای زند ، بر سر هر مغروسی  
بر زند نارو ، بر سرو سبزی ، سرو سبزی  
بر زند بلبل بر تارک گل ، قالوسی

۱- اصل : دوزی. (متن از استاد دهخداست). ۲- مج ۱: روز؛ مج ۴، مج ۵: مور؛  
ک، ن ۲، ۲م: حور؛ س ۱، س ۲: آذر. ۳- طهوی (نظر آقای گلشن). غنوی نیز ممکن است.  
۴- منوی = مانوی (بتعلیقات بنگرید). ۵- این قصیده در نسخه‌ها عنوان  
ندارد، ما عنوان متن را از خود قصیده برداشته ایم.



دم هر طوطیکی چون ورق سوسن تر<sup>۱</sup>

باز چون دسته سوسن دم هر طاووسی  
بشهر گاهان ، نساگاهان آواز کلنگ

راست چون غیو کند صفدر در کردوسی

چون صفیری بزند کبک دری در هزمان<sup>۲</sup> ۱۶۸۵

بزند لقلق بر کنگره بر ، ناقوسی<sup>۳</sup>

رعد ، پنداری طپال همی طبل زند

بر در بسوالحسن بن علی بن موسی<sup>۴</sup>

آن رئیس رؤسای عرب و آن عجم<sup>۵</sup>

که همی ماند بر تخت چو کیکاوسی<sup>۶</sup>

۵۱

### در مدح خواجه ابراهیم زوزنی

نوروز روزگار نشاطست و ایمنی  
بر یاسمین عصابه<sup>۷</sup> در منتد<sup>۸</sup> است  
خیل بهار خیمه بصحرا برون زند ۱۶۹۰  
از بامداد تا شبانگاه می خوری  
بر ارغوان قلاده یاقوت بگسلی  
پوشیده ابر دشت بدیبای ارمنی  
بر ارغوان طویله یاقوت معدنی  
واجب کند<sup>۹</sup> که خیمه بصحرا برون زنی<sup>۱۰</sup>  
وز شامگاه تا بشهرگاه گل چنی<sup>۱۱</sup>  
بر مشک بید<sup>۱۲</sup> نایره عود بشکنی

۱- ن ۲ : بر . ۲- هزمان = هرزمان ۳- قافیه این بیت مورد تأملست مگر

اینکه «ناقوسی» از آهنگها نباشد . ۴- مل : ... بوالعلی ناموسی ؛ مو : بوالحسن

بن علی ناموسی ؛ در مجمع الفصحاء : ... قابوسی . ۵- ن ۲ : و آل عجم .

۶- بکیکوسی هم ممکن است . (استاد فروزانفر) . ۷- بجز ن ۲ : مرصع .

۸- بجز ن ۲ : بود . ۹- این بیت و بیت بعد در ج ۱ جهانگشای جوینی آمده است .

۱۰- اصل : کنی (متن از استاد دهخداست) . ۱۱- ن ۲ : بیدمشک .



بر گل همی نشینی و بر گل همی خوری  
 در ست ناخریده و مشکست رایگان<sup>۱</sup>  
 نرگس همی رکوع کند در میان باغ  
 دارد خجسته غالیه دانی زسندروس  
 نرگس بسان کفه سیمین ترازو نیست  
 ماند بسینه و دم طاووس شاخ گل  
 دورویه گل چو دایره بی از سرخ<sup>۲</sup> دیبه است  
 باطنش هست دیگر و ظاهرش دیگرست  
 نرگس بسان چرخ بشش پر<sup>۳</sup> ه آسیاست<sup>۴</sup>  
 چرخش ز زر زرد کنی و انگهی درو  
 شاخ بنفشه بر سر زانو نهاده سر  
 شیخ العمید<sup>۵</sup> سید صاحب<sup>۶</sup> که ذوالجلال  
 هرگز منی نکرد و رعوت ز بهر آنک  
 از همت بلند بدین مرتبت رسید  
 او را ز ریمنی گهر پاک باز داشت  
 آید بسوی او ز همه خلق محمدمت  
 از جام انگبین نثرابد<sup>۷</sup> جز انگبین

بر خم همی خرامی و بردن همی دنی  
 هر چند برفشانی و هر چند بر چنی  
 زیرا که کرد فاخته بر سرو<sup>۸</sup> مؤذنی ۱۶۹۵  
 چون نیمه بی بغیر سارا بیباکنی  
 چون زر<sup>۹</sup> جعفری بمیانش در افکنی  
 چون مشک و در<sup>۱۰</sup> ودانه<sup>۱۱</sup> درو بر پراکنی  
 چون پشت او برشته زر<sup>۱۲</sup> ین بیازنی  
 گویی شد ست این گل دوروی باطنی<sup>۱۳</sup> ۱۷۰۰  
 آن چرخ آسیا که ستون زمردین کنی  
 دندان<sup>۱۴</sup> بلورین گردش فرو کنی<sup>۱۵</sup>  
 مانده مخالف بوسهل زوژنی  
 نعمتش داد و صحت تن داد و ایمنی  
 رسوا کند رعوت و رسوا کند منی ۱۷۰۵  
 هرگز بمرتبت نرسد مردم دنی  
 ممکن نباشد از گهر پاک ریمنی  
 چون با نشیمن<sup>۱۶</sup> آید مرغ نشیمنی  
 از نفس او نیاید الا لطف کنی

۱- ن ۲: بی بها ۲- بجز ن ۲: در باغ؛ د: بر گل. (شاید: بر گوز، درخت گردو). ۳- ن ۲: در دودانه. ۴- ن ۲: چو دایره بر سرخ؛ نسخ دیگر: چو دایره سرخ. (متن از استاد دهخداست).  
 ۵- ن ۱، ن ۲، ک، ج ۱: گوهر. ۶- بتعلیقات نگاه کنید. ۷- ک: یکی پر...؛ نسخ دیگر: یکی پر آسیا (آسیای). (متن از استاد دهخداست بدلیل: بر سر هر نرگسی ماهی تمام شش ستاره بر کنار هر مهی بیت ۱۴۰۰ از خود شاعر.  
 ۸- ج ۱، ۲، مج ۲: بر کنی؛ نسخ دیگر: تو در کنی. (متن از استاد دهخداست).  
 ۹- ن ۲: شیخ السید. ۱۰- م ۱، ۳، مج ۵: سید و صاحب.  
 ۱۱- ن ۲: زی ... ۱۲- ن ۱: به بر آید. (بنظر استاد دهخدا: نه بر آید).



۱۷۱۰ هست او شریف و همت او همچو او شریف

رای موافق و نیت و اعتقاد او

هستند شاهرآ خلفای دگر جز او

خورشید را ستاره بسی هست بر فلک

احسان شهریار بتعلیم نیک اوست

۱۷۱۵ ای ذونسب باصل خود و ذوفنون بعلم

با عز مشك ویژه و با قدر گوهری

نامردمی<sup>۷</sup> نورزی و ورزی تو مردمی

خرمن ز مرغ گرسنه خالی کجا بود

تا حرف بی نقط بود و حرف با نقط

۱۷۲۰ عمر و تن تو باد فزاینده و دراز

هست او سنی<sup>۱</sup> و همت<sup>۲</sup> او همچو او سنی

از روزگار تو سن برداشت تو سنی

لیکن بکام اوست دل شاه معنی<sup>۳</sup>

لیکن بماه باز<sup>۴</sup> دهد نور و روشنی

چون قوت<sup>۵</sup> بهار بیاران بهمنی

کامل تو در فنون زمانه چو یک فنی<sup>۶</sup>

با جاه زر<sup>۷</sup> ساوی و با نفع آهنی

ناگفتنی<sup>۸</sup> نگویی و گویی تو گفتنی

ما مرغکان گرسنه تو بار<sup>۹</sup> خرمنی<sup>۱۰</sup>

تا خط<sup>۱۱</sup> مستوی بود و خط<sup>۱۲</sup> منحنی

عیش خوش تو باد گوارنده و هنی

### در صنعت جمع و تقسیم و مدح فرماید

بزن ای ترک آهو چشم آهو از<sup>۱۱</sup> سرتیری

که باغ و راغ و کوه و دشت پر ماهست و پر شعری

۱- اصل: هنی (متن از استاد دهخداست). ۲- ظاهر آ: نعمت (نظر استاد فروزانفر).

۳- همه جا: مفتنی (تصحیح آقای گلشن). ۴- اصل: بیا هتاب. (متن از استاد دهخداست).

۵- بجز ن: ۲ در ۶- مج: ۴، ک: ۱، س: ۲، ن: ۱، چ: ۲، م: ۲ یکی

فنی: ۱۴، ۳۴: بهر فنی: مج: ۵: یکی فنی (حاشیه: بهر فنی). ۷- ن: ۲: تا مردمی.

۸- ن: ۲: تا گفتنی. ۹- ک: ۱، چ: ۱، س: ۲، مج: ۲، مج: ۵: باز: ۱: یار. (بنظر استاد دهخدا: یاری تو).

۱۰- (این بیت در کتاب المعجم و هم در دیوان فرخی آمده است، بتعلیقات نگاه کنید).

۱۱- استاد دهخدا نوشته اند: بگمان من: اهوازی.



یکی چون خیمه خاقان، دوم چون خرگه خاتون

سیم چون حجره قیصر، چهارم قبه کسری

گل زرد و گل خیری و بید و باد شبگیری<sup>۱</sup>

ز فردوس آمدند امروز سبحان الذی اسری \*

یکی چون دو رخ و امق، دوم چون دولب عذرا

سیم چون گیسوی مریم، چهارم چون دم عیسی

۱۷۲۵

بتالد مرغ با خوشی، بیالد مورد<sup>۲</sup> با کشی

بگرید ابر با معنی، بخندد برق بی معنی

یکی چون عاشق بیدل، دوم چون جعد معشوقه

سیم چون مژده مجنون، چهارم چون لب لیلی<sup>۳</sup>

گهی بلبل زند بر زیر و گه صاصل زند بر بم

گهی قمری کند از بر، گهی ساری کند املی

یکی مقصوره عتاب و دیگر چامه دعبل<sup>۴</sup>

سدیگر مخلص اخطل، چهارم مقطع اعشی

زبان و ارغوان و اقحوان و ضیمران نو

جهان گشتست از خوشی بسان لات و العزی

۱۷۳۰

یکی چون زمردین بیرم، دوم چون بسدین مجمر

سیم چون مرمرین افسر، چهارم عنبرین مدری<sup>۵</sup>

۱- ن ۲: نوروژی. بتعلیقات نگاه کنید. ۲- ۱۴: سرو؛ ۳م، مج ۲: مورد.

۳- نسخه «ك» از اینجا بعد را ندارد. ۴- ن ۱، ج ۲، مج ۳: عابد...؛ س ۲:

عانت...؛ ن ۲: غایت... (درحاشیه: عابد و غائب) نسخه های دیگر: مقصوره غائب دو دیگر ماجد اعقل (متن تصحیح استاد فروزانفر است که نسخه «ر» آنرا تأیید میکند).

۵- ۱۴، ۳م، مج ۵: عنبرین بدری؛ ن ۱: عنبر...؛ س ۱، س ۲، مج ۴، مج ۵: عنبر بدری؛

نسخه های دیگر: عنبرین بدری (متن از استاد فروزانفر است).



گل زرد و گل دورو<sup>۱</sup>، گل سرخ و گل نسرین  
 ز درد و داغ دادستند ما را خط استغنی  
 یکی چون روی بیماران، دوم چون روی می خواران

سیم چون دست باحنی<sup>۲</sup> چهارم دست بی حنی  
 بزیر گل زند چنگی، بزیر سرو بن نایسی

بزیر یاسمین عروۃ، بزیر نسترن عفری<sup>۳</sup>  
 یکی نی<sup>۴</sup> بر سر کسری، دوم نی بر سر شیشم

سدیگر پرده سرکش، چهارم پرده لیلی<sup>۵</sup>  
 حمام و فاخته بر شاخ<sup>۶</sup> و تر<sup>۷</sup> و قمری اندر گل ۱۷۳۵

همی خوانند اشعار و همی گویند یا لهنفی  
 یکی چون بشر بن حازم<sup>۸</sup>، دوم چون عمر و بو یحیی<sup>۹</sup>

سیم چون اعشی همدان<sup>۱۰</sup>، چهارم نهشل خری<sup>۱۱</sup>  
 نوای قمری و طوطی، که بارودست می بر سر<sup>۱۲</sup>

نشید بلبل و صاصل: قفانیک و من ذکری<sup>۱۳</sup>

- ۱- بجز ن ۲: گل و ورد. ۲- ن ۲: جنی؛ مج ۳، مج ۴، م ۲ (ندارند)؛ کا، ج ۲: منی.
- ۳- همه جا بجز ن ۲: سلمی. ۴- ن ۲: می. ۵- جای این بیت و بیت پیش را برخلاف آنچه در نسخه ها هست تغییر داده ایم. ۶- مج ۳: صد؛ ۱ م: سد؛ ۳ م: زیر.
- ۷- مج ۳، ۱ م: سرد؛ نسخ دیگر: سرو. (متن از استاد دهخداست).
- ۸- ن ۲: بشر سودم دم؛ مج ۲: بشر بو حادم؛ ۱ م، ۳ م، مج ۵: کا، بشر بودم؛ مج ۱، مج ۳، مج ۵، ۲ م، ج ۲، (بیترا ندارد). ۹- مج ۲، ۱ م: عمر بو الحسن؛ ۳ م: عمر و بو الحسن؛ نسخه های دیگر بجز مج ۵: عمر بو یحیی. ۱۰- مج ۲، مج ۵، ن ۲، ۱ م، ۳ م: عیسی همدان؛ کا: عیسی بن همدان. ۱۱- ۱ م، ۳ م، مج ۵: نهشل جدی؛ کا: نهشل جری؛ ن ۲: نهشل خری؛ مج ۲: نهشل جدی. ۱۲- ۱ م: باردست...؛ ۲ م، مج ۴: یاردست...؛ ۳ م: مارد است...؛ مج ۲، س ۲: باردست و...؛ ن ۱: باردست و...؛ مج ۵: مارد سلب... نسخ دیگر: باردست... (اما همه مشکو کند و متن نیز تصحیحی مشکو است).

۱۳ همه جا: قفانیک و عن ذکری. (مراد آغاز معلقه امرؤ القیس است).



یکی چون معبد مطرب ، دوم چون زلزل رازی

سیم چون سستی<sup>۱</sup> زرین ، چهارم چون علی مکی<sup>۲</sup>

چو طوبی<sup>۳</sup> گشت شاخ بید و شاخ سرو و نوژ و گل

نشسته ارغنون سازان بزیر سایه طوبی

۱۷۴۰

یکی چون چتر<sup>۴</sup> زنگاری ، دوم چون سبز عماری

سیم چون قامت حوری ، چهارم نامه مانی

گل سرخ و پر<sup>۵</sup> تیهو ، گل زرد و پر<sup>۶</sup> نارو<sup>۷</sup>

بشعر عشق این هردو ، کنند این هردو تن دعوی<sup>۸</sup>

یکی همچون جمیل آمد ، دوم مانند<sup>۹</sup> بشینه

سدیگر چون<sup>۱۰</sup> زهیر آمد ، چهارم چون ام اوفی<sup>۱۱</sup>

کنار آبدان گشته بشاخ ارغوان حامل

سحاب ساجگون گشته بطفل عاجگون<sup>۱۲</sup> حبابی

یکی چون دیده یعقوب و دیگر چون رخ یوسف

سدیگر چون دل فرعون ، چهارم چون کف موسی

۱۷۴۵

بیاغ مشکبوی اندر ، نسیم باغرا<sup>۱۳</sup> جنبش

براغ سبز روی اندر ، فرات آبرا مجری

۱- س ۱، س ۲، ۳م، ۱ن، ۱ج : شبی؛ ۲ج، ۱م، ۳م، ۵مج : دستی؛ ۲مج : شبلی؛

۲- ۱مج، ۳مج، ۴شی . ۲- بجز ۱ج، ۱ن، ۲: علی بیکی . ۳- ۱ج : طوطی .

۴- ۱ن : قبر . ۵- ۲مج، ۴مج : بر . ۶- ۱ن، ۲ج، ۲مج، ۴مج : بر .

۷- ۳مج، ۸مج، ۲س : نازو؛ ۱م، ۳م : نازو . ۸- همه جا: هردو بیدعوی (تصحیح

متن قیاسیست) . ۹- ۱م : مانده بسته؛ ۲م : پی شیعه؛ ۱مج : پی شه؛ ۲مج : پی شیعه؛

۲س : پی شیعه؛ ۳مج : بن شعبه؛ ۵مج : بیشنه؛ ۲م : پی شیعه؛ ۴مج، ۱ن : پی شیعه (حاشیه:

بشینه) . (متن تصحیح استاد فروزانفر است) . ۱۰- ۱ن، ۲س، ۱س، ۲س، ۱مج، ۱

مج، ۲مج، ۳مج، ۴مج، ۵کا، ۲ج : جریر . ۱۱- م : (بیت را ندارد)؛ ۴مج : ام ولی؛

۱س : ۱م و فی؛ ۲س : ام وحی . ۱۲- ۱مج، ۳مج، ۴مج، ۵کا، ۲ج، ۱س، ۱

۲س، ۱ن : باد را .



یکی چون روی این خواجه، دوم چون امر این مهتر

سیم چون رای این سید، چهارم دست این مولی  
خداوندیکه حزم و جزم<sup>۱</sup> و خشنودی و خشم او<sup>۲</sup>

رسیدستند این هربک، بعد غایبة القصوی  
یکی بر آن تر از صرصر، دوم<sup>۳</sup> بر آن تر از خنجر

سیم شیرین تر از شکر، چهارم تلخ چون دغلی  
فعالش مایه خیر و جمالش آیت خوبی

جلالش تزهت خلق و کمالش زینت دینی  
۱۷۵. یکی ماء معین آمد، دگر عین الیقین آمد

سیم حبل المتین آمد، چهارم عروة الوثقی  
بروی<sup>۴</sup> پاک و رای نیک و فعل خوب و کار خوش

نظیر او ندانم کس، چه در دینی، چه در عقبی  
یکی چون چشمه زمزم، دوم چون زهره از هر

سیم چون چنگ بوالحارث، چهارم دست بویحیی<sup>۵</sup>  
رضای او کند روشن، تنای او کند نیکو

هوای او<sup>۶</sup> کند بینا، سخای او<sup>۷</sup> کند فربی  
یکی جان و دل لاغر، دوم مغز و سر تساری

سدیگر صورت زشت و چهارم دیده اعمی

۱- اصل: حزم و عزم. (متن از استاد دهخداست و حزم بمعنی قلم است).

۲- ن ۱، ج ۱، س ۲، س ۱، س ۲، کا، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵: ...خشم او و خشنودی.

۳- اصل: یکی (متن بقرینه موارد دیگر تصحیح شد). ۴- اصل: آیت خیری. (متن از

استاد دهخداست). ۵- س ۲: برای؛ مج ۴ (ندارد)؛ مج ۱: بری؛ نسخه های دیگر بجز

مج ۲، مج ۳، ن ۲، ج ۱: بزی. ۶- ج ۱، ن ۲، س ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، م ۳؛

سیم چون روضه رضوان، چهارم جنت الماوی. ۷- ن ۲: سخای او. ۸- ن ۲:

هوای او.



- ۱۷۵۵ خداوندا یکی بنگر بیاغ و راغ و دشت و در<sup>۱</sup>  
 که گشته<sup>۲</sup> از خوشی و نیکویی و پاکی و خوبی<sup>۳</sup>  
 یکی بتخانه آزر<sup>۴</sup>، دوم بتخانه مشکو  
 سدیگر جنت عدن و چهارم جنت الماوی<sup>۵</sup>  
 الا تا از صبورانست، نام چار پیغمبر  
 هم اندر مصحف اولی، هم اندر مصحف آخری<sup>۶</sup>  
 یکی یعقوب بن اسحق و دیگر یوسف چاهی  
 سیم ایوب پیغمبر، چهارم یونس مثنی<sup>۷</sup>  
 جمالت باد و جاهت باد و عزت باد و آسانی  
 هم اندر عالم کبری، هم اندر عالم صغری  
 یکی بی رنج و بی درد و دو بی سختی<sup>۸</sup> و بیماری  
 سیم بی دل و بی خواری<sup>۹</sup>، چهارم بیغم و شادی<sup>۱۰</sup>



۱ - لف و نشر این بیت و بیت قبل مشوش است (باین ترتیب ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰).  
 ۲ - ن ۲: گشتند. ۳ - اصل: اندر. (متن از استاد دهخداست «دشت و که» نیز ممکن است).  
 ۴ - ن ۱، ن ۲، چ ۱: آذر. ۵ - مج ۴، س ۲: جنت الحادی.  
 ۶ - بجز ن ۲: کبری (از مصحف اولی ظاهراً صحف ابراهیم و از مصحف آخری قرآن کریم مراد است). ۷ - ن ۲: مثنی؛ س ۲: مثنی. ۸ - اصل: دوم سختی.  
 (متن از استاد دهخداست). ۹ - ن ۲: بی ذلت و خواری. ۱۰ - اصل: بی غم و شادی. (متن از استاد دهخداست). - نیز دو بیت ذیل ظاهراً اجزاء پراکنده همین قصیده است:  
 یکی درویش رانعت دوم محبوب را راحت سوم بیراه را عطفت چهارم خلق را فتوی  
 یکی معراج نیکویی دوم سلاح پیروزی سدیگر چشمه کوثر چهارم حیات تسعی.







ابر سیر و باد گرد و رعد بانگ و برق جه<sup>۱</sup>  
پیل گام و سهل<sup>۲</sup> بر<sup>۳</sup> و شخ نورد و راه جوی

گور ساق و شیر زهره ، یوز تاز و غرم تک  
پیل گام و کرگ سینه ، رنگ تاز و گرگ بوی<sup>۴</sup>

۱۷۷۰

تیز چشم<sup>۵</sup> آهن جگر ، فولاد دل ، کیمخت لب  
سیم دندان ، چاه بینی ، ناوه<sup>۶</sup> کام و لوح روی

نیزه و تیغ و کمند و ناچخ و تیر و کمان  
گردن و گوش و دم و سم و دهان و ساق اوی<sup>۷</sup>

اینچنین اسبی مرا داده است بی زین شهریار

اسب بی زین همچنان<sup>۸</sup> باشد که بی دسته سبوی

۵۴

|                                            |                                               |
|--------------------------------------------|-----------------------------------------------|
| که بانگ چنگ فرو داشت عندلیب رزی            | بسا چنگ و بیاور دویستی و رجزی                 |
| طناب راحله بر بست روزگار خزی <sup>۹</sup>  | رسید پیشرو کاروان ماه خزان                    |
| چهار پیشه کند ، هریکی بدیگری <sup>۱۰</sup> | جهان ماچویکی زودسیر پیشه ورست                 |
| بروزگار حزیران کندت خشت پزی                | بروزگار زمستان کندت سیمگری                    |
| بروزگار بهاران کندت رنگری                  | بروزگار خزان زرگری <sup>۱۱</sup> کند شب و روز |

۱ - ن ۲ : خیز . ۲ - اصل : سیل ( متن از استاد دهخداست ) . ۳ - کا ، چ ۲ ،  
۲م ، مج ۴ ، مج ۲ : خوی ( مج ۲ در حاشیه بوی ) . ۴ - چ ۱ ، مج ۲ : شیر چشم ؛  
۲م : تیر چشم . ۵ - مج ۱ : تاوه ؛ ن ۲ : تازه ؛ مل : باده . ۶ - س ۲ ، ۲م ،  
ن ۲ : ... ساق و روی ، چ ۱ ( بالای سطر ) : دست و زهار و ... - ویت ذیل :

درع بش آتش جبین گنبد سرین آهن کتف

مشك دم عنبر نفس شمشاد موی و سرو یال

منقول در لغت نامه اسدی ( بشاهد لغت بش ) ظاهراً از همین قصیده است اما قافیه آن پس  
و پیش شده . ۷ - مل : همچنین . ۸ - شاید : حزی مخفف حزیران . ( استاد فروزانفر )

۹ - ن ۱ : پت گری ؛ ك ( ندارد ) .



کندت<sup>۱</sup> بیشه خویش اندروهمی کج و راست  
تو اوستادی و داناتری بصرف زمان  
۱۷۸۰ جهان ما آسگ شوخست، مر ترا بگزد

مدار دل متفکر بفتنه ایام  
بییج<sup>۲</sup> زلفک معشوق خویش برتن خویش  
بیار باده کجا بهترست باده هنوز  
بهر تنی که می اندر شود، غمش بشود  
۱۷۸۵ بیاده سرد توان کرد آتش حدنان

بگیر باده نوشین و نوش کن بصواب  
بلفظ پارسسی و چینی و خماخسرو  
بشعر خبیر<sup>۳</sup> ارزی<sup>۴</sup> بر قدح بخور سه چهار  
قدح بکار نیاید، برطل و باطیه<sup>۵</sup> خور  
۱۷۹۰ براه ترکی مانا که خوبتر گویی

بهر لغت که تو گویی سخن توانی گفت  
فرات علمی هر جایگه کجا بروی  
بگناه جنبش خشم و بگناه طیبیت<sup>۶</sup> نفس

پدید نیست ورا هیچ راستی و کسری  
چرا که عاقل باشی چنانکه می نمری<sup>۷</sup>  
هر آینه تو مر اورا نگیری و نگری<sup>۸</sup>  
چرا که فکرت ایام را همی نسزی  
چنانکه<sup>۹</sup> منت گمانی برم که کرم قزی  
که تو بیاده ز چنگ زمانه محترزی  
چنانکه باز نیاید<sup>۱۰</sup> چو قارظ عنزی<sup>۱۱</sup>  
که آتش حدنان همچو آتش نیست گزی  
بیانگ شیشم، بابانگ افسر سگری  
بلحن مویه زال و قصیده لغزی<sup>۱۲</sup>  
که دوست داری تو شعرهای خبیر ارزی  
چنانکه گر<sup>۱۳</sup> بخرامی، نمی نوی، بخزی  
تو شعر ترکی برخوان مرا و شعر غزی  
که اصل هر لغتی را تو ایجاد و هوزی  
نسیم جودی هر جایگه کجا بوزی  
درشت تر ز مغیلان و نرم تر ز خزی

۱- بجز ن ۲ : کنند . ۲- کا، چ ۲، ۲م، ۳م، مج ۱، مج ۲، مج ۴، مج ۵، ن ۱،  
چ ۱ : ... بزی ؛ ن ۲ : چرا که غافل ...

۳- ن ۲ : جهان نه تا . ۴- ن ۲ : بگیری و بگری . ۵- کا، ۲م، ۳م، ن ۲،  
مج ۱، مج ۲، مج ۴، چ ۱، چ ۲ : مییج . ۶- ن ۲ : چرا که . ۷- ن ۲ : نیاید .

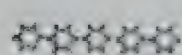
۸- درباره قارظ عنزی بتعلیقات نگاه کنید . ۸- این بیت در نسخه ها نیست، ما  
آنها از لغت فرس اسدی ذیل لغت «خماخسرو» و «مویه زال» برداشته ایم .

۹- همه جا : چتر رزی (متن تصحیح استاد فروزانفرست) . ۱۰- ن ۲ : باطله .

۱۱- ن ۲ : بی بوی . ۱۲- س ۱، س ۲، کا، چ ۲، ۱م، مج ۲، مج ۴، ن ۱، چ ۱ : طیبیت .



نگاهداشتن دوسترا ز کید زمان  
 هزار قلعه<sup>۱</sup> سنگین و صدهزار دزی  
 بزرگواران همچون قلاده خرزند  
 تو همچو یاقوت اندر میانه خرزی  
 جزاین دعای نگویم که رود کی گفتست<sup>۲</sup>  
 «هزار سال بزی، صدهزار سال بزی نه»



۵۵

### در شرح شکایت<sup>۳</sup>

گاه توبه کردن آمد از مدایح و ز هجی  
 کز هجی بینم زیان و از مدایح سود نی  
 گر خسیسانرا هجی گوئی، بلی باشد مدیح  
 گریخیانرا مدیح آری، بلی باشد هجی  
 روزگاری پیشمان آمد، بدین صنعت همی  
 هم خزینه، هم قبیله<sup>۴</sup>، هم ولایت، هم لوی  
 از میان خانه کعبه فرو آویختند  
 ۱۸۰۰ شعر نیکو را بزرگین سلسله پیش عزى  
 امرؤ القیس ولید و اخطل و اعشی قیس<sup>۵</sup>  
 بر طلملها نوحه کردندى و بر رسم بلی<sup>۶</sup>

۱- اصل: حلقه. (متن از استاد دهخداست) ۲- همه جا بجز ن ۲: جزاین دعا نکنم  
 مرترا که شاعر گفت. ❦ بتعلیقات نگاه کنید.

۳- ۲م، ۲ج، ۲ک، ۲س، ۱م، ۱ج، ۴ (قصیده را ندارند). ۴- بجز ۱م، ۱ج، ۳م، ۳ک.

ن ۱، ۱س، ۱م، ۵: فصیله. ۵- ن ۱، ۲ن، ۲ج، ۱: اعشی و قیس. ۶- اصل تلی. (متن

از علامه مرحوم قزوینی است. و بنظر استاد فروزانفر: طلی.) و بیت در ن ۲ نیست.



ما همه بر نظم و شعر و قافیه نوحه کنیم

نه بر اطلال و دیار و نه وحوش و نه ظبی

بونواس و بوحداد<sup>۱</sup> و بوملیک، ابن البشیر<sup>۲</sup>

بودواد<sup>۳</sup> و بن درید<sup>۴</sup> و ابن احمر، یافتی<sup>۵</sup>

آنکه گفتست: آذتنا. آنکه گفت: الذاهبین<sup>۶</sup>

آنکه گفت: السیف اصدق. آنکه گفت: ابلی الهوی<sup>۷</sup>

بوالعلاء و بوالعباس و بوسلیک و بوالمثل

۱۸۰۵

آنکه از ولوالج آمد<sup>۸</sup> آنکه آمد از هری<sup>۹</sup>

از حکیمان خراسان، کوشید و رودکی

بوشکور بلخی و بوالفتح بستی هکزی

گویایید و بینید این شریف ایامرا

تا کند هرگز شما را شاعری کردن کری؛

روزگاری کان حکیمان و سخنگویان بدند

بود<sup>۱۰</sup> هریکرا بشعر نغز گفتن اشتی

اندرین ایام ما بازار هزلست و فسوس

کار بوبکر رباعی دارد و طنز ججی

هرکرا شعری بری، یامد حتی پیش آوری

۱۸۱۰

گوید این یکسر دروغست ابتدا تا اتمی

۱ - بنظر استاد فروزانفر: بوخراش.

۲ - ن ۱: ابن البشر. ۳ - بجزن ۱: بود وید. ۴ - چ ۱: بودریت؛ نسخ دیگر:

بودرید. (متن از استاد فروزانفرست). و بودویب نیز ممکن است که در تاج العروس ذیل

لفت «ابلی» بیستی از و آمده است. ۵ - م ۱۲، ن ۳، ک ۲، ج ۱: ابن احمد...؛ س ۱:

ابن احمد یافتی؛ ن ۱، م ۵: ابن احمد یافتی؛ م ۳: ابن احمد یاقعی. (متن تصحیح قبا سیست).

۶ - ن ۲: الذاتین. ۷ - بتعلیقات و فهرست اعلام نگاه کنید. ۸ - ن ۱، م ۲، س ۱،

ک ۱: آنکه آمد از نوابج؛ م ۳، ن ۲، چ ۱، م ۳: آنکه آمد از لوائح. (متن از استاد

فروزانفرست). ۹ - بتعلیقات بنگرید. ۱۰ - (بنظر استاد دهخدا: کرد).



گرمدیج و آفرین شاعران بودی دروغ  
 شعر حسان بن ثابت ، کی شنیدی مصطفی  
 بر لب و دندان آن شاعر که نامش نابغه  
 کی دعا کردی رسول هاشمی خیر السوری  
 شاعری عباس کرد و طلحه کرد و حمزه کرد  
 جعفر و سعد و سعید و سید ام القری<sup>۱</sup>  
 و رعطا دادن بشعر شاعران بودی فسوس  
 احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی<sup>۲</sup>

## ۵۶

در مدح فضل بن محمد حسینی<sup>۳</sup>

بنام خداوند یزدان اعلی  
 ملک سموات و خلاق ارضین<sup>۴</sup>  
 نشستم بر آن ناقه آل<sup>۵</sup> پیکر  
 سپردم بدو من قفاری<sup>۶</sup> که گفתי  
 بهرجانب از برف<sup>۷</sup> بر کوه صدی<sup>۸</sup>  
 که دادار<sup>۹</sup> دهرست و دادار<sup>۱۰</sup> مولی<sup>۱۱</sup>  
 فرمان او هر چه علوی و سفلی  
 فکندم براو<sup>۱۲</sup> نطع و دلو<sup>۱۳</sup> و مصلی<sup>۱۴</sup>  
 نشستست دیوی بزیر هر اصلی<sup>۱۵</sup>  
 بهر گوشه از میغ، بر کوه و مصلی

- ۱- از سید ام القری مراد ابوطالب است. بتعلیقات نگاه کنید.
- ۲- این قصیده در نسخه‌ها عنوان ندارد، برای آگاهی بدلائل انتخاب عنوان فوق بتعلیقات نگاه کنید. نسخه‌های ک، س، ۲، چ، ۲، مج ۴ این قصیده را ندارند. ۳- مج ۳، کا؛ دارای. ۴- ن ۲؛ دارای. ۵- بضرورت شعری راء کلمه ساکن شده است. ۶- (آل اینجا ظاهر ابمعنی ماهی بزرگ مشهورست. استاد دهخدا). ۷- ن ۲؛ بدان. ۸- ن ۲؛ دیو مصلی؛ نسخ دیگر: دلو مصلی (متن تصحیح قیاسیست). ۹- ن ۲؛ بر آن. ۱۰- س ۱؛ عفاری؛ مج ۱؛ عفاری. ۱۱- ن ۲؛ ائلی (حرف یاء در آخر قوافی این قصیده از اینجا بعد بصورت نکره در آمده است). ۱۲- ن ۱، مج ۱، مج ۵؛ آل. ۱۳- اصل صبحی. (متن از استاد دهخداست).



۱۸۲۰ زخس<sup>۱</sup> گشته هر چاه ساری چو خوری<sup>۲</sup>

سم اسب در دشت مانند ماهی  
شبیه پیشم آمد که از خود برون شد<sup>۳</sup>؛

شبیه پای طاووس در بر کشیده  
فلک همچو پیروزه گون تخته نردی

۱۸۲۵ شده نسر واقع<sup>۴</sup> بسان سه بیضه

مهرین دختر نعل چون صولجانی

مُجَدی هم بگرداره چشم رنگی<sup>۵</sup>

شده شعریانش چو دو چشم<sup>۶</sup> مجنون

مه صبحگاهی چنان قرن نوری

۱۸۳۰ شده زهره مانند یاقوت سرخی<sup>۷</sup>

دو پیکر چو تختی واکلیل تاجی

نریبا چنان دسته تیر بسته

دم گرگ چون پیسه چرمه<sup>۸</sup> ستوری

ز کف<sup>۹</sup> گشته هر آبیگری چو طبلی

شده ماه بر<sup>۱۰</sup> چرخ مانند نعلی

مرا بر سر بارکش کرده کحلی<sup>۱۱</sup>؛

بلؤلوی پیوسته هر سهل و جبلی

ز مرجانش مهره، ز لؤلوش خصلی

شده نسر طایر<sup>۱۲</sup> چنان شاخ نعلی

کهنین دختر نعل مانند قفلی

سها<sup>۱۳</sup> هم بگرداره چشم نعلی

شده فرقدانش چو دو خد لیلی

مه منکسف<sup>۱۴</sup> همچنان سم بغلی<sup>۱۵</sup>

شده مشتری همچو بیجاده لعلی<sup>۱۶</sup>

ز نثره نثاری و طرفه چو حملی<sup>۱۷</sup>

که پیکانها پیش<sup>۱۸</sup> و پنهانش نبلی

مجره<sup>۱۹</sup> همیدون چو سیمین سطلی

۱- د: ز کف . ۲- ن: در اصل: ... چو حوضی (آنها خنجر زده و بالای سطر مانند متن ما نوشته اند) . ۳- د: زیخ .

۴- ن: در . ۵- س: ۱، ن: ۲، مج: ۱، مج: ۲، مج: ۳، مج: ۵، کا: ۱، ج: ۱: کهنی .

۶- مج: ۲، مج: ۳، کا: ۱، ج: ۱: پر . ۷- کا: طائر . ۸- کا: واقع .

۹- ن: ۱، ج: ۱، مج: ۲: جانی؛ نسخ دیگر: رنگی . (متن تصحیح قیاسیست) . ۱۰- ن: سها .

۱۱- مج: ۱، مج: ۵، ن: ۱، ج: ۱، کا: چنان چشم . ۱۲- معنی اعم منکسف مراد است نه معنی اخس آن . ۱۳- ن: لعلی . ۱۴- بجز ن: ۲: شده زهره همچون زیا قوت ستی .

۱۵- مج: ۵: بغلی؛ مج: ۲، ج: ۱، کا: بغلی؛ نسخه های دیگر بجز ن: ۱، س: ۱، مج: ۱: نعلی .

۱۶- ن: ۲، جملی . ۱۷- ن: ۲: نیش . ۱۸- ن: ۲، س: ۱، مج: ۱، مج: ۳: پیش چرم؛ نسخ دیگر:

پیش چرمه . (متن از استاد دهخداست رجوع به نود و نه نامه ص ۵۴ س ۲ شود) .



|                                           |                                                 |
|-------------------------------------------|-------------------------------------------------|
| عوانا <sup>۱</sup> چو يك خوشه انگور زرین  | ویا چون مرصع بیاقوت رطلی                        |
| شهب همچو افکنده از نور نیزه               | ویا چون ز چرخي رها گشته حبلی <sup>۲</sup>       |
| سپر دم بدین ناقه چونین قفاری <sup>۳</sup> | چو دانا که یازد بجدی ز هزلی <sup>۴</sup>        |
| چو سهلی بریدم رسیدم بو عری                | چو وعری بریدم رسیدم سهلی                        |
| بر امید دیدار استاد فاضل                  | چراغ هدایات <sup>۵</sup> و نور تجلی             |
| همش کینت نیک و هم نام فرخ                 | همش نام <sup>۶</sup> پیغمبر رب <sup>۷</sup> علی |
| یکی نامداری که از پشت آدم                 | نیامد بافضال او هیچ فضلی <sup>۸</sup>           |

۵۷

در مدح شیخ العمید [ابوسهل زوزنی]<sup>۹</sup>

|                                       |                                         |
|---------------------------------------|-----------------------------------------|
| چنین خواندم امروز در دفتری            | که زنده است جمشید را دختری <sup>۹</sup> |
| بود سالیان هفتصد، هشتصد <sup>۱۰</sup> | که تا اوست محبوس در منظری               |
| هنوز اندر آن خانه گبرکان              | بماندست برجای چون عرعر                  |
| نه بنشیند از پا و نه یکزمان           | نهد پهلوی خویش بر بستری                 |

- ۱- ن ۲: عواید. ۲- این مضمون را شاعری از متأخرین چنین ساخته است: «آسمان پرستاره نیز بازی میکند...» (دیوان عارف ص ۲ تصنیفها) و ناصر خسرو هم درین باره فرماید: بنگر بستاره که بتازد ز پس دیو- چون زر گدازیده که بر قیر چکانیش. ۳- س ۱، مج ۱: عفاری. ۴- اصل: دارد بجدی و هزلی. (متن از استاد دهخداست). ۵- ن ۲: هدایا. ۶- شاید: باب. ۷- مج ۳: ... اووهم اصلی؛ ن ۲: زافضال او هیچ اصلی؛ س ۱، مج ۱: ... هیچ اصلی. ۸- در نسخه ها این قصیده عنوان ندارد، ماعنوان شیخ العمید را از خود قصیده برداشته ایم و برای اطلاع بدلایلی که مراد از شیخ العمید ابوسهل زوزنی است و همچنین تساریخ سرودن این شعر بتعلیقات نگاه کنید. ۹- مراد از دختر جمشید شراست، بتعلیقات نگاه کنید. ۱۰- ن ۲: هفتصد و هشتصد. (بنظر استاد دهخدا: بیش از هشتصد).



- ۱۸۴۵ نگیرد طعام و نگیرد شراب  
 مرا این سخن بود ناسادپذیر<sup>۱</sup>  
 بدانخانه باستانی شدم  
 یکی خانه دیدم ز سنگ سیاه  
 گشادم در آن<sup>۲</sup> بافسونگری  
 چراغی گرفتم چنانچون بود  
 در آن خانه دیدم بیکپای بر  
 سفالین عروسی بمهر خدای  
 بیسته سفالین کمر هفت هشت  
 چو آبستان اشکم آورده پیش  
 بسی خاک بنشسته بر فرق او  
 برو گردن ضخیم چون ران پیل  
 دویدم من از مهر نزدیک او  
 ز فوق سرش باز کردم سبک  
 ستردم رخس را بر آستین  
 فکندم کلاه گلین از سرش (زاده)  
 ۱۸۵۰  
 ۱۸۵۵  
 ۱۸۶۰

۱- ن ۲: بس دلیلی ۱۴۴۵ ۲- ن ۲: او ۳- مخ ۳: روز وار؛ چ ۱: زردوار  
 ۲- ن: وندرو؛ ن ۱: همچو دزد (بالای خط: دزدوار)؛ نسخ دیگر: دزد وار. (من از  
 استاد دهخداست) ۳- ن ۱: (نظر استاد دهخدا) ۴- ن ۱: مو: خواهران  
 ۵- نظیر این مضمون در مسطرات آمده است چنین و بدان اشاره خواهیم کرد:  
 عشقوت آمد آنگاه چو نساجی (نسخه: عشقوت آمد آنگاه چو نساجی)  
 سر هر تاجی پوشید بدیباچی (نسخه: سر هر تاجی پوشید بدیباچی)

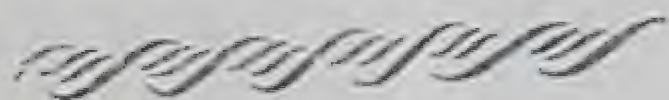


- مر او را<sup>۱</sup> لیبی زنگیانه سطر  
و لیکن یکی سلسیلش<sup>۲</sup> سیل  
همی بوی مشک آمدش از دهان  
مرا عشق آن سلسیلش گرفت  
ببردم ازو مهر<sup>۳</sup> دوشیزگی  
یکی قطره‌یی<sup>۴</sup> بر کفم برچکید  
بیویدم<sup>۵</sup> اورا وزان بوی او  
بساغر لب خویش بردم فراز  
امیری شدم آن زمان، زان سیل<sup>۶</sup>  
یکی هاتف از خانه آواز داد  
که هست این عروسی بمهر خدای  
بباید علی‌الحال کابینش کرد  
بود عقد کابین او اینکه تو  
سراز سجده برداری و این شراب  
ندیم شه شرق شیخ العمید  
سختاوت همی زاید از دست او
- چنانچون ز جوعی<sup>۱</sup> لب اشتری  
گشاده بد اندر میانش دری  
چو بوی بخور آید از مجمری  
چو عشق پریچهره<sup>۲</sup> اخوری  
وزان سلسیلش زدم ساعری  
کف دست من گشت چون کوثری  
بر آمد زهر موی من عبهری  
مرا هر لیبی گشت چون شکری  
زلهو و طرب گرد من لشکری<sup>۳</sup>  
چو رامش بری، نزد رامشگری<sup>۴</sup>  
پریچهره<sup>۵</sup> سعتری منظری  
بیرزد بکابین چنین دختری  
کنی سجده<sup>۶</sup> شکر چون شاگری  
کشی یاد فرخنده رخ مهتری  
مبارک لقایی، بلند اختری  
که هر بچه پی زاید از مادری<sup>۸</sup>

۱- ن ۲ : بد او را . ۲- مج ۱، مج ۲، مج ۵، س ۱، س ۲، ن ۱، ن ۲، م ۱، م ۳ :  
سلسیل ؛ کا : سلسیلی . ۳- ن ۲ : قطره زو . ۴- اصل : بیوسیدم . (متن از  
استاد دهخداست) . ۵- مل : امیری شدم در زمان چون سهیل .  
۶- م ۲، کا ، س ۱، س ۲، مج ۱، مج ۴، چ ۱ (بیترا ندارند) . ۷- چو رامشگری نزد  
رامش بری . (نظر استاد دهخدا) . ۸- ترتیب این بیت و بیت بعد را طبق دو نسخه  
چ ۱، ن ۱ : تغییر داده ایم .



- ۱۸۸۰ نه نافه ییارد<sup>۱</sup> همه آهوینی  
 دو کوثر بر آن دو کف دست اوست  
 گران حلم او در سبک عزم اوست  
 بفعلش پیایست اخلاق نیک  
 سر کلک او بر تن کلک او
- ۱۸۸۵ چوسیمین دواتش ندید دست کس  
 ایا خواجه همداستانی مکن<sup>۴</sup>  
 فراوان مرا حاسدان خاستند  
 تو گر حافظ و پشت باشی<sup>۵</sup> مرا  
 چنین حضرتی را بدین اشتهار
- ۱۸۹۰ چه نقصان زیك مرغ در خرمنی  
 الا تا ازین جمع پیغمبران  
 خداوند ما باد پیروز گر
- نه عنبر فشاند<sup>۲</sup> همه جوذری<sup>۳</sup>  
 بهشت برین را بود کوثری  
 بهر کشتی در ، بود لنگری  
 بشاهی پیایست هر لشکری  
 سر اسودی بر تن اصفری  
 تن مؤمنی ، بادل کافری  
 که بر من تحمل کند ابتری  
 زهر گوشه‌یی و زهر کشوری  
 بذره نیندیشم از هر غری  
 نباشد<sup>۶</sup> زیان از چو من شاعری  
 چه بیشی زیك حرف در دفتری  
 نباشد<sup>۴</sup> حکیمی چو پیغمبری  
 سروکار او با پرندین بری<sup>۷</sup>



۱- ن ۲ : ییارد . ۲- در فرهنگ سروری : فتالد .  
 ۳- استاد فروزانفر نوشته‌اند : (عنبر از گاو بحریت نه از جوذر که بچه گاو کوهیست).  
 ۴- اصل : بکن . (متن از استاد دهخداست) . ۵- س ۱ ، س ۲ : پشیمانی .  
 ۶- ن ۲ : نگردد . ۷- این قصیده در «ك» وم ۲ نیست .



مسمط نخستین

دروصف خزان و مدح سلطان مسعود غزنوی

نخیزید و خز آرید که هنگام<sup>۱</sup> خزانست<sup>۲</sup> باد خنك از جانب خوارزم وزانست<sup>۳</sup>  
آن برگ رزان بین که بر آن شاخ<sup>۴</sup> رزانست گویی بمثل پیرهن<sup>۵</sup> رنگ رزانست

۱۸۹۵

دهقان بتعجب سر انگشت گزانست  
کاندر چمن و باغ، نه گل ماند و نه گلنار<sup>۶</sup>  
طاووس بهاری را، دنبال بکندند  
پرش ببریدند و بکنجی بکندند  
خسته بمیان باغ بزاریش پسندند<sup>۷</sup> (؟)  
با او ننشینند و نگویند و نخندند  
وین پر<sup>۸</sup> نگارینش بدو<sup>۹</sup> باز نبندند  
تا آذر مه بگذرد و آید آزار<sup>۱۰</sup>

شبگیر نبینی که خجسته بچه در دست<sup>۱۱</sup> کرده<sup>۱۲</sup> دورخان زرد و پرو<sup>۱۳</sup> پرچین کرد دست  
دل غالیه فامست و رخس<sup>۱۴</sup> چون گل زرد دست گویکه شب دوش<sup>۱۵</sup> می و غالیه<sup>۱۶</sup> خورد دست ۱۹۰۰

بویش همه بوی سمن و مشک ببرد دست  
رنگش همه رنگ دورخ عاشق بیمار

۱- ك، س، ۱، س، ۲، ن ۱ (حاشیه هنگام)، مج ۱، مج ۴، مج ۵ (بالای سطر)  
کا، ج ۲: ایام، بتعلیقات رجوع کنید. ۲- نو و ترجمان البلاغه: بزانست.  
۳- بجز مج ۵ همه جا: آن برگ رزانست که بر شاخ. ۴- ترجمان البلاغه: گویی که یکی  
کار که (و این مضمون را شاعر در ص ۹۱ بیت ۱۴۴۷ نیز آورده است). ۵- تك و ترجمان البلاغه:  
گلزار. ۶- مج ۱ (بالای سطر: پسندند)، مج ۲، مج ۴، مج ۵، کا، ج ۱، ج ۲،  
س ۱، ۱۲، ۲م، ۳م، ن ۱ (بالای سطر)، ن ۲، نو: پسندند. ۷- ج ۱، ن ۲، ك: بر  
او. ۸- همه جا اینطور است شاید: تا آذر مه بگذرد آید سپس آزار یا: تا بگذرد  
آذر مه و آید سپس آزار. ۹- در زبان فرانسه خجسته را که همان گل همیشه بهار  
است «Souci» میگویند که معنی اصلی آن درد و اندوه است و منوچهری هم آنرا با  
همین صفت بیان نموده است. ۱۰- کا: گویی. ۱۱- ن ۲: پر او. ۱۲- ك:  
رخان (جای مصراع را نیز با مصراع دوم عوض کرده ایم) ۱۳- (بنظر استاد دهخدا:  
پیش). ۱۴- نو: بی غالیه؛ «مو»: می غالیه.



بنگر بترنج ای عجیبی دار<sup>۱</sup> که چونست      پستانی سختست و درازست و نگونست  
 زردست و سپیدست و سیدیش فزونست      زردیش برونست و سیدیش<sup>۲</sup> درونست  
 چون سیم درونست و چو دینار برونست  
 آکنده بدان<sup>۳</sup> سیم درون لؤلؤ شهوار

۱۹۰۵ نرنج چو دو کفه سیمین ترازو      هردو زر سرخ طلای<sup>۴</sup> کرده برونسو<sup>۵</sup>  
 آکنده بکافور و گلاب خوش و لؤلؤ      وانگاه یکی زر گرک زبرک جادو  
 با زر<sup>۶</sup> بهم باز نهاده لب هردو  
 رویش بسر سوزن بر<sup>۷</sup> آژده هموار

آبی چو یکی جوژک<sup>۸</sup> ازخایه بجسته      چون جوژگان<sup>۹</sup> ارتن اوموی برسته<sup>۱۰</sup>  
 مادرش بجسته سرش از تن<sup>۱۱</sup> بگسسته      نیکسو و باندام جراحش بیسته  
 يك پايك اورا ز بن اندر بشکسته  
 و آویخته او را بدگریای نگونسار

۱۹۱۰

وان نار بکردار یکی حقه ساده      بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده  
 لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده      لختی سلب<sup>۱۲</sup> زرد بر آن روی<sup>۱۳</sup> فتاده  
 بر سرش یکی غالیه دانی بگشاده  
 واکنده در آن غالیه دان سونش دینار

۱- کا، میج ۴: عجب دار، میج ۳، ج ۱: عجیبی وار، م ۲: عجب و دار. ۲- ک: سپید است. ۳- بجز  
 ن ۲: بر آن. ۴- میج ۲، میج ۳، میج ۵: طلا. ۵- ک، نو: برو نرو. ۶- ن ۲:  
 زبر. (بنظر استاد دهخدا: باژیر). ۷- میج ۲، تک، ج ۱، س ۱، س ۲، ن ۲: مرا؛ میج ۵،  
 ک، ن ۱: نیز. ۸- بجز لغت فرس همه جا: جوجکک. ۹- در لغت فرس:  
 جوژ گکان. ۱۰- ک، میج ۲، میج ۵، نو: نرسته. ۱۱- نو: بن.  
 ۱۲- میج ۱، میج ۴، م ۱، م ۳: تو تو سطب: م ۲، میج ۴، نو: لؤلؤ سطب؛ ک: لؤلؤ  
 سلب؛ میج ۲، ن ۲، ج ۱، کا، تک: لختی شطب. ۱۳- م ۲، میج ۳: بدان روی.



وان سیب چو مخروط یکی گوی تبرزد<sup>۱</sup> در «معصفری آب» زده باری سیصد  
 برگرد زخمش بر، نقطی چند ز بُد وندر دم او سبز جلیلی<sup>۲</sup> ز زمرد ۱۹۱۵  
 وندر شکمش خردك خردك دوسه گنبد  
 زنگی بچه بی خفته بهریك در، چون قار  
 دهقان بسحرگان کز خانه بیاید<sup>۳</sup> نه هیچ بیارآمد و نه هیچ بیاید  
 نزدك رز آید، در رز را بگشاید تا دختر رز را چه بکارست و چه شاید<sup>۴</sup>  
 يك دختر دوشیزه بدو رخ ننماید  
 الا همه آبتن و الا همه بیمار  
 گوید که شما دختر کانا چه رسیدست؟ رخسار شما پرد گیانرا که بدیدست؟ ۱۹۲۰  
 وز خانه شما پرد گیانرا که کشیدست؟ وین پرده ایزد بشما بر که دریدست؟  
 تامن بشدم خانه، در اینجا که رسیدست؟  
 گردید بکردار و بکوشید<sup>۵</sup> بگفتار  
 تا مادران گفت<sup>۶</sup> که من بچه بزادم<sup>۷</sup> از بهر شما من بنگهداشت فتام  
 قفلی بدر باغ شما بر، بنهادم درهای شما هفته بهفته نگشادم<sup>۸</sup>  
 کس را بمثل سوی شما بار<sup>۹</sup> ندادم ۱۹۲۵  
 گفتم که بر آید نکونام<sup>۱۰</sup> و نکوکار

۱- در اصل طبر زد . ۲- مج ۴ : علیلی؛ مج ۱، س ۲، ۱م، ۳م : حلیلی؛  
 کا : حلیلی؛ ن ۲ : جلیل؛ چ ۲، ن ۱، ک، س ۱، م ۲، نو : خلیلی . ۳- ۲م،  
 مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ن ۱، چ ۲ : در خانه نیاید؛ ک، نو، مج ۳ : در خانه بیاید،  
 ۴- (بنظر استاد دهخدا: باید) . ۵- در نسخه «ن ۱» بجای این بیت آمده :  
 در جلوه که خاص شما را که بدیدست یا دست که از روی شما پرده کشیدست  
 ۶- ن ۱، مج ۵، نو :... جانور اینجا . ۷- مج ۵، ن ۱ : گردنده ... بکوشنده؛ ک، س ۲ :  
 گردیده ... بکوشیده؛ نو : گردنده ... بگفتنده . ۸- ن ۲ : گفته . ۹- ک : نزام؛ ت : بزام .  
 ۱۰- چ ۱، مج ۵ : بگشادم . ۱۱- نو : راه . ۱۲- کا، چ ۲ : کام .



امروز همی بینمتان « بار گرفته » وز بار گران جرم تن اوبار<sup>۱</sup> گرفته  
 رخسارکتان گونه دینار گرفته زهدانکتان بچه بسیار گرفته  
 بستانکتان شیر بخروار<sup>۲</sup> گرفته  
 آورده شکم بیش و زگونه شده رخسار

من نیز مکافات شما باز نمایم اندام شما يك يك از هم بگشایم  
 ۱۹۳۰ از باغ برندان برم و دیر بیایم چون آمدمی نزد شما دیر نیایم<sup>۳</sup>  
 اندام شما زیر لگد<sup>۴</sup>، خرد بسایم  
 زیرا که شما را بجز این نیست سزاوار

دهقان بدر آید<sup>۵</sup> و فراوان نگردشان تیغی بکشد تیز و گلو باز بردشان  
 وانکه بتینگویکش<sup>۶</sup> اندر سپردشان<sup>۷</sup> ورزانکه نگنجد بدو در فشرده<sup>۸</sup>شان  
 بر پشت نهاده<sup>۹</sup>شان و سوی خانه بردشان  
 وز پشت فرو گیرد و برهم نهد انبار

۱۹۳۵ آنکه یکی چرخشت اندر فکندشان بر پشت لگد بیست هزاران برنده<sup>۱۰</sup>شان  
 رگها ببرده<sup>۱۱</sup>شان، ستخوانها بکندشان پشت و سر و پهلوی بهم در<sup>۱۲</sup> شکندشان  
 از بند شبانروزی بیرون نهاده<sup>۱۳</sup>شان  
 تا خون برود از تنشان پاك، یکبار

۱-ك، کا، ج ۲، س ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۴: ادبار؛ نو، ن ۱، مج ۳، مج ۵: آزار. ۲-مج ۳، س ۲،  
 ۳-ن ۲، ج ۱: بچه وار؛ کا، ج ۲، مج ۲، مج ۴، مج ۵، ۱۴، ن ۱، ك، س ۱، نو: بچه دار.  
 ۴-مج ۴: آمدمی نزد شما دیر بیایم؛ نسخ دیگر: آمدمی نزد شما دیر... (متن از استاد  
 دهخداست). ۵-نو: چودر آید. ۶-نسخه ها: بتینگوی کش. ۷-هه  
 ۸-جا بجز س ۱: شمرده<sup>۱۱</sup>شان. ۹-س ۲: شمرده<sup>۱۱</sup>شان؛ نسخه های دیگر: سپرده<sup>۱۱</sup>شان (متن حدس  
 استاد بهاراست)؛ درك آمده: ورزانکه نگنجد بدو کس در برده<sup>۱۱</sup>شان. ۹-ك: پشت  
 ۱۰-ورخ و پهلوی بهم اندر. ۱۱-ن ۱، ك، مج ۵: نهاده<sup>۱۱</sup>شان؛ نسخ دیگر بجز ن ۲: نهاده<sup>۱۱</sup>شان.



آنگاه بیارد رگشان و ستخوانشان جایی فکندشان<sup>۱</sup> و نگردد نگرانسان  
خونشان همه بردارد و بردارد<sup>۲</sup> جانسان و ندر فکند باز بزندان گرانسان  
سه ماه شمرده نبرد نام و نشانسان

۱۹۴۰

داند که<sup>۳</sup> بدان خون نبود مرد گرفتار

یکروز بتك<sup>۴</sup> خیزد، شاد و خوش و خندان پیش آید و بردارد مهر از در و بندان<sup>۵</sup>  
چون در نگردد باز بزندان<sup>۶</sup> صد شمع و چراغ او فتدش بر لب و دندان  
گل بیند چندان<sup>۷</sup> و سمن بیند چندان<sup>۸</sup>

چندانکه بگلزار ندیدست و سمنزار

گوید که شما را بچسان حال بکشتم اندر خمتان کردم و آنجای بهشتم<sup>۹</sup>  
از آب خوش و خاك یکی گل بسرشتم کردم سر خمتان بگل و ایمن گشتم ۱۹۴۵  
بانگشت خطی گرد گل اندر بنوشتم  
گفتم که شما را نبود زین پس بازار<sup>۱۰</sup>

امروز بخم اندر نیکوتر از آنید نیکوتر از آنید و بی آهوتر<sup>۱۱</sup> از آنید  
زنده تر از آنید و نیروتر از آنید<sup>۱۲</sup> والاتر از آنید و نکوخوتر از آنید<sup>۱۳</sup>

- ۱- بجز ك: فکند دور. ۲- بجز تك: بردارد یکباره و. ۳- نو: حاشاکه.  
۴- بجز تك، ك، ن، ۱، س، ۱، س، ۲، م، ۱، م، ۳، م، ۱، م، ۵: سبك. ۵- نو: لب زندان؛ نسخ دیگر  
بجز م، ۱، م، ۳: در زندان. ۶- نو: بزندان و برندان (کذا)، قافیه در متن مکرر  
است. ۷- ك، ن، ۱، م، ۵: چندین؛ س، ۱، س، ۲: خندان. ۸- ك، ن، ۱، نو: چندین؛  
س، ۲: خندان. ۹- ك، ن، ۱، م، ۵، نو: آنخانه بهشتم؛ م، ۱: آنجا بهشتم؛ نسخه های دیگر  
بجز م، ۳: آنجا بنگشتم. (شاید: در خانه بهشتم). ۱۰- م، ۵، ن، ۱، ك: گفتم که شما را  
پس از این پس بود آزار. ۱۱- نو: ... بسی خوشتر. ۱۲- ك، ن، ۱، نو: مانند گل  
افروخته، خوشروتر از آنید؛ ۳: ... خیره تر از آنید؛ ۲: ... و نیروتر از آنید.  
۱۳- ك، نو، ن، ۱، م، ۵: (در حاشیه): خوشروتر و خوشخوتر و خوشبوتر از آنید.



حقا که بسی<sup>۱</sup> تازه‌تر و نوتر از آنید  
من نیز از این پس تان نمایم آزار

۱۹۵۰ از مجلس‌تان هرگز بیرون نگذارم وز جان و دل و دیده گرامی‌تر دارم  
بر فرق شما آب گل سوری بارم با جام جوانی<sup>۲</sup> بهم اندر بگسارم  
من خوب مکافات شما باز گزارم  
من حق شما باز گزارم<sup>۳</sup> به بتاوار<sup>۴</sup>

آنگاه یکی ساتگنی باده برآرد دهقان و زمانی بکف دست بدارد  
بر دورخ او رنگش<sup>۵</sup> ماهی بنگارد عود و بلسان بویش در مغز بکارد<sup>۶</sup>  
گوید که مرا این می‌مشکین نگوارد  
الا که خورم یاد شهی عادل و مختار

۱۹۵۵

سلطان معظم ملک عادل مسعود کمتر ادبش حلم و فروتر<sup>۷</sup> هنرش جود  
از گوهر محمود و به از گوهر محمود چونانکه به از عود بود نایز<sup>۸</sup> عود  
دادست بدو ملک جهان خالق معبود  
با خالق معبود کسی را نبود کار

شاهی که ز مادر ملک و مهتر زاده است گیتی بگرفتست و بخورد دست و بداده است<sup>۹</sup>  
ملک همه آفاق بدوروی نهاده است هرج آن پدرش را نگشاد<sup>۱۰</sup> او بگشاده است  
۱۹۶۰

۱- مج ۱، مج ۲، مج ۴، ۱۴، ۲۲، ن ۲، س ۱، س ۲، کا، ج ۱، ج ۲، بسا. ۲- مج ۵، ن ۱:  
تاجام جوانی؛ مج ۱، مج ۲، ۳۴، تک، نو: باجام و جوانی؛ س ۲: باجام جو آبی. (متن  
نیز استوار نیست) ۳- س ۱، س ۲، ۲۴، ن ۱، کا: نیز بدارم؛ مج ۱، مج ۲ (حاشیه)؛ مج  
۳، مج ۴، مج ۵، ۱۴، ن ۲: نیز گزارم. ۴- بجز مج ۱، مج ۵ و فرهنگ جهانگیری (ذیل  
لغت بتاوار) همه جا: بتاوار. ۵- نو: تر گس. ۶- مرجع ضمیر «ش» (در هر  
دو مصراع) می‌است.

۷- س ۱، ن ۲، مج ۱: فروتر. ۸- اصل: نایره. (متن از استاد دهخداست).  
۹- تک: نخورده است و نداده است. ۱۰- ن ۲: پدرش می‌نگشاد.



هرگز بتن خود بغلط در<sup>۱</sup> نفتاده است  
مغرور انگشتت بگفتار و بکردار<sup>۲</sup>

شاهی که برو<sup>۳</sup> هیچ ملک چیر<sup>۴</sup> نباشد      شاهی که شکارش بجز از شیر نباشد  
ياك نيمه گیتی ستد و سیر نباشد      تا نیمه دیگر بگرد دیر نباشد  
این یافتن ملک بشمشیر نباشد  
باید که خداوند جهاندار بود یار

امسال که جنبش کنده این<sup>۵</sup> خسرو چالاک      روی همه گیتی کند از خارجیان<sup>۶</sup> پاك ۱۹۶۵  
تا روی بچستن<sup>۷</sup> نههد ابر<sup>۸</sup> شعب ناك      صافی نشود رهگذر میل ز خاشاك  
تا باد بجنبند نشود خود ز پشه ياك<sup>۹</sup>  
چون آتش برخیزد، تیزی نکند خار

شیرست بدانگاه که شمشیر بگیرد      نمی نی که تهری دست خود او شیر بگیرد  
اصحاب گنه را بگنه دیر بگیرد      آنکه که بگیرد<sup>۱۰</sup>، زهر و زیر بگیرد  
گر خاک بدان دست يك استیر بگیرد  
گوگرد کند سرخ، همه وادی و کهسار<sup>۱۱</sup>

۱۹۷۰

۱- بجز میج ۵، نو: بر. ۲- ك، میج ۳، میج ۵: بکردار و بگفتار؛ نسخه های دیگر بجز میج ۱:  
بگفتار و بدیدار. ۳- بجز میج ۵، ن ۱، ك، تك، س ۱، س ۲، نو: بدو. ۴- س ۱:  
چیر؛ نو: چیره. ۵- بجز ك: آن. ۶- كا: خار جهان؛ نو: خاك چنان؛ س ۱، میج ۵:  
خار و خسان؛ س ۲: خار و خسك؛ ك: خار خسان. ۷- بجز ك، نو: بجنبش.  
۸- میج ۵، ك: برق. ۹- ك چ ۱، چ ۲، میج ۲: نبود خود ز پشه ياك؛ نسخه دیگر  
بجز ن ۲: چون باد بجنبند نبود خود ز پشه ياك. ۱۰- ك: چون دیر بگیرد. ۱۱- ن ۲:  
وادی کهسار.



آنروز که او<sup>۱</sup> جوشن خرپشته پیوشد از جوشن او موی تنش بیرون جوشد  
چندان بزند نیزه که نیزه بخروشد بندش بهم اندر شود از بسکه<sup>۲</sup> بکوشد<sup>۳</sup>  
دشمن ز دو پستان اجل شیر بنوشد<sup>۴</sup>  
بگذارد خنجر بدم خنجر پیکار<sup>۵</sup>

ای شاه! تویی شاه جهان گذرانرا ایزد بتو دادست زمین را و زمانرا  
۱۹۷۵ بردار تو از روی زمین قیصر و خان را يك شاه بسنده<sup>۶</sup> بود این مایه جهانرا  
با ملك چکارست فلانرا و فلانرا  
خرس از در گلشن نه و خوک از در گلزار

هر کو<sup>۷</sup> بجز از تو بجهاننداری بنشست بیداد گریست ای ملك<sup>۸</sup> و بیخورد و مست  
دادار جهان ملك جهان وقف تو کردست بر وقف خدا هیچکسی را نبود دست<sup>۹</sup>  
از وقف کسان دست نباید بسزا بست  
نیکو مثلی گفته است «النار ولا العار»<sup>۱۰</sup>

۱۹۸۰ جدان<sup>۱۱</sup> تو از مادر از بهر تو زادند از دهر بدین ملك برای تو فتادند<sup>۱۱</sup>  
این ملك بشمشیر برای تو گشادند<sup>۱۱</sup> خود ملك و شهری خاصه ز بهر تو نهادند<sup>۱۱</sup>  
زین دست بدان دست، بمیراث تو دادند<sup>۱۱</sup>  
از دهر بداین شهر را، این ملكت بسیار<sup>۱۲</sup>

۱- ك، مج ۵: آن. ۲- تك: اندر شکند بسکه. ۳- بجزن ۲: بخوشد.  
۴- بجزن ۲: بدوشد. ۵- س ۲: مصراعرا ندارد؛ مج ۲، ن ۱، مج ۳، ج ۱: بگذارد  
خنجر...؛ مج ۵: ك، نو: نگذارد جز دیده و خنجر بدو قنطار؛ مج ۴: بگذارد جز دیده و خنجر  
قنطار؛ مج ۱: يك ذره نخرد بدو خنجر بدو مکار؛ ج ۲: نگذارد جز دید. و خنجر بدو مکار  
(حاشیه قنطار)؛ س ۱: نگذارد جز دیده و خنجر بدو فس کار. ۶- ن ۲: بسنده.  
۷- نو: هر کس. ۸- ن ۲: بیداد گر است و ملك بیخورد؛ در فرهنگ جهانگیری و  
رشیدی (ذیل لغت چيلك): بیداد گر است و چيلك... ۹- ک، ج ۲، تك، س ۱، م ۱،  
مج ۱، مج ۴: دروقف جهانرا نبود هیچکسی دست؛ م ۲ (بندرا ندارد)؛ نسخ دیگر: (درووقف  
جهان. (متن از استاد دهخداست). ۱۰- بتعلیقات نگاه کنید. ۱۰- ن ۲: اجداد.  
۱۱- در تك: قوافی مفرد دست. ۱۲- مج ۲، مج ۳، مج ۴، نو (بندرا ندارند).



تا تو بولایت بنشستی جو اساسی کس را نبود با تو<sup>۱</sup> درین باب سیاسی  
زین، دادگری باشی وزین حق شناسی<sup>۲</sup> پاکیزه دلی، پاک تنی، پاک حواسی

۱۹۸۵

کز خلق بخلقت نتوان کرد قیاسی  
وزخوی، و طبیعت<sup>۳</sup> نتوان کردن بیزار

ای بار خدا و ملک بار خدایان ای نیزه ربایی بسر<sup>۴</sup> نیزه ربایان  
ای راهنمایی بسر<sup>۵</sup> راهنمایان ای بسته گشای<sup>۶</sup> در هر بسته گشایان

ای ملک زداينده هر ملک زدایان  
ای چاره بیچاره و ای مفرع زوآر

ای بار خدای همه احرار زمانه کز دل بزدايد لطفت بار زمانه  
کردار تو ضد همه کردار زمانه در پشت عدویت تو کنی<sup>۷</sup> بار زمانه ۱۹۹۰

از پای افاضل تو کنی خار زمانه  
وز بستر غفلت تو کنی ما را بیدار

تو زانچه بگفتند بسی بهتر بودی بر جان و روان پدرايت بفرودی  
چندانکه توانستی رحمت بنمودی چندانکه توانستی ملکت بزودودی

کشتی حسنات و ثمراتش بدرودی  
دشوار تو آسان شد و آسان تودشوار

۱- ظاهرأ: بر تو (نظر آقای گلشن). ۲- ۲م: شناسی؛ ن ۱، ۱م، ۳م، ك، س ۲، مج ۱، مج ۵: شناسی. ۳- مج ۵، نو: وزخود بطبیعت؛ ن ۱: وزخود... نسخ دیگر: وزجود طبیعت (متن از استاد دهخداست). ۴- س ۱، ك، ۲م: ربایی بسر؛ مج ۴، نو: ربای بسر. ۵- س ۱، ك، ۲م: راهنمایی بسر؛ نو، مج ۴: راهنمای بسر. ۶- س ۱، ن ۱: نو: ای بسته گشایان وزهر...؛ ك: ای بسته گشاینده هر...؛ كا: ای بسته گشایی در؛ مج ۴: ای بسته گشایان در... ۷- مج ۵، ك، نو: کتی.



۱۹۹۵ بسته مشواد<sup>۱</sup> آنچه بنصرت بگشادی      پاینده همی بادا هرج آن<sup>۲</sup> تونهادی  
همواره همیدون سلامت بزیادی      با دولت و بانعمت و با حشمت و شادی  
وز تو پیذیراد ملك هرچه بدادی  
وز کید جهان<sup>۳</sup> حافظ توباد جهاندار<sup>۴</sup>

۵۹

## مسمط دوم

## دروغف خزان و مدح سلطان [مسمود فزنوی]

آب انگور بیارید که آبان ماه است      کار یکرویه<sup>۵</sup> بکام دل شاهنشاه است  
وقت منظر شد و وقت نظر<sup>۶</sup> خرگاه است      دست تابستان از روی زمین کوتاه است  
آب انگور خزانی را خوردن گاه است  
که کس امسال نکرد دست مرا و را طلبی

۲۰۰۰

شاخ انگور کهن دخترکان زاد بسی      که نه از درد بنالید و نه بر زد نفسی  
همه را زاد بیکدفعه، نه پیشی نه پس      نه و را قابله یی<sup>۷</sup> بود و نه فریادرسی  
اینچنین آسان فرزندان زاد است کسی  
که نه دردی بگرفتش متواتر، نه تبی

۱- تـك، ن ۲، س ۲، کـا، مـج ۲، مـج ۳، نو: نشود؛ مـج ۴: شواد. ۲- ن ۲: هر آنچ آن.

۳- مـج ۱، ك، م ۳: عدو. ۴- ترتیب بندهای این مسمط طبق نسخه «ن ۲» است.

۵- س ۱، س ۲، ك، ج ۲، مـج ۴: یکروی. ۶- مـج ۱، ك: طرب. ۷- ج ۱: قافله.



- چون بزاد آن بچگانرا، سر او گشت درم      و ندر آویخت بروده<sup>۱</sup>، بچگانرا، بشکم  
 بچگان زاد مدور همه بیقد و قدم      صدوسی بچه<sup>۲</sup> اندر زده دو دست بهم ۲۰۵۰  
 دوتکزا<sup>۳</sup> در شکم هریک، نه بیش و نه کم  
 نه در ایشان ستخوانی، نه رگی، نه عصبی  
 چون نگه کرد بدان دختر کان مادر پیر      سبز<sup>۴</sup> بودند یکایک، چه صغیر و چه کبیر<sup>۵</sup>  
 کردشان مادر بستر همه از سبز حریر      نه خورش داد مر آن بچگان را و نه شیر<sup>۶</sup>  
 نه شغب کردند آن بچگان و نه نفیر<sup>۷</sup>  
 بچه<sup>۸</sup> گرسنه دیدی که ندارد شغبی؟  
 رزبان گفت چه رایست و چه تدبیر همی      مادر این بچگانرا<sup>۹</sup> ندهد شیر همی ۲۰۱۰  
 نه پروردنشان باشد آذیر همی      نه رهاشان<sup>۱۰</sup> کند از حلقه زنجیر همی  
 بمرند این بچگان<sup>۱۱</sup> گرسنه برخیر همی  
 بیم آنست که دیوانه شوم ای عجبی!  
 رفت رزبان، چو رود تیر پیر تاب همی      تیره زانده بکشید آب ز<sup>۱۲</sup> دولاب همی

۱ - ج ۱، مج ۲: بدوده؛ مج ۳: در او ده. ۲ - مج ۲، کا، ن ۲، ج ۱،  
 ج ۲: بچه و. ۳ - س ۱، ک، مج ۴، ن ۱: در سراندر؛ مج ۳: دوسه اندر؛ نسخ دیگر:  
 دوسر اندر، (متن از استاد دهخداست). ۴ - مج ۳، مج ۴، س ۲، ن ۱، ۲م: سیر.  
 ۵ - ج ۱، مج ۲: چو صغیر و چو کبیر. ۶ - مج ۲، ۳م: مر آن بچگانرا و نه شیر؛ ن ۲:  
 مراد آن بچگانرا و نه شیر؛ نسخه های دیگر: مر آن بچگانرا هیچ و نه شیر. ۷ - ن ۲: ...  
 کرد بدان بچگان و نه نفیر؛ مج ۲، ج ۱، س ۱: ... و نه نفیر؛ ک: ... نه تقصیر؛ نسخ دیگر: بجز در بچگان  
 نه هیچ نفیر. ۸ - ن ۲: رز بچگان...، مج ۱، مج ۳، مج ۴: بچگانرا چون؛ مج ۲: بچگان چون.  
 ۹ - مج ۴، مج ۵، کا، ک: دهانشان؛ س ۱: دهانتان. ۱۰ - مج ۱، ۳م: آنهمگان؛ مج ۳،  
 مج ۴، مج ۵، س ۱، ن ۱، ن ۲: اینهمگان؛ ک، مج ۲، کا، س ۲: همگان. ۱۱ - س ۱: سر؛  
 ک: شیر زانده شتاب از. نسخ دیگر: تیزرانده بشتاب. (متن از استاد دهخداست).



گفت اگر شیر ز مادر نشود یاب<sup>۱</sup> همی این توانم که دهمتان شب و روز آب همی

۲۰۱۵

مزد یابد که کند<sup>۲</sup> سعی در این باب همی

تا خداوند پدیدار کندتان سببی

بچگانش بنهادند تن<sup>۳</sup> خویش در آب<sup>۴</sup> نچمیدند و نجنبیدند<sup>۵</sup> از بستر خواب

گرد کردند سرین<sup>۶</sup> محکم کردند رقاب رویها یکسره کردند بزنگار خضاب

دادشان دائم و پیوسته مرآبی<sup>۷</sup> چو گلاب

نشد از جانبشان غایب، روزی و شبی

گفت بندارم کاین دختر کان ز آن<sup>۸</sup> منند چون دل و چون جگر و چون تن و چون جان منند

۲۰۲۰ تا بپاشند درین<sup>۹</sup> رز در مهمان منند رز، فردوس منست، ایشان رضوان منند

تادرین باغ و درین خان و درین مان منند

دارم اندر سرشان سبز کشیده سلبی

رزبان تاختنی کرد بشهر از رز خویش در رز بست بزنجیر و بقفل از پس و پیش

بود یک هفته بنزدیکی بیگانه و خویش ز آرزوی بیچه<sup>۱۰</sup> رز، دل او خسته وریش

گفت کم<sup>۱۱</sup> صبر نماندست درین فرقت بیش

رفت سوی رز، با تاختنی و خجبی<sup>۱۲</sup>

۱- اصل، شیرزمانه نبود ناب (متن از استاد دهخداست) . ۲- اصل: مرد باشد که .

(متن از استاد دهخداست و: «مزد یابم که کنم» نیز تصحیح کرده اند).

۳- مج ۱: لب. ۴- ک، س ۱، س ۲، مج ۴: برآ. ۵- مج ۴، مج ۵، ن ۱،

کا: نچمیدند... مج ۱: نچمیدند... س ۲: نچمیدند... س ۱: نه جنبیدند و... ک: بجهیدند و بجنبیدند.

۶- ک: مرابن. ۷- اصل: دادشان مادر پیوسته شرابی (متن از استاد دهخداست) .

۱۲- اصل: این دختر کان آن . (متن از استاد دهخداست) . ۹- کا، ج ۲، مج ۱، مج ۴،

س ۱، س ۲، ک: برابن. ۱۰- اصل: که (متن از استاد فروزانفر است) . ۱۱- ک...

رزبان ختنی و خجی؛ س ۱، ن ۱، م ۳، مج ۴: رزبان ختنی و خجی؛ م ۱: رزبان ختنی و خجی؛ س ۲: رزبان ختنی و خجی؛

جیبی و خجی؛ مج ۱: باختنی و خجی؛ مج ۳: رزبان تاختنی و خجی؛ مج ۴: رزبان تاختنی و خجی؛

م ۲: سوی رز رفت همی تاختنی...



- در چو بگشاد، بدان دختر کان کردنگاه دید چون زنگی هریک را دو روی سیاه ۲۰۲۵  
 جای جای<sup>۱</sup> بچه تابان چون زهره و ماه بچه سرخ چو خون و بچه زرد چو کاه  
 سرنگونسار ز شرم و رو<sup>۲</sup> تیره ز گناه  
 هریکی با شکم حامل و پرماز<sup>۳</sup> لبی  
 رزبانرا بدو ابروی بر افتاد گره گفت لاحول ولا قوه الا بالله  
 این بلایه بچگان را زچه کس آمد زه<sup>۴</sup> همه آبستن گشتند بیکره<sup>۵</sup> که و مه  
 ۲۰۳۰ نیست یکتن بمیان همگان اندر<sup>۶</sup> ، به  
 اینچنین زانیه باشد<sup>۷</sup> بچه هر<sup>۸</sup> عنبی  
 نوزتان مادر شش روز نباشد<sup>۹</sup> که بزاد نوزتان ناف نبریده و از زه نگشاد<sup>۱۰</sup>  
 نوزتان سینه و پستان بدهن بر نهاده نوزتان روی نشست و نوزتان شیر نداد  
 همه آبستن گشتید و همه دیو نژاد  
 این مکافات چنین باشدتان اجر شبی<sup>۱۱</sup>  
 راست گوید که این قصه و این نادره چیست این که آبستنتان کرد بگویند که کیست  
 این چه بیشرمی و بیباکی و بیداد گریست جای آنست که باید بشما بر بگریست<sup>۱۲</sup> ۲۰۳۵  
 نه یکی و نه دو و نه سه، هشتاد و دو یست<sup>۱۳</sup>  
 هرگز این دخت بسودن نتواند عزبی

۱-ن ۲: جایی (متن نیز مشکوکست). ۲-ن ۲، ۱م، ۳م، ۱م، ۲م، ۳م، ۵م، س ۱: روی؛ س ۲: رخ. ۳-ک، ۲م، ۲م، ۴ج، ۱ج، ۲ن، ۱ن: بر ناز، نسخ دیگر: پریار (متن از استاد دهخداست). ۴-اصل: این بلای بچگان در حق من آمد زه. (متن از استاد دهخداست). ۵-اصل بیک شب. (متن از استاد دهخداست، چون غیبت دهقان يك هفته بود نه يك شب). ۶-م ۳، س ۱: ایدر. ۷-بجز م ۱، م ۵، س ۱، س ۲: باشند. ۸-م ۳: بنات؛ م ۱، م ۴، ک، س ۲؛ م ۲، م ۳: بچه من (نسخه های ج ۲، س ۱، س ۲، م ۲، ک دباله مسط را ندارند). ۹-ن ۲: باشد. ۱۰-ن ۱، و ز روده نگشاد. ۱۱-م ۱: ... اجر نبی؛ ن ۱: ... ای حربی؛ ۱م، ۳م: ... چنین را من و این اجر نبی. (متن نیز استوار نیست) ۱۲-م ۵: در نگریست (زیر سطر: بگریست)؛ ن ۱: نباید بشما در نگریست. ۱۳-م ۳، ن ۱: بترکی و نه فارسی و نه هشتاد و نه یست؛ م ۴: نه یکی و نه دو و نه سه و ... نسخ دیگر: ... سه و هشتاد و دو یست. (متن از استاد دهخداست).



دختران رز گفتند<sup>۱</sup> که ما بیگنیم ما تن خویش بدست بنی آدم ندهیم<sup>۲</sup>  
ما همه سر بسر<sup>۳</sup> آبستن خورشید و مهیم ما توانیم که از خلق زمان دور جهمیم  
نتوانیم که از ماه و ستاره برهیم  
ز آفتاب و مهمان سود ندارد هری

۲۰۴۰ روز هر روزی ، خورشید بیاید بر ما  
خوشتن برفکند بر تن ما و سر ما  
چون شب آید برود خورشید از محضر ما  
ماهتاب آید و در خسب در بستر ما  
وین دو تن دور نگردند ز بام و در ما  
نکند هیچکس این بی ادبان را ادبی

۲۰۴۵  
چچگانمان<sup>۶</sup> همه مانند شمس و قمرند زانکه همسیرت و همصورت هر دو پدرند  
تابناکند، ازیرا که دو علوی گهرند<sup>۷</sup> چچگان آن بنسب تر که ازین باب گزند<sup>۷</sup>  
چهره و رنگ ورخ و عادت آبا سپرند<sup>۸</sup>  
تهمت آلوده نگردند بدیگر سببی

رزبان گفت که این مخرقه<sup>۹</sup> باور نکنم تا بیغ حنفی گردن هریک نزنم  
 تاشکمشان ندرم، تا<sup>۱۰</sup> سرشان بر نکنم تا<sup>۱۱</sup> بخوتشان نشود معصفری پیرهنم  
 تا<sup>۱۲</sup> فراوان نشود تجربت جان و تنم  
 کاین خشوکان را جز شمس و قمر نیست ابی

۱- بجز مج ۴، مج ۵، ن ۱: گویند. ۲- مج ۳، ن ۱: نهیم. ۳- ن ۱: همه سر تا بر.  
۴- ۱م، ۳م، ۴ج، ۱ر، ۱ن، ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵. بتاید بر ما. ۵- ن ۱:  
بچگان ما. ۶- ۱ج، مج ۲: پسوند. ۷- ۳م: ... آن به نسب که ازین باب گیرند؛  
مج ۳: ... برند؛ نسخ دیگر. آن به نسبت که... (متن از استاد دهخداست). ۸- ۱م، ۳م،  
مج ۱: ... آنها سیرند؛ ن ۱: چهره و عادت رنگ رخ آبا سیرند. ۹- (بنظر استاد  
دهخدا: مخدوفه). ۱۰- ن ۱: یا



اگر ایدونکه بکشتن نمرند<sup>۱</sup> این پسران<sup>۲</sup> آن خورشید و قمر باشند این جانوران  
 زان که جانیست<sup>۳</sup> مه روشن و خورشیدمران<sup>۴</sup> بنسب باز شوند<sup>۵</sup> این پسران با پدران ۲۰۵۰  
 و گر ایدونکه بیاشند<sup>۶</sup> ز پشت دگران  
 از پس کشتن زنده نشوند، ای وریدی<sup>۷</sup>!

ر زبان آمد و حلقوم همه باز برید قطره بی خون بمثل از گلوی کس نچکید  
 نه بنالید ازیشان کس، نه کس بتپید باز آمده مگانرا سوی چرخشت کشید  
 بلگد ناف و زهار همه از هم<sup>۸</sup> برید  
 که از ایشان، بتن اندر شده بودش<sup>۹</sup> غضبی

پوست هریک بفکند و ستخوان و جگرش<sup>۱۰</sup> خونشان کرد بخم اندر و پوشید سرش ۲۰۵۵  
 پس بسازوج بیندود همه بام و برش<sup>۱۱</sup> جامه بی گرم بیفکند پلاسین ز برش<sup>۱۲</sup>  
 پنج شش ماه زمستانی نگشاد درش  
 دو ربیع و دو جمادی و تمام رجبی<sup>۱۳</sup>

آمد آنگاه چنانچون متکبر ملکی تا ببیند که چه بوده است بهر کودکی  
 بخم اندر نگرید، از شب رفته سه یکی<sup>۱۴</sup> دید اندر خم سنگین<sup>۱۵</sup> همه را گشته یکی

۱- کا، چ ۱: نمرند. ۲- اصل بچگان. (متن از استاد دهخداست).  
 ۳- بجز چ ۱: هست. ۴- اصل: قران (متن از استاد دهخداست) ۵- مج ۵:  
 هست (نیست) تا زنده شوند. ۶- کا، چ ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۵، ن ۲: نباشند. ۷- کا،  
 چ ۱، مج ۲، ن ۲: مرده... مج ۵: نشود... ن ۱: بشود... م ۱: از پس کشتن زنده نشود  
 ای عمی؛ م ۲: از پس کشتن زنده نشود بی عجبی؛ نسخ دیگر: ای عجبی. (متن از استاد  
 دهخداست). ۸- اصل: از بن (متن از استاد دهخداست). ۹- مج ۵، ن ۱: شده بودش بتن اندر.  
 ۱۰- مج ۵، ن ۱: همه رهگذرش. (بنظر استاد دهخدا: بوم و برش). ۱۱- مج ۱، مج ۲،  
 مج ۳، مج ۵، ن ۱، ن ۲، کا، چ ۱: برش. ۱۲- ن ۲، کا، مج ۱: شعبان و رجبی؛ نسخ  
 دیگر بجز مج ۳، مج ۵، ن ۱: دو جمادی و شعبان رجبی. ۱۳- بجز ن ۲: سیکمی.  
 ۱۴- مج ۱، م ۱، م ۲: سنگیش؛ مج ۵: سنگش (سنگین یعنی سنگی. بنظر استاد دهخدا: روئین  
 بدلیل مصراع: «داشت خنثی چند از روی بگنجینه» از خود شاعر).



۲۰۶۰

با رخ رخشان چون کرد مهی بر فلکی

بر سموات علی بر شده زیشان لهی

ر زبان گفت که این لعبتکان بیکنهند هیچ<sup>۱</sup> شک نیست که از نسبت<sup>۲</sup> خورشید و مهند

از سوی ناف و ز پشت دو گرانمایه شهید عیبتشان نیست گر آن مادر کانشان سپهند

گاه آنست که از محنت و سختی<sup>۳</sup> برهند

جای آنست که امروز کنم من طری

مجلسی سازم با ربط و با چنگ و رباب باترنج و بهی و نرگس و با نقل و کباب

۲۰۶۵ بگسارم بصبوح اندر، زین سرخ شراب که همش گونه گل بینم، هم بوی گلاب

گویم آنگاه بیارید<sup>۴</sup> یکی داروی خواب

یاد باد ملکی، ذوحسبی، ذونسبی

ملك شیردل<sup>۵</sup> بیاتن بیل نشین بوسعید بن ابوالقاسم بن ناصر دین

نه من و نیمش تیغی که بدو جوید کین سدرش<sup>۶</sup> و نیم، درازی یکی قبضه ازین<sup>۷</sup>

از عباد ملك العرش نكو کار ترین<sup>۸</sup>

خوش خوابی، خوش سخنی<sup>۹</sup> خوش منشی، خوش حسبی

۲۰۷۰ ملك حق و ملكزاده چو مسعود بود کز سخا و کرم کلی موجود بود

میر کز گوهر پاکیزه محمود بود همچو محمود بنای کرم وجود بود

هر کجا عود بود، بوی خوش عود بود

ندمد بوی ز هر چوبی و از هر خطبی<sup>۱۰</sup>

۱- مج ۵، ن ۱: زانکه ۲- مج ۱، مج ۵، ج ۱، کا: آبتن؛ نسخه های دیگر بجز مج ۳، ن ۱:

آبت ز. ۳- مج ۵، ن ۱: سختی و محنت: نسخه های دیگر بجز مج ۱، مج ۲، مج ۳، ج ۱،

ن ۲، محنت و انده. ۴- ن ۱: ... ده زود؛ مج ۵: بره رود. (بنظر استاد دهخدا: بیارند).

۵- (بنظر استاد دهخدا: بیل دل). ۶- رش، مخفف ارش است. ۷- (بنظر استاد دهخدا:

رمج گزین ؟) ۸- ن ۱: گزین. ۹- مج ۳، ن ۱: ... خوش منشی، خوش نفسی؛ مج ۱،

مج ۲، مج ۵، م ۱، م ۳: ... خوش حبیبی؛ نسخ دیگر: خوش نفسی...؛ «د»: ... خوش لقبی.

۱۰- مج ۵: نه رهد بوی ز... و ز...؛ م ۳: ... ندهد بوی...؛ نسخ دیگر بجز مج ۱، مج ۲: ندهد بوی

نه هر چوبی و نه هر خطبی (این بند تنهادر نسخه های م ۱، م ۳، مج ۵ هست).



میر، باید که چنو راد<sup>۱</sup> و ملکزاده بود  
ایزدش فرو و شکوه ملک<sup>۲</sup> داده بود  
هند بگشاده و زابل<sup>۳</sup> همه بگشاده بود  
لشکر صعب سوی ترك فرستاده بود

۲۰۷۵

در دل قیصر بیم و فزع<sup>۴</sup> افتاده بود  
تا بیارند به غزنی سر او برخشی

ملك العرش همه ملك به مسعود<sup>۵</sup> سپرد  
کشور عالم، هر هفت<sup>۶</sup> بدو بر بشمرد  
جمله زنگار همه هند بشمشیر سترد  
ملکت هند بدو<sup>۶</sup> سخت حقیر آمد و خرد

ندبی<sup>۷</sup> ملك سپاهان را یازید و ببرد  
روم را ماند ست اکنون که بیازد ندبی

تاج جهان باشد، خسرو سلامت ماناد  
ایزد از ملک<sup>۸</sup> او چشم بدان<sup>۸</sup> دور کناد  
تن او تازه جوان باد و دلش خرم و شاد  
پیشه او طرب و مذهب او دانش و داد

۲۰۸۰

دشمن و دوست یکام دل این خسرو باد  
مرساناد خداوند برویش تعبى



۱- چ ۱، ن ۱، ۲، مج ۳، مج ۵: زاده.  
۲- مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۵، ن ۱، چ ۱، م ۳،  
کا: فرو بزرگی ملك. ۳- ن ۱: آمل. ۴- ن ۱: ازوهم فزع. ۵- ن ۲: محمود.  
۶- بتعلیقات نگاه کنید. ۶- کذا. کلمه نااستوار می نماید. ۷- م ۱، مج ۲،  
مج ۳، مج ۵، ن ۲، چ ۱: مدتی؛ کا: مدت؛ م ۳: مدنی. ۸- مج ۵: بران؛ نسخ دیگر بجز  
ن ۱، م ۳: کسان.



۶۰

## مسمط سوم

دروصف خزان و مدح سلطان مسعود فزنوی

باز دگر باره مهرماه در آمد<sup>۱</sup> جشن فریدون آتین<sup>۲</sup> بدر آمد

عمرخوش دختران رز بسر آمد کشتنیان را سیاستی دگر آمد

دهقان در بوستان همی سحر آمد<sup>۳</sup>

تا ببرد جانشان بناخن و چنگال

۲۰۸۵

دخترکان سیاه زنگی زاده بس بوضع و شریف روی گشاده

مادر کانشان بدایه هیچ نداده وز در گهواره شان برون بنهاده

بر سر گهواره شان بروی فتاده

مروحه سبز در دو دست<sup>۴</sup> همه سالدخترکان بیست بیست<sup>۵</sup> خفته بهر سو پهلوی بنهاده بیست بیست<sup>۶</sup> پهلویگیسو در بسته بیست بیست<sup>۷</sup> بگیسو گیسو شان سبز و گیسو از بر زانو

۲۰۹۰

هر یکی از ساعدین مادر و بازو

خویشتن آویخته به اکحل و قیفال

شیر دهدشان بیای، مادر آذیر کودك دیدی کجا بیای خورد شیر؟

مادرشان سرسپید<sup>۸</sup> و جمله شده پیر و ایشان پستان او گرفته بزنجیر

دهقان روزی ز در در آید شبگیر

گوید کای دختران گریز<sup>۹</sup> محتال

۱- ن ۲: بر آمد. ۲- همه جا آتین بتقدیم باء بر تاء (متن تصحیح قیاسی است).

۳- میج ۵: بخیر آمد؛ نسخ دیگر بجز س ۲، ۱۲، ۲م، ۳م: بخیر آمد. ۴- س ۱، س ۲، ج ۱، ج ۲ میج ۱،

میج ۳، ک: ... بر دو دست؛ میج ۵: بروج سبز... ۵- میج ۱، میج ۴، میج ۵، ک، ن ۱، ج ۲، ۱۲، ۲م،

۳م، س ۱، س ۲: پشت پشت. ۶- ۱۲: ۲م، ۳م، ج ۲، ن ۱، ک، میج ۱، میج ۲ (حاشیه)،

میج ۴، میج ۵: پشت و پشت. ۷- س ۱: وابسته پشت و پشت؛ س ۲: بر بسته پشت و پشت؛

م ۱، میج ۲، میج ۴، میج ۵، ک، ن ۱، ج ۲، ۱۲، ۲م، ۳م: ... پشت و پشت. ۸- اصل: سرسیاه.

(متن تصحیحی است بر اساس گفته خود شاعر در دوبیت بعد). ۹- ک: پرفن؛ میج ۱،

میج ۲، میج ۳، س ۲، ج ۱، ن ۲، ک، ۱م: جادوی؛ میج ۴ (کلمه را ندارد)؛ س ۱: دله.



مادر تان پیر گشت و پشت بخم کرد      موی سر او سپید گشت و رخس زرد  
تاکی ازین گنده پیر، شیر توان خورد      سرد بود لامحاله<sup>۱</sup> هر چه بود سرد ۲۰۹۵  
من نه مسلمانم و نه مرد جوانمرد  
گر سرتان نگسلم زدوش بکوپال  
آنکه رزبانش را بخواند دهقان      دو پسر خویش را و دو پسر<sup>۲</sup> رزبان  
هر يك داسی بیاورند یتیمیان      برده باتش درون و کرده بسوهان  
حنجره و حلقشان ببرند ایشان<sup>۳</sup>  
نادره باشد گلو بریدن اطفال  
نادره تر اینکه طفلکان نخر و شنند      خون ز گلو بر بیاورند و نجوشند<sup>۴</sup> ۲۱۰۰  
وان کشتگان سختکوش نکوشند<sup>۵</sup>      پس بکواره فرو نهند و بپوشند  
در طمع آنکه کشته را بفروشند  
اینت عجایب حدیث و اینت عجب حال  
آنکه آرند کشته را بکواره      بر سر بازارشان نهند بزاره<sup>۶</sup>  
آید بر کشتگان هزار نظاره      پر<sup>۷</sup> کشند و بایستند کناره  
نه بقصاصش کنند خلق اشاره      ۲۱۰۵  
نه بدیت پادشه بخواهد ازو مال  
بلکه بخرند کشته را زکشنده      گه بدرشتی و گه بخواهش و خنده  
ای عجیبی تا بوند ایشان زنده      نایدشان مشتری تمام و بسنده<sup>۸</sup>  
راست چو کشته شوند و زار فکنده  
آیدشان مشتری و آید دلال

۱- بجز س ۲، ک، مج ۱، مج ۳: لامحاله. ۲- اصل، راد و پسر. (متن از استاد دهخداست  
پس = پسر). ۳- بجز ن ۱، م ۱، م ۳: ایشان. ۴- م ۲، ن ۱، مج ۵: بجوشند؛ ن ۲، چ ۱:  
نخوشند. ۵- م ۲: ان کشتان... بکوشند؛ چ ۱، چ ۲، ک، ن ۱، ن ۲: وان کشتگان...؛  
س ۱، س ۲: وان کشتگان... بکوشند؛ م ۱، م ۳: وان کشتگان... بکوشند. (شاید: با آن  
کشتگان... یا: با آن کوشندگان...) ۶- کذا (۴). ۷- ن ۲، چ ۱، چ ۲، ک،  
مج ۳: پرده؛ ک: سر؛ مج ۵: پیره. (بنظر استاد دهخدا: رده). ۸- ن ۲: پسند.



- زود بخرندشان ز حال نگشته      هر گز که خریده<sup>۱</sup> بود دختر کشته !  
 ۲۱۱۰ کشته و بر کشته چند روز گذشته      در کفنی هیچ کشته را ننشته  
                  روز دگر آنگهی بناوه<sup>۲</sup> و پشته  
                  در بن چرخشتشان بمالد<sup>۳</sup> جمال  
 باز لگد کوبشان کنند همیدون      پوست کنند<sup>۴</sup> از تن یکایک بیرون  
 بر سرشان بر نهند و پشت و ستیخون<sup>۵</sup>      سخت گران سنگی از هزار من افزون  
                  تا برود قطره قطره از تنشان خون  
                  پس فکند خونشان بخم در قتال  
 ۲۱۱۵ چون بخم اندر ز زخم او بخروشد<sup>۶</sup>      تیرزند بی کمان و سخت بکوشد  
 مرد سر خمش استوار پیوشد      تا بچگان از میان خم بنجوشد<sup>۷</sup>  
                  آید هر ساعتی و پس<sup>۸</sup> بنیوشد  
                  تا شنود<sup>۹</sup> هیچ قبل و تا شنود<sup>۱۰</sup> قال  
 چون بنشیند زمی مغنبر جوشه<sup>۱۱</sup>      گوید کایدون نماید جای بنوشه<sup>۱۲</sup>  
 در فکند سرخ مل<sup>۱۳</sup> برطل دو گوشه      روشن گردد جهان ز گوشه بگوشه  
 ۲۱۲۰ گوید کاین می مرا نگرده<sup>۱۴</sup> نوشه<sup>۱۵</sup>  
                  تا نخورم یاد شهریار عدو مال

۱- بضرورت شعری حرف «خ» باید ساکن تلفظ شود . ۲- ك: پیاده .  
 ۲- ج: بمالد؛ ك: نماید؛ نسخ دیگر بجز س ۱، س ۲، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ن ۲: بمالد .  
 ۴- ن ۱، س ۱، س ۲: کشند . ۵- س ۲... شیخون؛ مج ۵، ج ۲... ستیخوان؛ ك: دست شیخون .  
 ۶- ك: اندر و د زخم نفروشد؛ ج ۱، س ۲... زخم...؛ س ۱... بخروشد (متن نیز استوار نمی نماید شاید تلفیق ضبط «ك» و متن مناسبتر باشد) .  
 ۷- كا. نه بجوشد؛ مج ۱، مج ۲، مج ۳، ج ۱، ن ۲، ك: بجوشد؛ مج ۴، م ۱، م ۳، ج ۲، ن ۲... بنجوشد .  
 ۸- ن ۲، كا، م ۱، م ۲، م ۳، مج ۴، مج ۵: پس .  
 ۹- اصل: نشود (متن از استاد دهخداست) . ۱۰- ك: ... سفینه خوشه؛ نسخه های دیگر: ... خوشه (متن تصحیح قیاسیست) .  
 ۱۱- بجز ن ۱، س ۱، مج ۱، مج ۵، م ۱، م ۳... ۱۲- بجز م ۳، ج ۱، ج ۲: گل .  
 ۱۳- س ۱، س ۲، ك، مج ۴: نوشه .



بارخدای جهان خلیفهٔ معبود<sup>۱</sup>      نیکو<sup>۲</sup> مولود و نیک طالع مولود  
گویی محمود بود بیش ز مسعود؟      نی نی مسعود هست بیش ز محمود

همچو سلیمان که بیش بود<sup>۳</sup> ز داود  
بیشتر از زال بود رستم بن زال<sup>۴</sup>

باش که آن پادشه<sup>۵</sup> هنوز جوانست      نیم رسیده یکی هزار دمانست  
این رمه گوسفند سخت کلانست      یک تنه<sup>۶</sup> تنها بدین حظیره شبانست ۲۱۲۵  
گرگ بر اطراف این حظیره روانست  
گرگ بود بر لب حظیره علی حال<sup>۷</sup>

گرگ یکایک توان گرفت<sup>۸</sup>، شبانرا      صبر همی باید این فلان و فلانرا  
هر که همیخواهد از نخست جهانرا      دل بنهد کارهای صعب و گرانرا

هر که بجنباند این درخت کلانرا  
از براو مرغکان زنند پر و بال

عاقبت کار نیک باید فردا      عاقبت کار ، نیک باشد حقا ۲۱۳۰  
روی نهاده است کار شاه بیالا      دیده ما روشن است و کار هویدا

ایزد کردست وعده با ملک ما  
کش برساناد بر<sup>۹</sup> مراد دل امسال

۱ - بجز ۵ مج ۲، ن ۲، ج ۱، ۲: مسعود. ۲ - اصل نیکش (متن از استاد دهخداست).  
۳ - ن ۱: ... که بود بیش. (بنظر استاد دهخدا بیش). ۴ - مج ۲ (در حاشیه): رستم از  
رستم بود و بیشتر از زال. (بنظر استاد دهخدا: بیشتر ...). ۵ - مج ۱، مج ۳، مج ۴:  
مج ۵، س ۲، ن ۱، م ۱، ۳: پادشا. ۶ - م ۲، س ۱، س ۲، ک ۱، ج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴: بکره: ج ۲:  
مج ۵، س ۲، ن ۱، م ۱، ۳: پادشا. ۷ - «علی حال» مخفف «علی ایحال» است. ۸ - ج ۱، ک ۱،  
س ۱، مج ۲، مج ۳، ن ۲، ک ۱، ج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵: گرگ  
سگی را تو امان گرفت. در «ج ۲» (سگی تو امان را خط زده است و مانند متن ما روی آن نوشته)  
۹ - بجز ن ۱: کش برساند بهر.



مملکت خانیان<sup>۱</sup> همه بستاند      بر در ماچین خلیفتی بنشانند  
مرز خراسان بمرز روم رساند      لشکر شرق از عراق در گذراند<sup>۲</sup>  
۲۱۳۵      باز ندارد عنان و باز نماند

تا ترند<sup>۳</sup> در یمن سناجق اقبال  
زود شود چون بهشت گیتی ویران      بگذرد این روزگار سختی از ایران  
روی برامش نهد امیر امیران      شاد و بدو شاد این خجسته وزیران  
دست بمی شاهرا و دل بهزیران  
دیده بروی نکو و گوش بقوآل

ای ملک ایزد جهان برای تو کرده است      ما همه را از پی هوای تو کرده است  
۲۱۴۰      هرچه بکردای ملک سزای تو کرده است      نیکو کاری که او بجای تو کرده است  
عالم را خاک کف دو پای تو کرده است<sup>۴</sup>  
عز و جلال ایزد مهیمن متعال

هرچه تو اندیشه کردی ای ملک از پیش      آنهمه ایزد ترا بداد و از آن بیش  
هرچه بخواهی کنون بخواه و بیندیش<sup>۵</sup>      کت برساند بکام و آرزوی خویش

ای ملک این ملک را تودانی معنیش  
ملک بگیر و سرخواجه بقتال<sup>۶</sup>

۲۱۴۵      بنشین در بزم بر سریر بایوان      خر گه برتر زن از سراق کیوان  
در کن ز آهنگ رزم خصم زمیدان      در گذر این تیر دلشکاف زسندان  
از دل گردان بر آرزو پیکان  
در سر مردم بکوب مغز، بکوپال<sup>۷</sup>

۱- ك؛ ملك يد...؛ مج ۱، مج ۲ (در حاشیه)، مج ۵: مملکت تورانیان؛ س ۲: ملك همه چینیان.  
۲- س ۱، ۱م، ۲م، ۳م، ۱ن، ۲ج، ك، مج ۱، مج ۳، مج ۴، مج ۵: بر گذراند؛ کا: بگذراند.  
۳- ك، مج ۱، مج ۴، ج ۲، ۱م، ۲م، ۳م، : بزند. ۴- س ۱: عالم را از خاک پای...؛ س ۲: خاک عالم بر زیر پای...؛ نسخه های دیگر بجز ك عالم را خاک کف پای تو کرده است.  
۵- م ۱ (از اینجا تا پایان مسمط را ندارد)؛ چ ۱، مج ۱: بیندیش؛ مج ۲: نیندیش.  
۶- مج ۴، ك، ن ۱: سرخواجه بقتال؛ مج ۱ (بالای سطر)، س ۲: سرخواجه باقبال؛ س ۱: به تیرخواجه نه قتال؛ مو: سرخواجه بقتال.  
۷- این بند تنها در حاشیه مج ۲ آمده است.



سال هزاران هزار شاد همی باش      یاد همیدارمان و یاد همی باش  
 بادهش دست و دین و داد همی باش      میر همی باش و میر زاد همی باش

۲۱۵۰

جمله برین رسم و این نهاد همی باش  
 قدر توهر روز و روزگار تو چون فال<sup>۱</sup>

۶۱

## مسمط چهارم

در وصف بهار و مدح ابو حرب بختیار محمد<sup>۲</sup>

آمد<sup>۳</sup> نوروز هم از بامداد      آمدنش فرخ و فرخنده باد  
 باز جهان خرم و خوب ایستاد      مرد زمستان و بهاران بزاد  
 زابر سیه روی سمن بوی راد<sup>۴</sup>،

گیتی گردید<sup>۵</sup> چو دار القرار

روی گل سرخ بیارا ستند      زلفك شمشاد پیراستند  
 کبکان برکوه بتك خواستند      بلبلكان<sup>۶</sup> زیر و ستا<sup>۷</sup> خواستند ۲۱۵۵  
 فاختگان<sup>۸</sup> همبر بنشاستند<sup>۹</sup>

نای زنان بر سر شاخ چنار

لاله بشمشاد بر آمیختند      ژاله بگلزار<sup>۱۰</sup> در آویختند  
 بر سر آن مشک فرو ریختند      وز بر این در فرو ریختند

نقش و تمایل بر انگیختند

از دل خاک و دورخ کوهسار

۱- ن: ۱: قدر تو بر روز و روزگار تو چون فال؛ نسخ دیگر بجز س: ۱، س: ۲: ... حال (فال یعنی فرخنده و خجسته). ۲- چ: ۲: ... ابو حرب بختیار؛ ن: ۲: ... ابو حرب بختیارخواجه محمد. ۳- ك، مج: ۵، نو: آمده. ۴- بجز مج: ۲، مج: ۳، ن: ۲، ك، س: ۱ نسخه های دیگر: ابر سیه روی سمن بوی زاد. ۵- س: ۱، ن: ۱، ك، کا، چ: ۱، چ: ۲، مج: ۲، مج: ۴: گردیده، مج: ۵: کرد بر؛ نو: آراست. ۶- مج: ۳، مج: ۵، ك، ن: ۱، س: ۱: فاختگان. ۷- کا، چ: ۲، ك، س: ۱: زیر ستا. ۸- مج: ۳، مج: ۵، ك، ن: ۱: بلبلكان. ۹- ن: ۲: میناستند. ۱۰- اصل بگلزار. (متن از استاد دهخداست).



- ۲۱۶۰ قمریکان نای یاموختند      صاصلکان مشک تبت موختند  
 زردگلان شمع بر افروختند      سرخ گلان یاقوت اندوختند  
 سرو بنان جامه نو دوختند  
 زینسو و زانسو بلب جویبار  
 طوطیان برگلکان<sup>۱</sup> تاختند      آهوکان گوش بر افراختند  
 گورخران میمنه ها ساختند      زاغان گلزار پرداختند  
 ۲۱۶۵ بیدلکان جان و روان باختند<sup>۲</sup>  
 با<sup>۳</sup> ترکان چگل و قند هار  
 بازجهان خرم و خوش یافتیم<sup>۴</sup>      زی سمن و سوسن بشتافتیم<sup>۴</sup>  
 زلف پررویوان<sup>۵</sup> بر تافتیم<sup>۴</sup>      دل زغم هجران بشکافتیم<sup>۴</sup>  
 خوبتر از بوقلمون یافتیم<sup>۴</sup>  
 بوقلمو نمیا در نو بهار  
 پیکر در پیکر<sup>۶</sup> بنگاشتیم      لاله بر لاله فرو کاشتیم  
 ۲۱۷۰ گیتی را چون ارم<sup>۷</sup> انگاشتیم      دشت<sup>۸</sup> یاقوت تر<sup>۹</sup> انباشتیم  
 باز بهر گوشه برافراشتیم<sup>۱۰</sup>  
 شاخ گل و نسترن آبدار  
 بازجهان گشت چو خرم بهشت      خویددمیدازدو بنا گوش<sup>۱۱</sup> مشت

۱- ج ۱، ن ۲: کاکان. (کبکان، نظر استاد دهخدا). ۲- ن ۱، ۲، ج ۱، ج ۲، مج ۱ (بالای سطر: هم)، مج ۲، مج ۴، مج ۵، ۲م، کا، نو، مل، ک، س ۱: بیدلکان در پی او تاختند؛ س ۲: در پی او تاختند. ۳- س ۱، ک، کا، مج ۴، ن ۱، ۲م، مل: بی ن ۱، ن ۲، مج ۱ (بالای سطر) مج ۲، مج ۵ (بالای سطر)، س ۲: چون. ۴- س ۱، س ۲، ک، کا، ج ۲، مج ۵، ن ۱، ن ۲، ج ۱، نو: ... یافتیم... بشتافتیم... تافتیم... بشکافتیم... یافتیم. ۵- مج ۱: سمن رویان؛ ک: سمن رویان. ۶- ن ۲، مج ۳، مج ۴، ج ۲: پیکردو پیکر. ۷- بجز ج ۲ (در حاشیه) مج ۱: چمن. ۸- اصل: دست. (متن از استاد دهخداست). ۹- ک، س ۱، س ۲ (مصرع ۴ و ۵ را ندارند و مصرع ۶ اینست: شاخ گل و نسترن افراشتیم). ۱۰- ن ۱، نو (مصرع ۵ و ۶ این بند را ندارد). ۱۱- بجز مج ۱ و فرهنگ جهانگیری (ذیل لغت مشت بمعنی جوی آب) همه جا: گشت.



ابر بآب مژه در روی کشت<sup>۱</sup> گل بمل و مل بگل اندر سرشت

باد سحرگاهی اردیبهشت

کرد گل و گوهر بر ما نثار

۲۱۷۵

صحرا گویی که خورنق شد ست بستان همرنگ ستبرق شد ست

بلبل همطبع فرزرق شد ست سوسن در<sup>۲</sup> دیبه ازرق شد ست

باد<sup>۳</sup> خوشبوی مروّق شد ست

پاکتر از آب و قویتر ز نار

مرغ نبینی که چه خواند همی میغ نبینی که<sup>۴</sup> چه راند همی

دشت نبینی بچه ماند همی دوست نبینی چه ستاند همی

۲۱۸۰

باغ بتانرا بنشانند همی

برسمن ونسترن ولاله زار

من بروم نیز بهاری کنم بر رخس از مدح نگاری کنم

بر سرش از<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> خماری کنم بر تنش از شعر شعاری کنم

وینهمه را زود<sup>۷</sup> نثاری کنم

پیش امیرالامرا بختیار<sup>۸</sup>

بار خداییکه بتوفیق بخت بر ملک شرق عزیزست سخت

میرهمی بر کشدش لخت لخت و آخر کارش بدهد تاج و تخت

۲۱۸۵

اندك اندك سر شاخ درخت

عالی گردد بمیان مرغزار

۱- مج ۲، مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ک، چ ۱، چ ۲، ن ۲، ک، نو: ابر بر آب...؛ م ۱،

م ۳: ابر بر آب مژه و روی کشت؛ مج ۱: ابر بر آب مژه و روی زشت.

۲- مج ۵، بالای سطر: با؛ نسخ دیگر بجز ن ۱، ک: چون. ۳- اصل: ندانی که (متن از

استاد دهخداست). ۴- مج ۳، ک، س ۲، نو، مو: درد. ۵- ک: وقف.

۶- بجز مل: امیرالامرا روز بار.



ایزد تیغش سبب ضرب کرد  
قطب همه شرق و همه غرب کرد  
تا پدرش کنیت ابو حرب<sup>۱</sup> کرد  
بسکه شد و با ملکان حرب<sup>۲</sup> کرد  
از لطف و آن سخن چرب کرد<sup>۳</sup>

خلق جهان طالبش و<sup>۴</sup> دوستدار

۲۱۹۰

از کرم و نعمت آای او<sup>۵</sup> کس نشنیدست ز لب لای او

فر<sup>۶</sup> خدایی همه آای او هست بر آن قالب و بالای او

صورت او و رخ زیبای<sup>۷</sup> او

هست چنان ماه دو پنج و چهار

مهرتر آزاده مهرتر منش کز خردش جانست از جان تنش<sup>۸</sup>

کرده<sup>۹</sup> ظفر مسکن در مسکنش بسته<sup>۱۰</sup> وفا دامن در<sup>۱۱</sup> دامنش

۲۱۹۵

خلق ندانم بسخن گفتش

در همه گیتی ز صغار و کبار

همتهای فلکی بینمش سیرتهای ملکی بینمش

دولتهای ملکی بینمش مدت برج فلکی بینمش (۱)

بویا چون مشک زکی<sup>۱۲</sup> بینمش

گاه جوانمردی و گاه وقار<sup>۱۳</sup>

همتش از چرخ همی بگذرد رایش در غیب<sup>۱۴</sup> همی بنگرد

هیبت او چنگل شیران درد دولت او سعد ابد پرورد

۲۲۰۰

۱- ک، س، ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، کا، ن، ۱، نو: او حرب؛ مج ۱، ج ۲؛ ابو حرب. ۲- نو: کرب.  
۳- نو: از ره لطفش بسخن چرب کرد. ۴- کذا و شاید: طالب و هم. ۵- بجز مج ۱، م ۱۱  
۳م: لا لای. ۶- ن، ۱، مج ۵: رخ بالای او؛ س، ۱، س، ۲، مج ۴: رخ و بالای او؛ ک: فرخ و بالای او؛  
مج ۱: ورخ و لا لای او؛ ن، ۲: دورخ و الای او؛ نو، مو: در رخ و بالای او؛ مج ۲، ج ۱، ج ۲: رخ و الای او.  
۷- س، ۱، س، ۲، ن، ۲، ک، نو: کز خردش خواست ز... ۸- مج ۴، مج ۵، ن، ۱، ک، نو: کرد.  
۹- کا، ج ۲، مج ۴، مج ۵، ن، ۱، ک، نو: بست. ۱۰- ک: بر. ۱۱- ن، ۱، نو: یکی؛  
نسخ دیگر بجز مل، ۱م، ۳م: مکی. ۱۲- این بند فقط در ۱م، ۳م، مل، ن، ۱، نو، س، ۱  
هست؛ مو (تنهاییت اول را دارد و نو بیت دوم را ندارد). ۱۳- س، ۱: غیبت.



بختش هر روز همی آورد<sup>۱</sup>

قافله نعمت را بر قطار

تا گل خود روی بود خوب روی      تاشکن زلف بود مشکبوی

تابت کشمیر بود جعد موی      تازن بد مهر بود جنگجوی

تا زبیر سرو کند گفتگوی

بلبل خوشگوی      باواز زار،

عمر خداوندم پاینده باد      بختش هر روز فزاینده باد

دستش هرگاه<sup>۳</sup> گشاینده باد      رایش هر<sup>۴</sup> زنگ<sup>۵</sup> زداینده باد

درد<sup>۶</sup> رونده طرب آینه<sup>۷</sup> باد

ملکت او را بحق کردگار



۱- چ ۱، مج ۳، ن ۲: همی پرورد. ۲- م ۲: زیر قطار؛ ک، ن ۱، مج ۴: زایر قطار؛ مج ۵: زایر

قطار. ۳- «هر» اینجا از ادات همیشگی و دوامست بنابراین «هرگاه» یعنی همیشه.

۴- اصل: از. (متن از استاد دهخداست). ۵- مج ۴: ... از رنگ؛ ک: ذاتش...؛ نو: رویش...؛

چ ۱ (بند را ندارد). ۶- مو: روز. ۷- این مصراع در اصل مصراع دوم بود جای آنرا

تغییر دادیم.



۶۴

مسمط پنجم

در تهنیت عید و مدح سلطان مسعود خزنوی

نوروز بزرگم بزن<sup>۱</sup> ای مطرب، امروز      زیراکه بود نوبت نوروز بنوروز  
 برزن غزلی، نغز و دل انگیز و دل افروز      ورنیست ترا بشنو از مرغ پیاموز<sup>۲</sup>  
 کاین فاخته زین<sup>۳</sup> گوز و دگر فاخته زان گوز  
 بر قافیه خوب همی خواند اشعار

۲۲۱۰

کبکان دری غالیه در چشم کشیدند      سروان سببی عبقری سبز خریدند  
 بادام بنان مقنعه بر سر بدیدند<sup>۴</sup>      شاه اسپرمان چینی در زلف کشیدند<sup>۵</sup>  
 طوطی بچگانرا سلب سبز بریدند<sup>۶</sup>  
 شلوارك با پایچه های<sup>۷</sup> طبری وار

کبکان بی آزار که بر کوه<sup>۸</sup> بلندند      بی قهقهه یکبار ندیدم<sup>۹</sup> که بخندند  
 جز خار بنان جایگه خود نپسندند      بر پهلوا زین نیمه، بدان نیمه بگردند<sup>۱۰</sup>  
 هر ساعت کی سینه بمنقار بررندند  
 چون جزع بر سینه<sup>۱۱</sup> و چون<sup>۱۲</sup> بسد منقار

۲۲۱۵

۱ - مو: نوروز بزرگ آمد. ۲ - بجز نو: از مرغ نو آموز. ۳ - کا، ج ۲، مج ۳، مج ۴، مج ۵، ن ۱، ن ۲، ۱۲، ۲۲، س ۲، ج ۱: زان. ۴ - ۲۲: نبریدند. ۵ - ۱۲، ۳۲: ... جنبه در زلف دمیدند؛ مج ۱ (حاشیه ظ: چنیلی): جنبه ...؛ مج ۵: خپنه ...؛ ۶ - تقدیم و تأخیر این مصراع و مصراع قبل موافق نسخه مج ۱ و مج ۳ است، نسخه های دیگر بعکس این ترتیبند؛ ۲۲ (مصراع ۴ و ۵ را ندارد). ۷ - بجز مج ۱، مج ۵، ۱۲، ۳۲: ماهچه های. ۸ - نو: در کوه. ۹ - مو: نیستم. ۱۰ - س ۲: نگردند؛ ن ۱، مج ۵: بفلطند؛ مو: بدندند. ۱۱ - مج ۳: برو سینه؛ نسخه های دیگر بجزك، ن ۱: بر سینه.



شبگیر ز گل فاختگان بانگ بر آرند      گوییکه سحرگاه همی خوب گزارند  
ماه سه شبه از برگردن<sup>۱</sup> بنگارند      از غالیه، بی آنکه همی غالیه دارند

صدبار<sup>۲</sup> بروزی در، پرها بشمارند

چون نیمدیری که غلط کرده باشمار

چون آهوکان سم بشند و بگرازند      گویی که همه مهره<sup>۳</sup> نرد شبه بازند<sup>۴</sup>  
آن گردن مخروط هر آنکه که میازند      وز گوش و سرو تیر و کمانی بطرازند<sup>۵</sup>

چون گردن سیمین خماری (؟)<sup>۶</sup> بفرازند

بر فرق سرتیر و براز شیر بدیدار (؟)<sup>۷</sup>

هر ساعتکی بط سخنی چند بگوید      در آب جهد جامه دگر بار بشوید  
در آب کند گردن و از آب<sup>۸</sup> بروید<sup>۹</sup>      گوییکه همی چیزی در آب بجوید

۲۲۲۵

چون سینه بجنباند و یک لخت پیوید

از هر سر پرش بجهد صد در<sup>۱۰</sup> شهوار

در آج کند گرد گیا راه (؟) تکاپوی      از غالیه<sup>۱۱</sup> عجمی بزده<sup>۱۲</sup> بر سر هر موی<sup>۱۳</sup>  
هزمان بکند بانگ نمازی بلب جوی      در سجده رود خیری بالاله<sup>۱۴</sup> خودروی<sup>۱۵</sup>

۱- چ ۱: از برگردن. (و مضمون نظیر: «ماه نومکف در گلوی فاخته است» در بند ۱۱ از مسقط ششم است). ۲- مو: راه. ۳- مل: داغ برو سینه (بر سینه) بازند؛ م ۱: داغ به... ۴- س ۱، س ۲، ک ۲، م ۲، نو، ن ۱، مج ۴: دو ۵- کذا. ۶- ۱۲، مج ۱، مج ۵: گوشه شیرین کمانی؛ مو: وز گوش و برین... ۷- برفرق سراز تیر و بر از شیر بدیدار؛ مج ۴: برفرق سر سرو و براز شیر بدیدار؛ م ۳: برفرق سرو تیریز از شیر بدیدار؛ نسخه‌های دیگر بجز ن ۲: برفرق سرتیر و براز شیر بدیدار. (متن نیز روشن نیست). ۸- مج ۲، مج ۳، مج ۴، کا، م ۲، ن ۱، ن ۲، ج ۱، ج ۲، ک ۱، س ۱: در آب. ۹- مج ۳: پیوید. ۱۰- (بنظر استاد دهخدا: لؤلؤ). ۱۱- مج ۱، مج ۵، م ۱۲، م ۳: بزده؛ کا، مج ۲، مج ۳، مج ۴، ج ۱، ج ۲، نو، س ۱، ن ۱، ن ۲، ک ۲، م ۲، مل: پیرو؛ س ۲: به برابر؛ نسخ دیگر بجز مج ۵، م ۱۲، م ۳: پیرو. ۱۲- مج ۳: سرموی؛ ک: از بن هر موی. ۱۳- بجز «مل» در نسخ دیگر مصراع مقدم بر مصراع قبل است.







۶۳

مسمط ششم

در وصف صبحوحی<sup>۱</sup>

آمد بانگ خروس مؤذن میخوارگان صبح نخستین نمود روی بنظارگان

که بکتف بر فکند چادر بازارگان<sup>۲</sup> روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان<sup>۳</sup>

۲۲۳۵

باده فراز آورید چاره بیچارگان

قوموا شرب<sup>۴</sup> الصبوح، یاایهاالنائمین

می زدگانیم ما، در دل ما غم بود چاره ما بامداد رطل دما دم بود

راحت کزدم زده، کشته<sup>۵</sup> کزدم بود می زده راهم بمی دارو و مرهم بود<sup>۶</sup>

هر که صبحوحی زند بادل خرم بود

بادولب مشکبوی، بادورخ حورعین

ای پسر می گسار، نوش لب و نوش گوی فتنه بچشم و بخشم<sup>۷</sup> فتنه بروی و بموی ۲۲۴۰ماسیکی خوارنیک، تازه رخ وصل حجوی<sup>۸</sup> توسیکی خواربد، جنگ کن و ترش رویپیش من آور<sup>۹</sup> نیند در قدح مشکبویتازه<sup>۱۰</sup> چو آب گلاب صاف<sup>۱۱</sup> چوماء معین

۱- در ن ۲: مسمط صبحوحیه در طلب جام مدام و مخاطبه ساقی. ۲- این مصراع به

صورت متن با پنج مصراع دیگر این بند در حدائق السحر آمده است، نسخه های دیگر: ... بر

گرفت جامه بازارگان. ۳- تك: ستارگان. ۴- مج ۵، م ۱، م ۲، م ۳، چ ۲:

لشرب. ۵- مل: کشتن. ۶- مضمون مصراع اول را شاعر در شعر دیگر خویش

(ص ۱۲۲ بیت ۱۶۲۶) آورده بود و مضمون مصراع دوم نیز در شعری منسوب به مجنون آمده است،

بتملیقات نگاه کنید. ۷- مج ۴: بخشم و بچشم. ۸- مو: وصل جوی.

۹- مج ۳، مج ۴، مج ۵، ک، چ ۲، س ۱، س ۲، ن ۱: از آن. ۱۰- مل: باده.

۱۱- مل: پاک.



در همه وقتی صبح خوش بودی ابتدای<sup>۱</sup> بهتر و خوشتر بود وقت گل بیدی<sup>۲</sup>  
خاسته از مرغزار غلغل تیم و عدی در شده آب کبود در زره داودی

۲۲۴۵

آمده در نعت باغ عنصری و عسجدی  
وامده اندر شراب آن صنم نازنین<sup>۳</sup>

بر کف<sup>۴</sup> من نه نبید، پیشتر از آفتاب نیز چه سوزم بخور، نیز چه بویم گلاب  
می زدگانرا گلاب<sup>۵</sup> باشد قطره شراب باشد بوی بخور، بوی بخار کباب  
آخته چنگ و چلب، ساخته چنگ و رباب  
دیده بشکر لبان، گوش به شکر توین<sup>۶</sup>

خوشا وقت صبح، خوشامی خوردنا روی نشسته هنوز، دست بمی بردنا  
۲۲۵۰ مطرب سرمست را باز هش<sup>۷</sup> آوردنا در گلوی او بطی<sup>۸</sup> باده فرو کردنا<sup>۹</sup>

گردان در پیش روی بازن و گردنا  
ساغرت اندر یسار، باده ات اندر یمین

کرده گلو بر زباد قمری سنجاب پوش کبک فروریخته مشک بسوراخ گوش  
بایلیکان بانشاط، قمریکان با خروش در دهن لاله مشک، در دهن نحل نوش  
سوسن کافور بوی، گلبن گوهر فروش  
وزمه<sup>۱۰</sup> اردیبهشت کرده بهشت برین

۱- مج ۱: بود ابتدای؛ نسخه های دیگر بجز ج ۱، کا، ن ۲، مج ۲: بود و ابتدای. ۲- مل: وقتی  
بر مسندی. ۳- این بند در: ن ۱، س ۱، س ۲، مو، ج ۲، ک، م ۲، مج ۴، مج ۵، نیست.  
۴- مج ۱، مج ۲، مج ۳، ک، م ۳: در کف. ۵- اصل: دوا. (متن از استاد دهخداست).  
۶- س ۲، ن ۱: بشکر توهان گوش بشکر توهین؛ مج ۳، مج ۴: بشکر توهان گوش بد کر  
توهین؛ مج ۵: بشکر توهان گوش مه توهین، مج ۱، م ۳: بشکر توهان گوش بشیرین ترین؛  
۱۲: بشکر توهان گوش بامر توهین؛ م ۲، ج ۲، س ۱: بشکر توهان گوش بحرف توهین؛  
ک: بشکر توهان، گوش بحرف توین. ۷- مو: بارهش. ۸- مل: در کدوی  
بر بطی. ۹- س ۱، مج ۳: فرو بردنا. ۱۰- ک، کا، ج ۲، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۴،  
مج ۵، ن ۱، ن ۲، ج ۱: وز می؛ مو: ازمی. مصراع استوار نیست. شاید: زمین باردی بهشت  
گشته...



شاخ سمن بر گلو<sup>۱</sup> بسته بود مخنقه  
شاخ گل اندر میان بسته بود منطقه ۲۲۵۵  
ابر سیه را شمال کرده بود بدرقه  
بدرقه رایگان بیطمع و مخرقه

باد سحر گاهیان کرده بود تفرقه  
خرمن<sup>۲</sup> در<sup>۳</sup> و عقیق بر همه روی زمین<sup>۴</sup>

چوك ز شاخ درخت خویشتن آویخته  
زاغ سیه برد و بال غالیه اشپیخته<sup>۳</sup>  
ابر بهاری ز دور اسب برانگیخته  
و ز سم اسبش براه<sup>۴</sup> لؤلؤ تر ریخته

۲۲۶۰

در دهن لاله، بیاد، ریخته و بیخته  
بیخته مشک سیاه، ریخته<sup>۵</sup> در<sup>۶</sup> زمین

سرو سماطی<sup>۵</sup> کشید بر دولب جویبار  
چون دو رده<sup>۶</sup> چتر سبز در دو صف کارزار  
مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار  
چون سپر خیزران بر سر مرد سوار  
گشت نگارین تذرو پنهان در مرغزار<sup>۷</sup>

همچو عروسی غریق در بن دریای چین

وقت سحر که کالنگ تعبیه بی ساخته است  
وز لب دریای هند تا خزران تاخته است  
میغ سیه برق فاش تیغ برون آخته است  
طبل فرو کوفته است، خشت بینداخته است ۲۲۶۵

۱- ن ۲: گلوی. ۲- مج ۴: پر و بال. ۳- در فرهنگ آقای  
نخجوانی بشاهد لغت کوچ: بانگ کنان تا سحر آب دهان ریخته؛ نسخه ها: ... آمیخته.  
(متن از استاد دهخداست. و نوشته اند: زاغ غالیه را باد و بال نیامیخته است بلکه بغالیه  
ملون یا مدهون کرده است و این غلط است، چون اشپیخته را کاتب نفهمیده باین  
شکل عوض کرده است). ۴- اصل: اسب سیاه. (متن از استاد دهخداست).  
۵- سماطی، سماطین، تشیه سماط (معمول بوده است که هنگام عبور سلطان دو رده سوار  
در طرفین راه، رویشان بسوی خارج و پشتشان بسوی داخل، می ایستاده اند و این دورده  
سوار محافظ را سماطین (بصیغه تشیه) می گفته اند و علت قرار گرفتن رویشان بسوی خارج راه  
این بوده است که نه خود بتوانند سلطان - و نه قصیدی روادارند و نه دیگران بتوانند از پشت قصیدی  
کنند. (از افادات استاد دهخدا). ۶- ن ۲: چون زده؛ مو: چون زده صف. ۷- تك: کشتزار.



ماه نو منخسف<sup>۱</sup> در گلوی فاخته است  
طو طیکان باحدیث، قمریکان باانین

گویی بط سپیدجامه بصابون زده است      کبک دری ساقها<sup>۲</sup> در قدح خون زده است  
بر گل تر<sup>۳</sup> عندلیب گنج فریدون زده است      لشکر چین در بهار خیمه بهامون زده است<sup>۴</sup>  
لاله سوی جویبار خر که بیرون زده است  
خیمه<sup>۵</sup> آن سبز گون، خر که این آتش<sup>۶</sup>

۲۲۷۰ از دم طاووس نر ماهی سر بر زده است      دستگکی مور تر<sup>۷</sup>، گویی بر پر<sup>۸</sup> زده است  
شانگکی ز آبنوس هدهد بر سر زده است      برد و بنا گوش کبک غالیه<sup>۹</sup> تر زده است  
قمریک طوقدار گویی سر در زده است  
درشبه گون خاتمی، حلقه<sup>۱۰</sup> او بی نگین

باز مرا طبع شعر سخت بجوش آمده است      کم سخن عندلیب دوش بگوش آمده است  
از شغب مردمان<sup>۱۱</sup> لاله بهوش آمده است      زیر بیانگ آمده است بم بخروش آمده است<sup>۱۲</sup>

۱ - مل منکشف ؛ ک، س ۱، س ۲، کا، ن ۱، ن ۲، ج ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۳،  
مج ۴، مج ۵: منکسف. (نظیر مضمون: ماه سه‌شبه از بر گردن بنگارند). ۲ - اصل:  
ساق پای (متن از استاد دهخداست). ۳ - در فرهنگ سروری ذیل لغت گنج فریدون:  
بر گل بر. ۴ - ن ۲، تک: بر که و هامون زده است؛ مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۵، ج ۱،  
ج ۲، ن ۱، ن ۲، مو (مصراع ۲ و ۳ را ندارند). و کلمه چین بر اساسی نمی‌نماید و ظاهراً اسم  
کلی بوده که تحریف شده است). ۵ - ج ۱، مج ۲، مج ۳: خیمه او: ... خیمه او: ...؛ مج ۱،  
مج ۴، مج ۵، س ۱، س ۲، ک، کا، ج ۲، تک، ن ۱، م ۱، م ۲، م ۳: خر که او: ... خیمه او (ترتیب  
متن تصحیح قیاسی است «آن» اشاره بشکر چین و «این» اشاره به لاله است).  
۶ - ج ۱، ن ۲: مور در؛ مج ۳: مور داد؛ مج ۴، م ۲، س ۲: مور بر؛ کا: مور تر؛  
س ۱: مور سر؛ ک: نور بر؛ مو: مورد بر؛ نسخ دیگر بجز ن ۱، تک: مور در. (قدما. در شعر بنا  
بضرورت مورد را مور استعمال می‌کرده‌اند). ۷ - س ۲، مو: بر سر؛ کا، مج ۵، ن ۱: بر بر.  
۸ - ن ۱، ک: کوه؛ مج ۵: کوه باز. ۹ - مو: چهار مصراع اول را ندارد.  
و در مج ۳ بجای چهار مصراع اول این بند آمده است:

یاده صافی بخم تا که بجوش آمده است      ایشرا نوش روان، آنرا «نوش» آمده است  
سوسن یاده زبان از چه خموش آمده است      سنبل در جویبار غالیه پوش آمده است



۲۲۷۵

نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است  
میش در گردنست، مشکش در آستین<sup>۱</sup>

چون تو بگیری شراب<sup>۲</sup> مرغ سماعت کند      لاله سلامت کند، زاله و داعت<sup>۳</sup> کند  
از سمن و مشک وید باغ شراعت<sup>۴</sup> کند      وز گل سرخ و سپید شاخ صواعت<sup>۵</sup> کند  
شاخ گل مشکبوی زیر ذراعت<sup>۶</sup> کند  
عنبر های لطیف، گوهر های گزین<sup>۷</sup>

باد عییر افکند در قدح و جام تو      ابر گهر گسترد در قدم و گام<sup>۸</sup> تو  
یار سمنبر دهد<sup>۹</sup> بوسه بر اندام تو      مرغ روایت کند شعری بر نام تو ۲۲۸۰  
خوبان نعره زنند در دهن و کام تو  
در لبشان سلسبیل در کفشان یاسمین<sup>۱۰</sup>



۱- ۲م، ۱ج، ۴م (تمام بند را ندارند)؛ س ۱، س ۲ (چهار مصراع آخر را ندارند) و تصور  
می رود که در فاصله این بند و بند بعد چیزی افتاده باشد، زیرا در بند آخر بدون اینکه قبلاً از  
مدوح نامی برده و یا وصفی از او کرده باشد او را دعا میکند و برایش شادمانی میخواهد.  
۲- مل: سماعت. ۳- مل: ملاعت (بداعت). ۴- مل: وداعت.  
۵- مل: شراعت؛ نسخ دیگر بجز ۳م: شفاعت. ۶- مل زرد ذراعت؛ تک: ... ذراعت.  
۷- ۳م: ثمین. (این بند تنها در مل، ۱م، ۳م هست). ۸- ۵م؛ ن ۱: دهن و کام.  
۹- ن ۱؛ ۱م: بار سمن بر دهد؛ ۲م، ۳م، ۴م، ۵م، ۶م، ۷م، ۸م، ۹م، ۱۰م: بار سمن بدهد. ۱۰- ۴م،  
ک، س ۱، س ۲، ۲ج، ۲م، ۳م (بند را ندارند).



۹۴

مسمط هفتم

در مدح خواجه خلف، روح الرؤسا ابوریع بن ربیع<sup>۱</sup>

سبحان الله جهان بینی چون شد  
شمشاد بتوی<sup>۲</sup> زلفك خاتون شد  
دیگر کون باغ وراغ دیگر کون شد  
کلنار برنگ توی و پرنون<sup>۳</sup> شد  
از سبزه زمین بساط<sup>۴</sup> بوقلمون شد  
وز میخ هوا بصورت پشت پلنگ

۲۲۸۵ در باغ کتون حریر پوشان بینی  
شبگیر کلنگ را خروشان بینی  
بر کوه صف گهر فروشان بینی  
دلها ز نوای مرغ جوشان بینی  
بر روی هوا گلیم گوشان<sup>۵</sup> بینی  
در دست عیر و نافه مشک بچنگ

هنگام سحر ابرزند کوس همی  
بر لاله کند سرخ گل<sup>۶</sup> افسوس همی  
با باد صبا بید کند<sup>۷</sup> کوس همی  
ترکس گلرا دست دهد بوس همی  
در آج کشد شیشم و قالوس همی  
بی پرده طنبورونی ورشته چنگ<sup>۸</sup>

۲۲۹۰

۱- در نسخه‌ها این مسمط عنوان ندارد و تنها در «ك» آمده: «در مدح ربیع حاجب» ماعنوان متن را از خود قصیده برداشته‌ایم؛ بتعلیقات نیز نگاه کنید. ۲- اصل: بیوی. (استاد دهخدا نوشته اند: «ظاهراً: برنگ و چون کلمه در مصراع بعد تکرار شده است کاتب آنرا بیوی اصلاح کرده است». متن تصحیح قیاسیست و «بتوی» یعنی «با توی، با تاب»).  
۳- اصل: پر خون (متن از استاد دهخداست). ۴- اصل: برنگ. (متن از استاد دهخداست).  
۵- ج ۲، س ۱، ک ۳: گلیم پوشان. ۶- ن ۲، س ۲، مج ۲، مو: زند کوس؛ مج ۳: کند بوس. (بنظر استاد دهخدا: بریدزند باد صبا کوس همی). ۷- اصل: شاخ گل (متن از استاد دهخداست). ۸- در فرهنگ سروری ذیل لغت قالوس: بی پرده طنبورونی و دسته چنگ؛ نسخه‌ها... و بی رشته چنگ. (متن تلفیق این دو ضبطست).



هر طوطیکی سبز قبایی دارد      هر طاووسی<sup>۱</sup> دراز پایی دارد  
هر فاخته‌یی ساخته نایی دارد      هر بلبلکی زیر و ستایی<sup>۲</sup> دارد

تیهو بدهن شاخ گیایی دارد  
و آهو بدهن درون گل رنگ برنگ

بلبل بغزل طیره کند اعشی را      صاصل بنوا سخره کند لیلی را  
گلبن بگهر خیره کند کسری را      موسیچه همی بانگ کند موسی را ۲۲۹۵  
قمری بمژه درون کند<sup>۳</sup> شعری را  
هدهد بسر اندرون زندتیر خدنگ

هر روز درخت باحریر دگرست      وز باد سوی باده سفیر دگرست  
هر روز کلنگ<sup>۴</sup> بانفیر دگرست      مسکین ورشان با بم و زیر دگرست  
هر روز سحاب را مسیر دگرست  
هر روز نبات را دگر زینت و رنگ

هر زردگلی بکف چراغی دارد<sup>۵</sup>      هر آهوکی چرا براغی دارد ۲۳۰۰  
هر باز<sup>۶</sup> بزیر چنگ مانغی دارد      هر سرخ گل ازید چناغی دارد<sup>۷</sup>  
هر قمر یکی قصد<sup>۸</sup> بیاغی دارد  
هر لاله گرفته ژاله‌یی<sup>۹</sup> در برتنگ<sup>۱۰</sup>

۱ - کا، چ ۲ : طاووسی؛ م ۲، م ۳ : طاووسکی. ۲ - ن ۱، س ۱، س ۲،  
م ۳، نو، مو: زیر ستایی؛ ک: سبز ستایی؛ م ۲ (مصراع دوم را تکرار کرده است).  
۳ - ن ۲ : کشد. ۴ - مو، نو: کلنگ را. ۵ - م ۲، م ۳، چ ۲، س ۱، س ۲،  
ن ۱، ک، مج ۳، مج ۴، مج ۵: هر روز گلی...؛ چ ۱، ن ۲، نو: هر روز بکف گلی...؛ مو: هر  
روز گل از بید چناغی دارد. ۶ - مج ۵: هر نور؛ مج ۴، ک، چ ۲، م ۲: هر روز؛ نو:  
هر یوز؛ مو: هر چرخ. ۷ - م ۲، س ۲، مج ۴، مج ۵، ن ۱، نو: چناغی؛ مو: هر سرخ گلی  
جام ایاغی دارد. ۸ - بجز مج ۵، مو: قصه. ۹ - بجز مج ۱: لاله‌یی. ۱۰ - ک: سنگ.



در باغ بنو روز درم ریزانست  
بر نار و نان لحن دل انگیزانست  
باد سحری سپیده دم خیزانست  
بامیغ سیه بچنگ<sup>۱</sup> آویزانست

۲۳۰۵

وان میغ سیه ز چشم خون ریزانست<sup>۲</sup>  
تا باد مگر ز میغ<sup>۳</sup> بردارد چنگ

بردل دارد لاله یکی داغ سیاه  
دارد سمن اندر زنجش<sup>۴</sup> سیمین چاه  
بر فرق سر رگر گس از زر<sup>۵</sup> کلاه  
بر فرق سر چکاوک<sup>۶</sup> پشت گیاه  
گلنار چو هریخ و گل زرد چو ماه  
شمشاد چو زنگارومی لعل چو زنگ<sup>۷</sup>

لاله مشکین دل و عقیقین طرف است  
چون آتش<sup>۸</sup> اندر او فتاده بخف است  
گل باد و هزار کبر و ناز و صاف<sup>۹</sup> است  
زیرا که چو معشوقه<sup>۱۰</sup> خواجه خلف<sup>۱۱</sup> است  
آن خواجه که با هزار بر<sup>۱۲</sup> و لطف است  
حلمش بشتاب نه و<sup>۱۳</sup> جودش بدرنگ

۲۳۱۰

روح رؤسا ابو ربیع<sup>۱۲</sup> بن ربیع  
چون او بیجهان در نه شریف و نه وضع  
او سخت بدیع و کار او سخت بدیع  
زیرا که شریفست و لطیفست و منیع<sup>۱۳</sup>

- ۱ - بجز ۲م، ۳م، میج ۳، ک، نو: بچنگ. ۲ - ۳م: وز میغ سیه چشمه خون ریزانست. ۳ - ک: تابارد گر ز تیغ؛ میج ۴، ۲م: تابارد گر...؛ نسخ دیگر بجز میج ۱: تاباد دگر... ۴ - ن ۲: ذقش. ۵ - اصل: بر زرد. (متن از استاد دهخداست). ۶ - (مشت؟ یا چیزی شبیه آن بمعنی تار و لاغ یا قتیله. نظر استاد دهخدا). ۷ - همه جا: رنگ. ۸ - ج ۱، ن ۲، ک، میج ۱، میج ۲، میج ۴، میج ۵: آتشی. ۹ - میج ۱، ۱م، ۱...: لاف و صلف؛ میج ۵، ن ۱: گل باز هزار لب بار و صلف؛ ک: گلنار هزار لب نازد ضعف؛ س ۲: گلنار هزار لب نازد صلف؛ س ۱: گل بار (بعدش را ندارد)؛ ج ۲: گلنار هزار کبد و ناز...؛ ۲م: گلنار هزار لب نیاز...؛ مو: گلنار مدار لب و بار صلف. ۱۰ - ن ۱: جلف. ۱۱ - ک، ۲م: برو؛ ۱م، ۳م: نه، نه. ۱۲ - س ۲: بوریع؛ ک: ابی ربیع. ۱۳ - میج ۵، ک، ک، نو: وضع؛ س ۲: رفیع؛ ج ۱، ن ۲، مو: بدیع؛ الف: مریع؛ ۳م: وضع و شریف...؛ نسخ دیگر: صنیع. (متن از استاد دهخداست).



گر بنده جریرست و حبیب<sup>۱</sup> است و صریع<sup>۲</sup>  
در راه ثنا گفتن او گردد لنگ

والا منشی که پشت در پشت آگاه  
مر حاجب شاه و شاهرا نیکو خواه  
بر شاه جهان عزیز و بر حاجب شاه \* ۲۳۱۵  
زین صاحب عز<sup>۳</sup> آمده، زان صاحب<sup>۴</sup> جاه

برده سبق از همه بزرگان سپاه  
پاك از همه عیب و عار و دور از همه ننگ

همواره شهنشاه جهان خرم باد  
فرمانش<sup>۴</sup> رونده در همه عالم باد  
در خانه بد سكال او ماتم باد  
بدخواه و را<sup>۵</sup> دم زدن اندر دم باد

۲۳۲۰ احباب ترا سعادت بیغم باد  
تا شاد زیند و باده گیرند بیچنگ



۱-م، ۱-م. ۳-م. ۴-م. ۵-م. ۱-س، ۱-س، ۲-ن، ۱-ن: مو: خلیف؛ ک، ۱-م، ۲-ج، ۲-م، نو: خلیف؛ ن، ۲-ج، ۱-ک،  
م، ۲-ج، ۳-خلیق (متن تصحیح قیاسی است). ۲-م، ۲-ج، ۴-م، ۵-ک، نو، ۲-ج، ۲-س، ۲-م:  
ضرب؛ مو: سریع؛ ن، ۲-ج، ۱-ک، ظلیع. (ممکن است که اسامی خاص: جریر و حبیب و صریع  
صفات: جد بر و خلیق و ظلیع باشد بمعنی سزاوار و چابک). ۱-بتعلیقات نگاه کنید. ۳-اصل:  
این طالب عز آمد و آن طالب جاه. (متن از استاد دهخداست). ۶-اصل: فرمانت.  
(متن از استاد دهخداست). ۵-اصل: ترا. (متن از استاد دهخداست).



۶۵

مسمط هشتم

در مدح سلطان مسعود غزنوی<sup>۱</sup>

بوستانبانا حال و خبر<sup>۲</sup> بستان چیست و ندرین<sup>۳</sup> بستان چندین طرب مستان چیست  
گل سر بستان بنموده، دران بستان<sup>۴</sup> چیست وین نواها بگل<sup>۵</sup> از بلبل پردستان<sup>۶</sup> چیست  
در سر وستان بازست<sup>۷</sup>، بسر وستان چیست  
اور مزدست، خجسته سر سال و سرماه

باز در زلف بنفشه حرکات افکندند      دهن زرد خجسته بعیر آگندند  
۲۳۲۵ در زرخدان سمن، سیمین چاهی کنندند      بر سر نرگس مخمور طلی<sup>۸</sup> پیوندند  
سرور را سبز قبایسی بمیان در بندند  
بر سر نرگس تر سازند از زر<sup>۹</sup> کلاه

سندس رومی در نارونان<sup>۱۰</sup> پوشاندند      خرمن مینا بر بیدبان<sup>۱۱</sup> افشاندند  
زند و افان بهی<sup>۱۲</sup> زند زبر بر خواندند      بلبلان وقت سحر زیر وستان<sup>۱۳</sup> جنباندند

۱- در نسخه‌ها این مسمط عنوان ندارد، عنوان فوقرا از خود مسمط برداشته‌ایم (این مسمط در س ۱، س ۲، مج ۴، ج ۲؛ م ۲، مو نیست). ۲- ن ۲: برگو. ۳- ک: و ندر آن. ۴- ن ۲: سر از بستان... بستان، م ۱، ن ۱... بستان... بستان؛ مج ۳: گل سر وستان... بستان؛ مج ۵: بستان بنموده... بستان؛ نسخ دیگر بجز م ۳، ک، مج ۱: دستان... دستان... ۵- مج ۱: وین نواهای خوش؛ ن ۲: وین نواهای گل. ۶- ک: خوش الحان. ۷- مج ۳: با سر وستان...؛ ن ۱: ماراست. ۸- ن ۱: یکی؛ ک: تلی. ۹- ن ۱: زرد. ۱۰- ن ۱، ک، مج ۵: یاسمنان. ۱۱- ن ۱، ک: سندسیان. ۱۲- مج ۱: زند و آفاق...؛ ن ۱: بسی. ۱۳- ۱۲، م ۳، مج ۱، مج ۳، مج ۵: زیرستا؛ ک، ن ۱: زیر دهان.



قمریان راه گلو نوش لبینا<sup>۱</sup> راندند<sup>۲</sup>  
صلصالان باغ میاوشان با سرو ستاه<sup>۳</sup>

۲۳۳۰ دیلمی وار کند هزمان در آج غوی      بر سر هر پرش از مشک نگاریده ووی<sup>۴</sup>  
ورشان نوحه کند بر سر هر راهروی      بلبل از دور همی گوید بر من بجوی<sup>۵</sup>  
خول طنبوره تو گویی<sup>۶</sup> زند ولا سکوی<sup>۷</sup>  
از درختی بدرختی شود<sup>۸</sup> و گوید: آه

فاخته وقت سحر گاه کند مشغله یی      گویی از یارک بد مهرست او را گله یی  
کرده پنداری گرد تله یی هروله یی      تا در افتاده بحلقش در مشکین تله یی  
۲۳۳۵ هر چکاوک را رسته زبر سر<sup>۹</sup> کله یی  
زاغ در باغ<sup>۱۰</sup> گرفته بیکی کنج پناه

کبک چون طالب علمست و درین نیست شکی      مسأله خواند تابگذرد از شب بیکی  
بسته زیر گلو از غالیه تحت الحنکی      ساخته پایکها را زلکا موزگکی  
پیرهن دارد زین طالب علمانه یکی<sup>۱۱</sup>  
در دوتیریز بیرده<sup>۱۲</sup> قلم و کرده سیاه

۱- کا، چ ۱، ن ۲، ک: نوش لبینان؛ ن ۱: بوس لبینان. ۲- اصل افعال آخر مصراعها چنین بود: پوشانند - افشانند - خوانند - جنبانند - داند. (متن از استاد دهخداست).  
۳- م ۳، ک: ... سرو سیاه؛ ن ۱: ... سرو استاه؛ ن ۲: باغ میادستان بر سر شاه. ۴- ن ۲، کا، چ ۱، مج ۲، نگارند زوی؛ نسخه های دیگر: نگارند روی. (متن از استاد دهخداست «ووی» یعنی واوی). ۵- م ۱: بر من نحوی؛ ک: از من بجوی؛ مج ۵: در من بجوی؛ نسخ دیگر بجز م ۳، مج ۱، ن ۱: بر من نجوی. ۶- کوئی. ۷- ک: تاسه کوئی. ۸- ک، مج ۳: رود. ۹- چ ۱، مج ۳: براندر؛ ک، ن ۱: بر سر بر. ۱۰- ن ۲، م ۱، کا، چ ۱، ن ۱، ک، مج ۲، مج ۳، مج ۵: باغ بازاغ؛ نسخ دیگر بجز مج ۱، م ۳: زاغ در باغ. ۱۱- جای مصراع در اصل مؤخر بر مصراع قبل است. ۱۲- م ۱، م ۳، ن ۱، مج ۵: دردو...؛ ک: دردو سر بر سرده...؛ مج ۱: دردو تیریز ستوده...؛ مج ۲: ازدو...؛ نسخ دیگر بجز مج ۳: وز... سترده.



۲۳۴۰ هدهدك پيك بریديست<sup>۱</sup> که در ابر تند<sup>۲</sup> چون « بریدانه مرقع<sup>۳</sup> » بتن اندر<sup>۴</sup> فکند  
راست چون پیکان نامه بسر اندر بزند نامه که باز کند، که بهم اندر<sup>۵</sup> شکند

بدو منقار<sup>۶</sup> زمین چون بنشیند بکند

گویی از بیم<sup>۷</sup> کند نامه نهان بر سر راه

بسمنزار درون لاله<sup>۸</sup> نعمان بشنار<sup>۹</sup> چون دواتی بسدین است<sup>۱۰</sup> خراسانی وار  
وان دوات بسدین رانه سرست و نه نگار در<sup>۱۱</sup> بنش تازه مداد طبری برده بکار

چون ده انگشت<sup>۱۰</sup> دیری که<sup>۱۱</sup> کند فصل<sup>۱۲</sup> بهار<sup>۱۳</sup>

بدوات بسدین اندر، شبگیر پگاه<sup>۱۴</sup>

۲۳۴۵ بادخوشبوی دهدنر گس رامزده همی که گل سرخ بدر آمد از پرده<sup>۱۵</sup> همی  
باتو در باغ بدیدار<sup>۱۶</sup> کند وعده همی نر گس از شادی آن وعده، کند سجده همی

بتکاپوی سحاب آید<sup>۱۷</sup> از جده همی

بلبل<sup>۱۸</sup> باغ، کند در سلب باغ نگاه

۱ - بجز مج ۱، مج ۲، کا، ج ۱، ۱م، ۳م، ن ۲: ... پیک؛ ن ۲، ۱م، ۳م، ج ۱، کا، مج ۱، مج ۲،

مج ۵: پیک برید است. ۲ - ك: که برابر تند؛ ن ۱: که از ما بدند. ۳ - ن ۲، ج ۱،

کا، مج ۲: برید آندو... ۴ - مج ۵، ك: پیراندر؛ ن ۱: پیراندر. ۵ - ن ۱: گاه بهم در.

۶ - (آیا هر يك از دو جانب دهان یعنی هر يك از دو قسمت نوك مرغان را منقار میگویند؟ استاد

دهخدا). ۷ - بجز مج ۵، ن ۱ همه جا: سهم. ۸ - اصل: بسیار. (متن از استاد دهخدا است).

۹ - ن ۱: بستدین. (این مصراع بعینه درس ۲ بیت ۱۸ آمده است) ۱۰ - بجز ج ۱: دوانگشت.

۱۱ - اصل: دیرانه. (متن از استاد دهخدا است). ۱۲ - ن ۱: مج ۱، مج ۳، مج ۵، ك،

۱م: وقت. ۱۳ - ج ۱، مج ۲: فکار. ۱۴ - ن ۲: نگار؛ کا: نگاه. ۱۵ - مج ۳:

بدید آمد از خنده؛ نسخ دیگر بجز ك: بدید آمد در خنده. ۱۶ - ۱م: بدیدار؛ ن ۱:

بدید. ۱۷ - ن ۱: آمد. ۱۸ - ك، مج ۵: بلبل.



باغ معشوقه بدو عاشق او بوده سحاب<sup>۱</sup> خفته معشوقه و عاشق شده مهجور و مصاب<sup>۲</sup>  
عاشق از غربت باز آمده با چشم پر آب<sup>۳</sup> دوستگاز را<sup>۴</sup> بسر شک مره بر کرد ز خواب<sup>۵</sup>  
۲۳۵۰ دوستگان دست بر آورد و بدر ید نقاب  
از پس پرده برون آمد باروی چو ماه

عاشق از دور بمعشوقه خود در نگرید<sup>۶</sup> بخروشید و خروشش همه گوشه بشنید<sup>۷</sup>  
آتش داشت بدل، دست زد و دل بدرید<sup>۸</sup> تا بدیده بت او آتش پنهانش بدید<sup>۹</sup>  
آب حیوان زد و چشمش بدوید و بچکید<sup>۱۰</sup>  
تا برست از دل و از دیده معشوق گیاه<sup>۱۱</sup>

همچنین ماه دوسه از بر بالینش تافت<sup>۱۲</sup> گه و ناگاه<sup>۱۳</sup> چنین دل بدرید و بشکافت<sup>۱۴</sup>  
عاشق از دور بدید و بدوید و بشتافت<sup>۱۵</sup> تا دل و دیده باقیش از و گرم بیافت<sup>۱۶</sup>  
۲۳۵۵ گرچه<sup>۱۷</sup> خورشید فراز آمد و بر دوست بتافت<sup>۱۸</sup>  
بشدش کالبد از تابش<sup>۱۹</sup> خورشید تباه<sup>۲۰</sup>

۱- ن ۲، ج ۱: مهجور سحاب . ۲- ن ۱: تراب . ۳- ک، ج ۲، ن ۲، م ۱،  
۳م، مج ۲، مج ۳: دوستان را . ۴- مج ۱: بر کرده جواب . ۵- اصل: بمعشوق خود  
اندر . (متن از استاد دهخداست) . ۶- ن ۱: شنید . ۷- اصل: هجرانش (متن از  
استاد دهخداست) . ۸- ک، ن ۱، مج ۳: یافت . ۹- اصل: تا که ناگاه . (متن از  
استاد دهخداست) . ۱۰- مج ۱، مج ۳، مج ۵، م ۳: بیش بیافت؛ ن ۱: بادل و دیده باین  
زرهش کرد نیافت؛ م ۱۲: بتافت .  
۱۱- ن ۱، مج ۵: هر که؛ مج ۱: همچو . نسخ دیگر: هر چه (متن از استاد دهخداست) .  
۱۲- مج ۲: بیافت (کذا قافیه مکرر است و ممکن است مصراع بنا بنظر استاد دهخدا چنین  
نیز باشد: تا چو خورشید فروزنده بر او دست بیافت) . ۱۳- بجز مج ۳، مج ۵،  
ک: پرتو .



اینهمه زاری عاشق<sup>۱</sup> بنمود و نتهفت<sup>۲</sup> هیچ<sup>۳</sup> معشوقه او را دل و دیده نشکفت<sup>۴</sup>  
 ساعتی با او نشست و نیاسود و نخفت نشدش<sup>۵</sup> کالبد از زاری وز فرقت<sup>۶</sup> زفت  
 اینچنین سنگدلی، بیحق و بیحرمت جفت  
 شاه مسعود میناد و میفتاد<sup>۷</sup> به راه

۲۳۶۰ ملکی کش ملکان بوسه با کلیل زنند میخ دیوار سرا پرده بصد میل<sup>۸</sup> زنند  
 چون بلشکر گه او آینه پیل<sup>۹</sup> زنند شاه افریقیه را جامه فرو نیل<sup>۱۰</sup> زنند  
 چون رسولانش ده گام بتعجیل زنند  
 قصر از تخت فرو گردد و خاقان از گاه

ملکی کو ملکان را سر مایه<sup>۱۱</sup> شکند لشکر چین و چگل<sup>۱۲</sup> را بطلایه شکند  
 گرز او مغفر چون سنگ صلایه شکند در سرش مغر، چو خایسک که خایه شکند  
 همچو خورشید کجا<sup>۱۳</sup> لشکر سایه شکند  
 لشکر دشمن به زین<sup>۱۴</sup> شکند شاهنشاه

۲۳۶۵

پادشاهی که به رومش در<sup>۱۵</sup> صاحب خبران پیش او صف سلاطین زده زرین کمران<sup>۱۶</sup>  
 رای کردست که شمشیر زند چون پدران که شود سهیل بشمشیر گران شغل گران

۱ - ( بنظر استاد دهخدا : که عاشق ) . ۲ - ن ۱ ، م ۳ ، ک : نتهفت .  
 ۳ - ک ، ن ۱ ، م ۱ : وانچه ؛ نسخ دیگر بجز م ۳ : وایچ . ۴ - ن ۱ : دین بر بشکفت ؛ م ۱ : بشکفت ؛ م ۵ : شکفت . ۵ - م ۱ ، م ۳ ، م ۱ : م ۵ : بشدش . ۶ - ن ۲ : در فرقت .  
 ۷ - ک ، ن ۱ : نیفتاد ؛ نسخ دیگر : بیفتاده . ( متن از استاد دهخداست ) . ۸ - ک : پیل ؛ ن ۱ : نیل . ۹ - ک ، م ۱ ، م ۲ ، م ۵ ، م ۱ ، م ۳ ، ن ۲ : آینه بر پیل . ۱۰ - ک ، ن ۱ : فرانیل .  
 ۱۱ - ک ، م ۵ ، ن ۱ : سرو پایه ؛ نسخ دیگر : سرو مایه . ( متن از استاد دهخداست ) .  
 ۱۲ - ن ۱ : چنگل . ۱۳ - ک : چنان . ۱۴ - ک ، م ۵ ، ن ۱ : زان . ۱۵ - اصل : بروم اندر . ( متن از استاد دهخداست ) . ۱۶ - ک : پیش صف سلاطین زده . ن ۱ : پیش وصف سلاطین زده . م ۳ : صاحب کمران ؛ نسخ دیگر : سلاطین ... ( متن از استاد دهخداست بتوضیح باورقی ۵ ص ۱۷۹ رجوع شود ) .



بامدادی<sup>۱</sup> که زمین بوسه دهندش پسران  
چهل و اند ملک بینی باخیل سپاه<sup>۲</sup>

چون ملک باملکان مجلس می کرده بود پیش اویست هزاران بت نو<sup>۳</sup> برده بود<sup>۴</sup>  
چون سپه را بسوی دشت برون برده بود گردلشکر صدوشش<sup>۵</sup> میل سراپرده بود ۲۳۷۰  
چون سواران سپه را بهم آورده بود<sup>۶</sup>  
یست<sup>۷</sup> فرسنگ زمین بیش بودلشکر گاه

گر همی فرعون قوم<sup>۸</sup> سحره پیش آرد رسن ورشته جنبنده بمار انگارد  
بالله و بالله و بالله که غلط پندارد<sup>۹</sup> مار موسی<sup>۱۰</sup> همه سحر و سحره او بارد<sup>۱۱</sup>  
میر موسی است که<sup>۱۲</sup> شمشیر چون تعبان دارد  
دست ابلیس و جنودش کند از ما کوتاه

قوم فرعون همه را در بن<sup>۱۳</sup> دریا راند آنکهی غرقه کندشان و نگون<sup>۱۴</sup> گرداند ۲۳۷۵  
گر بترسندی<sup>۱۵</sup> و فرعون خدا را<sup>۱۶</sup> خواند<sup>۱۷</sup> جبرئیل آید و خاکش بدهن افشاند<sup>۱۸</sup>  
و ندر آن دریاوان آب و وحل درماند  
که برون آمد از آنجا، نتواند بشناه<sup>۱۹</sup>

۱- ک، ن ۲، ج ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۳، مج ۵: بامدادان. ۲- اصل: خیل و سپاه. (متن از استاد دهخداست.) ۳- ک: نو پرده؛ م: نو پر. ۴- ک: زده سی میل؛ ن ۱: زده پس میل؛ ن ۱: زده بس میل. ۵- ترتیب مصراع ۴ و ۵ مطابق «ک» است و عکس نسخه های دیگر. ۶- ن ۱: شش؛ ک: شصت. ۷- اصل: قومی. (متن از استاد دهخداست.) ۸- ن ۱، ک: بخلط انگارد. ۹- ک، مج ۵، ن ۱: زانکه موسی. ۱۰- ن ۱: بنگارد؛ ک: بنگارد. ۱۱- بجز مج ۳، مج ۵، ک، ن ۱: میر موسی کف. ۱۲- ک: همی درته؛ مج ۵: درته. ۱۳- ج ۱، م ۱، م ۳، ن ۲، مج ۱: نکو. ۱۴- مج ۱، مج ۳، مج ۵، م ۱، م ۳، ک: نترسیدی؛ نسخ دیگر: بترسیدی. (متن از استاد دهخداست.) ۱۵- بجز مج ۱، مج ۳، ن ۲، م ۱، م ۳، ج ۱: فرعون و خدا را. ۱۶- م ۱، م ۳: داند. ۱۷- اصل درشاند. (متن از استاد دهخداست.) ۱۸- ن ۱: آید؛ مج ۳: ... از آنها نتواند؛ مج ۳، ج ۱: نمایند آنها نتوانند؛ مج ۱: آیند آنها نتوانند؛ مج ۲: آیند آنها نتوانند؛ م ۱: مانند آنها بتواند شاه، ن ۲: نائید آنها نتواند ...



ملکا در ملک‌ی فر<sup>۱</sup> هم‌ایست ترا      تاج‌ایست جهان ، ملک<sup>۱</sup> بجایست ترا  
 بستان ملک هر اقلیم که رایست ترا      که خداوند جهان را هنمایست ترا

۲۳۸۰

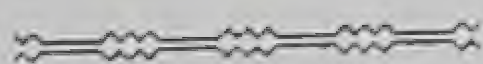
این ولایت‌ستدن حکم خداست ترا<sup>۲</sup>  
 نبود چون و چسرا کس را بسا حکم‌اله

ایزد امروز همه کار برای تو کند      همه عالم بمراد و بهوای تو کند  
 از لطف هر چه کند با تو سزای تو کند<sup>۳</sup>      زانکه ضایع نکند هر چه<sup>۴</sup> بجای تو کند<sup>۵</sup>

همه شاهان را خاک کف پای تو کند  
 از بلاد حبش و بادیۀ زنگ و هراه<sup>۶</sup>

تاج‌جهان باشد جبار نگهبان تو باد      بخت مطواع تو و چرخ<sup>۷</sup> فرمان تو باد  
 ۲۳۸۵ برکت عمر<sup>۸</sup> تو و مال تو و جان تو باد      امر امر تو و سلطان همه سلطان تو باد

قاف تا قاف همه ملک جهان زان تو باد  
 خود همین دان که بود «ارجو» ان شاء الله<sup>۹</sup>



۱- ن ۱: تخت؛ ک: بخت . ۲- ۳م: ... کار خداست ترا؛ ک: دولت و سلطنت از حکم خداست ترا . ۳- این مصراع بعینه در ص ۱۵ بیت ۲۱۴ آمده است و بدان اشاره کردیم . ۴- ک، ن ۱، مج ۵: آنچه . ۵- این مصراع با اندک تغییری در ص ۱۵ بیت ۲۱۵ آمده است . ۶- ک، ن ۱: از بلاد چین تا بادیۀ و زنگ و هراه؛ ۲م، مج ۱: ... بیا؛ ۳م، مج ۱: ... و بادیۀ و زنگ ... ۷- ک: تخت مطبوع بود؛ مج ۱: بخت مطبوع تو ...؛ ۱م، ۳م: ... مطواع بود؛ ن ۱: تخت ... ۸- ۲، ک: بر که مال؛ نسخ دیگر: بر که بر عمر . (متن از استاد دهخداست) . ۹- ک، ن ۱: خود همین داد که تا بر خوردش آسان شاه .



بوستانیا ما امروز بیستان بدهای؟      زیر آن گلبن چون سبز عماری شده‌ای؟  
 آستین بر زده‌ای؟ دست بگل بر<sup>۲</sup> زده‌ای؟      غنچه‌یی چنداز و تازه و نو<sup>۳</sup> بر چده‌ای؟  
 دسته‌ها<sup>۴</sup> بسته بشادی بر ما آمده‌ای؟  
 تانشان آری مارا ز دل افروز بهار؟

باز گردا کنون و آهستکشان<sup>۱</sup> بر سر و روی      آبکی خرد بزن خاک<sup>۷</sup> لب جوی بشوی<sup>۸</sup> ۲۳۹۰  
 جامه‌یی<sup>۹</sup> بفکن و بر گرد پیرامن جوی<sup>۱۰</sup>      هر کجا تازه گلی یابی از مهر<sup>۱۱</sup> بیوی  
 هر کجا یابی ازین<sup>۱۲</sup> تازه بنقشه خود روی  
 همه را دسته کن و بسته کن و پیش من آر<sup>۱۳</sup>

چون بهم کردی بسیار بنقشه طبری      باز بر گرد و بیستان شو<sup>۱۴</sup> چون کبک دری  
 تا کجایش بود در گس خوشبوی طری<sup>۱۵</sup>      که بچشم تو چنان آید چون درنگری  
 که ز دینار<sup>۱۶</sup> در آویخت کسی چند پری<sup>۱۷</sup> ۲۳۹۵  
 هر چه بکشفته<sup>۱۸</sup> بود پاک بکن<sup>۱۹</sup> پاک مدار

- ۱- این مسمط در نسخه‌ها عنوان ندارد، برای آگاهی از مدوح شاعر درین مسمط  
 بتعلیقات نگاه کنید (م ۲، س ۱، س ۲، ج ۲، مو، مج ۴، مسمط را ندارند). ۲- ن ۱، ک ۱، م ۱،  
 ۳م ۳، مج ۱، مج ۳، مج ۵، در ۳- ن ۱، برتر چده‌ای؛ کا: تو...؛ نو: تازه و تر. ۴- مج ۱: دسته‌ای.  
 ۵- ن ۱، مج ۵، نو: بسته. ۶- ک: آهسته‌شان...؛ م ۱، ۳م ۱، مج ۱، مج ۵، ن ۱: آهسته  
 فشان...؛ آهسته...؛ مج ۱: نشان...؛ مج ۲: بستنشان باد بروی. ۷- مج ۵، ن ۱، نو: پاک.  
 ۸- ک: بروی. ۹- مج ۵، ن ۱: جامه را. ۱۰- م ۱، ۳م ۳، ک: بدان دامن جوی.  
 ۱۱- ک ۱، م ۱، ۳م ۱، مج ۱: هر کجا مهر و موی یابی چون مهر؛ مج ۳، مج ۵، ن ۱...؛ پیشی...  
 ۱۲- ۳م ۳...؛ زان؛ نو: تا کجا پیشی. ۱۳- ک: خوش بن آر. ۱۴- نو: باز گردید  
 بیستانها. ۱۵- ک، کا، ن ۲، ج ۱، ۳م ۲، مج ۲: تری. ۱۶- ک: دیبای؛ ن ۱: دیبا؛  
 نو: زدیبا بدر. ۱۷- مج ۵، ن ۱، نو: قندهری. ۱۸- مج ۵، نو، ک، ن ۱:  
 بشکسته؛ نسخ دیگر: ناشسته. (متن از استاد دهخداست). ۱۹- بجز ک: مکن.



گذری گیرازان پس بسوی لاله ستان  
طوطیان بین همه منقار پیر خفته ستان<sup>۱</sup>  
هر یکی<sup>۲</sup> همچو یکی جام دروغالیه دان  
بالش غالیه دانش را میلی بمیان<sup>۳</sup>  
میل<sup>۴</sup> آن غالیه پر غالیه<sup>۵</sup> غالیه دان  
زین نشان هر چه بیابی بمن آور یکبار

ای شرابی بخمستان رو و بردار کلید  
در او باز کن و رو بر آن<sup>۶</sup> خم نیید<sup>۷</sup>  
۲۴۰۰ از سر و روی وی اندر فکن آن تاج تلید<sup>۸</sup>  
تا از و پیدا آید<sup>۹</sup> مه و خورشید پدید<sup>۱۰</sup>  
جامهایی که بود پاکتر از مروارید  
چون بدخشی کن<sup>۱۱</sup> و پیش آرو فرو نه<sup>۱۲</sup> بقطار

بر کوع آ<sup>۱۳</sup> صراحی را در قبله<sup>۱۴</sup> جسام  
چون سرافتاده شود، باز<sup>۱۵</sup> در آور بقیام  
از سجودش بتشهد برو آنگه بسلام  
ز سلامی و درودی ز تو بر جمع کرام<sup>۱۶</sup>  
این نماز از در خاصست، میاموز بعام  
عام نشناسد این سیرت و آیین کبار

۲۴۰۵ مطربا گرتو بخواهی که می ات نوش کنم  
شادی و خوشی، امروز به از دوش کنم  
بهمه و جهت سامع<sup>۱۷</sup> شوم و گوش کنم  
بچشم دست زخم، نعره و اخروش کنم<sup>۱۸</sup>  
غم میهوده ایام فراموش کنم  
بسوی پنجه بر آن پنج و سه را سوی چهار<sup>۱۹</sup>

۱- اصل: چسان (متن از استاد دهخداست). ۲- ك: همگی. ۳- بجز ن ۱، نو: ك: تابش غالیه  
دان زاتش و میلی بمیان. ۴- ك: مثل (شل). ۵- میج ۵، نو: بر غالیه. (و بهر حال  
متن و حاشیه هیچک استوار نیست). ۶- اصل: کلید (متن از استاد دهخداست). ۷- ن ۲: سپید.  
۸- ن ۱: تا از و گردد ناگه؛ نو: تا از و گردد آنه. ۹- ن ۲: بدید. ۱۰- ك: قرابه.  
۱۱- موصوف در اینجا محذوفست یعنی چون یا قوت بدخشی کن. ۱۲- نو، ن ۱، میج ۵ (بالای سطر مانند متن ما): زود پیش آر. ۱۳- ن ۱: چون فرو ناله شود باز.  
۱۴- ك: تمام. ۱۵- ن ۱: وجهیت سامع. ۱۶- ابن بیت در فرهنگ شعوری بنام  
منجیک ترمذی آمده است (از افادات استاد دهخدا). ۱۷- ك: سهراهی سوی چار.



بربط تو چو یکی کود ککی محتشم است      سرمازان سبب<sup>۱</sup> آنجاست که اورا قدم است  
کود کست او، زچه معنی را پشتش بخم است<sup>۲</sup>      رود گانش چرا نیز برون<sup>۳</sup> شکم است

۲۴۱۰

زان همی نالد کز درد شکم<sup>۴</sup> باللم است

سراو نه بکنار و شکمش نرم بخار<sup>۵</sup>

گر سخن گوید، باشد سخن او ره راست<sup>۶</sup>      زو<sup>۷</sup> دلارام و دل انگیز<sup>۸</sup> سخن باید خواست  
زان سخنها که بدو طبع ترا میل و هواست      گوش مالش ده از انگشت<sup>۹</sup> بدانسان که سزا است

گوش مالیدن و زخم<sup>۱۰</sup> ارچه مکافات خطاست

بیخطا گوش بمالش، بزنش چوب هزار<sup>۱۱</sup>

تا هزار آوا<sup>۱۲</sup> از سرو بر آرد آواز      گوید: او را مزنی ای باربد رود نواز

که بزاری وی و زخم تو شد از هم باز<sup>۱۳</sup>      عابدانرا همه در صومعه پیوند نماز<sup>۱۴</sup> ۲۴۱۵

تو بدو گوی که ای بلبل خوشگوی میاز<sup>۱۵</sup>

که مراد دل عشقی است بدین ناله زار<sup>۱۶</sup>

۱- ن ۱، مج ۵: زین سبب؛ نو: سر نارنج. ۲- مج ۱، مج ۳، مج ۵، ج ۱: کودك او

زچه...؛ ن ۲، مج ۲: کودك او ز زچه معنی راست...؛ نو: کودك تو زچه معنی بخم است. ۳- ك:

چرا گشته برون از. ۴- ك: بار شکم. ۵- ك: ... نیز بخار، نو: نه او را بکنار.

۶- ره راست، متضمن ایهامی است از نظر اسامی الحان. ۷- ن ۱، مج ۴: زان. ۸- ن ۱،

نو: بانگیز. ۹- ك: ... بر انگشت؛ مج ۲: ... بدو انگشت؛ نسخ دیگر بجز ن ۱، مج ۵: گوش

مالش تو بانگشت. ۱۰- ن ۱، ن ۲، مج ۲، ج ۱، نو: مالیدن زخم. ۱۱- نو، بیخطایش

گوش مالش سر چوب هزار.

۱۲- م ۲: هزار آواز. ۱۳- اصل: دور و دراز (متن از استاد دهخداست) ۱۴- اصل

منار (متن از استاد دهخداست). ۱۵- اصل: ... از عشقی است این... (متن از استاد دهخداست)

ك، ن ۱، نو، م ۳ (بند را ندارد)؛ م ۱، ج ۱ (مصرع ۱ و ۶ را ندارد).



خاصه هنگام بهاران که جهان خوش گشتست      آسمان ابلق و روی زمی ابرش<sup>۱</sup> گشتست  
 دشت ماننده دیبای منقش گشتست      لاله برطرف چمن چون گه آتش<sup>۲</sup> گشتست  
 مرغ در باغ چو معشوقه سرکش گشتست  
 که ملک را سر آن شد که زند جام عقار<sup>۳</sup>

۲۴۲۰ ملک عادل، خورشید زمین، تاج زمان      بل اسد<sup>۴</sup>، حارث منصور امام جیلان<sup>۵</sup> (۴)  
 آنکه، چون او نمود دست شهری چرخ کیان      هرچه از کاف<sup>۶</sup> و زنون ایدر کردست عیان  
 از بدیها که نکرده است، و را عقل ضمان<sup>۷</sup>  
 دین گرفته است ازو زین<sup>۸</sup>، شرف و دوده فخار<sup>۹</sup>



۱-ج ۱: خوش. ۲-ن ۱، نو: همچو...؛ مج ۵: چون که ابرش؛ نسخ دیگر: که آتش.  
 (متن از استاد دهخداست. گه بوته زرگران). ۳-ك: (بندر اندارد). (بنظر استاد دهخدا شاید:  
 که ملک را سزداروی بدهد...؟) ۴-مج ۳: بوالاسد. ۵-مج ۱، مج ۵، ۳م: او به جیلان (۴).  
 ۶-مج ۱، مج ۵، ۱م، ۳م: کاف و نون؛ ن ۲، ج ۱، کا، مج ۳: نون و زکاف. ۷-ج ۱، ن ۲  
 کا، مج ۲: زمان؛ نسخه های دیگر: زیان (متن تصحیح قیاسی است). ۸-اصل، زین...  
 دین. (متن از استاد دهخداست). ۹- (این بند در نو، ن ۱ نیست و شاید دنباله این مسط  
 یعنی دنباله وصف مسدوح ازین رفته باشد).



دو تنهیت جشن مهرگان و مدح سلطان محمود غزنوی

شاد باشید که جشن مهرگان آمد      بانگ و آوای درای کاروان آمد  
کاروان مهرگان از خزران آمد      یا ز اقصای بلاد چینستان<sup>۲</sup> آمد  
نه ازین آمد ، بالله نه ازان آمد  
که ز فردوس برین وز آسمان<sup>۳</sup> آمد

مهرگان آمد ، هان در بگشاییدش اندر آرید و تواضع بنماییدش  
از غبار راه ایدر بزداییدش<sup>۴</sup> بنشاند و بلب خرد<sup>۵</sup> بخاییدش  
خوب دارید و فراوان بستاییدش  
هر زمان خدمت لختی بفزاییدش

خوب داریدش کز راه دراز آمد  
سفری کردش<sup>۱</sup> و چون وعده فراز آمد  
ز آن خجسته سفر این جشن چوباز آمد  
سخت خوب آمد<sup>۸</sup> و بسیار بساز آمد<sup>۹</sup>

۱- ن ۱، مج ۲، مج ۴، مج ۵، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، مو (این مسقط را ندارد). ۲- اصل: چینیان (متن از استاد دهخداست). ۳- م ۱: و آسمان؛ ك: یا آسمان. ۴- اصل: از میان راه اندر بر باییدش. (متن از استاد دهخداست). ۵- ک ۱، ج ۱، م ۱: ... خورد؛ ك: دولب خورد. (تأیید مضمون متن است مصرع رودکی که گوید: ترسم که بد گوارد کایدون نه خرد خاید) (از افادات استاد دهخدا). ۶- حرف شین که در آخر «کردش» آمده علامت فاعلی و نظیر این شعر فردوسی است: «گرفتش بش و بال اسب سیاه....» و در لهجه های کنونی زبان فارسی هم این حرف هست. ۷- ج ۱، ن ۲، ک: قدح و رطل. ۸- اصل: بایسته. (متن از استاد دهخداست). ۹- در نسخه های دیوان منوچهری بجز ك، ن ۲ این بیت نیست، متن مطابق ضبط «ن ۲» است و در «ك» چنین آمده:

او چو با ناز براهل نیاز آمد  
با سر و رو طرب و عشرت باز آمد



نگرید آبی وان رنگ رخ آبی      گشته از گردش این چنبر دولابی،  
 رخ او چون رخ آن زاهد محرابی      بر رخس بر<sup>۲</sup>، اثر سبلیت سقلابی  
 یا چنان زرد یکی جسامه عتابی<sup>۳</sup>  
 پرز<sup>۴</sup> برخاسته زو، چون سر<sup>۵</sup> مرغابی

۲۴۳۵      وان ترنج ایدر<sup>۶</sup> چون دیبه دیناری      که بمالی و بمالند و بنگذاری  
 زو<sup>۸</sup> بمقراض برشی<sup>۷</sup> دوسه برداری      کیسه بی دوزی و درزش پدید<sup>۹</sup> آری  
 وانگه آن کیسه ز کافور<sup>۱۰</sup> بینباری  
 در کشی سرش با بریشم ز نگاری

نارماندیک<sup>۱۱</sup> سفرگك دیبا      آستر دیبه زرد، ابره<sup>۱۲</sup> آن حمرا  
 سفره پر مرجان، تو بر تو و تابرتا      دل هر مرجان چو لؤلؤ کی<sup>۱۳</sup> لالا  
 سر او بسته پنهان ز درون عمدا

۲۴۴۰

سر «ماسور گکی» در سر او پیدا  
 نگرید آن رز، وان پایك<sup>۱۴</sup> رزداران      درهم افکنده چوماران ز برماران<sup>۱۵</sup>  
 دست درهم زده چون یاران در<sup>۱۶</sup> یاران      پیچ در پیچ چنان<sup>۱۷</sup> زلفك عیاران  
 برگهای رز چون بسای خشنساران  
 زرگون ایدون همچون رخ بیماران<sup>۱۸</sup>

۱- ۱۲: ... ابن؛ ك: زرد چنان. ۲- ك: برخش. ۳- همه جا عتابی (متن تصحیح قیاسی است). ۴- ك، میج ۲، كا، چ ۱، ن ۲: پرز پر. ۵- ن ۲: خواسته. ۶- اصل: پر. (متن از استاد دهخداست). ۷- چ ۲: اندر. ۸- ۱۲: زان. ۹- بجز ن ۲، ك: نه بدید. ۱۰- اصل: بكافور. (متن از استاد دهخداست). ۱۱- ك: نارماندیک. ۱۲- ك، میج ۱، ۱۲: ابره اش. ۱۳- اصل: لؤلوك. (متن از استاد دهخداست). ۱۴- (بنظر استاد دهخدا: نالك؟). ۱۵- ك: ز بی ماران. ۱۶- (بنظر استاد دهخدا: ماران برماران). ۱۷- میج ۱: پیچ بر پیچ. ۱۸- میج ۱: رز کواران ایدون چون...؛ ك: رز کواران چو رخساره...؛ ن ۲: رز کواران همه ایدون رخ بیماران. نسخه های دیگر: رز کواران ایدون رخ... (متن از استاد دهخداست).



رزیان شد بسوی رز بسحر گاهان      کوداش بود همیشه سوی رز خواهان  
 بگشادش در با کبر شهنشاهان      گفت بسم الله و اندر شد ناگاهان ۲۴۴۵  
 تاك رز را دید آستین چون داهان  
 شکمش خاسته همچون دم روباهان

دست بر رو زد و بر سر زد و بر جبهت<sup>۱</sup>      گفت بسیاری لاهول و لاقوت<sup>۲</sup>  
 باز رز را گفت<sup>۳</sup> : ای دختر بیدولت      این شکم چیست، چو پشت<sup>۴</sup> و شکم خربت  
 با که کردستی این صحبت و این عشرت  
 بر تن خویش نبوده است تراحمیت<sup>۵</sup>

من ترا هرگز باشوی ندادستم      وز بداندیشی پاید<sup>۶</sup> نگشادستم ۲۴۵۰  
 هرگز انگشت بتو بر<sup>۷</sup> ننهاده‌ام      که من از مادر باحمیت زاده‌ام  
 بقضا حاجت پیش تو ستادستم  
 وز حلیمی بتو اندر نفتادستم

چون ترا دیدم از پیش بدین زاری      کردم از پیش رزستان دیواری<sup>۸</sup>  
 بزدم بر سر دیوار<sup>۹</sup> تو من<sup>۱۰</sup> خاری<sup>۱۱</sup>      کنجکی گرد تو همچون دهن غاری<sup>۱۲</sup>  
 پس دری کردم از سنگ و درافزاری<sup>۱۳</sup>  
 که بدو آهن هندی نکند کاری

۱- ك: دست برد و بزدا و بر سر و...؛ كا: دست برو زد و بر سر و...؛ نسخ دیگر: دست  
 بر رو میزد و بر سر و بر... (متن از استاد دهخداست). ۲- ك: دختر رز را گفت  
 او. ۳- (بنظر استاد دهخدا: طبل؛ یا طشت؟). ۴- ك: خجلیت. ۵- ك: در  
 بداندیش پیامت؛ نسخ دیگر: در بد... (متن از استاد دهخداست). ۶- ك: بد.  
 ۷- ك، ن ۲: پیش تو چو سلطان دیواری؛ م ۱، كا: پیش در سلطان دیواری؛ ج ۱: ...  
 بدین زاری. ۸- ك: هر چار. ۹- اصل: بر. (متن از استاد دهخداست).  
 ۱۰- كا: تو خاری؛ ن ۲، ج ۱، م ۱: هر خاری؛ ك: دیواری. ۱۱- ك: ماری.



زدمت<sup>۱</sup> بر در يك قفل سپاهانی  
 آنچنان قفل که من دادم و تودانی  
 چون شدم پنهان از درت بلرزانی<sup>۲</sup>  
 يك مردی بنشاندم بنگهبانی  
 با همه زیر کی و رندی و پردانی<sup>۳</sup>  
 نخل این کار بر آورد پشیمانی<sup>۴</sup>

گفتم ای زن که تو بهتر ز زنان باشی  
 از نگو کاران و ز شرمگنان باشی  
 ۲۴۶۰ يك تن باشی<sup>۵</sup> و از يك تنان باشی  
 هر چه من گفتم<sup>۶</sup> «ارجو» که چنان باشی  
 شوی نا کرده چو حوران چنان باشی  
 نه چنان<sup>۷</sup> پیر زنان و کهنان باشی

من دگر گفتم، ويحك<sup>۸</sup> تود گر گشتی  
 روز به بودی چون روز بتر گشتی<sup>۹</sup>  
 کهرت بد<sup>۱۰</sup> بد<sup>۱۱</sup> با سوی کهر گشتی  
 همچنان مادر خود بار آور گشتی  
 دختری بودی، بربام و بدر<sup>۱۲</sup> گشتی  
 تا چنین با شکمی بر<sup>۱۳</sup> چوسپر<sup>۱۴</sup> گشتی

۲۴۶۵ راست بر گوی که درتوشده ام عاجز  
 بکدامین ره بیرون شده ای زین دز  
 راست گویند زنانرا نگوارد عز<sup>۱۵</sup>  
 بر نیاید<sup>۱۶</sup> کس با مکر زنان هرگز  
 بر هوا رفتی چون<sup>۱۷</sup> عیسی بی معجز  
 یاچو قارون بزمین، وین نبود جایز

۱- مج ۲، کا: زدمی. ۲- ك: از دست بدزانی؛ نسخ دیگر بجز مج ۱: ... بارزانی.  
 ۳- مج ۲، ج ۱، کا: رندی و آن کاردانی ۱ نسخ دیگر: کاردانی. (متن از استاد دهخداست.  
 «به دانی» نیز حدس زده اند). ۴- درك: بجای این بیت آمده: که نیاید سوی تو  
 راه باسانی. آن کز و دختر کان یکسره بهتانی. ۵- ك: گردی. ۶- اصل: میگفتم.  
 (متن از استاد دهخداست). ۷- ك: چنو. ۸- ك: واینك. ۹- بجز مج ۱،  
 مج ۲، ۱۲، ن ۲، کا: بنام بدر. ۱۰- اصل: پر. (متن از استاد دهخداست).  
 ۱۱- ك: بنظر. ۱۲- ك: راست بر گوی زنانرا بگذارد عز. ۱۳- ۱۴: نیامد؛ ك: نتابد.  
 ۱۴- اصل: مریم. (متن از استاد دهخداست).



تاك رزگفتا : ازمن چه همی پرسى

كافرى كافر ، ز ايزد نه همى ترسى

بحق كرسى و حق آيت الكرسى \*

كه نخسپيده شبنى در بر من نفسى

۲۴۷۰

هستم آبستن ، ليكن ز چنان جنسى

كه نه اويستى جنى و نه خود انسى

نه ستم رفته بمن زو و نه تلييسى

كه مرا رشته نتاند تافت<sup>۱</sup> ابليسى \*

جبرئيل آمد روح<sup>۲</sup> همه تقديسى

كردم آبستن ، چون مريم بر<sup>۳</sup> عيسى

بچه يى دارم<sup>۴</sup> در ناف چو برجيسى

بارخ يوسف و بوى خوش<sup>۵</sup> بلقيسى

اگرت بايد ، اين بچه بزايم<sup>۶</sup> من

وين نقاب ازتن و رويش بگشايم<sup>۷</sup> من

گر<sup>۸</sup> نبايدت بزادن نگرايم من

همچنين<sup>۹</sup> باشم و نازاده بپايم من ۲۴۷۵

وگر استيزه كنى با تو بر آيم من

روز روشنت ستاره بنمايم من \*

وگرم بكشى ، بر كشتن تو خندم

من بچرخشت تن خويش پيوندم

ور بدر<sup>۱۰</sup> شكم و بند من از بندم \*

نرسد ذره يى آزار بفرزندم

گرچه بكشى تو مرا ، صابر و خرسندم

كه مرا زنده كند زود خداوندم

\* - بتعليقات نگاه كنيد . ۱ - ك ، مج ۱ : كه مرا راه نتاند زدن ؛ م ۱ ، ج ۱ ، ن ۲ :

كه مرا ريشه ... ۲ - اين مصراع مثل است بتعليقات نگاه كنيد . ۲ - ك :

آمد و روحى ، نسخ ديگر : آمد و روح . (متن از استاد دهخداست) . ۳ - ك : چون

مريمى از . ۴ - ك : بچه آوردم . ۵ - ك : خوب . ۶ - ك : نزايم .

۷ - ك : نگشايم . ۸ - ك : ور . ۹ - ك : همچنان . \* بتعليقات نگاه

كنيد . ۱۰ - ك ، مج ۲ : بنداز بندم ؛ م ۱ ، ج ۱ ، كا : بندم از بندم .



۲۴۸۰ او برز گفت که ویحک چه فضول آری  
تو هنوز این هوس اندر سر خودداری  
بکشم منت، «لك الاول» بدان زاری  
که مسیحت بکند<sup>۱</sup> زنده بدشواری

نه بسنده است مرا این جرم و گنهکاری  
که مرا باز همی ساده دل انگاری

جست<sup>۲</sup> از جایکه آنگاه چو خناسی<sup>۳</sup>  
هوس اندر سر و اندر دل و سواسی  
سوی او جست، چو تیری سوی<sup>۴</sup> بر جاسی  
با یکی داسی، مانده<sup>۵</sup> الماسی

حلق بگرفتش مانده<sup>۶</sup> نسناسی  
بر نهادش بگلوگاه چنان<sup>۷</sup> داسی

۲۴۸۵

باز برید<sup>۸</sup> سر او بجدال او  
وانهمه بچگکان<sup>۹</sup> را بمثال او  
پس بگردونش نهاد او و عیال او  
گاو و گردون<sup>۱۰</sup> بکشیدند رحال او

در فکندش بجوال و بحبال او<sup>۱۱</sup>  
سر باریش همیدون اطفال او

برد آن کشتگکان را بسوی چرخشت  
همه را درین چرخشت فکند<sup>۱۲</sup> از پشت  
۲۴۹۰ لگد اندر پشت آنگاه همیزد و مشت  
تا در افکند پهلوشان پنج انگشت

گفت کم دوش پیام آمده از زردشت  
که دگر باره بیاورد همگی را کشت

۱- اصل: نکند. (متن تصحیح قیاسیت). ۲- (بنظر استاد دهخدا: خاست؟).

۳- ك: جایکه آنگاه چنان...؛ چ ۱...؛ جایکه چو خناسی. ۴- ك: بر. ۵- بجزك: چنین.

۶- ك: بیرید. ۷- ك: کشتگکان بر؛ نسخ دیگر: گشتگکان را. (متن از استاد دهخداست).

۸- مج ۲: گاو گردان؛ نسخ دیگر مج ۱، مج ۱: گاو گردون. ۹- مج ۱، ك، ۱۴: بخلال

او. ۱۰- ك: نهاد.



بلغد کرد دو صد پاره هیانه‌هاشان  
بدرید از هم تا ناف دهانه‌هاشان  
رگه‌هاشان ببرید<sup>۱</sup> و مستخوانه‌هاشان  
ز قفا بیرون آورد زبانه‌هاشان

رحم ناورده پیران و جوانه‌هاشان  
تا برون کرد زتن شیر<sup>۲</sup> جانهاشان<sup>۳</sup>

داشت خنبی چند از روی<sup>۴</sup> بگنجینه  
مانده<sup>۵</sup> میراث ز جدانش از بارینه  
که درو بر نرسیدی پیل از<sup>۶</sup> سینه ۲۴۹۵  
شوخ‌گن گشته ، از شنبه و آدینه  
رزبان آمد ، باحمیت و با کینه  
خونشان افکند اندر خم سنگینه

بر سر هر خم ، بنهاد گلین تاجی  
عنکبوت آمد و آنگاه چو نساچی  
افسر هر خم چون افسر در آجی  
سر هر تاجی پوشید بدیباچی

چون بر ایشان بسر آمد شب معراجی  
رزبان آمد ، تا زنده<sup>۷</sup> چو حجاجی ۲۵۰۰

آهنی در کف ، چون مرد غدیر خم<sup>۸</sup>  
بر سر خم بزد آن آهن آهن سم<sup>۹</sup>  
بکشف باز فکنده سر هر دو<sup>۱۰</sup> کم  
بفکند از سر خم تاج گلین خم  
بر شد<sup>۱۱</sup> از دختر رز تا فلک پنجم  
بوی مشک تبت و نور بر از انجم

۱- ك: برید؛ ۱م، ۱م: بگزید. ۲- ۱۲ (مصراع ۶ و ۵ را ندارد) ؛ ۱۲  
بجای بیت آخر دارد: بگرفت از سرنو از تن جانهاشان بستد جان نه، همی بلکه روانهاشان.  
۳- (شاید: سنگ). ۴- ك: ...فیلرا؛ ۱م: باد بر... ۵- اصل: شده. (متن از استاد-  
دهخداست). ۶- ك: یازنده؛ بتعلیقات نگاه کنید. ۷- ۱م: ۲، ۱م: سر هرزه؛  
کا: سر هرزه؛ ۱م، ۲، ۱م: سر هرزه. ۸- (آهن سم، مخفف آهن سنب است).  
۹- ك: پر شد.



۲۵۰۵ راست گفتی و جز از<sup>۲</sup> راست نفرمودی      و انهمه دعوی را معنی بنمودی  
 رزبان گفت که مهر<sup>۱</sup> دلم افزودی  
 گشته‌ای تازه ازان پس که بفرمودی<sup>۳</sup>

این عجبت که تو وقتی حبشی بودی  
 رومی خامستی از گور بدین زودی

بد کردم که بجای تو<sup>۴</sup> جفا کردم      نه نکو کردم ، دانم<sup>۵</sup> که خطا کردم  
 سرت از دوش بشمشیر جدا کردم      چون بکشتم نه ز چنگال رها کردم  
 هم<sup>۶</sup> بزیر لگدم همچو هبا کردم  
 ییگنه بودی ، این جرم چرا کردم

۲۵۱۰ زین سپس خادم تو باشم و مولایت      چاکر و بنده و خاک دو کف پایت  
 با طرب دارم و مرد طرب آرایت      با سماع خوش و با بربط و با نایت

بر کف دست نهیم ، یکدل و یکرایت  
 وانگه اندر دهن<sup>۷</sup> خویش دهم جایت

رزبان بر زد سوی رز گامی را      غرضی را و مرادی را<sup>۸</sup> گامی را  
 برگرفت از لب رف<sup>۹</sup> سیمین جامی را      بر لب جام نگارید<sup>۱۰</sup> غلامی را  
 داد در دستش آهخته حسامی را  
 برد گر دستش جامی<sup>۱۱</sup> و مدامی را

۲۵۱۵

۱-ك: بمهر. ۲- اصل: بجز... (متن از استاد دهخداست). ۳- ك: بفرمودی؛

ج ۱: بفرمودی (بالای سطر مانند متن ما). ۴- (بجای تو، یعنی در حق تو).

۵- اصل: دانی. (متن از استاد دهخداست). ۶- ن ۲، ۱۲، مج ۱، مج ۲، کا: که.

۷- کا: وانگاه اندر شکم؛ نسخ دیگر بجز ك: وانگه اندر شکم. شاعر جای دیگر (ص ۶۹ بیت ۱۰۱۴) در این مضمون گوید:

یا در خم من بادی یا در قدح من  
 یا در کف من بادی یا در دهن من.

۸- اصل: مرادی را و. (متن از استاد دهخدا). ۹- ك ۱۲، مج ۱: زق.

۱۰- ن ۲: نگاریده؛ ك: نگارنده. ۱۱- ك: ... طلب کردش (کلمه اول خواننده

نیشود). و مصراع در اصل دو سطر بسالاسر یعنی مصراع چهارم بند است. (ترتیب متن از استاد دهخداست).



بزد اندر خم جام و قدح ساده      برکشید از خم آن جام چو بیجاده  
 باده‌یی دید بدان جام در افتاده      که بن جام همی سفت چو سنباده  
 گفت نتوان خوردن يك قطره<sup>۱</sup> ازین باده  
 جز بیاد ملك مهتر آزاده

آن خداوند من آن فخر خداوندان      دولیش در گه گفتن خندان خندان<sup>۲</sup>  
 قوتش چندان<sup>۳</sup> وانگه خردش چندان      که درو عاجز گردند خردمندان ۲۵۲۰  
 مایه<sup>۴</sup> راحت و آزادی در بندان<sup>۴</sup>  
 خدمتش راهنر وجود چو فرزند<sup>۵</sup>ان



۱- اصل : قطری : (متن از استاد دهخداست) . ۲- ك : همه دم خندان .  
 ۳- ك، م، ۱ : چندین . ۴- كا : درزندان . (یعنی آنانکه در بندند) . (آزادی را پابندان، نیز ممکن است . استاد دهخدا) . ۵- م ۱ (بیت آخر را ندارد) ؛ م ۱ (بند را ندارد) و در «ك» بجای بیت آخر آمده است : كنده از شیر نهیب سخطش دندان - فتنه عدلش انداخته درزندان .



مسمط یازدهم<sup>۱</sup>دروصف بهار و مدح محمد بن نصر سیهسالار خراسان<sup>۲</sup>

آمد بهار خرم و آورد خرّمی      وز فرّ نوبهار شد آراسته زمی  
خرّم بود همیشه بدین فصل<sup>۳</sup> آدمی      بابانگ زیر و بم بود وقف درغمی  
زیرا که نیست از گل و از یاسمن کمی  
تا کم شدست آفت سرما ز گلستان

۲۵۲۵      از ابر نوبهار چو باران فرو چکید      چندین هزار لاله زخارا برون دمید  
آن محله‌یی که ابر مر اورا<sup>۴</sup> همی تنید      باد صبا بیامد و آن حله بر درید  
آن حله پاره پاره شد و گشت ناپدید  
و آمد پدید باز همه دشت پر نیان

از لاله و بنفشه همه کوهسار و دشت      سرخ و سپید گشت چو دیبای پای رشت<sup>۵</sup>  
بر چند بنفشه دامن و از خاک برنوشت<sup>۶</sup>      چون باد نوبهار برو<sup>۷</sup> دوش بر گذشت  
شاخ بنفشه باز چو زلفین<sup>۸</sup> دوست گشت  
افکند نیلگون بسرش معجر کتان<sup>۹</sup>

۲۵۳۰

۱- این مسمط در ۲م، س ۱، س ۲، ن ۱، مو، مج ۴، مج ۵ نیست. ۲- ك: «در مدح محمد بن علی بن عبدالله سیهسالار خراسان»؛ مج ۳: «صفت ربیع و مدح سیهسالار»؛ نسخه‌های دیگر: «صفت بهار» یا «... مدح و ژیر سلطان مسعود غزنوی». متن از خود قصیده برداشته شد. ۳- ن ۲: وقت. ۴- تك، ك، مج ۱: مر آنرا. ۵- تك، مج ۲، مج ۳، ن ۲، ج ۱، ك: دیبایهای رشت؛ ۳م: دیبای ملك رشت. (بنظر استاد دهخدا: دیباجهای؟). ۶- ك: درنوشت. ۷- تك، ۱م، ۳م، مج ۱، مج ۳: بدو. ۸- مج ۳: چون بدو زلفین؛ نسخه‌های دیگر بجز «ك»: چون برو زلفین. ۹- ك، ن ۲، ۱م، ۳م، ج ۱، مج ۱، مج ۲، مج ۳: کیان.



آمد بباغ نر گس چون عاشق دژم      وز عشق پیلگوش در آورده سر بهم  
زودسته بست<sup>۱</sup> هر کس مانند صد قلم      بر هر قلم نشانده بر او<sup>۲</sup> پنج شش درم  
اندر میان هر قلمی زو<sup>۳</sup> یکی شکم  
آکنده آن شکمش بکافور و زعفران

آن سوسن سپید شکفته بباغ در      يك شاخ او ز سیم و دگر شاخ او ز زر  
پیراهنست گویی دیبا ز<sup>۴</sup> شوشتر      کز نیل ابره استش و از عاج آستر ۲۵۳۵  
از بهر بوی خوش چو یکی پاره عودتر  
دارد همیشه دوخته از پیش<sup>۵</sup> بادبان<sup>۶</sup>

برگ گل سپید بمانند عبقری      برگ گل دورنگ بکردار جعفری  
برگ گل مورد بشکفته طاری      چون روی دلربای من، آن ماه سعتری  
زی هر گلی که ژرف بدودر تو بنگری  
گویی که زر<sup>۷</sup> دارد یکپاره<sup>۸</sup> در میان

چون<sup>۹</sup> بردرید در کف<sup>۱۰</sup> صحرا قباله‌ها      بارانها چکید و بیارید<sup>۱۱</sup> ژاله‌ها ۲۵۴۰  
تاگرد دشتها همه بشکفت لاله‌ها      چون در زده بآب معصفر غلاله‌ها  
بشکفت لاله‌ها چو عقیقین پیاله‌ها  
وانگه<sup>۱۲</sup> پیاله‌ها، همه آکنده مشک و بان

۱- مج ۳: بسته . ۲- مج ۱، مج ۲، مج ۳، ج ۱، م ۱، م ۳، ک: ... ازو؛ ك: فشانده  
ازو. ۳- ك: هر قلمی را. ۴- اصل: زدیباي. (متن از استاد دهخداست).  
۵- مج ۱: در پیش؛ نسخ دیگر بجز مج ۳: بر پیش. ۶- در «ك» بجای سه مصراع آخر  
آمده است: عودش همی بزیر شده دود بر زبر- پوشیده در برایدون پیراهن دوبر- و آنرا ز  
مشك دوخته در پیش بادبان. ۷- مج ۲، ج ۱، ن ۲: یکپاره. (بنظر استاد دهخدا: خورها).  
۸- ك: دریده بر کف؛ نسخ دیگر بجز ۱، م ۳: درید بر کف. ۹- ك: بیارنده:  
۱۱- ك: و اندر.



بنمود چون ز برج بره آفتاب روی      گلها شکفت بر تن گلبن بجای موی  
چون دید دوش<sup>۱</sup> گلرا اندر کنارجوی      آمد بیابانگ<sup>۲</sup> فاخته و گشت جفت جوی<sup>۳</sup>

۲۵۴۵

بلبل چو سبزه دید<sup>۴</sup> همه گشته مشکبوی  
گاهی سرود گوی شد<sup>۵</sup> و گاه شعر خوان

گلها کشیده اند بسر بر کبودها      نه تارها پدید بر آنها نه پودها  
مرغان همی زنند همه روز روده‌ها      گویند زار زار همه شب سروده‌ها  
تا بامداد گردد<sup>۶</sup> از شط<sup>۷</sup> و روده‌ها  
مرغان آب بانگ بر آرند وز آبدان<sup>۸</sup>

تا بوستان بسان بهشت ارم شود      صحرا ز عکس لاله چو بیت الحرم شود  
۲۵۵۰ بانگ هزارستان چون زیر و بم شود      مردم چو حال بیند از ینسان خرم شود  
افزون شود نشاط و ازو رنج کم شود  
بی رود و می<sup>۹</sup> نباشد، یکروز و یک زمان

بلبل بشاخ سرو بر آرد همی صغیر      ماغان بابر نعره بر آرند از آبگیر  
قمری همی سراید اشعار چون جریر      صلصل همی نواز دیکجای بم<sup>۱۰</sup> و زیر  
چون مطربان زنند نوا تخت اردشیر<sup>۱۱</sup>  
که مهرگان خردک<sup>۱۲</sup> و گاهی سپهبدان

۱- ج ۱، ن ۲: دوش دید. ۲- در «ك» این بیت مقدم بر بیت بالاست.

۳- ك، مج ۱: دید سبزه. ۴- مج ۱: سرود خوان شد؛ ك: سرو گوش شد.

۵- ك: هر زمان؛ نسخ دیگر: از آبدان. (متن از استاد دهخداست). ۶- ن ۲، ج ۱، مج ۱،

مج ۲، مج ۳: نی. ۷- تك: پیش اردشیر. (بنظر استاد دهخدا: بخت اردشیر، یعنی

نجات اردشیر). ۸- تك، ك، مج ۳: خوردك.



- تابادها وزان<sup>۱</sup> شد بر روی آبها      آن آبها گرفت شکنها و تابها<sup>۲۵۵۵</sup>  
 تابر گرفت ابر ز صحرا حجابها      بستند باغها ز گل و می خضابها<sup>۲</sup>  
 برداشتند بر گل و سوسن شرابها  
 از عشق نیکوان پر یچه-ره، عاشقان
- عاشق زمهر یار بدین وقت می خورد      چون می گرفت عاشق، در باغ بگذرد  
 اطراف گلستانرا چون نیک بنگرد      پیراهن صبوری چون غنچه بر درد<sup>۳</sup>
- از نرگس طری و بنفشه حسد برد      ۲۵۶۰  
 کان هست از دو چشم و دو زلف بتش<sup>۴</sup> نشان
- خوشابهار تازه و بوس و کنار یار      گردد کنار یار بود، خوش بود بهار  
 ای یار دلربای، هلا<sup>۵</sup> خیز و می بیمار  
 بامن چنان بزی که همی زیستی تو یار  
 این ناز<sup>۶</sup> بیکرانت تو بر گیر از میان<sup>۷</sup>
- تازین سپس همی گه و بیگاه خوش زیم      دانی بهیچ حال زبون کسی<sup>۸</sup> نیم  
 تا روز با سماع بتانیم و با مییم      ۲۵۶۵ داند هر آن که داند مارا که ما کییم  
 آن مهتری که ما بجهان کهترویم  
 میر بزرگوارست و اقبال<sup>۹</sup> او همان

۱- ۱م، ۱م، ۱م، ۲م، ۳م : بزبان . ۲- ک، ۱م، ۱م، ۳م : جنا بها.  
 ۳- ۱م، ۱م (بیترا ندارد)؛ ۳م (مصرع ۲ و ۳ و ۴ را ندارد)؛ در «ک» بجای این  
 بیت آمده:

با بوس و با کنار ره باغ بسپرد      محنت ز دل بر آرد و اندوه بستر  
 ۴- تک: .... کسی؛ ک: ... بسی؛ ۱م: دو چشمش و دو زلفک؛ نسخ دیگر: ... بتی. (متن از  
 استاد دهخداست). ۵- ک: بیا. ۶- ک، تک: یار. ۷- ۲م، ۲ن (مصرع را  
 ندارد)؛ ۱ (تکرار مصرع ۶ بند بالاست). ۸- (بنظر استاد دهخدا: کمی؟) ۹- اصل:  
 اقبال (بدون واو) (متن از استاد دهخداست).



پور سپاهدار خراسان ، محمد است  
فرخنده بخت و فرسخ روی و مؤید است  
آزاد طبع و پاک نهاد و مجرّ دست  
نیکو خصال و نیک خو است و موحد است  
آنکس که او بحق<sup>۱</sup> سزاوار سود دست  
جز وی کسی ندانم امروز در جهان

۲۵۷۰ نصرمت باب میر که فخرنامه (۲) بود  
بخشیدنش همه زر، یا<sup>۲</sup> سیم و جامه بود  
از میر<sup>۳</sup> مؤمنینش<sup>۴</sup> منشور و نامه بود  
خوردشید خاص بود و سزاوار عامه<sup>۵</sup> بود  
از بهر آنکه مال ده و شاد کامه بود  
بودند خلق زو بهمه وقت شادمان

اندر عجم نبود بمردی کسی چون نصر  
بگذشتش<sup>۶</sup> از سهیل سر برج کاخ و قصر<sup>۷</sup>  
فرمانبرش بدند همه سیدان عصر  
افزون<sup>۸</sup> بدی جلالت قدرش ز حد و حصر<sup>۹</sup>  
اعداش را بند مدد<sup>۱۰</sup> الاعداب و حصر<sup>۱۱</sup>  
خوش باشد<sup>۱۲</sup> آن پسر که پدر باشدش چنان<sup>۱۳</sup>

اصل بزرگ از بنه هرگز خطا نکرد  
او بدسزای صدر، جهان ناسزا نکرد  
کس را گزافه چرخ فلک<sup>۱۴</sup> پادشاه نکرد  
این کار کو بکرد جز از بهر ما نکرد  
مادامه بچنگ هیچکسی مبتلا<sup>۱۵</sup> نکرد  
شکر آن خدا را که چنین باشدش توان<sup>۱۶</sup>

۱- اصل : بحق و . (متن از استاد دهخداست) . ۲- اصل : یا . (متن از استاد دهخداست) . ۳- ۱۲، ۳۲، چ ۱، کا، ن ۲، میج ۱، میج ۲، میج ۳، تک بهر (متن تصحیح قیاسی است) . ۴- (بنظر استاد دهخدا: مؤمنانش) . ۵- بجز تک، ک، میج ۱، میج ۳: خامه . ۶- ک، میج ۱: بگذاشت . ۷- ک، میج ۳، و کاخ قصر . ۸- ۳۲ بجای این مصراع دارد: در بذل بخش وجود و سخاوت نداشت کسر؛ ۱۴: (مصراع را ندارد) ؛ ک بجای مصراع ۴ در مصراع ۵ دارد: هر لحظه اش زیزدان ید بهره فتح و نصر . ۹- ک: زدی ؛ ۳۲: مدد نید . ۱۰- تک: عذاب حصر . (حصر در این مصراع بمعنی تنگ گرفتن و باز داشتن است و در مصراع بالا بمعنی شمردن و اندازه) . ۱۱- اصل: یاد . (متن از استاد دهخداست) . ۱۲- بجزم ۳: ... که پدر باشد آنچنان . ۱۳- تک : چرخ و فلک ؛ ک : گشت فلک . مبتلی برای هماهنگی قافیه با الف نوشته شد . ۱۴- نسخه ک بجای این مصراع دارد: با پادشاه ماست خداوند مهربان .



امروز خلق را همه فخر از تبار اوست      وین روز کارخوش ، همه از روزگار اوست  
 از بهر آنکه شاه جهان دوستدار اوست      دولت مطیع<sup>۱</sup> اوست، خداوند یار اوست ۲۵۸.  
 چون دید شاه خلق جهان<sup>۲</sup> خواستار اوست  
 بر ملک خویش کرد مر او را نگاهبان

ای میر ! فخر ملک شاه<sup>۳</sup> اجل توئی      زین زمان توئی و چراغ دول توئی  
 چون آفتاب چرخ بیرج حمل توئی      هنگام ضعف ، مر ضعفا را امل توئی  
 پرهیز گار تر ز معاذ جبل توئی  
 چه آنکه<sup>۴</sup> آشکاره و چه آنکه<sup>۴</sup> در نهان

از جود در جهان پیرا کند نام تو      گردد همی سپهر سعادت بکام تو ۲۵۸۵  
 خورشید زد علامت دولت بپام تو      تا گشت دولت از بن دندان غلام تو  
 چون دید بر کمان تو حاسد سهام تو  
 از سهم آن سهام دوتا گشت چون کمان

از نام و کنیت تو جهان را محامدست      و ز فضل و جود تو همه کس را فوایدست  
 خصم تو هست ناقص و مال تو زایدست      کت بخت تابعست و جهانست مساعدست  
 تو آسمانی و هنر تو عطار دست ۲۵۹۰  
 وان بیقربین لقای تو چون ماه آسمان

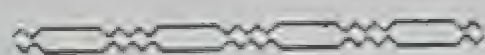
۱- بجز د : معین . ۲- ن ۲ : چون دید پادشاه جهان ؛ مج ۱ (مصراع را ندارد) ؛  
 ك (تمام بند را ندارد) و در «د» بجای این مصراع آمده است : محمود عم او که مهین شهر یار  
 اوست . ۳- اصل : ملک و شاه (متن از استاد دهخداست) . ۴- د : چندانکه .  
 ۵- م ۳ : ... بنام تو ؛ ك : کرده سپهر میل سعادت بجای تو .



با این نگویند که تو داری بدین صفت      دارد بکارهای تو<sup>۱</sup> سلطان تو نیت  
 زیر نگین خاتم تو کرد<sup>۲</sup> مملکت      بفزود هر زمانت یکی جاه و منزلت  
 این کار را از اصل نکو بود عاقبت  
 آخر هزار بار نکوتر شود از آن

تا آفتاب چرخ چو زرین سپر بود      تا خاک زیر گردد و گردون زبر بود  
 ۲۵۹۵ تا ابر<sup>۳</sup> «نوبهار مهی» را مطر بود      تا در زمین و روی زمین بر، نفر<sup>۴</sup> بود  
 تا وقت مهرگان همه گیتی<sup>۵</sup> چو زر بود  
 از آب تیر ماهی و از باد مهرگان

عمر تو همچو نوح پیمبر دراز باد      همچون جمت بملك همه عز<sup>۶</sup> و ناز باد  
 پیش<sup>۷</sup> بیای صد صنم چنگساز باد      دشمنت سال و ماه بگرم و گداز باد  
 بر تو در سعادت همواره باز باد<sup>۸</sup>  
 عیش تو باد دایم بایار مهربان



۱- ك، ۱م، ۳م، ۱مج، ۳: همی بکار تو. ۲- ك: کرده. ۳- ۳مج: زمین  
 در... ۴مج: ۱... پر مطر؛ ك: ... نصر. ۵- (بنظر استاد دهخدا: کاری). ۵- ك: کشت  
 ۶- ۱م بجای این مصراع دارد: کارت بروز گار همه نوش و ناز باد.



## قطعات و قصاید ناتمام

۶۹

ای با عدوی ما گذرنده ز کوی ما  
ای ماهر وی شرم نداری ز روی ما؟  
نامم نهاده بودی بد خوی<sup>۱</sup> و جنگجوی  
باهر کسی همی گله کردی ز خوی ما  
جستی و یافتی دگری بر مراد دل  
رستی ز خوی ناخوش و از گفتگوی ما  
اکنون بجوی اوست روان آب عاشقی  
آروز شد که آب گذشتی بجوی ما  
گویند سردتر بود آب از سبوی نو<sup>۲</sup>  
گرمست آب ما که کهن شد سبوی ما

۲۶۰۰

اکنون یکی بکام دل خنوبش یافتی  
چندین بخیر خیر چه گردی بکوی ما؟<sup>۳</sup>

۷۰

دوستان! وقت عصیرست و کباب  
سوی رز باید<sup>۴</sup> رفتن بصبوح  
نیم جوشیده عصیر از سر خیم  
خویشتن کردن مستان<sup>۵</sup> و خراب  
راد مردانرا هنگام عصیر  
در کشیدن، که چنینست صواب  
شاید از می نبود صافی و نساب

۱- ن ۲، چ ۱، مج ۲، مج ۳: بدخواه. (بنظر استاد دهخدا: خودخواه؟). ۲- چ ۱، مج ۱،

مج ۳، نو، مج ۵: تو. ۳- اصل: بخیره بخیره... (متن از استاد دهخداست) و م ۲، م ۳،

ک، مج ۴، س ۱، س ۲ (قطعه را ندارند). ۴- ن ۱: در باید؛ مج ۵، نو: دریا باید.

۵- ن ۲، مج ۲: مستانه.



۲۶۱۰ تا دوسه روز درین سایه رز آب انگور گساریم<sup>۲</sup> بآب<sup>۱</sup>  
 بفروزم همی آتش رز گسترانیم براد سرخ<sup>۳</sup> کباب<sup>۴</sup>  
 تانک رز باشدمان شاسپرم برگ رز باشد دستار شراب<sup>۵</sup>  
 نقل ما خوشه انگور بود از بر سر بر<sup>۶</sup> چون پر<sup>۷</sup> عقاب<sup>۸</sup>  
 بانگ جوشیدن می باشدمان  
 ناله بریط و طنبور و رباب<sup>۹</sup>

## ۷۱

۲۶۱۵ می برکف من نه که طربرا سبب اینست  
 آرام من و مونس من روز و شب اینست  
 تریاق بزرگست<sup>۱</sup> و شفای همه غمها  
 نزدیک خردمندان می را لقب اینست  
 بی می نتوان کردن شادی و طرب هیچ  
 زیرا که بدین گیتی اصل طرب اینست  
 همچون مفرح بود این تنگد لائرا  
 مر<sup>۲</sup> بی سلبانرا<sup>۳</sup> بزمستان سلب اینست  
 ای آنکه نخور دستی می گر<sup>۴</sup> بچشی زان  
 سو گند خوری، گویی : شهد و رطب اینست  
 می گیر و عطا و رز<sup>۵</sup> و نکو گوی و نکو خواه  
 اینست کریمی و طریق ادب اینست<sup>۶</sup>

۲۶۲۰

۱- نو: ما. ۲- یعنی در ماه آب رومی. ۳- (بنظر استاد دهخدا: شرحه؟).  
 ۴- ن ۱: پر. ۵- (نسخه آقای زرین کوب: غراب. بنظر استاد دهخدا: قر<sup>۷</sup> عقاب).  
 ۶- ک، س ۱، س ۲، ۲م (قطعه را ندارد). ۷- ن ۱: بر تانک...؛ میج ۵: تریاک...؛  
 مل: ... بزرگانست. ۸- ج ۱، ن ۲: می؛ میج ۱: پی؛ میج ۵، ن ۱، نو: نی. (بنظر استاد  
 دهخدا: هم؟). ۹- مل: سنگد لائرا؛ میج ۵: نی سلبانرا. ۱۰- میج ۲، میج ۳، ج ۱،  
 ن ۲، کا: گرمی. ۱۱- بیجز میج ۵، ن ۱، نو: بخش ۱۲- ۲م، ک، میج ۴، س ۱، س ۲  
 (قطعه را ندارد).



۷۲

سپیده دم که وقت کار عامست<sup>۱</sup> مرا ده ساقیا جام نخستین  
ولیکن لختکی باریکتر ده نماز بامدادان کرد<sup>۲</sup> باید  
چو وام ایزدی بنهاده<sup>۳</sup> باشم چنانکه باز شناسد اما م<sup>۴</sup>  
خوشا جام میا، خوشا صبو<sup>۵</sup>حا<sup>۱۲</sup> دوزلفش دوشب و دو خال مشکین<sup>۱۴</sup>  
صبح از دست آن ساقی<sup>۱۵</sup> صبو<sup>۱۶</sup>حست غلام و جام می را دوست دارم  
نمید غارچی<sup>۲</sup> رسم کرامست<sup>۳</sup> که من<sup>۴</sup> مخمورم و میلم بجامست  
نمید یکمنی دادن کدامت<sup>۵</sup> سه جام یکمنی خوردن حرامست<sup>۷</sup>  
مرا ده ساتگینی بر تو<sup>۹</sup> وامست<sup>۹</sup> ۲۶۲۵ رکوعم را رکوعست ارقیامت<sup>۱۱</sup>  
خوشاکاین ماهر و مارا غلامست<sup>۱۳</sup> ظلام اندر ظلام اندر ظلامست  
مدام از دست آن دلبر<sup>۱۵</sup> مدامست نه جای طعنه و جای ملامست<sup>۱۷</sup> ۲۶۳۰  
همیدانم که این هر دو حرامند ولیکن این خوشیها در حرامست

۱- ن ۱: بار بامست. ۲- ن ۱: عارضی؛ نو: غارچی؛ نسخ دیگر: مشکو. (متن تصحیح قیاسیست). ۳- در المعجم شمس قیس (ص ۱۰۲ چاپ آقای مدرس رضوی) این بیت بدون نام گوینده چنین آمده: سپیده دم که وقت تار (نسخه نار) بامست- نمید را وقتی رسم کرامست. ۴- نو: بس. ۵- نو: تمامست. ۶- ن ۱: کرت. ۷- ن ۱: تمامست. ۸- مج ۱، نهاده؛ م ۳: را داده. ۹- نو: نیز. ۱۰- ن ۱: چنان کان باز شناسد زیانم؛ نو: چنان کان ... بکیرا؛ م ۳، ن ۱، ج ۱، مج ۳: چنان کانبار ... ۱۱- م ۳، کا، نو: رکوعم بار کوعت در قیامت؛ نسخ دیگر: رکوعم بار کوعت و قیام است. (متن از استاد دهخداست. و «ار» مخفف اگر بمعنی «یا». و جای بیت در اصل يك سطر بالاتر است. ۱۲- ن ۱، م ۳: صبو<sup>۱۶</sup>حی. ۱۳- ن ۱، نو: شعری شهره. ۱۴- مل: دو خال دولاب. ۱۵- ن ۱، نو: این مهتر.



## ۷۴

این قصر خجسته که بنا کرده‌ای امسال  
 با غرۃ فردوس بفردوس قرینست<sup>۱</sup>  
 همچون حرمت طالع سعدست و مبارک<sup>۲</sup>  
 همچون ارمتش نقش مهنا و گزینست  
 چون قدر تو عالی و چو روی تو گشاده  
 چون عهد تو نیکو و<sup>۳</sup> چو حلم تو رزینست  
 ۲۶۳۵ چوبش همه از صندل و از عود قماری  
 سنگش همه از گوهر و یاقوت نمینست  
 آتش همه از کوثر و از چشمه حیوان  
 خاکش همه از عنبر و کافور عجینست<sup>۴</sup>

## ۷۴

چرخست ولیکن نه درو طالع نحس است  
 خلدست ولیکن نه درو جوی عقارست  
 چون ابروی معشوقان باطاق و رواقست  
 چون روی پریرویان بارنگ و نگارست  
 بازیگه شمس و قمر و ببر و هزبرست<sup>۵</sup>  
 منزلگه جود و کرم و حلم و وقارست  
 از روی سلاطینش هر روز بساطست<sup>۶</sup>  
 وزبوسه شاهانش هر روز ثارست<sup>۷</sup>

۲۶۴۰

۱- ۲ م، ۲ مج، ۴ مج، ۵ ک، س ۱، س ۲، م ۱ (قطعه را ندارند).  
 ۲- اصل: سعدست مبارک. (متن از استاد دهخداست). ۳- ن ۱: نیکوی.  
 ۴- ک، س ۱، س ۲، م ۱، م ۲، م ۳ (قطعه ندارد). (دنباله این قطعه از بین رفته است همچنانکه  
 آغاز آن). ۵- ک: تیرو هزیر؛ م ۱: ابروی هزیر؛ مج ۵، م ۳، نو: ابرو هزیر.  
 ۶- نو: نشاطست. ۷- این قطعه در مج ۴، س ۱، م ۲ نیست. ابتدا و انتهای آن نیز  
 از بین رفته است.



الاوقت صبحو هست، نه گرمست و نه سردست

نه ابرست و نه خورشید، نه بادست و نه گردست

بیار ای بت کشمیر، شراب کهن پیر<sup>۱</sup>

بده پر<sup>۲</sup> و تهی گیر که مان تنگ و نبردست<sup>۳</sup>

از آن باده که زردست و نزارست ولیکن

نه از عشق نزارست و نه از محنت زردست

بجان اندر قوتست<sup>۴</sup> و بمغزاندر مشکست<sup>۵</sup>

بچشم اندر نورست<sup>۶</sup> و بروی اندر، وردست<sup>۷</sup>



۱- میج ۵، نو، ن ۱: ... و شیر؛ کا، م ۱، چ ۱، ن ۲: کهن و پیر. ۲- نو: که هان جنگ؛ نسخ دیگر: نیک نبردست. (متن از استاد دهخداست). ۳- میج ۱، میج ۲، میج ۳، کا، م ۱، چ ۱، ن ۲: لهر است؛ ن ۱، میج ۵: قوی است. ۴- نو: سکر است؛ ن ۱، میج ۵: مسکه است. ۵- بجز نو همه جا: لهر است. ۶- این قطعه در نسخه‌ها بهمین صورت آمده ولی در نسخه «ک» اییاتی بدان الحاق شده است که ذیلا درج میگردد:

ز هجران تو آوخ مرا چهره زردست  
بمی دار شتابی، که می دافع دردست  
بمی دار قوی پشت، که می پیشه مردست  
مخور غصه که دانا، غم هیچ نخوردست  
که در شوخی و یاری زهمه خوبان فردست  
دو جعد اژدر پیچان، دورخ شاخه وردست  
بجز باده نشاید که می چاره بردست  
غم حادثه طی کن، که غم روح نبردست

بدست بت خلخ، کنم سرخ ز می رخ  
حریفانه شرابی، ده از بهر توایی  
بطی گیر تو درمشت، پراز آتش زردست  
دل خاطر برنا، بمی دار توانا  
پیر گیر نگاری، بت لاله عذار  
زنخ سبب سپاهان دو چشم آهوی فتان  
زمستان چو در آید، بط باده بیاید  
بناگوش به نی کن، قدح نوش ز می کن



۷۶

۲۶۴۵

آمد ای سید احرار شب جشن سده

شب جشن سده را حرمت، بسیار بود

برفروز آتش برزین<sup>۱</sup> که درین فصل شتا<sup>۲</sup>آذر برزین پیغمبر آزار<sup>۳</sup> بودآتشی باید چونانکه فراز<sup>۴</sup> علمش

بر تر از دایره گنبد دوار بود

چون ز گردون<sup>۵</sup> بر ازین سلسله زراندود

قرص خورشید، فروخته، نگونسار بود

آتش و دود چو دنبال یکی طاووسی

که بر اندوده بطرف دم او قار بود

وان شرر گویی طاووس بگرد دم خویش<sup>۶</sup>

لؤلؤ خرد فتالیده بمنقار بود

۲۶۵۰

چون یکی خیمه مرجان ز برش نافه مشک

که سمنبرگ بر آن نافه عطار بود

یا چو زرین شجری در شده<sup>۷</sup> اطراف شجرکه بر او برنمر<sup>۸</sup> از لؤلؤ شهوار بود

۱- مج ۵. نو: رزین. ۲- ج ۱، مج ۳: بهار؛ ۱۴، کا: بسا. ۳- (برای

فهم مقصود شاعر از پیغمبری آذر (آتش) رجوع بقصیده ۱۷ شود، (از افادت استاد دهخدا).

۴- ن ۱، مج ۵، نو: فزونتر: نسخه های دیگر: فروزد. (متن از استاد دهخداست).

۵- کا: بگردون. ۶- ن ۱، مج ۵: خود؛ نو: او. ۷- ن ۱ در ته. (متن و حاشیه

استوار نیست). ۸- مج ۲، مج ۳: شمر.



باغبان این شجر از جای بجنباند سخت

تا فرو بارد باری که بر اشجار بود

می خور ای سید احرار! شب<sup>۱</sup> جشن سده

باده خوردن بلی از<sup>۲</sup> عادت احرار بود

۲۶۵۵

زان می ناب، که تا داری دردست و چراغ<sup>۳</sup>

باز دانستشان از هم<sup>۴</sup> دشوار بود

هر که را کیسه گران، سخت گرانمایه بود

هر که را کیسه سبک، سخت سبکسار<sup>۵</sup> بود

من بر خواجه روم تادهدم<sup>۶</sup> سیم بسی

تا مرا نیز بنزدیک تو مقدار بود

هست جبار ولیکن متواضع که جود

متواضع که شنیدست که جبار بود

طالب شعرو جوانمردترین همه خلق

آن جوانمردست کو طالب اشعار بود<sup>۷</sup>

۷۷

جز بچشم عظمت هر که درو در نگردد      مژه در دیده او<sup>۸</sup> خار مگیلان گردد ۲۶۶۰  
گرنسیم گرمش بر در دوزخ بجهد      ها ویه خوبتر از روضه رضوان گردد

۱- ن ۱، مج ۳، مج ۵: در این. ۲- ن ۱: بسده خوردن می... ۳- اصل :  
دردست چراغ. (متن از استاد دهخداست). ۴- ن ۱ (بیترا ندارد)؛ مج ۲، مج ۳: باز  
دانست چه از غم؛ کا، م ۱: ... از غم. ۵- مج ۳، مج ۵: سبکبار. ۶- مج ۵: بدهم،  
ن ۲: بدهد. ۷- ک، س ۱، س ۲، م ۱، م ۳، ن ۲، مج ۱، مج ۲ (قطعه را ندارند).  
۸- م ۱: دیده ازو.



هنرش هست فراوان گهرش هست<sup>۱</sup> نکو<sup>۲</sup>  
چون شجر نیک بود میوه فراوان گردد<sup>۳</sup>

## ۷۸

بفال نیک و بروز مبارک شنید  
بدین موسی امروز خوشترست نمید  
۲۶۶۵ اگر توانی یکشنبه را صبحی کن  
طریق و مذهب عیسی پیاده خوش ناب<sup>۴</sup>  
بروزگار دو شنید نمید خور بنشاط  
بگیر روز سه شنید نمید را یکجام  
چهارشنبه که روز بالاست باده بخور  
۲۶۷۰ پنجشنبه که روز خمار می زد کیست

نمیدگیر و مده روزگار نیک<sup>۵</sup> بید  
بخور موافقتش را نمید نو شنید  
کجا صبحی نیکو بود به یکشنبه  
نگاهداری و مزین بخت خویش را ببلکد  
برسم موبد پیشین<sup>۶</sup> و موبدان موبد<sup>۷</sup>  
بخور که خوب بود عیش روز سه شنید<sup>۸</sup>  
بساتگینی می خورتا بعافیت گذرد  
چو تلخ<sup>۹</sup> باده خوری راحت فراید<sup>۱۰</sup> خود

پس از نماز دگر روزگار آدینه  
نمید خور که گناهان<sup>۱۱</sup> عفو کند ایزد<sup>۱۲</sup>

## ۷۹

با رخت ای دلبر عیار یار  
تارخ گلزار تو رخشنده گشت<sup>۱۳</sup>  
نیست مرا نیز بگل کار کار<sup>۱۴</sup>  
بر دل من ریخته گلزار تار

۱ - ۱۲، کا، مج ۱، مج ۵، نو: گهر هست؛ ك: کرش هست.  
۲ - اصل یکی. (متن از استاد دهخداست). ۳ - ۲م، ۳م، مج ۴، س ۱ (قطعه را ندارد).  
۴ - بجز نو: خویش. ۵ - چ ۱، ن ۱، ۲م: یاب. اصل: بنشین (متن از استاد دهخداست).  
۶ - ن ۱: ز موبدان موبد. ۷ - این بیت تنها درك، نو هست. ۸ - ن ۱، مل،  
نو: پنج. ۹ - بجز ن ۱، مل: فروشد. ۱۰ - نو: گناهانت.  
۱۱ - ۲م، س ۱، س ۲، مج ۵ (قطعه را ندارد). ۱۲ - س ۱، ۲م، ن ۲، کا، مج ۲، مج ۳، چ ۱، نو:  
دگر بار یار؛ ۱م: دگر یار یار؛ ۲م: دگر بار یار (تکرار کلمه کار برای تأکید و کلمه نیز یعنی  
دیگرست). ۱۳ - نسخه ها: دورخ رخشان تو گلزار گشت (متن از حدائق السحرست).  
۱۴ - نیست مرا نیز بگل کار کار



چشم تو خونخواره و هر جادویی  
بنده وفادار<sup>۱</sup> و هواخواه<sup>۲</sup> تست  
داد کن ای کودک و بردار جور  
ای تو دل آزار و من آزرده دل  
مانده ازان چشمك خونخوار خوار  
بنده هواخواه و وفادار دار ۲۶۷۵  
منبر پیش آور و بردار دار  
دل شده ز آزار<sup>۳</sup> دل آزار، زار<sup>۴</sup>  
گر دل من باز بیخشی بمن  
جور مکن لشکر تیمار مار<sup>۵</sup>

۸۰

نوبهار از خوید و گل آراست گیتی رنگ رنگ<sup>۱</sup>  
ارغوانی گشت خاک و پرنیانی گشت سنگ  
گل<sup>۲</sup> شکفت و لاله بنمود از نقاب سرخ<sup>۳</sup> روی  
آن ز عنبر برد بوی و این ز گوهر برد رنگ  
شاخ بادام از شکوفه لعبتی شد<sup>۴</sup> آزاری  
جامهای می گرفته برگها هر سو<sup>۵</sup> بچنگ  
ابر شد نقاش چین<sup>۶</sup> و باد شد عطار روم  
باغ شد ایوان نور<sup>۷</sup> و راغ شد دریای گنگ<sup>۸</sup>

- ۱- چ ۱، مج ۲: هوادار؛ مج ۳: هواخواه. ۲- مج ۳: هوادار. ۳- در  
لباب الالباب: دل شده را زار. ۴- س ۲، م ۳، مج ۱، مج ۴، ن ۱ (قطعه را ندارد).  
۵- این بیت تنها در لباب الالباب آمده است.  
۶- مج ۵، ن ۱: نوبهار آراست گیتی از بهار رنگ رنگ. ۷- چ ۱، ن ۲: می.  
۸- مج ۵، ن ۱: سبز. ۹- ن ۱: گشت. ۱۰- بجز ن ۱، نو: برگهای او.  
۱۱- ن ۱، نو: چینی. ۱۲- ن ۱، مج ۵، نو: نور کواکب؛ مج ۳: دریای گنگ.  
۱۳- مج ۴، م ۲، ک، س ۱، س ۲ (قطعه را ندارد).



## ۸۱

شبی دراز، می سرخ من گرفته بچنگ  
بدست راست شراب و بدست چپ زلفین  
۲۶۸۵ نیبذ و بوسه تودانی همی چه<sup>۲</sup> نیک بود  
گهی بتازد بر من، گهی بدو تازم<sup>۶</sup>  
میسان عقیق و گداخته چون زنگ<sup>۱</sup>  
همی خوریم و همی بوسه میدهم بدنگ<sup>۲</sup>  
یکی نیبذ<sup>۴</sup> و دو صد بوسه و شراب زرنک<sup>۵</sup>  
بساعتی در گه<sup>۷</sup> آشتی و گاهی<sup>۸</sup> جنگ  
بگاه مستی چونان شود دو چشم بتم<sup>۹</sup>  
که نرگسینی<sup>۱۰</sup> غرقه شود بخون پلنگ<sup>۱۱</sup>

## ۸۲

می ده پسر ابر گل، گل چون مل و مل چون گل  
خوشبوی ملی چون گل خود روی گلی چون مل  
مل<sup>۱۲</sup> رفت بسوی گل، گل رفت بسوی مل  
گل بوی ربود از مل، مل رنگ ربود از گل  
۲۶۹۰ در زیر گل خیری آن به که قدح گیری  
برتارك<sup>۱۳</sup> (؟) شبگیری، بانگ و شغب صاصل

۱- ۳۲: عقیق گداخته بی زنگ؛ ۱۴: عقیق گداخته ...؛ ۱: میج، ۲: میج، ۳: ن، ۲: ...  
رنگ؛ ن، ۱: میج، ۵: نو: عقیق گداخته در رنگ - ۲: مل: همی گوش میدهم زرنک؛  
میج، ۵: ن، ۱: نو: ... بدرنگ؛ د: بوسه میدهم بدرنگ. - ۳: بجز: د: دانی چه سخت.  
۴- نو: پسند. - ۵: مل، ن، ۱: میج، ۵: بوسه بر لب سرهنگ. - ۶: میج، ۵: ن، ۱،  
نو یکی بتازم بر می یکی بدو تازم. - ۷: اصل: گه در. (متن از استاد دهخداست).  
۸- بجز ن، ۱: میج، ۵: گه در. - ۹: ن، ۱: ... بهم؛ میج، ۲: گهی زمستی ... - ۱۰: میج، ۲،  
ن، ۱: نو: نرگسانش. - ۱۱: ک، ۲: م (قطعه را ندارد). - ۱۲: ج، ۱، س، ۲، ک، ن، ۲،  
میج، ۳: دل. - ۱۳: میج، ۱: مارک؛ ن، ۱: بارک (؟).



هر گه که زند قمری ، راه ماورالنهری  
 گوید بگل حمری باده بستان ، بلبل  
 آن بلبل کاتوره<sup>۱</sup> برجسته ز مظموره<sup>۲</sup>  
 چون دسته طنبور<sup>۳</sup> گیرد شجر از چنگل  
 چون فاخته<sup>۴</sup> دلبر بر تر پرد از عرعر  
 گویی که بزیر پر ، بز بسته یکی جلجل  
 آن قمری فرخنده با قهقهه و خنده  
 اندر گلو افکنده ، هر فاخته بی يك غل<sup>۵</sup>

۲۶۹۵

بويد بسحر گاهان ، از شوق بناگاهان  
 چون نکبت دلخواهان ، بوی سمن و سنبل  
 آن زاغ در آسابر (؟) همچون حبشی کاذر<sup>۶</sup>  
 بر بسته بشاخ اندر<sup>۷</sup> هم سنبل و هم عنصل (؟)  
 آن کرکی با کرکی گوید سخن ترکی  
 طوطی سخن هندی گوید بکه مازل<sup>۸</sup>

۸۴

خیز بت رویا تا مجلس زی سبزه بریم  
 که جهان تازه شد و ماز جهان تازه تریم  
 بر بنفشه بنشینیم و پریشیم<sup>۹</sup> خطت  
 تا بدو دست و بدو پای<sup>۱۰</sup> بنفشه سپریم

۱- مج ۳، ن ۲، ج ۱: کاتوره؛ م ۱، م ۲، م ۳، س ۱، س ۲، (بیت را ندارد). ۲- مج ۱:  
 ماطوره. ۳- مل، م ۱، س ۱: خلخل؛ م ۲: خلجل. ۴- س ۱، م ۲: بر بافته يك  
 کلفل؛ س ۲: سه بافته يك گل هل؛ م ۳: ... يك غلغل؛ م ۱: ... يك فاغل؛ ن ۱: سر یافته يك کل کل.  
 ۵- مج ۱: آن زاغ در آب پر... (شاید: آن زاغ در آب پر (؟) همچون حبشی کاذر؟).  
 ۶- س ۱، س ۲، ن ۱ (بیت را ندارد)؛ م ۱، م ۳، ج ۱، مج ۱: بشاخ در. ۷- مج ۴، مج ۵، ک  
 (قطعه را ندارد). ۸- (بنظر استاد دهخدا: بسائیم). ۹- اصل: دل و پای، (متن  
 از استاد دهخداست).



۲۷۰۰ چون قدح گیریم<sup>۱</sup> از چرخ<sup>۲</sup> دویستی شنویم  
و گرایدون که اینجا مدمان<sup>۳</sup> نقل و نیند  
بمزیم آب دهان تو و می انگاریم  
نخوریم انده گیتی که بسی فایده نیست  
بسمبر گ چومی خورده شود لب<sup>۴</sup> استریم  
چاره هر دو بسازیم که ما چاره گیریم  
دوسه بوسه بدهیم آنکه نقلش شمریم  
اگر ایدون که بریم انده او و بر تبریم<sup>۵</sup>  
پیش کاین<sup>۶</sup> گیتی ما را بزند یا بخورد  
ماملک وار مرا و را بزیم و بخوریم<sup>۷</sup>

## ۸۴

۲۷۰۵ ای دل چو هست حاصل کار جهان عدم  
افکنده همچو سفره میاش از برای نان  
بردل منه زبهر جهان هیچ بارغم<sup>۸</sup>  
همچون تنور گرم مشو از پی شکم  
تو مست خواب غفلتی و از برای تو  
ایزد فکنده خوان کرم در سپیده دم

## ۸۵

ای بت زنجیر جعد ، ای آفتاب نیکوان  
طلعت خورشید داری ، قامت فردوسیان  
ناقرید ایزد ز خوبان جهان چون تو کسی  
دلربا و دلفریب و دلنواز و دلستان

۱ - مج ۳: چونکه می گیریم . ۲ - (از چرخ مراد دولا ب و چرخ چاهست .  
استاد دهخدا) . ۳ - اصل: غم . (متن از استاد دهخداست) . ۴ - اصل: به بن انجامدمان .  
(متن از استاد دهخداست) . ۵ - اصل: در تبریم . (متن از استاد دهخداست) .  
۶ - اصل: از آن (متن از استاد دهخداست) . ۷ - ك، س، ۱، س، ۲، ۱۴: ۲۴، مج ۵ (قطعه  
را ندارد) . ۸ - این قطعه در دیوان کهنه ابن بزمین فریومدی آمده است . (از افادات  
استاد دهخدا) .



ص ۹ بیت ۱۲۳ - «ناکشته کشته صفت روح قدس بود»: ظاهراً اشاره است بآیه  
«وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم» (سورة النساء آیه ۵۶).

ص ۹ بیت ۱۴۱ - «مہتر بدو کوچک بدست و بزبانست»: اشاره است بدین مثل  
تازیان: «المرء باصغریه قلبه ولسانه».

ص ۱۱ س ۴ - «تاریخ سرودن قصیدہ ۸»:

این قصیدہ ظاهراً هنگامی سرودہ شدہ است کہ ترکان سلجوقی از اطراف و  
جوانب پی در پی بخراسان دست اندازی میکردند و سلطان مسعود غزنوی را  
رحمت میرسانیدند و چون نخستین شکستی کہ این سلطان از سلجوقیان دیدہ در  
شعبان سال ۴۲۶ بودہ است، بدینجہت تاریخ سرودن این قصیدہ پس از سال ۴۲۶ و پیش از  
سال ۴۳۱ (یعنی پیش از شکست قطعی سلطان مسعود در دندانقان مرو از سلجوقیان،  
رمضان ۴۳۱) باید باشد.

ص ۱۶ س ۴ - «مدوح، فضل بن محمد حسینی»: تنها در کتاب یتیمۃ الدہر  
نعالبی و ذیل آن و کتاب دمیۃ القصر باخرزی بشخصی بنام قاضی ابوبشر فضل بن محمد  
جرجانی برمیخوریم کہ سالہای آخر عمر صاحب بن عباد را دریافتہ و معاصر قابوس نیز  
بودہ است و پسروی ابوالمظفر پس از فوت فلک المعالی و روی کار آمدن باکاليجار بنیابت  
انوشیروان بسر فلک المعالی با دختر باکاليجار و مال ضمان در نیشابور بخدمت مسعود  
غزنوی رسیدہ است<sup>۱</sup> و همچنین شخصی بنام ابوعاصم فضل بن محمد الفضیلی رامی شناسیم  
کہ باخرزی او را در سال ۴۴۵ دیدار کردہ است<sup>۲</sup> شاید از این دو تن کہ نام فضل بن  
محمد دارند، یکی مدوح شاعر باشد و نیز بعید نیست کہ مدوح شاعر دیگری باشد  
کہ از وی نتوانستیم اطلاعی بدست آوریم. احتمال اینکہ قصیدہ از منوچهری نباشد نیز  
ہست. و قصیدہ ۵۶ نیز در مدح این مدوح است.

۱- تتمۃ الیتیمۃ چاپ مرحوم اقبال ص ۱۵ ج ۱  
۲- دمیۃ القصر باخرزی ص ۱۶۲



ص ۱۹ س ۴- «ممدوح خواجه ابوالحسن بن حسن»: چنانکه در ذیل صفحه متذکر شدیم نسخه ها عنوان قصیده را «ابوالحسن میمندی» نوشته اند و پیداست که اشتباهست و ابوالحسن بن حسن که در خود قصیده آمده و ممدوح شاعر است شناخته نشد زیرا شاعر در طی اشعار خود سه تن را بنام ابوالحسن ذکر و مدح کرده است: یکی ابوالحسن عمرانی، رئیس مؤید علی محمد (ص ۱۱۸ بیت ۱۵۶۸) و دیگری ابوالحسن بن علی بن موسی و موسی همین ابوالحسن بن حسن و از این سه تن تنها ابوالحسن عمرانی شناخته میشود و ابوالحسن مسافر بن الحسن نامی نیز در ذیل یتیمه الدهر ثعالبی (ص ۲۹، ۴۴ ج ۱ و ص ۲۷، ۶۶، ۹۵ ج ۲) ذکر شده است که معاصر ثعالبی است.

ص ۱۹ بیت ۴۷۴- «بود همه بودنی، کلك فروا یستاد»: اشاره است بحديث «جف القلم بما هو کائن الی یوم الدین». مولوی گوید:

من همی گویم مرو جف القلم      زین قلم بس سرنگون گردد علم .  
(امثال و حکم دهخدا).

ص ۴۰ س ۴- «بختیار» (ابو حرب بختیار محمد): در تعلیقه چاپ نخست گفتیم که ممدوح شناخته نشد و بدلائل استحصانی، نه قطعی، این ممدوح را بر یکی از دو تن از معاصران شاعر، یکی محمد بن نصر بن سبکتکین و دیگری با کاليجار کوهی خال منوچهر ابن قابوس قابل انطباق دانستیم و در توضیح ص ۲۸۵ آن چاپ افزودیم که ابو حرب فرزند علاءالدوله کاکویه (حاکم نطنز) نیز محتمل است ممدوح شاعر باشد. ولی اینک بجای نقل آن دلایل مشروح<sup>۱</sup> متذکر میشویم که مسجد جامع سمنان را کتیبه بیست ازاعیر اجل بختیار پسر محمد حاکم قومس که بیشک میان سالهای ۴۱۷ و ۴۴۶ بنا شده است<sup>۲</sup> این اطلاع بر کتیبه جامع سمنان<sup>۳</sup> هر گونه تردیدی را در شخصیت مستقل ممدوح منوچهری که جز از آن دو تن مورد اشاره باشد از میان می برد، منتهی از احوال این ممدوح نیز جز کتیبه فوق و اشعار منوچهری چیزی در کتبی که مورد استقصای ما بوده نیافتیم

۱- رجوع به تعلیقات چاپ نخست ص ۱۹۰ تا ص ۱۹۳ شود . ۲- از افادات استاد مینوی .

۳- رجوع بمقاله سمنان در دائرة المعارف اسلامی شود .



اما جای آن دارد که این بانی جامع سمنان را که ممدوح منوچهری است بطور تقریب، نه بطور قطع و یقین همان ابو حرب فرزند علاءالدوله ابو جعفر محمد بن دشمنزیار کا کویه، حاکم نطنز بدانیم و تطبیق کنیت ممدوح منوچهری و نام پدر او را با این ابو حرب فرزند علاءالدوله محمد بن دشمنزیار و نزدیکی دو محل قومس و نطنز را از لحاظ حوزه فرمانروائی و تطبیق زمان زندگی هر دو تن مورد بحث را علی العجالة دلیل صحت این حدس قرار دهیم و هر چند چنانکه گفتیم بقطعیت آن فعلا حکمی نمیدهیم ولی بر رد آن نیز موجهی نمیشناسیم.<sup>۱</sup>

ص ۴۱ بیت ۴۱۰ - «مرخ و عفار»: مرخ (مفرد آن مرخة) و عفار، هر يك نام درختی است بسیار قابل اشتعال و از چوب آن دو آتش گیره سازند و بتعبیر بهتر از مرخ زندا سفلی و از عفار زندا علی درست شود. و در مثل است که «فی کل شجر نار و استمجد المرخ و العفار» و این مثل از آنجاست که چوب این دو درخت سریع الاحتراق است. این مثل در مورد برتری چیزی بر چیزی بکار میرود چنانکه اعشی گوید:

زنادك خير زناد الملوك      یخالط فیهن مرخ عفارا  
ولو بت تقدح فی ظلمة      حصاة بنبع لاوریت نارا

ص ۴۳ س ۴ - «ممدوح، خواجه طاهر»: نسخه‌های دیوان با شباه ممدوح را «بو طاهر» و ابو طاهر را کنیه احمد بن حسن می‌مندی نوشته‌اند و آن بر اساسی نیست، قصیده در مدح طاهر دبیرست معتمدی. قصیده ۴۸ نیز در مدح او است.

ص ۴۶ بیت ۳۸۷ - «هر که او مجروح گردد یکره از نیش پلنگ» - موش گرد آید بر او تا کار او زیبا کند: این قسمت مورد اعتقاد قدما بوده است چنانکه ابو الفرج رونی گوید:<sup>۲</sup>

فراوانت پلنگانند خصمان      نگر باموش خصمی در نگیری  
که گر چنگ پلنگی در تو آید      بیاید بر تو میزد تا بمیری<sup>۳</sup>

ص ۴۰ س ۴ - «تاریخ سرودن قصیده ۱۷»: این قصیده را شاعر بدون شك در وصف

۱ - مؤید دیگر این حدس وجود فرامر زبیر کا کو برادر این ابو حرب است بعنوان گروگان پدرش علاءالدوله در دربار سلطان مسعود و ارتباط شاعر با دربار غزنویان (رجوع به تعلیقه بیت ۱۳۰۵ شود).

۲ - دیوان ابو الفرج رونی چاپ ارمغان ص ۱۴۳. ۳ - از افادات استاد فروزانفر.



جشن سده سال ۴۳۰ هجری (دهم بهمن ماه) که بنا به مندرجات تاریخ بیهقی یعنی بقرینه وقایعی که نام میبرد با پنجشنبه هیجدهم ربیع الآخر سال مذکور موافق بوده سروده است، چه اولاً نوروز همان سال روز هشتم جمادی الآخره بوده (بدیهی است در صورتیکه یکی از دو ماه جمادی الاول و ربیع الآخر سی روز تمام نباشد روز سده به جمعه نوزدهم ربیع الآخر منطبق میشود)؛ ثانیاً پل بستن مسعود برجیحون (نیمه نخست ماه ربیع الاول) و دنبال کردی بوری تکین، همه وقایعی است که در پاییز و زمستان سال ۴۳۰ بوقوع پیوسته است و مندرجات تاریخ بیهقی با وقایعی که شاعر بدان اشاره میکند کاملاً موافقت دارد.

ص ۳۳ بیت ۴۹۵ و ۴۹۷- «پل بستن محمود و مسعود برجیحون»: پل بستن محمود

برجیحون سال ۴۱۶ (یا ۴۱۵) بوده است و در همین سفرست که سلطان محمود با قدر خان دیدار کرده و اجازه داده است که ترکان سلجوقی به خراسان آیند. تفصیل این پل بستن در تاریخ گردیزی (ص ۶۴ چاپ تهران) مشروحاً آمده است. اما پل بستن مسعود برجیحون (نزدیک ترمذ) در نیمه نخست از ماه ربیع الاول سال ۴۳۰ هجری برای تعقیب بوری تکین بوده است. مسعود روز نوزدهم ربیع الاول از پل گذشته و روز یکشنبه دوروز مانده از ربیع الآخر باز گشته است و به بلخ آمده. این پل بدستیاری بگتکین چو گاندار محمودی درست شده است.

ص ۳۳ بیت ۵۰۰- «سالارخانیان»: ظاهرأ مراد ابواسحق بوری تکین پسر ایلک

خان است که بر سلطان مسعود عاصی شده بود و مسعود در سال ۴۳۰ پس از تعمیر پلی که در تعلیقه فوق بدان اشاره کردیم از جیحون گذشت و او را دنبال کرد. و نیز ممکن است که مراد از سالارخانیان علی تکین باشد. اما احتمال نخست اقوی است.

ص ۳۸ بیت ۶۰۰- لامعی جرجانی این مصراع را بی ذکر نام گوینده با اندک اختلافی

تضمین کرده است (ص ۵۵ چاپ استاد نفیسی) چنین:

از خلق سزاوار تو بودی چنین ملک و ایزد برساناد سزارا بسزاوار

۱- مصراع در دیوان فرخی ص ۱۵۸ مصحح نگارنده نیز آمده و پیدا است که جزء امثال است. رجوع بکتاب امثال و حکم دهخدا ج ۱ ذیل مثل: «ایزد نهد ملک جهان جز بسزاوار» و رجوع به دیوان امیرمعزی ص ۲۷۴ چاپ مرحوم اقبال شود.



ص ۴۰ س ۴ - «ممدوح»: از کلمه شهریار که در عنوان این قصیده آمده است و همچنین بقراین اوصافی که ممدوح را بدان ستوده، تصور میرود که ممدوح قصیده ۲۱ مسعود غزنوی و مراد از شهریار این پادشاه باشد.

ص ۴۱ بیت ۶۵۶ - «کش و بند و بر و آرو کن و کار و خور و پوش...»: این شعریاد آور مضمون بیتی از متنبی است از قصیدتی بمطلع<sup>۱</sup>:

اجاب دمعی و ما الداعی سوی طلل دعا فنباه قبل الרכب والابل

و بیت اینست:

اقل ائل اقطع احمّل علی سلّ اعد زدهش بش تفضّل ادن سرّ صل<sup>۲</sup>

ص ۴۳ بیت ۱۱ - «ممدوح»: مراد از خواجه احمد درین قصیده بدون شک احمد بن عبدالصمد دست نه احمد بن حسن میمندی، چه منوچهری ظاهراً در کنف حمایت احمد بن عبدالصمد میزیسته و احمد بن حسن میمندی را دریافته است و ما تفصیل آنرا در مقدمه بشرح باز گفته ایم.

ص ۴۸ س ۷۳۴ - «حمیم و غساق» مأخوذست از آیه «لا یدوقون فیها برءاولا شراباً الا حمیماً و غساقاً» (سورة النبا آیه ۲۴-۲۵).

ص ۴۹ بیت ۷۵۳ - «بر طاق نهادن»: کنایه از یکباره فراموش کردنست و کنایه از ترك گفتن نیز هست چنانکه در تاریخ سیستان (ص ۳۴۲) آمده: «امیر خلف جامه لشکری بر طاق نهاد و سلب علما و فقها پوشید». و نیز رجوع بکتاب امثال و حکم دهخدا ذیل مثل «بر طاق نهادن» شود.

ص ۵۰ س ۴ - «اسپهبد»: چنانکه در حاشیه اشاره کردیم، در نسخه ها آمده است

اسپهبد منوچهر بن قابوس، ولی چنانکه از تواریخ پیداست اسپهبدان طبرستان خود

۱ - دیوان متنبی چاپ مصر سال ۱۳۱۵ ص ۲۵۹.

۲ - از افادات استاد فروزانفر.



سلسله‌یی مستقل و غیر از سلسله آل زیار بوده‌اند و از سلسله اخیر کسی لقب اسپهبد نداشته است و علاوه بر این هم درین قصیده و هم در قصیده ۳۰ که آن نیز در مدح همین ممدوح است بهیچوجه نام منوچهر بن قابوس یا لقب فلك المعالی و یا اشارتی که رساننده القاب و عناوین این پادشاه باشد نیست، معذلك ما پیروی از قول سلف مراد از اسپهبد را منوچهر بن قابوس دانستیم.

ص ۵۴ س ۱۴ - «ممدوح، وزیر سلطان مسعود غزنوی»: این قصیده بدون شك در مدح خواجه احمد بن عبدالصمد است زیرا چنانکه در مقدمه کتاب گفته‌ایم، شاعر احمد بن حسن میمندی را دریافته است، یعنی از دو تن وزیر مسعود تنها احمد بن عبدالصمد را درك کرده و بامید احسان وی بدرگاه پیوسته، چنانکه خود در ضمن همین قصیده گوید: «خداوند من اینجا آمدستم - بامید تو و امید مفضل» و بدین ترتیب تاریخ سرودن این قصیده پس از وزارت یافتن احمد بن عبدالصمد (سال ۴۲۴ هجری) یعنی سالهای ۴۲۵ و ۴۲۶ باید باشد.

ص ۵۴ بیت ۷۸۷ - این بیت که مطلع قصیده است در تاریخ جهانگشای جوینی (ج ۳ ص ۵۲ چاپ اروپا) آمده است.

ص ۵۵ بیت ۸۱۶ - «عرش بلقیس»: ثعالبی در ثمار القلوب (ص ۲۴۵) گوید که عرش بلقیس مثل است و شعری چند نیز اثبات این گفته را نقل کند و از آن جمله آرد:

... و كان في سرعة المجيء به  
أصف في حمل عرش بلقيس

ص ۵۹ بیت ۸۶۵ - «مقرعه زدن»: مقرعه بکسر میم و فتح راء و عین، در لغت بمعنی تازیانه و امثال آنست ولی چگونگی مقرعه زدن در پیش پادشاه هنگام حرکت که در تاریخ بیهقی (ص ۲۹۰ چاپ آقای دکتر فیاض) و هم در شعر دیگر شاعر (ص ۸۳ بیت ۱۱۶۲) آمده است بر ما معلوم نیست.

ص ۶۳ بیت ۹۱۶ - «نعمایم پیش او چون چارخاطب - پیش چارخاطب چار مؤذن»: شاعر در بیت قبل ازین بیت مجرّه را بمنبری يك پله همانند ساخته و نعمایم را بمنزله



چارخاطب گرفته و چارمؤذن در پیش روی آنها فرض کرده است. باید دانست که تازیان مجره را بجوی آب تشبیه میکنند و نعایم را که چهارستاره روشن اند بر چهارسو نهاده از جمله «کمان» و «تیر» و «اسب» و «رامی» بستر مرغانی که بآب خوردن آمده اند و آنرا «نعام وارد» گویند و برابرانیان چهارستاره دیگر هست هم بر چهارسو نهاده که ایشانرا «نعام صادر» خوانند یعنی باز گشته از آب خوردن (التفهیم چاپ استاد همائی ص ۱۱) با این توضیح معنی شعر استاد و کیفیت تشبیه وی واضح میگردد.

ص ۶۳ بیت ۹۲۱ - «سراز البرز برزد...» این مصراع را نظامی در خسرو شیرین تضمین کرده است بدینگونه:

سراز البرز برزد جرم<sup>۱</sup> خورشید      جهان را تازه کرد آیین جمشید

ص ۶۴ بیت ۹۲۰ - مضمون بیت ظاهرأ مأخوذ ازین بیت عریست:

کان<sup>۲</sup> ومیضه ایندی قیون      تعید علی قواضیها جلالی.

(از حاشیه نسخه منوچهری استاد دهخدا).

ص ۶۸ بیت ۹۹۳ - «دیگ بهمنجنه»: در جشن بهمنجنه (دوم بهمن ماه) مرسوم

ایرانیان بوده است که در دیگی از انواع حبوبات و گوشتهای حلال و سبزیها میریخته و می پخته اند. شاید این عمل برای آن بوده است که انواع نعمتهایی را که خداوند از بقولات و سبزیها و گوشتها برای مصرف آدمی آفریده است یکجا پیش چشم بینند و شکر هریک بجای آورند.

ص ۶۹ س ۴ - «منوچهری و شعرای عرب و حافظ و خیام»: ظاهرأ منوچهری مضمون

شعر ۳۲ را از شعرای عرب گرفته است بدین طریق که این مضمون را نخست در شعر ابوالاحسن الثقفی می یابیم و شعری بنقل از کتاب عقد الفرید (ج ۸ ص ۶۵) اینست:

اذا مت فادفنی<sup>۱</sup> الی ظل کرمه      تروی عظامی بعد موتی عروقها

و لاتدفنی فی الفلاة فانی      اخاف اذا مات ان لا اذوقها

و تنوخی هم درین باره گفته است:

واذا مت اسطحانی وافرشا      من غصون الکرم تحتی فرشا



واقطعا لی کفناً من زقها      وانفحاً منه علیه و ارشفا  
 وادفنانی یا ندیمی الی      اصل کرم فرعه قد عرشا  
 لیظل الفرع منی ظاهراً      ویرو الاصل منی العطشا  
 وچنانکه درحاشیه کتاب نگاشتیم ممکن است خیام درسرودن رباعی :  
 چون درگذرم بیاده شوید مرا      تلقین ز شراب ناب گوید مرا  
 خواهید بروز حشر یابید مرا      از خاک در میکده جوید مرا  
 وحافظ درسرودن شعر زیرین (یا منسوب بوی) بمطلع :  
 من ارزانکه گروم بمستی هلاک      بآیین مستان بریدم بخاک  
 مضمون شعر استاد منوچهری را در نظر داشته اند .

ص ۷۰ س ۴ - سنائی اشعار منوچهری را بسیار مطالعه میکرده و از آن متأثرست  
 و در قصیدتی بمطلع :

ای نموده عاشقی بر زلف و چاک پیرهن      عاشقی آری ولیکن بر مراد خویشتن  
 بقصیده ۳۳ نظر داشته و مصراع دوم بیت ۲۷ + ۱ را در قصیدتی تضمین کرده است بدینگونه :  
 درد دین خود بوالعجب در دیست کاندرو ی چو شمع

«چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن»  
 (سخن و سخنوران ج ۱ ص ۲۶۸) . اما این بیت در دیوان سنائی (چاپ اول آقای مدرس  
 رضوی ص ۷۲۰) نیست .

ص ۷۳ بیت ۱۰۴۸ و بعد - «اعلام قصیده<sup>۱</sup>» : «کوامیه» : امیه بن ابی الصلت<sup>۲</sup> ، امیه بن

- ۱- منوچهری در دیوان خود از اشخاص بکنایه یا باذکر موطن و یا با نامهایی که مشترك میان چند تن از معارف است نام میبرد و چون ممیزات و مشخصات اینچنین کسانرا یاد نمیکند و بما به الامتیاز آنان بهیچوجه اشارتی ندارد از اینجهت تعیین مقصود وی یعنی انتخاب یکی از چند شاعر یا نویسندۀ همنام یا هموطن ، غالباً دشوارست تا بجدی که سرشناسی و معروفیت آنانرا نیز نمیتوان ملاک تشخیص قرار داد ، چه ممکن است شاعر بجہاتی از میان دو یا چند تن شاعر و ادیب همنام و یا هم مسکن آن یک را که کمتر شهرت داشته است و یا امروزمایی نامش می پنداریم منظور داشته باشد ، ناچار برای رفع این اشکال بذکر نام همه کسانی که در تحت اسامی و عناوین یا اوطنان واحد مورد اشاره منوچهری بوده اند (تا حد امکان) پرداخته ایم .
- ۲ - باقرب احتمالات مراد شاعر همین امیه است .



ابی عائد، امیه بن الاسکر و امیه بن خلف شناخته میشوند؛ «بوذر آن ترک کشی» : برخی از ادبا بوذر و ترک کشی را یکتن میدانند؛ «آن دو گر گانی» : ابوسلیک گر گانی؛ و ابوزراء معمری و قمری رامیتوان نام برد؛ «دورازی» : غضایری رازی، مسعود رازی، بندار رازی و منطقی رازی شناخته میشوند؛ «دو و لوالجی» : تنهامحمد بن صالح و لوالجی شناخته شد؛ «سه سر خسی» : بهرامی سر خسی، خسروی سر خسی، ابوالطیب سر خسی، خجسته سر خسی و امام ابوبکر واعظ سر خسی مشهور هستند؛ «سه سغدی» : تنها ابو حفص سغدی و ابوالینبغی رامیتوان نام برد؛ «آن شاعر اهل یمن» : شناخته نشد؛ «فاضل که بود اندر قرن» : شناخته نشد؛ «آن خجسته پنج شاعر کو ...» : مراد پنج شاعر از شعرای عرب است که معاشیق آنان در مصراع دوم نام برده شده است و نام ایشان چنین است: کثیر (معشوق عزه)، عروه (معشوق عفرا)، عبدالله بن عجلان (معشوق هند)، ذی الرمه (معشوق میه) و قیس (معشوق لیلی)؛ آن دو «امرؤ القیس» : امرؤ القیس صاحب معلقه مشهورست و چون شاعران دیگری که این نام دارند شرح حالشان در دست هست و ذکر آنان بدر از می کشید از آن در گذشتیم؛ «دو طرفه» : یکی طرفه بن عبد منظورست و دومی معلوم نیست و ما شرح حال چند طرفه نام را در فهرست اعلام خواهیم نوشت، شاید منظور شاعر یکی از آنان باشد؛ «دو نابغه» : از هشت شاعر نابغه نام عرب، نابغه ذبیانی و نابغه جعدی و نابغه بنی شیبان مشهور ترند؛ «دو حسان» : یکی حسان بن ثابت است و دیگری ظاهراً باید نابغه جعدی باشد که نامش حسان بوده است؛ «سه اعشی» : از بیست و دو شاعر اعشی نام عرب، اعشی قیس و اعشی همدان و اعشی تغلب و اعشی باهل شهرت دارند؛ «سه حماد» : ظاهراً حماد راویه و حماد عجرد و حماد زبرقان منظورست؛ «سه زن» : خنساء، خرنق، لیلی اخیلیه، جلیله بنت مره، لیلی العقیفه رامیتوان نام برد؛ «از بخار پنج» : مرادی،

- ۱- در دیوان منوچهری هر جا بطور مطلق اعشی گفته میشود ظاهراً اعشی قیس مرادست.
- ۲- بشهادت مورخین سه حمادی که در فوق نام بردیم باهم ارتباط داشته اند از این جهت آن سه تن را منظور شاعر دانستیم و گر نه حماد بن زید و حماد بن سلمه و جز آن دو را نیز میتوان نام برد.



امیر ابوالحسن آغاجی ، ابوالمثل ، رونقی ، سپهری ، ربنجی ، شاکری ، جالب ، معنوی ،  
 ابواسحق جویباری از شاعران بخارا شهرت دارند؛ «پنج از مرو» : مسعودی ، کسایی ،  
 عماره ، ابوالعباس ، بشار ، صفار ، طیان ، ابونصر را از مرو می‌شناسیم؛ «پنج از بلخ» :  
 شهید ، ابوشکور ، ابوالمؤید ، ابو محمد بدیع ، معروفی ، صانع ، دقیقی ( بقولی )  
 شهرت دارند؛ «هفت نیشابوری» : تنهارافعی ، استغنایی ، خبازی ، رفیع الدین و شاعر دیگری  
 که در مرگ حسنک وزیر مرثیه ساخته (ص ۱۸۹ تاریخ بیهقی چاپ آقای دکتر فیاض)  
 شناخته میشوند؛ «سه طوسی» : فردوسی ، اسدی ، دقیقی ( بقولی ) از اهل طوس هستند؛  
 «سه ابوالحسن» : ابوالحسن شهید بلخی ، ابوالحسن مرادی ، ابوالحسن آغاجی را باید  
 در نظر داشت .

ص ۷۹ س ۴- «تاریخ سرودن قصیده ۳۴» : تاریخ سرودن قصیده سال ۴۲۷ هجری  
 است زیرا شاعر درین قصیده تصریح میکند که سال پیش باشاعری که حاسد و دشمن  
 وی بوده است نزاعی پیوسته و شعری سروده است و چون تاریخ سرودن آن قصیده یعنی  
 (قصیده ۴۰) بدلایلی که در همین تعلیقات خواهیم گفت سال ۴۲۶ است ازینجهت سال  
 ۴۲۷ سال سرودن این قصیده میشود . و نیز یاد آور میشویم که حاسد و دشمن منوچهری  
 که شاعری پیر و از مردم شروان و شغل عارضی لشکر داشته است معلوم نشد کیست ؟  
 ص ۷۹ بیت ۱۱۰۴- «بکره انگشت در زلفین کردن» : مثلی است مربوط به «ازهر  
 ابن یحیی... و از حکایت‌های وی یکی آن بود نادر، که روزی مردمان برخاستند ، اندر  
 قصر یعقوبی ، او انگشت بزفرین (زولقین) اندر کرده بود و انگشت او سخت کرده و  
 آماس گرفته و پمانده ، چون او بر نمیخواست ، نگاه کردند و آن بدیدند ، آهنگری  
 بیاوردند تا انگشت او بیرون کرد از آن و برفت ، دیگر روز هم آنجا بنشست ، باز انگشت  
 سخت کرده بود بزفرین اندر . گفتند : چرا کردی ؟ گفت : نگاه کردم تا فراخ شد ، دقیقی  
 بشعر اندر یاد کند :



بر آب گرم در مانده است پایم      چو در زفرین در انگشت ازهر<sup>۱</sup>  
عنصری گوید :

مثل من بود بدین اندر      مثل زورفین و ازهر خر  
مثل تازی «لایلدغ العاقل من جحر مرتین» یا «لایلسع المؤمن من جحر مرتین»  
نیز یاد آور همین مضمونست . و این شعر فارسی نیز که در ترجمان البلاغه (ص ۱۲۰)  
آمده است :

هر کرا مار ز سوراخی يك بار گزید  
گر دگر باره گزد وی ز در دار بود  
و نیز فخرالدین اسعد گرگانی در ویس و رامین آرد :  
هر آنگاهی که باشد مرد هشیار  
ز سوراخی دوبارش کی گزد مار

مولوی گوید :  
گوش من لایلدغ المؤمن شنید  
جامی گوید :

قول پیغمبر بجان و دل گزید  
دیگر از وی مدار چشم وفا  
ز آنکه هرگز دوبار مؤمن را  
ص ۸۱ بیت ۱۱۴۳ - «الاهبی» : آغاز معلقه عمرو بن کلثوم است بدین مطلع :  
الاهبی بصحنك فاصبحینا      و لا تبقی خمور الاندینا

ص ۸۱ بیت ۱۱۴۲ - «بدره عدلی پشت پیل...» : ظاهراً اشاره است بصله‌یی که  
سلطان مسعود غزنوی روز عید در رمضان سال ۴۲۲ هجری به زینبی شاعر داد و این صله را که پنجاه

۱- تاریخ سیستان ص ۲۶۹

۲- چهار بیت اخیر از کتاب امثال و حکم دهخدا نقل شد .



هزار درم بود برپیلی بخانه او بردند و هم آنروز عنصری راهزاردینار و شعرای دیگر را هریک بیست هزار درم داده بودند (تاریخ بیهقی ص ۲۷۴ چاپ آقای دکتر فیاض).

ص ۸۴ بیت ۱۱۶۲ - «مقرعه زدن»: چنانکه قملادر تعلیقه ص ۹۵ بیت ۸۶۵ گفتیم کیفیت مقرعه زدن در پیش پادشاه معلوم نشد.

ص ۸۵ بیت ۱۱۹۰ - «اماصحا»: «اماصحا اما ارعوی اما انتهی» آغاز شعر بیست از آن عتاب بن ورقاء شیبانی<sup>۱</sup>.

ص ۸۶ س ۴ - «ممدوح، شهریار»: ظاهرأ سلطان مسعود غزنوی ممدوح شاعر است. ص ۸۷ بیت ۱۱۹۹ - «ماهی فرزند داود نبی»: برای اطلاع بدین قسمت یعنی بحکایت سلمان پیغمبر و مهمانی کردن او حیوانات را، رجوع کنید بکتاب «نوادر» تألیف احمد شهاب الدین بن سلامة القلیوبی چاپ مصر ص ۱۰۴

ص ۸۹ بیت ۱۲۲۸ - «پرویز ملک چون سخن خوب شنیدی - آنرا که سخن گفتی گفتیش که هان زه»: رسم تخمه ساسانیان چنان بود که هر کس<sup>۲</sup> که پیش ایشان سخنی گفتی یا هنری نمودی که ایشان را خوش آمدی و بر زبان ایشان برفتی که: «زه»، در وقت خزینه دار هزار درم بدان کس دادی (بسیاست نامه رجوع کنید، دو حکایت نیز درین خصوص آنجا آمده است) در نوروز نامه منسوب به امر خیام (ص ۱۵) آمده است: «دیگر عادات ملوک عجم آن بوده است که هر کس پیش ایشان چیزی بردی یا مطربی سرودی گفتی یا سخنی نیکو گفتی در معانی که ایشان را خوش آمدی، گفتندی زه، یعنی احسنت. چندانک<sup>۳</sup> زه بر زبان ایشان برفتی از خزانه هزار درم بدان کس دادندی و سخن خوش بزرگ داشتندی».

ص ۸۹ بیت ۱۲۳۰ - «راه بده بردن»: مثلی است بمعنی اساس داشتن و از جزئیات کار مسبوق شدن، و استاد علامه فقید قزوینی در حاشیه دیوان حافظ (ص ۲۳۴)

۱ - از افادات استاد فرزانه فر. ۲ - اصل: هر کس را.

۳ - اصل: چنانک. (متن تصحیح قیاسیست).



چاپ وزارت فرهنگ ( نوشته اند : راه بدهی بردن کنایه از صورت معقولیت داشتن سخن یا کاریست و بشعر کمال اسمعیل که فرماید :

مقصود بنده ره بدهی میبرد هنوز  
و شعر انوری که گوید :

آخر این هریکی ره بدهی است  
استشهاد کرده اند . حافظ فرماید :

زهد رندان نو آموخته راهی بدهیست  
خیام گوید :

تا چند بر ابرو زنی از غصه گره  
هرگز نبرد دژم شده راه بده

( مجله یادگار ص ۵۲ شماره ۳ سال ۳ )

در تاریخ بیهقی نیز در سه مورد این مثل آمده است بدین گونه : « ... تارسل  
پورتگین ( پوری تکین ) برسد و سخن وی بشنویم و اگر راه بدیهی برد بخوانیم »<sup>۱</sup>  
« ... خواجه احمد حسن سخن او بشنود و راه بده برد »<sup>۲</sup> « و اگر زرقي نیست و راه  
بدیهی میبرد »<sup>۳</sup>

و نیز فرخی گوید :

نه غریب است بر این نعمت این بار خدای  
آن سخن راهنمونست و بده دارد راه

شاه کبود جامه گوید :

عشق پیری سر بر زشتی و رسوائی بود  
ره بده بردی اگر باری دلم بر ناستی  
این بمین گوید :

آخر کار چو این ره بدهی می نرود  
ترک این راه کنید و ره دیگر گیرید

۱- تاریخ بیهقی چاپ آقای دکتر فیاض ص ۵۵۹ ۲- تاریخ بیهقی ص ۴۰۶

۳- تاریخ بیهقی ص ۴۹۰



ناصر خسرو گوید :

از مرگ کس نجست بچاره مگوی      بیهوده این که آن نبرد ره بده<sup>۱</sup>

ص ۹۰ بیت ۱۲۳۴ - «انگور زانگور برد رنگ و به از به» : این مصراع  
مثل است چنانکه نظامی گوید :

مکن بابد آموز هرگز درنگ      که انگور گیرد زانگور رنگ  
و دیگری گوید :

مرا از فتح ایشان فتح شد عزم      چوانگوری که گیرد رنگ از انگور  
در مجمع الفرس سروری ذیل لغت آونگ بمعنی گونه آمده است :

از من خوی خوش گیر از آنکه گیرد      انگور ز انگور رنگ و آونگ  
و نیز در یکی از مثلهای شوشی آمده : «انگور انگور وینه رنگ و نه»

نیز رجوع کنید بکتاب امثال و حکم دهخدا ذیل مثل «انگور از انگور رنگ گیرد»

ص ۹۳ بیت ۱۴۵۸ - راجع به قصعه یا قعبه مروانیه توضیحی لازمست چنین : مروان  
لقب ام حکیم ساقیه و لید بن یزید خلیفه اموی است و «کأس ام حکیم» نیز معروف و در  
عداد امثال سائره است. و لید بن یزید خود در شعری اشاره بدین جام کرده است آنجا  
که گوید :

علانی بعاتقات الکروم      واسقیانی بکأس ام حکیم

و پیدا است که در شعر متن مراد منوچهری از قصعه مروانیه همین کأس ام حکیم  
است. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بکتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی.

ص ۹۴ بیت ۱۴۵۹ - «چشمه معمودیه» : بنظر کازیمیرسکی Kazimirski مصحح

دیوان منوچهری چاپ پاریس، مراد ماء العمداد یا آب مقدس است که عیسویان کود کان  
خود را در آن غسل میدهند.



ص ۹۳ (س ۸ حاشیه) - «قرطهای ماریه» : ماریه دختر ظالم بن وهب و بقولی دختر ارقم بن ثعلبه بن عمرو بن جفنه است، این زن گوشواره خویش را به کعبه اهداء کرد و بر آن گوشواره دو پاره در بوده است مانند بیضه کبوتری که چشم کس مانندش ندیده بوده است برخی نیز آنرا گوهری دانسته اند بارزش چهل هزار درم. بسیاری این گوشواره گرانبها بارث از ملکی بملک دیگر میرسید تا بدست عبدالملک بن مروان افتاد و این خلیفه آنرا بدخترش فاطمه هنگامیکه به عمر بن عبدالعزیز تزویجش کرد بخشید و چون عمر بخلافت نشست از فاطمه خواست که گوشواره را در بیت المال بگذارد فاطمه نیز چنین کرد ولی یزید بن عبدالملک هنگامیکه بخلافت نشست آنرا پیش فاطمه باز پس فرستاد و این زن از قبول آن سخت امتناع کرد. مثل «خذہ ولو بقرطی ماریه» بگرانیهایی این گوشواره اشارت دارد (نگاه کنید بمجموع الامثال میدانی ذیل همین مثل).

ص ۹۴ بیت ۱۴۶۸ - «پارسای فاطمی» : ظاهراً منظور شخص معینی نیست و مراد از پارسای «فاطمی» یا پارسایست که پیرو طریقه فاطمیه (از فروع فرقه بو مسلمیه) باشد یا از اولاد فاطمه (ع).

ص ۹۴ بیت ۱۴۶۹ - «چون داد سالار حبش مر مصطفی را جاریه» : ظاهراً شاعر در این قسمت اشتباه کرده است زیرا کسیکه پیغمبر اکرم جاریه داد مقوقس حاکم مصر بود و این کنیز یعنی ماریه قبطیه مادر ابراهیم فرزند پیغمبر اکرم است و با این کنیز اسبی لزاز نام به دیده فرستاد. و سالار حبش که نجاشی باشد حربه‌یی پیغمبر اکرم تقدیم کرده است و آن حربه که حضرت ابی بن خلف را روز احد بدست خویش با آن کشت بارث بخلفا رسید (نگاه کنید بکتاب مفاتیح العلوم خوارزمی چاپ مصر ص ۷۲-۳ ذیل کلمه «الحربه»).

ص ۹۴ بیت ۱۴۷۳ - «ملحد ملعون خس» : منظور ابو یزید است (بفهرست

اعلام نگاه کنید).



ص ۹۴ بیت ۱۴۷۲ - «کش کرد مهدی در قفس» : مراد گرفتار شدن و در قفس افتادن ابویزید<sup>۱</sup> است ولی باید متوجه بود که انتساب این عمل به مهدی اشتباه است زیرا کسیکه ابویزید را در قفس کرد نواده مهدی یعنی منصور پسر قایم پسر مهدی است نه خود وی<sup>۲</sup>. و استاد دهخدا معتقد است که منوچهری این قصیده را برای ممدوحی شیعی گفته که پیش او از فاطمی و مهدی سخن گفتی ممکن بوده است نه برای پسر محمود متعصب و کشنده حسنک وزیر بجرم اینکه چندین سال پیش تر خلیفه‌ای او را متهم کرده که خلعت خلفای فاطمی را پذیرفته است.

ص ۹۵ بیت ۱۴۷۳ - «سیف اصدق» : اشاره است بقصیده ابوتمام در فتح عموریه<sup>۳</sup> شام، بدست معتصم خلیفه عباسی در سال ۲۳۰ هجری، بدین مطلع :  
 السیف اصدق انباء من الکتاب فی حده الحدیث الجدد واللعب<sup>۴</sup>  
 و معتصم فرمود که سی هزار درم بوی بدهند ولی چون بدین بیت رسید :  
 رمی بك الله یرجیها فهدیها ولو رمی بك غیر الله لم تصب  
 خلیفه شاعر را گفت : «د نرت دراهمك» و سی هزار دینارش داد.

ص ۹۷ بیت ۱۴۹۸ شاعر ظاهرأ با ذکر کلمه بویی به آل بویه اشارت دارد.

ص ۹۷ بیت ۱۴۹۹ - «کیا» عنوان عمومی دیلمیانست ولی در شعر منوچهری بالاخص ظن قوی اینست که مراد با کالیجار کوهی خال منوچهر بن قابوس باشد، زیرا علاوه بر اینکه تعاللی در کتاب تنمة الیتیمه (ج ۱ ص ۱۴۵) تصریح میکند که «کیا» در اینمورد ابو کالیجار است، وقایعی که شاعر بدان اشاره میکند و در تاریخ بیهقی بتفصیل هر چه تمامتر آمده است مؤید این نکته است و جای هیچگونه شبهه‌یی باقی نمیگذارد و آن وقایع باختصار اینست که با کالیجار پس از مرگ منوچهر بن قابوس (سال ۴۲۳) نامه‌یی به مسعود غزنوی نوشت و تعهد اداره امور فلك المعالی کرد، مسعود استدعای او را پذیرفت و با وی عهد بست و دختر ویرا بعقد خویش آورد، این دختر را با مال ضمان

۱- اول بار باین نکته کازیمیرسکی مصحح دیوان منوچهری چاپ پاریس توجه کرده است.

۲- عنصری این بیت را نیکو بفارسی ترجمه کرده است، آنجا که گوید :

بتیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان که راستگوی تر از نامه تیغ او بسیار.

(سخن و سخنوران ج ۱ ص ۱۰۰).



عبدالجبار پسر خواجه احمد عبدالصمد وزیر از گران به نیشابور آورد و آنجا عروسی شد. در مدتی که مسعود بسمت هندوستان رفته بود (۴۲۵) با کالیجار سردر طریق عصیان نهاد و از پرداخت خراج سالیانه ابا کرد و بابرخی از مخالفین سلطان در ری همدست شد. مسعود در ربیع الاول سال ۴۲۶ بگران لشکر کشید. با کالیجار نوشیروان پسر منوچهر را برداشته به ساری و از آنجا بطرف کجور و گیلان رفت، سلطان پس از تسخیر گران و استرآباد و ساری به آمل رسید و در ماه جمادی الاولی از همین سال در محل نائل از آبادیهای مغرب آمل بر سپاه با کالیجار غلبه یافت و سپهسالار او را که شهر آگیم پسر سوریل امیر استرآباد بود بگرز خویش از پای در آورد و مقید ساخت. با کالیجار که يك پسرش در غزنین گروی سلطان بود، ناچار فرزند دیگر خود را بعد از خواهی فرستاد و از در آشتی در آمد (سه شنبه سیم جمادی الاخره) و مسعود او را خلعت داد و بار دیگر بامارت برقرار خاست.

ص ۹۷ بیت ۱۳۰۱ - «کار مددو کار کیا...» مراد مددو کمکی است که از گیلان برای با کالیجار رسید (در توضیح بالا بلشکر کشی مسعود بگران و طبرستان و شکست کیا اشاره کردیم، برای آگاهی بیشتر بتاریخ بیهقی رجوع کنید).

ص ۹۷ بیت ۱۳۰۳ - «سالار سپاهان»، مراد ابو جعفر محمد بن دشمنزیار معروف به ابن کاکویه و ملقب به علاءالدوله است پسر خال سیده خاتون زن فخرالدوله وی پس از مرگ فخرالدوله (۳۸۷) بدستیاری همین زن بحکومت اصفهان رسید. چون سلطان محمود در سال ۴۲۰ به ری آمد، علاءالدوله در اصفهان و همدان و شاپور خواست (خرم آباد) بنام محمود خطبه خواند، تا این سلطان آهنگ متصرفات وی نکند ولی پس از بازگشت محمود به غزنین، سلطان مسعود اصفهان را متصرف شد و علاءالدوله را فراری ساخت، منتهی مردم پس از بازگشتن وی شورش کردند و گماشته او را کشتند، مسعود بار دیگر اصفهان را بتصرف آورد و علاءالدوله را متواری ساخت، منوچهری در اشعار خود اشاره بدین لشکر کشیها دارد.



ص ۹۷ بیت ۱۳۰۵ - «فرزند بدر گاه فرستاد...»: در تاریخ بیهقی آمده است هنگامیکه بوسهل حمدوی از جانب سلطان مسعود به ری میرفت (جمادی الاخره ۴۲۴) سلطان را گفت که «علاءالدوله باید پسر را بدر گاه عالی فرستد و بنده و طاعت دار باشد»<sup>۱</sup> و اگر چه در تاریخ بیهقی حاضر از فرزند بدر گاه فرستادن علاءالدوله ذکر نیست ولی در جنگ دندانقان (رمضان ۴۳۱) صریحاً آمده است که فرامرز پسر کاکو اسیر سلجوقیان شد<sup>۲</sup> و این خود میرساند که علاءالدوله پسر خویش فرامرز را بگروگان نزد مسعود فرستاده بوده است.

ص ۹۸ س ۱۰ - «تاریخ سرودن قصیده ۴۰»: این قصیده را منوچهری در سال ۴۲۶ سروده است زیرا خود در ضمن همین قصیده گوید: «دانی که من مقیمم بر درگاه شهنشه تاباز گشت سلطان از لاله زار ساری» و چنانکه از تواریخ و بالخصوص تاریخ ابوالفضل بیهقی پیدا است مسعود در سال ۴۲۶ هجری برای سرکوبی با کالیجار کوهی به گرگان و ساری رفته است و ما در تعلیقه ص ۹۷ بدان اشاره کردیم. بنابراین تاریخ سرودن قصیده ۳۴ سال (۴۲۷) یعنی یکسال پس از سرودن این قصیده میشود زیرا چنانکه از اشعار خود منوچهری استنباط میشود کسیکه منوچهری در این قصیده خود بر وی تاخته و ازو شکایت کرده است، پس از یکسال (که سال ۴۲۷ میشود) ویرا جواب گفته و منوچهری در قصیده ۳۴ خود که ناچار پس از این قصیده ۴۰ ساخته شده است با اعتراض خود و جواب حاسد اشاره کرده است و صراحة میگوید (بیت ۱۱۲۵):

سال پارین با تو ما را چه جدال و جنگ خاست

سال امسالین تو با مادر گرفتی جنگ و کین

و چنانکه پیدا است منظور از جدال و جنگ وی سرودن همین قصیده ۴۰ است

۱ - تاریخ بیهقی چاپ آقای دکتر قیاض ص ۳۹۲.

۲ - تاریخ بیهقی ص ۸-۶۲۷.



در سال ۴۲۶ هجری.<sup>۱</sup>

ص ۱۰۰ بیت ۱۳۴۲ - «شاعر سبکدل»: این شخص شناخته نشد ولی ظاهراً مراد همان شاعر شروانی عارض لشکرست که منوچهری در قصیده ۳۴ بروی تاخته واز و شکایت کرده است.<sup>۲</sup>

ص ۱۰۴ بیت ۱۳۶۸ - «برمن زفر تارجو آن عز و ناز باشد کز فر میرماضی بوده است باغضاری»: ظاهراً اشاره بصله و انعامی است که سلطان محمود به غضایری رازی داده و غضایری در سپاسگزاری آن صله که دو بدرد زر بوده قصیدتی سروده است بمطلع زیر:

اگر کمال بجاه اندرست و جاه بمال مرا بین که بینی کمال را بکمال  
عنصری را براین قصیده جوابیست که در آن ایرادی چند بر غضایری گرفته و اشتباههای لفظی و معنوی او را بر شمرده است بدین مطلع:

خدایگان خراسان و آفتاب کمال که وقف کرده بر او کردگار عز و جلال  
و غضایری را قصیدت دیگریست در رد این قصیده بمطلع زیر:

پیام داد بمن بنده دوش بادشمال ز حضرت ملک مال بخش دشمن مال<sup>۳</sup>  
ناگفته نماند که صله دادن محمود بغضایری برای جلب قلوب مردم ری و در واقع سیاستی بوده است برای تصرف آن شهر، نه خوب شعر سرودن غضایری و نه شعرشناسی محمود.

- ۱- اگر حدس استاد دهخدا (در حاشیه ۴ ص ۸۰) درست باشد و بالنتیجه مسلم شود که منوچهری با شاعر دیگری غیر از شاعر مذکور در قصیده ۳۴ جدال و جنگ شعری داشته است باز خلیلی به ارکان تعیین تاریخ سرودن قصیده مذکور و هم این قصیده ۴۰ وارد نمیسازد زیرا در هر حال مسلم است که قصیده ۴۰ در سال ۴۲۶ (سال عزیمت مسعود بگرگان و ساری) سروده شده است و قصیده ۳۴ یکسال پس از وی.
- ۲ - با فرض صحت نظر استاد دهخدا (در حاشیه ۴ ص ۸۰) کس دیگری است.
- ۳- رجوع شود بکتاب گنج باز یافته نگارنده بخش غضایری و اشعار او.



ص ۱۰۴ بیت ۱۳۸۷ «لنگی نتوان بردن ای دوست بر هواری»: در دیوان امیر معزی (ص ۷۱۱ چاپ مرحوم اقبال) ضمن قصیدتی بمطلع:

ای جسته جفاکاری جسته ز وفا داری      بنمای وفا داری بگذار جفاکاری  
مصراع ذیل بدون اشاره بنام گوینده آمده است:

یکبارگی از عاشق دوری نتوان جستن      «لنگی نتوان بردن ای دوست بر هواری»  
و مصراع خود مثل است. رجوع به کتاب امثال و حکم دهخدا ذیل مثل  
«لنگی را بر هواری پوشیدن» شود.

ص ۱۰۵ بیت ۱۳۹۴ - «تامیر بلخ آمد»: سلطان مسعود پس از رسیدن بیادشاهی  
نخستین بار روز یکشنبه نیمه ذی الحجه سال ۴۲۱ به بلخ آمده است<sup>۱</sup> و بار دوم روز دوشنبه  
سیزدهم ذوالقعدة سال ۴۲۲ هجری<sup>۲</sup> و بار سوم روز چهارشنبه چهارم محرم سال ۴۲۷ هجری<sup>۳</sup>  
و بار چهارم روز پنجشنبه چهاردهم صفر سال ۴۳۰ هجری<sup>۴</sup> و در سفر اخیر یکبار دیگر از  
بلخ برای تعقیب بوری تکین بیرون رفته و پس از گذشتن از رود جیحون و دنبال  
کردن وی بازگشته و روز چهارشنبه دوم ماه جمادی الاولی سال ۴۳۰ هجری بلخ  
باز آمده است و با احتمال قوی اشاره منوچهری به آمدن امیر به بلخ در دفعه چهارم  
یعنی صفر سال ۴۳۰ است و با احتمال ضعیفتری دفعه سوم یعنی محرم ۴۲۷ زیرا مسافرت  
اخیر پس از نخستین شکست مسعود از سلجوقیان (شعبان ۴۲۶) و مسافرت چهارم وی  
هنگام آشفته‌گی اوضاع خراسان و پریشانی حال مسعود و اختلال امور کشور یعنی استبداد

۱- تاریخ بیهقی چاپ آقای دکتر فیاض ص ۹-۱۳۸ (بیفایده نیست گفته شود که  
دوشنبه سیزدهم که در متن کتاب مذکور آمده درست نیست و با در نظر گرفتن روزها  
و ماه‌هاییکه قبلاً و بعداً در آن کتاب مورد اشاره واقع شده است، باید تاریخ مذکور  
تصحیح شود.)  
۲- تاریخ بیهقی ص ۲۸۵

۳- تاریخ بیهقی ص ۴۹۴

۴- تاریخ بیهقی ص ۵۶۲



رای این پادشاه بوده است و منوچهری نیز بکنایه و اشاره اوضاع درهم و پیچیده آنروز را بیان میکند و همین نکته مؤید آنست که این قصیده را هنگام رسیدن مسعود برای چهارمین بار ببلخ سروده است و نگفته پیدا است که خود شاعر نیز در این تاریخ در شهر بلخ مقیم بوده است.

ص ۱۰۸ س ۴ - «ملك محمد قصری» : این مرد شناخته نشد و ماتنها ابوغانم معروف بن محمد قصری و ربیع بن مطهر قصری را میشناسیم و شرح حال آندو را در فهرست اعلام خواهیم نگاشت، شاید ارتباطی خانوادگی بین ممدوح منوچهری و یکی از این دو تن باشد. به کتاب الانساب سمعانی ذیل کلمه «القصری» (ورق ۴۵۶) نیز نگاه کنید.

ص ۱۰۸ بیت ۱۴۴۷ - «بازلف ایاز و دیده فخری» : زلف ایاز بن ایماق غلام سلطان محمود غزنوی زبانزد شعر است، گویند وقتی سلطان محمود در حال مستی امر ببریدن آن داد و پس از هشیاری از کرده پشیمان شد و عنصری رباعی مشهور:

کی عیب سر زلف بت از کاستن است      چه جای بهم نشستن و خاستن است  
گاه طرب و نشاط و می خواستن است      کاراستن سرو ز پیراستن است

را ساخت و سلطان فرمود تادهان ویرا پراز گوهر کنند.

اما «دیده فخری» را از چشم منابع و مآخذ موجود دیدن نتوانستم.

ص ۱۱۰ بیت ۱۴۵۹ - مراد ابولیلی حارث بن ظالم امری است و یا ابو کبشه حارث بن ظالم امری. بفرست اعلام نگاه کنید.

ص ۱۱۱ س ۴ - «میر کامگار» : ظاهراً مراد سلطان مسعود غزنوی است بقراین اوصافی که شاعر در مدح وی آورده است.

ص ۱۱۱ بیت ۱۴۶۷ - این مضمون را ظاهراً اولین بار امیر سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله احمد در طی قطعه عربی بکار برده است که در بسمه الدهر ثعالبی و لباب الالباب عوفی آمده و دو بیت آن بدین قرار است :



یطرزها قوس السحاب باصفر      علی احمر فی اخضر تحت مغیض  
 کاذیال خود اقبلت فی غلائل      مصبغة والبعض اقصر من بعض .  
 واین قطعه را امیر طاهر بن ابی الفضل ترجمه کرده و تشبیه را بدینگونه می آورد:  
 بر بسته هوا چون کمری قوس قزح را  
 از اصفرو از احمر و از ایض معلم  
 گویی که دو سه پیرهن است از دو سه گونه  
 و ز دامن هر یک ز دگر پارگی کم  
 و امیر معزی گوید :

نماید خویشتن قوس قزح چون چنبر رنگین  
 که باشد در زمین پنهان یکی نیمه ازان چنبر  
 چو پوشیده سه پیراهن که هر یک را بود پیدا  
 بن دامن یکی احمر یکی اصفر یکی اخضر  
 (از مقاله آقای دکتر زرین کوب در مجله جهان نو).

ص ۱۱۴ بیت ۱۴۷۸ - «خود بدست چپ بود هر پنجهری»: در حساب عقود انگشتان،  
 آحاد و عشرات بدست راست و مآت و الوف بدست چپ اختصاص دارد و مثل «بدست  
 چپ شمردن» که کنایه از بسیاری است از اینجا برخاسته است چنانکه خاقانی گوید:  
 عاشق بکشی بتیر غمزه      چندانکه بدست چپ شماری  
 ولی باید متوجه بود که اینطریقه خاص مردم خاورست و طریقه اروپائیان عکس  
 آن میباشد یعنی مآت و الوف را بدست راست و آحاد و عشرات را بدست چپ می شمردند  
 و اتفاقاً شعر منوچهری باطریقه اخیر سازگارترست (برای اطلاع بیشتر نگاه کنید بمقاله  
 آقای جمال زاده در فردوسی نامه مهر ص ۲۵).

ص ۱۱۴ بیت ۱۴۷۹ - «نیست آنسو تر ز عبادان دهی»: این مصراع متضمن مثلی است  
 و عبارت تازی آن که در کتب قدیمه آمده اینست: «لیس وراء عبادان قرية». نظامی در



هفت پیکر گوید<sup>۱</sup> :

بختم از دور گفت کای نادان  
لیس قریه وراء عبادان  
و کمال اسمعیل گوید<sup>۲</sup> :

صدر عمار و مجد عبادان  
قریه من وراء عبادان

و عبادان همانجا است که امروز بعثت نادرست خوانی منقول این کلمه در خط لاتین آبادان گفته میشود .

ص ۱۱۴ س ۶ - «ممدوح» : در قصیده اشارتی بممدوح نیست ولی بقراین اوصافی که در مدح آمده است ذهن متوجه بوسهل زوزنی و فضل بن محمد حسینی میشود و تصور میرود که حدس ممدوح بودن بوسهل زوزنی اقوی باشد .

ص ۱۱۴ بیت ۱۴۸۳ - می مخفف میه است از معاشیق عرب . بفرست اسامی اعلام نگاه کنید .

ص ۱۴ بیت ۱۵۰۸ - «آروز کاسمان بنوردند همچو طی» : اشاره است بآیه «یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما یدانا اول خلق نعیده وعداً علینا اما کنا فاعلین» (سورة الانبیاء آیه ۱۰۴) .

ص ۱۱۶ س ۱۳ - «قصیده ۴۶» : این قصیده را منوچهری ظاهراً با قفتای قصیده عنصری بمطلع زیر سروده است :

شه مشرق و شاه زابلستانی  
خداوند اقران و صاحبقرانی

ص ۱۱۹ بیت ۱۵۹۴ - «شنیدم که اعشی بشهر یمن شد» : مراد از این اعشی ، اعشی قیس است .

ص ۱۴۶ س ۴ - «عنوان قصیده» : علاوه بر صفات و اوصافی که شاعر درین قصیده آورده و آن با اوصاف مذکور در قصیده ۱۰ که بتصریح خود شاعر در مدح فضل بن محمد حسینی است مطابقت دارد نکته دیگری نیز مؤید صحت انتخاب عنوان مورد بحث برای آن قصیده است و آن نکته تصریحی است که شاعر بعلوی بودن ممدوح میکند

۱ - هفت پیکر چاپ مرحوم وحید ص ۱۷۱

۲ - از کتاب امثال و حکم دهخدا .



و میگوید:

بمردمی تو اندر زمانه مردم نیست      که رای تو بعلو ست و باب تو علوی  
و گذشته از اینها شخص ثالثی که سزاوار اینگونه اوصاف باشد در میان ممدوحین  
شاعر نیست مگر بوسهل زوزنی، اما احتمال ممدوح بودن فضل بن محمد حسینی از  
بوسهل زوزنی در اینمورد اقوی است.

ص ۱۴۶ بیت ۱۶۶۹ - ص ۱۴۷ بیت ۱۶۷۶ - «قیس»: ظاهراً مراد مجنون لیلی  
است ولی قیس بن عاصم یا قیس بن ذریح یا قیس بن حظیم نیز ممکن است منظور شاعر باشد.  
ص ۱۴۷ بیت ۱۶۷۹ - «هزار سال همیدون بزی...» همه ایرانیان بر این قول همدل  
و همداستانند که ییوراسپ هزار سال زندگی کرد، اگرچه برخی بر آنند که بیش از هزار  
سال زیست و هزار سال مدت پادشاهی و غلبه او بود، و گفته اند اینکه ایرانیان مریکدیگر  
را بدین گونه آفرین خوانند که «هزار سال بزی» از آن روز رسم شد زیرا چون  
دیدند که ضحاک توانست هزار سال بزید و هزار سال زیستن در حد امکانست، هزار سال  
زندگی کردن را روا داشتند (از ترجمه آثار الباقیه ابوریحان ص ۲۵۴).

مسعود سعد گوید:

هزار شهر بگیر و هزار شاه ببند      هزار قصر بر آر و هزار سال بمان  
صاحب تاریخ سیستان از گفته طلحه بن عبدالله (طلحة الطلحات) گوید (ص ۱۰۳):  
«و آن سخن که کسی گوید «هزار سال ترا بقا باد» آن نه بر خطا گویند بقاء مرد ذکر  
نیکویی اوست...».

ص ۱۴۸ بیت ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱ - این دو بیت در جلد اول تاریخ جهانگشای جوینی  
(ص ۲۰۴ چاپ اروپا) آمده است.

ص ۱۴۹ بیت ۱۷۰۰ - «باطنی»: باطنی منسوب بفرقه باطنیه است که نام دیگر  
اسماعیلیه باشد و مبنای این وجه تسمیه آنست که ایشان برای هر چیز ظاهری (قشری) و  
باطنی (مغزی) قایل بودند و بدین آیه از قرآن کریم استناد میکردند: «باب باطنه فیه الرحمة



وظاهره من قبله العذاب» (سورة حدید آیه ۱۳).

ص ۱۴۰ بیت ۱۷۱۸ - «خرمن . . .»: این بیت در دیوان فرخی (ص ۴۴۱)

چاپ نگارنده) بمطلع زیر:

ای دوستی نموده و پیوسته دشمنی  
در شرط مانبود که بامن تو این کنی

آمده است و معلوم نیست که از آن منوچهری است یا فرخی.

ص ۱۴۱ بیت ۱۷۲۳ - «سبحان الذی اسری» اشاره است بآیه «سبحان الذی اسری

بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لئریه من آیاتنا انه هو السميع البصیر» (سورة الاسری آیه ۱).

ص ۱۴۴ بیت ۱۷۵۲ - «بویحیی»: شاید مراد خالد برمک پدر یحیای برمکی باشد

و یا اینکه در اصل بن یحیی بوده که مراد جعفر برمکی باشد. بویحیی نام دیگری نیز  
که در فرهنگ آنندراج بصفه بخشندگی ستوده شده است، شناخته نشد.

ص ۱۴۸ بیت ۱۷۸۴ - «چنانکه باز نیاید چو قارظ عنزی» مثلی است در

کتب عرب بدین عبارت «لا آتیک حتی یؤوب القارظان» و قارظ کسی است که  
قرظ یعنی برگ سلم چیند و جایگاه رویدن قرظ یمن است و گویند «قارظان» مورد مثل  
از مردم عنزه بودند که بیرون رفتند و دیگر باز نگشتند. در تاریخ طبرستان (ص ۱۵ ج ۲)  
آمده: «و پسر خرکاش که خویش عاق زمانه شقاق بود از میان بیرون گریخت . . . و ثانی .  
فقیه تقیف و ثالث قارظین گشت».

ص ۱۴۸ بیت ۱۷۹۶ - «هزار سال بزی»: رسم باستانی است که چون برای عرض

تهنیت و درود نزد شاهان ساسانی میرفته اند می گفته اند: «هزار سال بزی» رجوع بتعلیق  
ص ۱۲۷ بیت ۱۶۷۹ شود.

ص ۱۴۰ بیت ۱۸۰۴ - «آنکه گفته است آذنتنا»: مراد حارث بن حلزّه یشکری

است و این کلمه ابتدای معلقه اوست بدین مطلع:

آذنتنا بینها اسماء ربّنا و یمل منه الثواء



«آنکه گفت الذاهبین» : مراد یاقس بن ساعده ایادی است<sup>۱</sup> و «الذاهبین» اشاره بدین شعر  
اوست: فی الزاهبین الاولین من القرون لنا بصائر

و یا مراد امرؤ القیس است<sup>۲</sup> و «الذاهبین» اشاره بشعری ازوست بمطلع زیر که بدان  
برادران خود را مرثیه گفته است:

الا یا عین جودی لی شنینا و بکی للملوك الذاهینا

«آنکه گفت السیف اصدق» : مراد ابوتمام است که در تعلیقۀ ص ۹۵ شعر او را  
نگاشتیم؛ «آنکه گفت ابلی الهوی» : مراد متنبی است و ابلی الهوی ابتدای قصیده اوست  
بدین مطلع:

ابلهی الهوی اسفا یوم النوی بدن و فرق الهجرین الجفن والوسن<sup>۳</sup>

ص ۱۴۰ بیت ۱۸۰۵ - «بو العباس...» : ابو العباس مروزی و یا ابو العباس عباسی و  
یا ابو العباس ربنجی ممکن است منظور شاعر باشد یا شاعری دیگر؛ «آنکه از ولوالج آمد» :  
مراد ابو عبد الله محمد بن صالح ولوالجی است؛ «آنکه آمد از هری» : مراد ابو شعیب  
صالح بن محمد هروی است.

ص ۱۴۱ بیت ۱۸۱۴ - «اعلام بیت» از عباس و حمزه ظاهر ادوعم پیغمبر اکرم مراد است  
و از طاحه صحابی مشهور، از یاران علی و از سعید (سعید دارمی یا سعید بن عاص) و از  
سعد شاید سعد بن عبیده یا سعد بن عباده یادگیری.

ص ۱۴۱ بیت ۱۸۱۴ - «احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ردی» : چنانکه در شرح  
حال کعب خواهیم گفت وی پیغمبر اکرم را هجو کرد و سپس از در اعتذار در آمد و

۱ - نظر استاد فروزانفر . ۲ - نظر آقای دکتر معین .

۳ - مصراع نخست این شعر متنبی را امیر معزی در یکی از قصاید خود بمطلع زیر :

ای زلف دلبر من پر بند و پر شکنی  
تضمین کرده است و گفته (ص ۳۷۰):

گفتم ستایش تو بر وزن شعر عرب  
مستفعِلان فعلن مستفعِلان فعلن  
تقطع آن بعروض الاچنین نکنی  
ابلی الهوی اسفا یوم النوی بدنی



شعری سرود و در مسجد برای حضرت خواند و از پیغمبر اکرم ردائی هدیه گرفت. چون کعب مرد معاویه آن رداء را بسی هزار درم خرید و در خاندان وی بود تا خلافت به عباسیان رسید و آن جامه بتصاحب ایشان در آمد و در خاندان بنی عباس بود تا قتل مستعصم بدست هلاکو (۶۵۶ هجری). چون آخرین خلیفه عباسی کشته شد کسی ندانست که رداء بدست که افتاد، برخی گفتند چون رابعه خاتون دختر مستعصم زن شرف الدین هارون بن صاحب دیوان جوینی بوده، این جامه را پیش شوهر خود برده است و این حدس دور نیست چه ممکن است که در واقعه بغداد بدست وی افتاده باشد و یا ممکن است بمادرش که همسر عطا ملک برادر صاحب دیوان بود رسیده باشد (نگاه کنید بتجارب السلف چاپ مرحوم اقبال ص ۶-۳۵۴).

ص ۱۴۱ س ۱۰ - «ممدوح فضل بن محمد حسینی»: این قصیده را در مدح فضل بن محمد حسینی دانسته ایم و دلیل انتخاب این عنوان سه بیت آخر قصیده است و نیز ممکن است که در مدح دیگری باشد که از وی اطلاعی بدست نتوانستیم آوردن.

ص ۱۴۳ س ۹ - «ممدوح ابوسهل زوزنی»: از شیخ العمید که در خود این قصیده آمده است بوسهل زوزنی مراد است و اگرچه شاعر ابوالقاسم کثیر را نیز شیخ العمید می نامد (ص ۳۴ بیت ۵۲۵ چاپ حاضر) ولی چون منوچهری تصریح کرده است که شیخ العمید ندیم سلطان بوده است، جای شبهه یی باقی نمی ماند که منظور ابوسهل زوزنی است نه ابوالقاسم کثیر یا دیگری و این شخص چنانکه در شرح حال وی خواهیم گفت پس از روی کار آمدن سلطان مسعود تا محرم سال ۴۲۳ شغل دیوان عرض داشت و در این تاریخ معزول و محبوس گشت و سپس در پایان سال ۴۲۵ سلطان بر او بیخشود و آزادش ساخت و از جمله ندمای خویش گردانید، بنابراین تاریخ سرودن شعر فوق پس از سال ۴۲۵ است.

ص ۱۴۳ بیت ۱۸۴۱ - «دختر جمشید»: مراد از دختر جمشید شرابست و در افسانه ها آمده است که نخستین بار، جمشید پیشدادی شراب انگوری پدید آورد. در کتاب نوروز نامه منسوب به خیام پیدا آوردن شراب به شمیران شاه که از خویشان جمشید



بوده نسبت داده شده است (نگاه کنید بنوروزنامه خیام چاپ آقای مینوی ص ۶۵ تا ۷۰).  
ص ۱۴۷ بیت ۱۸۹۳ - «خیزید و خز آرید...»: مسعود سعد سلمان در مسمطی که در

مدح ابوالفرج نصر بن رستم دارد این مصراع را تضمین کرده است بدینگونه:  
ای آنکه ترا دولت چون بخت جواست بازار من امروز بنزد تو روانست  
طبعم چو تن و مدح تو در طبع چو جانست این گفته مسعود بدان وزن و بیانست  
«خیزید و خز آرید که ایام خزانست» گر خواهی ازین بهد گری گویم این بار<sup>۲</sup>  
ص ۱۴۱ بیت ۱۹۱۶ - پرفسور هانری ماسه در خطابه خود تحت عنوان «اوصاف

مناظر طبیعت در شاهنامه» که بمناسبت جشن هزاره فردوسی ایراد کرده و در کتاب هزاره فردوسی (ص ۱۱۳) چاپ شده، متذکرست که اشعاری که فردوسی در آغاز پادشاهی هرمز پسر نوشروان از زبان تموز خطاب بسیب میفرماید و آغاز آن بیت ذیل است:

بخندید تموز با سرخ سیب همی کرد با بار و برگش عتیب  
در خاطر منوچهری بوده و در مسمطات خود آنجا که رزبان بر دختران آستن رز  
خشم میگیرد که از گناه آستنی از ییگانه بر کنار نمانده اند عمداً یا بغیر عمد بدان اشعار  
نظر داشته است.

ص ۱۵۴ بیت ۱۹۷۹ - «النار ولا العار»: مثلی است چنانکه قطران گوید:  
در بزم همه لفظ تو آگنده بدانش در رزم همه قول تو النار ولا العار  
استاد دهن خدا نوشته اند: «العار ولا النار» و ظاهر آیین اصل مثل مذکورست که مناسب  
این مکان نیز هست: «القتل اولی من رکوب العار» و العار اولی من دخول النار» (از رجز  
حضرت سیدالشهداء امام حسین در روز عاشورا، رجوع به ناسخ التواریخ شود). و در تاریخ  
طبرستان (ج ۲ ص ۱۵۸ چاپ مرحوم اقبال) آمده:

«چون میان اصحاب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و میان معاویه حکمین  
رفت و ابو موسی اشعری عذری بدان شیعی که «عار و نار» خود را جمع کرد  
روا داشت...». و در تاریخ یمنی (ص ۳۸) آمده: «النار ولا العار و المنة ولا الدنية»



این مثل در مورد کسی که نخواهد تن زیر کاری که بنظرش جنبه عار دارد بدهد گفته میشود.

ص ۱۶۴ بیت ۲۰۷۶- «هفت کشور» بتعلیقۀ ص ۴ بیت ۴۲ نگاه کنید.

ص ۱۷۷ بیت ۴۲۳۸- «راحت کژدم زده کشته کژدم بود- می زده را هم بمی دارو

و مرهم بود»؛ این مضمون در شعر مجنون نیز آمده است بدینگونه<sup>۱</sup>:

تداویت من لیلی بلیلی عن الهوی  
و ابونواس گوید<sup>۲</sup>:

وداوتی بالمتی کانت هی الداء<sup>۳</sup>

دع عنك لومي فان اللوم اغراء

ص ۱۸۲ س ۴- «خواجه خلف ...»: در تاریخ بیهقی (ص ۵۷۴ چاپ آقای

دکتر فیاض) بشخصی که نام خواجه خلف معتمد ربيع دارد و کدخدای حاجب بزرگ سباشی تکین بوده است برمیخوریم و چون منوچهری ممدوح خود (یعنی خواجه خلف را) نزد شاه و هم نزد حاجب شاه عزیز میداند و این نکته مؤید پیوستگی ممدوح با حاجب بزرگ است، از اینجهت تقریباً شکی نمی ماند که ممدوح شاعر همین شخص است بویژه آنکه عنوان نسخه «ك» این حدس را تأیید میکند و البته در صورت صحت این حدس باید متذکر گشت که نام «ربیع» در تاریخ بیهقی و نسخه «ك» و کنیه «ابوربيع بن ربیع» در متن قصیده ممکن است از تحریف نسخ ایجاد شده باشد و یا اینکه اصولاً مانعة الجمع نباشد.

ص ۱۸۵ بیت ۲۴۱۵- «بر شاه جهان عزیز و بر حاجب شاه»: از شاه جهان،

سلطان مسعود و از حاجب شاه، حاجب بزرگ سباشی تکین مراد است و چنانکه در تعلیقۀ فوق گفتیم تاریخ بیهقی پیوستگی ربیع حاجب را بشاه و حاجب او تأیید میکند، عبارت تاریخ بیهقی اینست: «... و در این سخن بودیم که چتر سلطان پدید آمد و از

۱- دیوان مجنون ص ۳۹ ۲- دیوان ابونواس چاپ مصر ص ۷۹ ۳- از افادات



پیل باسب شده بود... بوالفتح را گفتم امیر آمد و هیچ نیفتاده... بامیر رسیدم ایستاده بود و خلف معتمد ربیع کدخدای حاجب بزرگ سبازی، و امیرك قتلی معتمد، سپاه سالار (یعنی معتمد علی دایه سپاه سالار خراسان) آنجا تاخته بودند...» (ص ۵۷۴).

ص ۱۹۳ س ۴- «ممدوح»: ظاهر اسطغان مسعود غزنوی ممدوح شاعرست درین مسمط، زیرا بهیچوجه قرینه و امارتی برای تعیین ممدوحی دیگر در دست نیست و بقرینه وصف قصاید دیگر، سلطان مسعود را ممدوح شاعر دانستیم.

ص ۲۰۱ بیت ۲۴۶۹- «آیه الكرسي»: مراد آیه «الله لا اله الا هو حی القيوم... ولا يعود حفظهما وهو العلی العظیم» است (سوره بقره آیه ۳۵۶).

ص ۲۰۱ بیت ۲۴۷۱- «که مرارشته نتاندافت ابلیسی». این مصراع مثل است و ظاهر آگاهی در مقام خود ستایی گفته میشود و گاهی از آن مکاری و فریب کاری مرادست چنانکه در تاریخ بیهقی آمده است: «... سپاه سالار غازی گریزی بود که ابلیس لعنه الله او را رشته بر نتوانستی تافت»<sup>۱</sup>.

ص ۲۰۱ بیت ۲۴۷۶- «روز روشنت ستاره بنمایم من»: این مصراع مثل است نظیر آنچه امروزه گفته میشود «روز کارت را سیاه میکنم». در تاریخ گریزی آمده: «... امیر ابوالحسن تیره شد و خشم گرفت و گفت والی خراسان منم و سپه سالار پسر من است ابوعلی، والله که من ستاره بروز بدیشان نمایم». و همام تبریزی گوید:

بخند اگر چه ز خندیدنت همیدانم      که آفتاب بروزم ستاره بنماید  
و معنی لطیفی که در ذیل این مثل منوچهری از ستاره در روز نمودن (شراب روشن از خم تاریک بیرون آوردن) بقالب لفظ در آورده است شایان بسی تحسین است.

ص ۲۰۴ بیت ۲۵۰۱- «مرد غدیر خم»: ظاهرأ مراد حضرت امیر المؤمنین علی (ع) است.



ص ۴۰۶ س ۴ - « عنوان مسقط - محمد بن نصر سپهسالار خراسان » : نصر بن

ناصرالدین سپهسالار خراسان برادر سلطان محمود غزنوی مشهور است ولی از  
پسروی محمد در کتابها تا آنجا که نگارنده تفحص کرده ذکر بیجای نمانده است ،  
منتهی چون در خود مسقط صریحاً و واضحاً نام وی آمده است ، جای هیچگونه شبهه‌یی  
باقی نمی‌ماند که نصر بن ناصرالدین راپسری بنام محمد بوده است .

ص ۴۴۵ بیت ۴۷۱۵ - « طوبی لمن یری عکة » : عکه شهر است از اعمال اردن

در ساحل دریای شام که بسال ۱۵ هجری بدست عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان فتح  
شد و بعدها ترقی یافت و در زمان یاقوت ( نویسنده معجم البلدان ) در دست فرنگیان  
بوده است ( معجم البلدان ج ۶ چاپ مصر ) و این جمله حدیثی است بدینگونه :  
« طوبی من رأى عکة » .

ص ۴۴۶ بیت ۴۷۴۶ - دربارهٔ بردر گنجه آمدن رومیان ( بیزانسیان ) آقای مینورسکی

مستشرق نامی شفاهاً بنگارنده اظهار داشتند که این واقعه در تاریخ ایران و روم یکبار  
بیش اتفاق نیفتاده است لذا از روی آن میتوان برای حیات منوچهری ( ووفات وی تاریخ  
دقیقتری یافت و محتمل تواند بود که شرکت ممدوح منوچهری ) جز سلطان مسعود و  
ممدوحان وابسته بدرگاه او ، یعنی ممدوحین دورهٔ نخستین حیات وی ( در جنگ  
گنجه و یادآوری خاطرهٔ آن موجب تأثر شاعر و انعکاس یافتن در اشعار وی باشد .





[illegible]

10 20 30 40 50 60 70 80



## فهرست نام‌های گسان<sup>۱</sup>

|                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| <p>الرحیم ابو نصر خسرو فیروز بن ابو کالیجار<br/>مرزبان است. دیالمه بسه دسته: دیالمه<br/>فارس؛ دیالمه عراق و خوزستان و کرمان؛<br/>دیالمه ری و اصفهان و همدان منقسم شوند.<br/>۲۵۶.</p> <p>آل زیار - سلسله‌یی از شاهان ایران<br/>که از سال ۳۱۶ تا پس از سال ۴۳۵ هجری در<br/>مازندران و طبرستان و ایران مرکزی<br/>حکومت داشت. و مؤسس آن مرداویج<br/>بود و آخرینشان جستان پسر منوچهر بن<br/>قابوس. ۲۴۶.</p> <p>آل مظفر - نام سلسله‌یی از شاهان ایران<br/>این سلسله که مؤسس آن امیر مبارزالدین<br/>محمد بن غیاث الدین حاجی و بازپسین آنان<br/>شاه منصور بن شاه مظفر بن امیر مبارزالدین<br/>است از سال ۷۲۳ تا ۷۹۵ در جنوب ایران<br/>حکومت داشته است. ۲۳۲.</p> | <p>آ<br/>آبتین - پدر فریدون پادشاه پیشدادی.<br/>این کلمه در اوستا آتویه و در پهلوی آسپیان<br/>و در برخی از کتابهای قدیم عربی بصورت<br/>آنفیان آمده است، آبتین بعدها تحریف<br/>شده و صورت آبتین (بتقدیم باء بر تاء)<br/>بخود گرفته است. ۱۶۴، ۱۶۴ ح<br/>آدم - ۱۲، ۱۷، ۱۴۳</p> <p>آذر - عم ابراهیم خلیل و پرورنده وی.<br/>برخی او را پدر ابراهیم دانسته‌اند. ۴۸،<br/>۱۳۵، ۷۸</p> <p>آصف - وزیر سلیمان پیغمبر و پادشاه<br/>یهود. ۱۸، ۴۷، ۲۴۶.</p> <p>آل بویه - نام سلسله‌یی از شاهان ایران<br/>که از سال ۳۲۰ تا ۴۴۷ در ایران حکم<br/>رانده است. مؤسس آن عماد الدوله<br/>ابوالحسن علی بن بویه و بازپسینشان الملک</p> |
|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|

۱ - شرح حال کسانی که نامشان در دیوان منوچهری و تعلیقات ما آمده است در  
این فهرست تا حد ممکن و لازم نگاشته شده است. نامهایی که بایسته نبود هیچگونه  
شرح و توضیحی ندارند. نسخه بدلها نیز از این فهرست محذوفست مگر آنجا که  
مفید بمتن بوده است.



## الف

ابراهیم خلیل الله - ۴۸ ، ۱۳۵ ح.

ابراهیم فرزند پیغمبر اکرم - از ماریه  
قبطیه تولد یافت و در دو سالگی فوت شد.  
۲۵۵ .

ابلیس - ۷۹ ، ۱۹۱ ، ۲۰۱ ، ۲۷۰ .

ابن اثیر - (صاحب الکامل فی التاریخ).  
۱۹۲ .

ابن احمر - عمر بن احمر بن فراع بن  
معن بن اعصر . مردی بوده است دراز  
زندگانی و قریب بنود سال زیسته و سرانجام  
بمرض استسقاء در گذشته، گویند بر اثر تیر  
مردی مخشی نام ناینا گشته بود. تاریخ  
زندگانش معلوم نیست. ۱۴۰

ابن البشیر - محمد بن بشیر ریاشی  
شاعری ظریف طبع، بذله گوی و هجو سرا  
بود، گویند بخدمت هیچ خایفه و بزرگی  
نیاموست و همه عمر خویش را در بصره بسر  
آورد و از آنجا بیرون رفت. وی ظاهراً  
معاصر جریر بوده است. ۱۴۰ .

ابن بیض - حمزة بن بیض حنفی شاعر  
اسلامی، از قبیله بکر وائل (ربیع) و از

شعراى دولت اموى است. اخبار و احوال  
وى كه غالباً بايزيد بن مهلب و پسرش و  
ابان بن ولید پسر میسرده بسیار جالب و  
شیرین است، گویند چون یزید را زندانی  
ساختند بنزد او رفت و سرود:

اغلق دون السماح والجود والنجم

سدة باب حدیده اشب

ابن بیض ثروت بسیاری بچنگ آورده  
بود. وفاتش در سال ۱۲۰ هجری اتفاق  
افتاده است. ۷۳

ابن جنی - ابو الفتح عثمان بن جنی ادیب  
و نحوی موصلی، پدر وی رومی مملوک  
سلیمان بن فهد ازدی بود. ابن جنی شعر  
نیکو میسرود و در نحو دست داشت و نزد  
ابوعلی فارسی قرائت و تصریف و نحو  
آموخته بود. سید رضی در علوم ادبیه  
شاگرد او بوده است. وی را منظومه های  
نیکو و تصانیف بسیارست و بسال ۳۹۲  
هجری در گذشته. ۱۱۳

ابن درید - ابوبکر محمد بن حسن بن  
درید ازدی لغوی. در بصره بسال ۲۲۳  
تولد یافت و همانجا بزرگ شد و از ریاشی  
نحوی و سجستانی نحو آموخت و هنگام  
ظهور صاحب الزنج (۲۵۷ هجری) بعمان  
رفت و ۱۲ سال آنجا ماند و سپس ببصره



باز گشت و مسافرتی بفارس کرد و بدر بار  
آل میkal پیوست و آنجا ریاست دیوان باو  
مفوض شد و کتاب الجمله را بنام آنان  
تألیف کرد. آنگاه در سال ۳۰۸ بیغداد  
باز گشت و در سال ۳۲۱ در گذشت. ابن درید  
در لغت و انساب و شعر استاد بود و خود  
نیز شعر نیکو میسرود، مقصوده مشهور  
وی که در مدح شاه بن میkal است و نزد  
ادبا معروف و بر او شرحها نوشته‌اند با  
این مطلع آغاز میگردد:

اما تری رأسی حاکی لونه  
طرة صبح تحت اذیال الدجی  
(نیز رجوع به بن درید شود).

ابن رومی - ابوالحسن علی بن الیاس  
(عباس) بن جریح یا جرجیس اصلاً رومی  
واز موالی بنی عباس بود. بسال ۲۲۱ هجری  
در بغداد تولد یافت. وی شاعری فحل و  
نیکو سخن است و بیشتر شهرتش بسبب معانی  
تازه و بدیع است که در اشعار خویش آورده  
و تا عصر وی کسی بدان معانی توجه نیافته  
بود. ابن رومی در هجو گویی از حد متعارف  
در گذشته بود و چون قاسم بن عبیدالله وزیر  
خلیفه را هجو کرد، در مجلس او در  
خشکنانی شاعر را زهر خوراندند و او

دریافت و از مجلس برخاست، وزیر بدو  
گفت: بکجا شوی؟ گفت: آنجا که مرا  
فرستادی؛ گفت چون بر سیدی پدر مرا  
درود گوی. گفت راه من بدو زخ نیفتد.  
مرگ وی بسال ۲۸۳ یا ۲۸۴ یا ۲۸۶ بوده  
است. ۷۳، ۱۱۳، ۱۲۶.

ابن طثیه - ابوالمکشوح بنید بن  
سلمة بن سمرة بن طثیه، از بنی عامر بن  
صعصعه است. در نام پدر این شاعر اختلاف  
کرده و آنرا گوناگون نوشته‌اند. ابن  
طثیه شاعری نیکو سخن و شیرین بیان و  
مردی فصیح و دلیر و خوش گذران و متلف  
بوده است. اشعار او را ابوالحسن علی بن  
عبدالله طوسی و نیز ابوالفرج اصفهانی مؤلف  
اغانی گرد آورده‌اند. این شاعر بسال  
۱۲۶ یا ۱۲۷ هجری بفلج (از نواحی  
یمامه) در وقتی که میان بنی امیه و  
قبیله بنی حنیفه بوده، کشته شده است.  
۹۱.

ابن کاکویه - به علاءالدوله نگاه کنید.  
۲۵۸.

ابن معتز - ابوالعباس عبدالله بن معتز  
ابن متوکل بن معتصم بن رشید خلیفه عباسی



متولد بسال ۲۴۷ هجری. از شاعران بزرگ و مقتدر و در ادب و شعر یگانه روزگار خویش بوده است و درك صحبت بسیاری از علما و اخبارین کرده و از فصیحای عرب شعر و لغت فرا گرفته است. وی در علوم ادبیه شاگرد معتز و ثعلب است. ابن معتز در ابداع معانی و روانی قریحت، بویژه در تشبیه پیش همه کس باستادی شناخته شده است و در حق او گفته اند: «کان اعلی طبقة تشبیهاً» و منوچهری در تشبیه پیرو سبک او است. چون در سال ۲۹۶ هجری مقتدر را ترکان از خلافت خلع کردند، ابن معتز بنام المرتضی بالله یا (المنصف یا الغالب) بخلافت نشست ولی بیش از يك شبانه روز خلافت نکرد و سرانجام بامر مقتدر و بدست مونس خادم کشته شد. ۷۳، ۱۱۳، ۱۲۶.

ابن مقبل - تمیم بن ابی معروف یا بن مقبل و بنا بگفته ابن قتیبہ در کتاب الشعراء، تمیم بن ابی مقبل و بنقل خزانه الادب، تمیم بن ابی بن مقبل و بنا بمندرجات رسالة الغفران، تمیم بن ابی و در بلوغ الارب آلوسی، تمیم بن مقبل. از بنی عجلان و شاعر است جاهلی که اسلام را نیز دریافته

و مسلمان شده است و از فحول شعرای مخضرم بشمارست. ابن مقبل فزون از صد سال زیسته و بسال ۲۵ هجری در گذشته است ۵۹.

ابن مقله - ابوعلی محمد بن علی بن مقله کاتب و دبیر ناعی و مایه شکفتی و افتخار جبهانیان در زیبا نگاری و حسن خط. بسال ۲۷۲ در بغداد متولد شد در آغاز زمانی در بعضی دواوین بسا راتبه شش دینار در ماه خدمت کردی و هم عامل خراج بخشی از فارس بودی. سپس بدستگاه ابن فرات پیوست و در خدمت او ترقی شایان کرد و مالی وافر اندوخت. ابن مقله شعر نیکو میسرود و خوب ترسل میکرد. در سال ۳۱۶ هجری مقتدر خلیفه وی را وزارت داد ولی بسال ۳۱۸ معزول و محبوس شد، سپس بار دیگر بوزارت رسید و تا روزگار الراضی بالله درین شغل باقی ماند. سرانجام الراضی بالله بسعایت دشمنان بروی بد گمان شد و او را عزل و حبس کرد و دست را متش ببرید. ابن مقله بسال ۳۲۸ در زندان در گذشته است. ۱۱۳، ۱۲۶.



ابن یمین دور - مراد سلطان مسعود غزنوی  
است، بمسعود غزنوی نگاه کنید ۶۰.

ابن یمین فریومدی - فخرالدین محمود  
ابن یمین الدین محمد طغرائی شاعر فارسی.  
مولد فریومد خراسان سال ۸۶۳ یا ۸۶۵  
یا ۸۶۹ هجری مداح طغایمور و سربداران  
وی متجاوز از هشتاد سال زیسته است -  
۲۲۴، ۲۵۳.

ابواسحق - به بوری تکین نگاه کنید  
۲۴۴.

ابوا - بحق جویباری - ابواسحق محمد  
ابن ابراهیم بن محمد جویباری بخاری از  
شاعران زمان سامانیان بوده است. ۲۵۰  
ابو بشر فضل بن محمد جرجانی (قاضی)  
دانشمندی اریب و ادیب و سخنگوی و  
نویسنده‌ی زبردست بود و بگردآوری  
کتب حرص تمام داشت. صاحب بن عباد  
شغل قضای گران را بدو داده بود. چون  
شمس المعالی در سال ۳۸۸ هجری از  
خراسان بازگشت، شغل پیشین ویرا بدو  
داد و ریاست جرجان را نیز بدان افزود.  
این دانشمند شعر نیز نیکو میسروده است.  
(نگاه کنید بکتاب یتیمۃ الدهر ثعالبی جزء

ابن هانی - ابوالقاسم یا ابوالحسن  
محمد بن هانی بن محمد بن سعدون الازدی  
الاندلسی. مولد وی قرطبه است و یابیره  
باسپانیا. پدر وی هانی در یکی از دیه‌های  
مهدیه افریقا میزیست و سپس در روزگار  
عبدالرحمن ناصر باندلس رفت و در آنجا  
اقامت گزید، هانی شعر نیز میسروده است.  
ابن هانی در ۳۲۶ متولد و در دستگاه این  
خلیفه و پسرش بزرگ شد و چون کارش  
بالا گرفت، دشمنان بسعایتش برخاستند  
و حاکم وقت ویرا بافریقیه تبعید کرد،  
ابن هانی آنجا جوهر سردار سپاه خلیفه  
فاطمی را ملاقات و مدح گفت و سپس به  
الجزایر شد و بزرگان آن سامان را بستود  
و سپس بخدمت المعز لدین الله خلیفه فاطمی  
پیوست. اتفاقاً در این اوان مصر مفتوح  
خلفای فاطمی شد و ابن هانی آهنگ مغرب  
کرد تا کسان خویش را باز آرد اما او را در  
برقه سال ۳۶۳ هجری بکشتند و درسی و شش  
سالگی. اشعار ابن هانی در مغرب شهرت  
عظیم دارد و همچون متنبی است در مشرق،  
بجاست گفته شود که نام پدر ابونواس نیز  
هانی است و ممکن است مراد منوچهری از  
«ابن هانی» ابونواس باشد. ۷۳.



چهارم ص ۴۵۶ چاپ مصر - ۲۴۱

ابوبکر واعظ سرخسی - امام ابوبکر محمد بن احمد واعظ سرخسی از اصحاب عارف مشهور قرن چهارم ابوسعید ابی الخیر است و ذکر او در کتاب «اسرار التوحید» دو جا دیده میشود و چون ابوسعید ابی الخیر در گذشت این مرد او را مرثیت گفت و از اینجا معلوم میشود که در سال ۴۴۰ هجری که سال در گذشت ابوسعید است این شاعر زنده بوده است.

۲۴۹

ابو تمام - حبیب بن اوس بن حارث بن قیس طائی . بسال ۱۷۲ یا ۱۸۸ یا ۱۹۰ یا ۱۹۲ هجری در قریه جاسم که از توابع دمشق است بدنیاء آمد و در مصر بزرگ شد. پدرش مردی نصرانی و خمار بود. ابو تمام شاعری بلند مقام و شیرین سخن و بزرگ مقدار است و کتاب حماسه وی شهرتی دارد. این شاعر بخدمت معتصم خلیفه پیوست. معتصم و وزیرش ابن زیات را مدح گفت. گویند از قبیله «طی» سه کس برخاسته اند و هر يك از نظری شهرت جهانی یافته اند چنین: حاتم طائی در بخشندگی و کرم؛ ابو تمام طائی در شعر و

شاعری و داود بن نصیر طائی در زهد و پرهیز - گاری فوت این شاعر بسال ۲۲۸ یا ۲۳۱ یا ۲۳۲ هجری بوده است - ۹۵ ح، ۲۵۶، ۲۶۶.

ابو جعفر - محمد بن دشمنزیار معروف به ابن کاکویه و ملقب به علاء الدوله (سالار سپاهان). به علاء الدوله نگاه کنید - ۲۵۷، ابو حرب - بختیار (محمد) بتعلیقات نگاه کنید - ۲۱، ۹۰، ۱۶۹، ۱۶۹ ح، ۱۷۲، ۲۴۲.

ابو حرب - فرزند علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمنزیار کاکویه حاکم نطنز. ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۳ ح

ابو الحسن - به عمرانی نگاه کنید ۲۳۹، ۱

ابو الحسن آغاجی - امیر ابو الحسن علی بن الیاس آغاجی بخارایی از امرای دربار نوح بن منصور بوده و منصب آغاجی که از مناصب مهم دربار است داشته و بنا بنقل تعالیمی بزبان تازی و پارسی شعر میسروده و دیوانش در خراسان معروف بوده است. این مرد از محمد و حان دقیقی شاعر نیز هست. پدر امیر ابو الحسن یعنی الیاس ظاهر آهمان



ابوالحسن مسافر بن حسن - (نگاه کنید  
بکتاب تنمة الیتیمه تعالی ج ۱ ص ۲۹ و ۴۴  
وج ۲ ص ۲۷ و ۶۶ و ۹۵) - ۲۴۲

ابوحفص سغدی - حکیم بن احوص  
از مردم سغد سمرقندست و در قرن سوم  
هجری میزیسته و می پندارند که نخستین  
شاعر زبان فارسی (دراوزان عرب) اوست  
ادانه چنین است. وی مخترع آلتی است  
بنام «شهرود» در موسیقی که بسال ۳۰۶  
هجری آنرا اختراع کرده است و همچنین  
کتابی در لغت بوی منسوبست و این کتاب  
تا زمان تألیف فرهنگ سروری یعنی اوایل  
قرن یازدهم هجری وجود داشته است.  
اما پیدا است مؤلف کتاب مزبور و مخترع  
شهرود و ابوحفص شاعر را بضرر قاطع  
نمیتوان یکتن دانست یعنی تنها تشابه  
اسمی برای توحید این دو یاسه تن کافی  
نیست - ۲۴۹

ابوحنیفه اسکافی - اطلاع ما بر شرح  
حال و اشعار و معلومات این شاعر منحصرست  
بدانچه ابوالفضل بیهقی وی در تاریخ خود  
آورده است و عوفی در لباب الالباب. بتاریخ  
بیهقی و بخصوص بکتاب گنج باز یافته نگارنده  
(بخش ابوحنیفه اسکافی) نگاه کنید - ۲۳۹

الیاس بن اسحق بن احمد بن اسدست که  
در سال ۳۰۱ با پدر خود اسحق و در سال  
۳۱۶ پتنهایی بر امیر نصر سامانی خروج  
کرده است - ۲۵۰

ابوالحسن بن حسن - شناخته نشد.  
۲۴۲

ابوالحسن بن علی بن موسی - شناخته  
نشد - ۲۴۲، ۱۲۷

ابوالحسن سیمجور (امیر) - محمد بن  
ابراهیم سیمجور دواتی. امیر قهستان.  
معاصر عبدالملک اول و منصور اول و نوح  
دوم سامانی است و سه کرت حکمرانی  
خراسان کرده است (از ۳۴۷ تا ۳۴۹ و ۳۵۰  
تا ۳۷۱ و ۳۷۶ تا ۳۷۸) نوح دوم دختر ویرا  
بزنی کرده است و بدو لقب ناصرالدوله  
داده. امیر ابوالحسن بسال ۳۷۸ هجری  
در گذشته است. ۲۷۰

ابوالحسن شهید بلخی - بکلمه شهید  
نگاه کنید - ۲۵۰

ابوالحسن عمرانی - بکلمه عمرانی  
نگاه کنید - ۲۴۲، ۲۳۹، ۱۲۱

ابوالحسن مرادی - بکلمه مرادی  
نگاه کنید - ۲۵۰



ابوالخلیل جعفر - (شاه) ممدوح  
قطران تبریزی شاعر قرن پنجم هجری.  
۲۳۳

ابوریع بن ریع - نگاه کنید به خلف  
معتمد ریع - ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۴، ج ۲۶۹

ابوریحان - محمد بن احمد بیرونی  
خوارزمی . از اجلة مهندسان و بزرگان  
علوم ریاضی و از نوادر دهة اعصار و نمونه  
کامل ذكاء و فطنت و شدت عمل ایرانیست  
و صاحب تصانیف بسیار . چون کتاب ماللهند  
و قانون مسعودی و آثار الباقیه و جز آن .  
و برای معرفت اجمالی این داهی کبیر در هزار  
سال پیش : تفتن یافتن بر دو تسطیح از  
تسطیحات چهار گانه که دو نوع چاه آرتزین  
کشف کردن و با استخراج جیب درجه واحد  
توفیق یافتن و بالاتر از همه بنای علوم  
طبیعی بر ریاضی نهادن و قرنهای پیش از  
بیکن برای حل معضلات علمی و فنی  
متوسل باستقراء شدن و صدها سال مقدم  
بر کپرنیک و گالیله در مسمع و میر آی  
پادشاهی مستبد و متعصب در ظواهر دین  
چون محمود غزنوی بتحرک زمین اصرار  
ورزیدن کافی است . ابوریحان در بامداد  
روز پنجشنبه سوم ذی الحجة سال ۳۶۲

هجری بجهان آمده و پس از غروب شب  
جمعه دوم رجب سال ۴۴۰ در گذشته  
است (نگاه کنید بلغت نامه دهخدا) - ۲۶۴

ابوزراع - ابوزراعہ معمري گرگانی  
از شاعران اواخر عهد سامانیان یعنی  
پایان قرن چهارمست - ۲۴۹

ابوسلیک - ابوسلیک گرگانی از  
شاعران دوره عمر و لیث صفاری (۲۶۵ -  
۲۸۷) است و از اینقرار وی در قرن سوم  
میزیسته . در لغت نامه ها اشعاری از وی  
بشاهد لغات آمده است - ۲۴۹

ابوسهل زوزنی - شیخ العمید محمد  
ابن حسن زوزنی از بزرگان دوره غزنوی،  
مردی امامزاده و محتشم و فاضل بود  
و بگفته ابوالفضل بیهقی یگانه روزگار  
در ادب و لغت و شعر . چون سلطان محمود  
خوارزم را گشود و پسر خود مسعود را  
والی هرات نمود این مرد را کدخدای  
وی کرد و با او بفرستاد . چون مسعود  
بشاهی نشست بوسهل که هواخواه او بود  
در دامغان بسلطان پیوست و مسعود  
اندکی بعد دیوان عرض را بدو داد . بوسهل  
ابتدا نزد مسعود تقریبی داشت ولی چون



شرارت و زعارت در طبع مؤکد داشت پیوسته فساد برمی‌انگیخت و تفتین میکرد و بر اثر همین تفتین از شغل دیوان عرض معزول گشت (محرم ۴۲۳) و مسعود او را بزرندان فرستاد و بعدها (پایان سال ۴۲۵) از او راضی شد. و از جمله ندمای خویش ساختش چون ابونصر مشکان دیر معروف عصر غزنوی در سال ۴۳۱ در گذشت بوسهل صاحب دیوان رسالت گردید (روز چهارشنبه ۱۱ ماه صفر سال ۴۳۱) و ابوالفضل بیهقی زبردست او کار میکرد. این مرد پس از قتل مسعود صاحب دیوان رسالت مودود نیز بوده است سال وفاتش معلوم نیست اما در سال ۴۵۰ هجری که ابوالفضل بیهقی تاریخ خود را می‌نوشته، بتصریح این مورخ چند سال از مرگ وی می‌گذشته است. ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۳، ح ۲۶۷

ابوشعیب - صالح بن محمد هروی از بزرگان سخنسرایان دوره سامانی ۲۶۶  
ابوشکور بلخی. از احوال وی که مردی دانشمند بوده و در شاعری استادش را همگان پذیرفته‌اند، اطلاع وسیعی در دست نداریم. و از اشعارش نیز جز ایات پراکنده‌یی که در فرهنگها بشاهد لغات

آمده است چیزی بر جای نیست. ابوشکور از شاعران اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارمست و از منظومه‌های او یکی مثنوی موسوم به «آفرین نامه» است که در سال ۳۳۳ شروع کرده و در ۳۳۶ بانجام رسانده است. رجوع کنید بکتاب گنج بازیافته نگارنده. (بخش ابوشکور و اشعار او). ۲۵۰

ابوشیص - (یا ابوجعفر) محمد بن عبدالله بن رزین. بگفته صاحب‌اغانی عم دعبل شاعر مشهور و بقول ابن قتیبه پسر عم اوست، از شعرای متوسطت و نخست در دربار هارون میزیست و سپس ملازمت امیر رقه اختیار کرد و در پایان زندگی نایبنا گشت. این شاعر بیشتر در وصف می‌شعر سروده و مدایح او نیز بیشتر در حق عقبه بن جعفر بن الاشعث خزاعی امیر رقه است. وی بسال ۱۹۶ در گذشته است. ۱۲۰

ابوطالب - ابن عبدالمطلب بن هاشم ابن عبدمناف عم رسول الله و پدر امیرالمؤمنین علی ع است. و پیغمبر اکرم پس از وفات جد در کنف حمایت او بوده است. و ظاهراً از سیدام‌القری در شعر منوچهری او منظور است.



ابوطیب سرخسی - از شاعران دوره  
سامانیست و از اشعار وی اندکی بجای  
مانده است - ۲۴۹

ابوالطیب المصعبی - محمد بن حاتم  
از وزراء و شعرا سامانیان و صاحب دیوان  
رسالت و ممدوح رودکی و معاصر ثعالبی  
است (بکتاب یتیمه الدهر ثعالبی جزو چهارم  
و کتاب گنج باز یافته نگارنده ولغت نامه  
دهخدا نگاه کنید) - ۲۴۰، ۲۴۰ ح

ابوعاصم فضل بن محمد الفضیلی - از  
بزرگان علم و ادب بوده و باخرزی او را  
در سال ۴۴۵ در هرات دیدار و اشعاری  
از وی نقل کرده است. (نگاه کنید بکتاب  
دمیه القصر باخرزی ص ۱۶۲ چاپ حلب)  
۲۴۰

ابوالعباس (خواجه) - شناخته نشد - ۴۵  
ابوالعباس ربیعجی - ابوالعباس فضل بن  
عباس. یا ابو عبدالله فضل بن عباس ربیعجی  
بخارایی از مردم ربیعجین معاصر رودکیست.  
و نظامی عروضی او را از شاعران آل سامان  
شمرده است و یک بیت از اشعار او که در مدح  
نصر بن احمد سامانیست در کتاب \*نمار -  
القلوب ثعالبی (ص ۱۴۷۸ چاپ مصر)

ضبط است و آن بیت اینست:

مهتر ابار خدا یا ملک بغدادا  
سده سی و یکم بر تو مبارک باذا

و نیز در رثاء نصر بن احمد سامانی و تهنیت  
جلوس امیر نوح بن نصر (۱) شعری دارد  
که پنج بیت آن در دست است (رجوع بحاشیه  
ص ۴۱ دیوان فرخی چاپ نگارنده شود).  
۲۶۶

ابوالعباس عباسی - شاعریست که در  
قرن چهار هجری میزیسته است و اسدی  
در لغت نامه از وی نام میبرد و ده بیت از  
اشعار او را بشاهد لغات نقل میکند. ۲۶۶  
ابوالعباس غزنوی - ۴۵ ح

ابوالعباس مروزی - ابوالعباس بن حنوذ  
(جبود) مروزی، مردی فقیه و محدث و  
پیشوای تصوف بوده و برخی نخستین شعر  
فارسی را بوی نسبت میدهند که در مدح  
مأمون و هنگام ورود این خلیفه بمر و  
(۱۹۳ هجری) گفته شده است. اما  
بزعم استاد دهخدا در لغت نامه صاحب  
قصیده فوق غیر از ابوالعباس مروزی  
شاعر زبان فارسی که در قرن دوم هجری  
میزیسته بوده است و بر این ادعا ایاتی از



فرهنگهاذیل شرح حال ابوالعباس مروزی  
نقل کرده اند. ۲۵۰، ۲۶۶

ابو عبدالله محمد بن صالح مروزی -  
از شعرای دوره سامانیست که بنسبت  
ولوالجی نیز معروفست - ۲۶۶

ابوالعلاء ششتیری - از شاعران دوره  
سامانیست و شاعری فحل و توانا بوده  
است. از اشعارش هفت بیت بیشتر در دست  
نیست که چهار بیت آن در لغت نامه آسدی  
و سه بیت دیگر در حدائق السحر آمده است  
(رجوع به ابوالعلاء شود).

ابوعلی - مراد ابوعلی پسر ابوالحسن  
سیمجودی سپهسالار اردوی خراسان از  
جانب سامانیاست که در سال ۳۸۷ هجری  
بدست سبکتکین افتاد و کشته شد -  
۲۷۰

ابوغانم معروف بن محمد قصری - از  
بزرگان و دوستان علم و ادب و از  
آزمندان گردآوری کتب و تعالیمی او را  
در نیشابور دیدار و شعری چند نیز از وی  
نقل کرده است (نگاه کنید به تتمه الیتیمه  
ج ۱ ص ۲۱ و ۹۴ و ۱۳۰ و ۱۳۱) - ۲۶۱

ابوالفتح بستی - علی بن محمد بن حسین  
ابن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز ملقب  
به نظام الدین کاتب بستی، شاعر معروف  
ایرانیست که پیارسی و تازی شعر  
میسروده، و بیشتر اشعارش بتازیست.  
ولادتش بسال ۳۶۰ در بست بوده و در  
جوانی کتابت این شهر را بعهده داشته  
و در خدمت بایقوز پسر میبرده است،  
چون سبکتکین بر بست غلبه کرد ابوالفتح  
را باز خواند و اکرام کرد و دیوان رسائل  
بدو سپرد. ابوالفتح تا آخر عهدوی در آن  
خدمت بود و در بدو سلطنت محمود غزنوی  
نیز ملا بستی آن خدمت میکرد و نسخه  
فتح نامه ها از انشاء او در کتب و سفاین  
مذکور و مشهورست. بستی در آخر بسببی  
از محمود متوهم گشت و از غزنین بیخار رفت  
و همانجا بسال ۴۰۱ در گذشت. برخی نیز  
بدیار ترک و مرگ وی در اوزگند و بسال  
۴۰۰ گفته اند - ۲۶ ح

ابوالفرج اصفهانی - علی بن الحسین  
ابن محمد بن هشتم اصفهانی متولد بسال  
۲۸۴ و متوفی بسال ۳۵۶ هجری. علامه نسابة  
واسع الروایه. شاعری نیکو شعر و صاحب  
کتاب معروف اغانی - ۲۵۴



ابوالفرج رونی - ابوالفرج بن مسعود  
رونی شاعر قرن پنجم هجری. مداح سلطان  
ابراهیم بن مسعود (۴۸۲-۴۵۱) و مسعود  
ابن ابراهیم بن مسعود غزنوی (۵۰۸-۴۹۲)  
و معاصر مسعود سعد سلمان است -

۲۶، ج ۲۴۳

ابوالفرج نصر بن رستم - ممدوح مسعود  
سعد سلمان شاعر قرن پنجم و اوایل قرن  
ششم هجری . - ۲۶۷

ابوالفضل بیهقی - محمد بن حسین  
الکاتب البیهقی. دبیر سلطان محمود بنیابت  
ابو نصر مشکان و دبیر سلطان مسعود غزنوی  
و آنگاه مودود و رئیس دیوان رسالت  
عبدالرشید و صاحب تاریخ معروف بیهقی یا  
مسعودی. وی بسال ۳۸۵ در قریه حارنا باد  
بیهق متولد و در صفر ۴۷۰ هجری در گذشته  
است - ۲۵۸

ابوالقاسم حسن - به عنصری نگاه  
کنید - ۷۲

ابوالقاسم - به محمود غزنوی نگاه  
کنید - ۱۶۲

ابوالقاسم کثیر - عمیدالدوله ابوالقاسم  
منصور بن ابی الحسین محمد بن منصور کثیر  
ابن احمد هرزی خراسانی عارض سپاه،  
یعنی وزیر لشکر سلطان محمود غزنوی  
و پسرش صاحب دیوان خراسان در عهد  
مسعود بوده است. مولدوی هرات و جدوی  
احمد از مردم قاین است و ظاهراً  
ابی الحسین کثیر پدر ابی القاسم وزیر  
سامانیان بوده است و جمعی شاعر در مدح  
او گوید:

صدرالوزارۃ انت غیر کثیر

لابی الحسین محمد بن کثیر

پدران این مردهمه از وزراء و اعیان بوده  
و شغل و مقام خود را از عهد سامانیان بار  
میبرده اند و این معنی از مدحی که  
ابوالقاسم محمد بن ابراهیم یا خرزی منشی  
همین ابوالقاسم کثیر در باره او کرده  
پیدا است، مطلع آن شعر اینست:

قل للوزیر السید التحریر

فقت الوری و فضلت کل امیر... الخ.

۳۴، ۲۶۷

ابو کالیجار - نگاه کنید به با کالیجار -

۲۵۶



ابو کبشه - رجوع به حارث بن ظالم  
المری شود - ۳۶۱

ابولیلی - رجوع به حارث بن ظالم  
المری شود - ۲۶۱

ابوالمثل - ابوالمثل بخارایی از شاعران  
دوره سامانیست. و از اشعار او اندکی در  
لغت نامه ها و تذکره ها بجای مانده است ۲۵۰  
ابوالمحجن الثقفی - عمرو (یا مالک یا عبد الله  
یا جیب) بن عمرو بن عمیر بن عوف. از فحول  
شعر او بزرگان و شجعان جاهلیت و اسلامست.  
وی در سال ۹ هجری مسلمان شد و حدیثی  
چند نیز از او روایت شده است. اما با همه  
مسلمانی در نوشیدن شراب بی اختیار بود  
و بهمین جهت عمر او را بجزیره بی تبعید  
کرد، وی از آنجا بگریخت و در قادسیه به  
عمر و عاص پیوست و سرانجام در آذر بایجان  
یا جرجان مرد و همیش بن عدی گوید بر  
گور وی سه درختک رز دیدم روئیده و شاخها  
و برگها بر گور گسترده و بر سنگ  
نیشته: «هذا قبر ابی المحجن الثقفی». مرد  
گوید چون این گور و تا که ابدیدم از بیت  
ابوالمحجن مرا یاد آمد که گفت:  
اذا مت فادفنی الی جنب کرمة... (۳۰)  
هجری) - ۲۴۷

ابو محمد بدیع بلخی - مراد ابو محمد  
بدیع بن محمد بن محمود بلخی است.  
مؤلف مجمع الفصحاء نام او را محمد بن  
محمود بلخی و تخلصش را بدایعی ذکر  
کرده و از شاعران دوره محمود غزنوی  
دانسته است. - ۲۵۰

ابوالمظفر - پسر قاضی ابو بشر فضل بن  
محمد. (تتمة الیتمة ج ۱ ص ۲۱۵)  
۲۴۱

ابو معاذ - رجوع به بشار برد شود.  
۲۰ ح

ابو موسی - اشعری عبد الله بن قیس بن سلیم  
صحابی از مردم قریه رمع و از قبيلة اشعر  
یمن و از سرداران عرب و فاتح یک قسمت  
از ایران و هموست که در جنگ صفین  
از جانب یاران علی (ع) حکم شد و عمرو  
عاص او را بفریفت. سال وفات ویرا ۴۲ یا ۵۲  
گفته اند.

ابوالمؤید بلخی - معاصر ابو القاسم  
نوح بن منصور (۳۶۶-۳۷۸) سامانیست  
و از اشعار وی ابیاتی بشاهد لغات در فرهنگها  
باز مانده و کتاب «عجائب البلدان» یا «عجایب  
بحر و بر» و یا «عجایب الاشیاء» یا «عجایب



الدنیا» از وی بدستست که بنام این پادشاه  
سامانی پرداخته و نیز شاهنامه‌یی بنشر  
داشته و داستان یوسف و زلیخا را منظوم  
ساخته بوده است - ۲۵۰

ابونصر مروزی - از شاعران دوره  
سامانیست و بیتی از او در لغت‌نامه‌ی اسدی  
بشاهد لغت فهرست آمده است - ۲۵۰

ابونواس - حسن بن هانی بن عبدالاول  
ابن الصباح الحکمی الفارسی الاهوازی شاعر  
مادرش «گلبان» ایرانی و پدرش در عداد  
لشکریان مروان بن محمد بود. ابونواس  
در سال ۱۴۵ هجری تولد یافت و در  
کودکی بشغل عطاری عمر میگذاشت ولی  
شوق تحصیل و ادب آموزی و تشویق برخی  
از مردم ادب دوست او را برانگیخت تا بغداد  
رفت و نزد ابی عبیده معمر بن المثنی و ابی زید  
انصاری درس خواند و در بلاغت و علوم ادبی  
مقامش بجایی رسید که جاحظ در حق او گفت:

«مردی داناتر و فصیحتر از ابونواس نیافتم»  
و معمر بن المثنی گوید: «ابونواس در میان  
متأخرین با امرؤ القیس در میان متقدمین  
همسنگ است». ابونواس معاصر هارون  
بوده و در دستگاه این خلیفه تقریبی داشته  
است. وفاتش در ۱۹۹ هجریست. ۲۶۹

ابویزید - پسر کنداد است، وی در  
شهر تورز (قسطیلیه) پرورش یافت و در زمان  
قائم فرزند مهدی علوی در شمال افریقا  
شوکتی بزرگ بهمرسانید و میان او و قائم  
و فرزندش منصور جنگهای بسیار روی  
داد که هر دفعه بشکست یکی از طرفین  
منتهی میگشت تا اینکه ابویزید در عهد  
اسمعیل منصور بصر قائم شکسته و فراری  
شد و بقلعه کتاه که در کوهساری سخت  
واقع بود پناه برد، ولی لشکریان منصور  
از هر طرف گردش را گرفتند و ابویزید  
سرانجام گرفتار شد و در سلخ محرم ۳۳۶  
هجری در گذشت. منصور کالبد ویرا در  
قفسی باد و بوزینه محبوس کرد، آنگاه پوست  
از تنش بکند و بگاه انباشت، احوال وی در  
الکامل فی التاریخ ابن اثیر مفصلاً آمده است.  
۲۵۵، ۲۵۶

ابوالینبغی - عباس بن طرخان از شعرای  
ایرانیست و محمد بن عبدوس جهشیاری در  
کتاب «الوزراء و الکتاب» (ص ۱۵۶)  
چاپ مصر) راجع باین مرد داستان و مطلبی  
آورده است که از آن بطور صریح استنباط  
میشود که وی پیش از برافتادن برمکیان  
حیات داشته و از آن پس قسمتی از عهد



مأمون را نیز درك کرده است. بنابراین وی یکی از شاعران قرن دوم و آغاز قرن سوم هجری باید باشد - ۲۴۹

ابی بن خلف - ۲۵۵

ابی بن کعب - ابوالمنذر ابی بن کعب بن قیس بن عبیدانصاری خزر جی، سید القراء از صحابه کبار و از اصحاب عقبه ثانیه و از کتاب وحی و بعد از حضرت علی (ع) داناترین صحابه بقرآن بود. وی پیش از آنکه مسلمان شود از کتابهای قدیم نیز اطلاع داشت و چون اسلام آورد جزء کتاب وحی شد. وفات ویرا ۱۹ و ۲۰ و ۲۲ هجری در شهر مدینه (یثرب) گفته اند و سال ۳۰ را عسقلانی در الاصابه مرجح می شمارد - ۱۱۳

انیرالدین اخسیبکتی - از شاعران قرن ششم هجری ایران - ۱۲ ح

انیرالدین اومانی - از شاعران قرن هفتم هجری متوفی بسال ۶۶۵ هجری است. ۲۴۰

احمد بن حسن میمندی - شمس الکفاة ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی پدرش از مقربان درگاه سبکتکین بود ولی بسبب سعایت غمازان بدست این امیر کشته

شد. احمد از کودکی با سلطان محمود از يك پستان شیر خورد و در يك مكتب بزرگ شد و در ایام امارت محمود بر خراسان منشی حضرت بود وی در سال ۴۰۱ وزارت این سلطان یافت ولی در تابستان ۴۱۵ (۴۱۶) یعنی پس از دیدار کردن محمود با قدرخان و مراجعت بغزنین او را معزول و در یکی از قلاع هندوستان زندانی ساختند (ص ۱۱۸ تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض) چون سلطان مسعود بسطنت نشست (سال ۴۲۱) او را از زندان بیرون آورد و وزارت داد و احمد در این شغل باقی بود تا اینکه در ۲۵ محرم سال ۴۲۴ مرد احمد بن حسن از منشیان مشهور زبان عربی و از وزرای صاحب رأی و تدبیر بوده و با هر اوست که دیوانهای فارسی که در زمان ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی از تازی پیارسی گردانیده شده بود، باز دیگر به عربی نقل شد. ۴۳ ح، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۳

احمد بن عبدالصمد - شمس الوزراء ابونصر احمد بن علی بن عبدالصمد از کفاة رجال در بار مسعود غزنوی و از داهیان عصر بوده است، پدرش در خدمت



حسام الدوله تاش ملا بس دیوان رسایل  
 بود و خود کدخدایی آلتون تاش  
 خوارزمشاه را داشت چون احمد بن حسین  
 میمندی در سال ۴۲۴ درگذشت، مسعود  
 از میان چند نفر که نامزد وزارت بودند  
 و برابر گزید و او را از خوارزم خواست.  
 احمد روز شنبه ششم جمادی الاولی سال  
 ۴۲۴ در نیشابور خلعت وزارت پوشید،  
 این مرد زیرک و کاردان تاپایان حیات  
 مسعود (۴۳۲) وزارت او را داشت و پس  
 از آن نیز هودود بن مسعود ویرا وزارت  
 داد و بقول بیهقی «پس از وزارت اندک ماهه  
 روزگار بزیست و گذشته شد».  
 (عتبی نام و کنیه این وزیر را ابو منصور  
 احمد بن محمد بن عبدالصمد شیرازی  
 نوشته است). ۹، ۷، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۳، ۴۴،  
 ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۷

احمد بن قوس بن احمد - منظور  
 منوچهری است. ۱۱۶، ۱۱۶ ح

احمد حسن - نگاه کنید به احمد بن  
 حسن میمندی. ۲۰۲

احمد شهاب الدین بن سلامة القلیوبی  
 صاحب کتاب نوادر. ۲۵۲

احمد قرشی - مراد پیغمبر اکرم است.  
 ۱۱۴

احمد مرسل - مراد پیغمبر اکرم است.  
 ۴۹، ۱۴۱، ۲۶۶

اخطل - ابو مالک غیاث بن غوث بن  
 الصلت بن طارقه بن عمرو ملقب به ذی-  
 الصلیب از بنی تغلب است. وی از کودکی  
 شعر میسرود. و شعرش عاری از تکلف و  
 حاوی معانی بدیع و الفاظ ساده و روان است.  
 اخطل در زمان بنی امیه میزیست. او  
 با جریر و فرزدق سه شاعر مشهور عهد اموی  
 هستند و خمربسات وی شهرتی دارد.  
 تولدش در ۱۹ و وفاتش در ۹۰ هجری بوده  
 است. ۱۳۹، ۱۳۱۰۷۳

ادیب پیشاوری - سید احمد ادیب پیشاوری  
 فرزند سید شهاب الدین شاعر و ادیب  
 معروف قرن اخیر و از مردم پیشاور است.  
 وی بسال ۱۲۶۰ قمری در پیشاور متولد شد  
 و در سوم صفر ۱۳۴۹ هجری در تهران  
 درگذشت دیوان وی بطبع رسیده است.  
 (نگاه کنید بکتاب ادبیات معاصر تألیف  
 رشید یاسمی و لغت نامه دهخدا) - ۲۱ ح  
 ادیب صابر - شهاب الدین ادیب



گرا نیهایست که در صفحه ۲۵۵ تفصیلاً را  
نگاشتیم . ۲۵۵

از هر - ازهر بن یحیی بن زهر بن  
فرقد بن سلیمان بن ماهان . و سلیم (ظاهراً  
سلیمان) و حاتم که جد یعقوب و عمرو و علی  
بود برادر بوده اند . و سلیم جد خلف  
ابن لیث و ازهر بن یحیی است . از هر  
مردی گرد و شجاع و با کمال و خرد  
تمام و دیر و ادیب بوده و مملکت یعقوب  
بیشتر بر دست او گشاده شده است ولی او  
خویشتن را کانا (= نادان) ساخته بود  
و تواضعی از حد فرو نداشت بدینجهت  
این سپهسالار پسران لیث را « ازهر خر »  
میگفته اند (قابوس نامه ص ۶۸ چاپ  
نفیسی) و داستان انگشت بز فرین در کردن  
وی که در تعلیقات (ص ۲۵۰ و ۲۵۱) آوردیم  
مربوط بهمین مرد است . ۲۵۰ ، ۲۵۱

اسپهبد - بتعلیقات و به منوچهر بن  
قابوس نگاه کنید ۵۰ ، ۵۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶

استغنائی نیشابوری - ابوالمظفر  
نصر بن محمد استغنائی از شعرای قرن چهارم  
هجری و معاصر سامانیان و آل بویه بوده  
است . ۲۵۰

صابر بن ادیب اسمعیل ترمذی ، شاعر معاصر  
سنجر بن ملکشاه و اتسر خوارزمشاه و  
انوری و معزی و مسعود سعد است . وی  
را سال ۵۴۶ بفرمان اتسر خوارزمشاه  
در جیحون غرق کردند . ۲۳۷

ارجاسب - نیره افراسیاب تورانی و  
کشنده لهراسب شاه کیانی در آشکده  
بلخ . وی بدست اسفندیار پسر گشتاسب  
کشته شده است . ۱۱۲ ح

اردشیر بابکان - اردشیر پسر بابک  
بنیانگذار سلسله ساسانی است . وی پس از  
بر انداختن سلسله اشکانی و غلبه بر اردوان  
(۲۲۴ میلادی) و تسخیر تیسفون (۲۲۶  
میلادی) بتخت سلطنت نشست و مدت  
پانزده سال ملک راند ، پادشاهی خردمند  
و عادل و دانشمند بوده است ، سال مرگش  
۲۴۱ میلادی است . ۶۱

ارژنگ دیو - سالار دیوان بمارندران  
گاه جنگ کیکاوس . ورستم ویرا بکشته  
است . ۵۱

ارقم - ابن نعلبه بن عمرو بن جفنه . این  
مرد بقولی پدر ماریه صاحب گوشواره



اسحاق - پسر ابراهیم خلیل الله - ۴۸

اسدی - ابونصر علی بن احمد اسدی  
طوسی از داستانسرایان و لغوین بزرگ  
ایرانست و از آثار او گرشاسب نامه است که  
آنرا بنام ابودلف فرمانروای نخب جوان  
بسال ۴۵۸ بنظم آورده است. تألیف  
دیگروی «لغت فرس» است که بخواهش  
اردشیر بن دیلمسپار النجمی الشاعر ساخته  
است<sup>۱</sup> و نیز نسختی از کتاب «الابنیه  
عن حقائق الادویه» تألیف ابومنصور  
موفق الدین علی هروی بخط ابن شاعر در  
شوال ۴۴۷ تحریر شده که هم اکنون در  
کتابخانه وین اتریش است. وفات اسدی  
را بسال ۴۶۵ نگاشته اند. ۸۷ ح، ۱۳۷ ح  
۱۳۸ ح، ۲۲۸ ح، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۰

اسفندیار - اسفندیار فرزند کی  
گشتاسب از شاهان کیانی و خود از  
پهلوانان و نام آوران داستانی و رواج  
دهنده دین زرتشت است و این پهلوان  
مطابق روایات داستانی بتیر رستم زال  
پهلوان نامی گشته شده است. هیأت اولی  
و اصلی نام وی مطابق اوستا سپنتودات  
(= سپنداد) میباشد. ۲۱

اشعری - ابوالحسن علی بن اسمعیل بن  
ابی بشر اسحاق بن سالم بن اسمعیل بن  
عبدالله بن موسی بن هلال بن ابی بردة عامر بن  
ابی موسی اشعری صحابی پیشوای اشعریان  
(مولد ۲۶۰ یا ۲۷۰ هجری و وفات ۳۲۴  
یا ۳۳۰) یکی از شاگردان ابوعلی جبائیسست.  
وی پس از آنکه مدتها در حلقه درس  
استاد خود از عقاید معتزله پیروی میکرد  
بر بعض آراء استاد خود اعتراض کرد و از  
وی جدا شد و با قبول احکام امام شافعی  
در باب فروع، ادله کلامی را با وجود نهی  
اسلاف، در تحقیق اعتقادیات بکار برد و  
اصول آنرا با عقاید اهل سنت وفق داد  
و ناشر و واضع کلام میان فرقه اخیر گردید.  
اشعری را تألیفات بسیارست و پیروان او به  
اشعریه معروفند. ۱۱۲ ح

اصمعی - ابوسعید عبدالملك بن قریب  
ابن علی بن اصمع الباهلی بصری لغوی و  
راوی عرب در سال ۱۲۲ هجری در بصره  
تولد یافت و همانجا بزرگ شد و نزد  
عمر بن علاء و خلیل بن احمد قرائت  
آموخت، اصمعی مردی شدید الحفظ و  
در قوت حافظه از نوابغ روزگار بوده است.  
گویند دوازده هزار از جوزه از برداشت.



شهرت زندگی او مقارن با خلافت هارون-  
الرشید (۱۷۰-۱۹۳) بوده و هارون ویرا  
« شیطان الشعر » میخوانده است . چون  
مأمون بخلافت نشست اصمعی را بدرگاه  
خواست ، ولی وی بعالت پیری از رفتن  
سرباز زد ، این مرد بسال ۲۱۴ یا ۲۱۶  
در گذشته است . ۱۱۳، ۱۲۶

اعشی - نگاه کنید به اعشی قیس

اعشی باهل - ابا قحطان عامر بن حارث  
از شاعران مشهور عرب و صاحب قصیده  
غزاییست در مرثیه برادرش که بیتی از آن  
اینست :

انی اتنی لسان لاله بها

من علو لا عجب منها ولا سحر

۵۷، ۵۸، ۲۴۹ ح

اعشی تغلب - ربیعۃ بن یحیی بن معاویه  
از بنی تغلب و مولدش در نواحی موصل  
است . اعشی در عصر امویان شهرت یافت  
و از مولد خود آهنگ شام کرد و بولید بن  
عبدالملاک پیوست ، او را مدح گفتی و صلت  
یافتی . این شاعر تا زمان عمر بن عبدالعزیز  
بزیست و بسال ۱۰۰ هجری در گذشت .

۲۴۹

اعشی قیس - ابو بصیر میمون بن قیس بن  
جندل از بنی قیس است و نسبش بیکر بن  
وائل میرسد . اعشی از شاعران طبقه اول  
است در دوره جاهلی و از میان شعرای آن  
عصر بمدیحه سرایی و توصیف شراب امتیاز  
دارد . گویند اعشی بخدمت خسرو  
شاهنشاه ساسانی نیز رسیده است . این  
شاعر عمری دراز یافت و سرانجام نابینا  
شد و پس از ظهور پیغمبر اکرم آهنگ  
خدمت آنحضرت کرد ولی کفار و پراپاز  
گردانیدند و چون نابینا بود نزدیک مسکنش  
یمامه از شتر در غلتید و بمرد (۷ هجری) .  
۵، ۵۸، ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۸۳، ۲۴۳،  
۲۴۹ ح، ۲۶۳

اعشی همدان - عبدالرحمن بن  
عبدالله بن الحارث الهمدانی شاعر ، از مردم  
یمن است و در کوفه میزیست . وی از  
شاعران دولت امویست و در عداد فقهاء  
و قراء نیز محسوبست . در زمان حجاج بن  
یوسف بچنگ دیلمیان رفت و اشعار بسیار  
در وصف دیار آنان سرود . چون  
عبدالرحمن بن اشعث خروج کرد ، اعشی  
نزد وی رفت و بکرمک یکدیگر سیستان  
را گرفتند ولی در چنگ با کسان حجاج



امیر گشت و بامر این امیر گشته شد.  
(میان ۸۲ تا ۸۵ هجری) - ۱۳۲، ۲۴۹

افریدون - بکلمه فریدون نگاه  
کنید. ۴۸

اقبال (عباس) - استاد دانشگاه تهران  
دانشمند و محقق معاصر (متوفی بسال ۱۳۳۴  
هجری شمسی) ۲۴۱ ح، ۲۴۴ ح، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸

ام اوفی - کنیه محبوبه زهیر بن  
ابی سلمی است و این نام در آغاز معلقه  
زهیر نیز دیده میشود:

امن ام اوفی دمنه لم تکلم

بحومانة الدراج فالمتثلّم

۱۳۳

ام حکیم - ۲۵۴ لقب مروانه ساقی  
ولید بن عبدالمک. و کأس ام حکیم جزء  
امثالست ۱۳۳

امرؤ القیس - حजर بن حارث کندی،  
مکنی به ابو حارث یا ابو وهب و ملقب  
به الملك الضلیل و ذوالقروح صاحب  
معلقه مشهور. پدر وی از ملوک کنده بود  
و بر بنی اسد و غطفان حکومت میکرد،  
مادرش فاطمه دختر ربيعة و خواهر مهمل

شاعر است. امرؤ القیس نخستین کسیست  
که گریه بر اطلال و دمن و استیفاف صحب  
را در شعر خود داخل کرده است و برخی  
از تشبیهات او نیز از بدایع و ابتکارات  
خود اوست، معلقه وی مشهور است.  
مولد او به نجد حدود سال ۱۳۰ پیش از  
هجرت و وفات او در ۸۰ پیش از هجرت  
بوده است. ۴۲ ح، ۷۴، ۱۱۳، ۱۳۹، ۲۴۹، ۲۶۶

امیه - بتعلیقات (ص ۲۴۸) نگاه  
کنید. ۷۳

امیه بن ابی الصلت عبدالله بن ابی  
ربیع بن عوف ثقفی شاعر جاهلی و از  
جمله کسانیست که در عهد جاهلیت  
آرزومند دین نوین بودند. پدر امیه شاعر  
بود و خود وی در طائف بزرگشده پس  
از ظهور پیغمبر اکرم با آنکه از صحت  
رسالت آن حضرت آگاه بود بر آن حضرت  
رشک برد و قریش را بروی تحریض کرد و در  
وقعة بدر کشته شدگان کفار را مرثیت  
گفت. پیغمبر اکرم نهی روایت شعر او فرمود  
گویند هنگامیکه پیغمبر اکرم شعر او را که  
در باره توحید سروده است می شنود



سلطان محمود غزنوی. (بتاریخ بیهقی نگاه کنید) ۲۷۰

انوری - اوحیدالدین محمد بن محمد. یا علی بن اسحاق انوری ابیوردی از شاعران بزرگ و سخنسرایان نامی قرن پنجم هجری است. نگاه کنید بکتاب سخن و سخنوران (ج ۱ ص ۳۵۶-۳۹۰) - ۲۵۳

انوشیروان پسر فلک المعالی - از امرای آل زیار است پس از فوت پدرش منوچهر بن قابوس (۴۲۳ هجری) وی ظاهراً نام امارت داشت اما در حقیقت اداره امور فلک المعالی منوچهر بن قابوس با کالیجار کوهی خال نوشیروان بود، تا اینکه در سال ۴۲۹ که طبرستان و گرگان بدست طغرل سلجوقی مفتوح گشت، نوشیروان فرصت یافت و با کالیجار را دستگیر کرد اما در سال ۴۳۳ مجبور شد که تبعیت طغرل سلجوقی را بپذیرد و بوی خراج دهد. وی بسال ۴۳۵ در گذشته است. ۲۴۱

اوس بن حجر - اوس بن حجر بن مالک بن عقیل تمیمی. نسبش بتمیم بن مرثیه میرسد، وی از شاعران دوره جاهلیست

میفرمود: «آمن لسانه و کفر قلبه». امیه بسال ۵ یا ۹ هجری در گذشته است. ۲۴۸

امیه بن ابی عائد - ۲۴۸، ۲۴۹

امیه بن الاسکر - امیه بن حرثان بن - الاسکر اللیثی الکنانی المضری. شاعر مخضرم، از بزرگان و سواران قبیله خود بوده و در طائف و حجاز سکونت داشته است. وفات وی در حدود سال ۲۰ هجری است. ۲۴۹

امیه بن خلف بن وهب - از بنی لوی بود و از سادات و جباران قریش در جاهلیت. امیه اسلام را درک کرد ولی ایمان نیاورد و روز جنگ بدر (۲ هجری) امیر عبدالرحمن بن عوف گردید و بتحریر بلال حبشی که از وی ایذاء بسیار دیده بود کشته شد. ۲۴۹

امیر المؤمنین - ۹۳، ۷۹

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) -

۲۶۸، ۲۷۰

امیرك قتلی - از بزرگان عصر



و عمری دراز یافته . شعر اوس حاوی نکات حکمی است ، بارقت معانی و دقت الفاظ . اصمعی شعرا و را بر زهیر بن ابی سلمی برتری داده است . این شاعر حدود دو سال قبل از دعوت در گذشته است . ۱۱۰

ایاز - ابوالنجم ایاز بن ایماق از غلامان محبوب دربار محمود غزنوی . پس از مرگ محمود (۴۲۱) از پسر او محمد روی برگردانید و با علی دایه از غزنین بگریخت و در نیشابور به مسعود غزنوی پسر دیگر محمود پیوست و در دستگاه او عمر گذاشت . ۱۰۸ ، ۲۶۱

ایلك خان - پدر ابواسحاق بوری تکین از امرای ترکستان . ۲۴۴

ایوب - نام یکی از پیغمبران ۱۳۵ .

### ب

باخرزی - علی بن حسن باخرزی متوفی بسال ۴۶۷ هجری صاحب کتاب دمیة القصر و شاگرد تعالبی است . ۲۴۱

باربد - خنیاگر و موسیقی دان معروف زمان خسرو پرویز شاهنشاه

ساسانی ، از احوال وی اطلاع بسیار در دست نیست و تنها الحانی که در موسیقی دارد بنام وی بجای مانده است . رجوع کنید بشاهنامه فردوسی و خسرو شیرین نظامی و فرهنگها . ۱۹ ، ۱۹۵

باکالیجار - باکالیجار کوهی پسر ویهان ، خال فلك المعانی منوچهر بن قابوس . وی پس از فوت فلك المعالی (۴۲۳ هجری) بعزت خردسالی نوشیروان پسر فلك المعالی از طرف سلطان مسعود عهده دار اداره امور کشور منوچهر شد و اینحال اطاعت دوام داشت تا اینکه مسعود بهندوستان مسافرت کرد ، باکالیجار فرصت را غنیمت دانست و عصیان آغاز کرد . سلطان مسعود نیز چنانکه در تعلیقات اشاره کردیم ، بگرگان لشکر کشید و باکالیجار را مغلوب و سپس عفو کرد و بشغل سابق خویش باقی گذارد ، باکالیجار پس از مراجعت مسعود از گران تاسال ۴۳۳ همچنان بنیابت منوچهر فرمانروایی میکرد و در خلال این مدت که طغرل سلجوقی نیز بر قسمت غربی ممالك غزنویان دست یافته بود از تبعیت غزنویان روی برتافت و در حقیقت مستقل شد ولی



سلطنت داشته و دومی که جانشین نبوپلassar  
Naboplassar بوده است از (۶۰۴ تا ۵۶۱ ق.  
م) حکم میرانده و این بخت نصر دوم  
شهرت بیشتری دارد و حقائق معلقه بابل  
منسوب بدوست . ۶۱

بختیار - نگاه کنید به ابوجرب  
بختیار محمد (بختیار بن محمد) ۹۳، ۲۱،  
۲۴۲، ۱۷۱ .

برهانی - امیر الشعراء عبدالملك  
برهانی نیشابوری پدر امیر معزی شاعر  
قرن پنجم هجری مداح ملکشاه سلجوقی  
و در اوان دولت این پادشاه در شهر  
قزوین در گذشته است . ۲۳۱

برهمن . ۷۸

بزرگمهر - وزیر انوشیروان پادشاه  
ساسانی ، برخی ویرا همان برزویه طیب  
دانسته اند که برای آوردن کتاب کلیله -  
و دمنه به هندوستان مسافرت کرد و  
گروهی در وجود برزویه طیب نیز شك  
کرده اند و «باب برزویه» را از اختراعات  
عبدالله بن المقفع میدانند و پاره‌یی نیز

نوشیروان که در این تاریخ بسن رشد  
رسیده بود ، او را دستگیر کرد و خود  
بامارت نشست (۴۳۳ هجری) . ۲۴۱ ،  
۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸

بامشاد - از موسیقی دانان و مطربان  
زمان خسرو پرویز ساسانی بوده است .  
از احوال این خنیاگر اطلاعی چنانکه  
باید بدست نیامده است . ۱۹

بشینه - دختر حبالعذریه ، شاعره از بنی  
عذرة بن معمر العذری معشوقه جمیل ،  
شاعر عربست جمیل پیش از بشینه بمرد  
و بشینه معشوق را رثا گفت و اندکی پس  
از وی در گذشت . ۱۳۲

بخت نصر - در بابلی نبوکد نصر و  
در عربی . بخت نصر گفته میشود . نبوکد  
نصر مرکب از دو کلمه است و «نبو»  
جزء اول آن ، یکی از ارباب انواع بابلی  
است ، نبوکد نصر روپهم یعنی : «نبو»  
تاجرا نگهداری میکند . این کلمه از  
عالیترین القاب بابلیان بوده است . در  
تاریخ کلدی دو بخت نصر دیده میشود ،  
نخستین در سالهای (۱۱۴۶-۱۱۲۳ ق.م)



بزرجمهر را شخصی موهوم می‌پندارند،  
بهر صورت باین مرد حقیقی یا افسانه‌یی  
دانش و فضیلت بسیار منسوبست و داستانها  
و حکایات بسیاری در این باب در کتب ادب  
فارسی و تازی توان یافت. ۳۲

بشار بُرد - ابو معاذ بشار بن برد بن  
یرجوخ عقیلی شاعر مشهور بصری. این  
شاعر نابینا بدینا آمد (۹۷ هجری) و از  
ده سالگی شعر میسرود، گویند دوازده  
هزار قصیده ساخته است. بشار لقب مرعش  
داشت و اصلش از تخارستان و ابتدا  
طرفدار علویان بود ولی چون منصور  
بخلافت رسید پیش او رفت و مهدی عباسی  
و خالد برمکی را نیز مدح گفت. گویند  
وی آشرا بر خاک برتری میداده و در شعر  
خود گفته است:

الارض مظلمة والنار مشرقة

والنار معبودة مذکانت النار  
و برخی گویند بمذهب زرتشت تمایل  
داشت و بواسطه اختلافی که با یعقوب بن  
داود پیدا کرد بهجوا و پرداخت و بنی امیه  
را بدو بیت معروف خود بستود، بدینجهت  
مهدی عباسی، همدوح او، امر کرد تا  
هفتاد تازیانه او را بزنند و بر اثر آن در

گذشت (۱۶۷ هجری) ۷۳،۵۹

بشار مرغزی - از مردم مروست و یگانه  
قصیده بیکه از وی در کتاب «مونس الاحرار»  
بجای مانده در وصف شرابست و باین بیت  
آغاز میگردد:

رزرا خدای از قبل شادی آفرید  
شادی و خر می همه از رز شود پدید  
۲۵۰

بشر بن ابی حازم - ابو نوفل بشر بن  
عمر و بن عوف الاسدی - شاعر توانا و شجاع  
جاهلی از مردم نجد. گویند وی اوس بن  
حارث طائی را در پنج قصیده خود هجو  
کرد و پس از آن اتفاقاً در جنگ با این طایفه  
مجرع و اسیر شد و اوس ویرا از گرفتار  
کنندگانش بدو بست شتر بگرفت و اکرام  
کرد و صد شتر انعام داد و آزاد ساخت.  
بشر در برابر این نکویی پنج قصیده دیگر  
سرود و در آن پنج، اوس را بستود و پنج  
قصیده سابق را بدین طریق محو کرد. بشر  
بسال (۹۲ ق. ه) کشته شده است. ۱۳۲

بگتکین - چو گاندار محمودی از  
سرداران نامی زمان محمود و مسعود



غزنوی و همان کسی است که برای عبور  
مسعود از جیحون در نیمه نخست ربیع الاول

سال ۴۳۰ هجری بر آن رود پل بست .  
۲۴۴

بلقیس - زن سلیمان پیغمبر  
پادشاه یهود . از مردم سبا .

۵۵ ، ۵۵ ح ، ۱۱۲ ح ، ۲۰۱ ، ۲۴۶

بن جنی - به ابن جنی نگاه کنید .  
۱۱۳

بندار رازی - از شعرای نیمه اول  
قرن پنجم هجری و از مداحان و معاصران  
پادشاهان آخری دیلمه ری و وزیرای  
ایشانست ، در تذکره دولتشاه سمرقندی و  
مجالس المؤمنین قاضی نورالله ششتیری  
و چهارمقاله عروضی و المعجم شمس قیس  
نام بندار دیده میشود . از اشعار وی چند بیتی  
بیش در دست نیست و نیز کتاب «نقض بعض  
فضایح الروافض» شیخ عبدالجلیل قزوینی  
که در حدود ۵۵۶ هجری نوشته شده  
است از قدیمترین کتابهاییست که در  
آن از بندار نام برده شده است . ۲۴۹

بن درید - نگاه کنید به ابن درید .

۱۴۰

بن معاذ - از افاضل و عاظم و صوفیان  
قرن سوم هجری

بن مقفع - به عبدالله بن مقفع رجوع  
شود ۱۱۳ ح

بن یحیی - نگاه کنید به جعفر برمکی  
۲۶۵

بوبکر ربابی - از این بوبکر ربابی  
در رساله داگشای عیدزاکانی (ص ۱۲۷  
و ۱۲۶ چاپ برلین) دو حکایت آمده است .  
و ادیب صابر در اشارت بدو گوید :  
چو شعر نیک بیابی نظر نباید کرد  
به زلهای ربابی و طنزهای جحی  
و مولوی نیز در تتمه قصه حاسدان  
بر غلام سلطان گوید :  
شاه از اسرارشان واقف شده  
همچو بوبکر ربابی تن زده  
و در حاشیه مثنوی چاپ علاءالدوله  
(ص ۲۳۹) آمده است : بوبکر ربابی یکی از  
مشایخ و صاحب جذبه بوده است و هفت سال  
سکوت داشت . اما آنچه از شعر منوچهری



وادیب صابر و دو حکایت مذکور در رساله  
دلگشا بر میآید آنست که بوبکر ربابی  
مردی بذله گوی و هزال بوده است  
همچنانکه ججی، و ظاهر امعاصر غزنویان.  
۱۴۰

بو تمام - به ابو تمام نگاه کنید. ۱۲۷

بو الحارث - شناخته نشد. ۱۳۴

بو حداد - معلوم نشد کیست. به بو خراش  
نگاه کنید. ۱۴۰

بو حرب - به ابو حرب نگاه کنید.  
۱۱۵، ۱۷۲ ح

بو الحسن - به ابو الحسن نگاه کنید.  
۲

بو الحسن بن حسن - نگاه کنید به  
ابو الحسن بن حسن. ۱۹، ۲۰

بو الحسن بن علی بن موسی (علی  
ناموسی، علی قابوسی) - ۱۲۸، ۱۲۸ ح

بو الحسن عمرانی - بکلمه عمرانی  
رجوع شود. ۱۲۱

بو الحکم - ابو الحکم عمرو بن هشام  
بن مغیره مخزومی قرشی، از بزرگان  
دوران جاهلی قبیله قریش و مردی شجاع  
و دلیر بوده است. وی با پیغمبر اکرم دشمنی  
و عداوت زاید الوصف داشت و مسلمین  
کنیه او را ابو جهل گفته اند. ابو جهل در  
وقعه بدر (سال دوم هجری) کشته شده  
است. ۱۶، ۶۱ ح

بو خراش - خویلد هذلی ابن مره قردی  
صحابی و شاعرست و او را دیوانیست  
و در عهد خلافت عمر در گذشته است.  
۱۴۰ ح

بودرید - معلوم نشد کیست، شاید  
در اصل بن درید بوده یعنی ابوبکر  
محمد بن حسن بن درید که شرح حالش  
مذکور افتاد. ۱۴۰

بودواد - ابو دواد ایادی، عدی بن الرقاع  
کنیت شاعری است از ایاد. ۱۴۰

بوذر - نگاه کنید به ترک کشی.  
۷۳، ۲۴۹



بوذویب - خویلد بن خالد بن محرز.  
یا خالد بن خویلد صحابی ملقب به قطیل  
شاعر مخضرم هذلی . او را در مدح  
رسول الله اشعاری و در مرثیه آن حضرت  
قصائدیست و صاحب دیوانست . شهادت  
او در ۲۶ یا ۲۷ در یکی از غزوات روم یا  
افریقیه بوده است و قصیده او در رثاء پنج  
فرزند خویش که بیکسال در طاعون مصر  
هلاک شدند معروفست و بس جانگداز .  
۱۴۰ ح

بوری تکین - ابو اسحق ابراهیم  
بوری تکین (پور تکین) پسر ایلک ماضی،  
از امرای ترک و همان کسی است که بعدها  
پادشاه بزرگی شد بنام طغان خان ابراهیم  
این مرد با سلطان مسعود غزنوی آغاز  
مخالفت کرد و مسعود برای دفع وی در  
سال ۴۳۰ از جیحون گذشت، ولی پیش از  
آنکه بدستگیری او موفق شود، بنا  
باشاره احمد بن عبدالصمد بعثت حملات  
سلجوقیان مجبور ببازگشت گردید، این  
مرد در نبردهایی که سلجوقیان با مسعود  
داشتند شرکت داشت، بویژه در جنگ  
دندانقان (نزدیک مرو) و در تاخت و

تازهای دیگر نیز مدد و یار سلجوقیان بوده  
است. بوری در ترکی بمعنی گرگ است  
(ترکستان بار تلدص ۳۰۰) بنا برین ظاهراً  
ضبط «بوری تکین» از «پور تکین»  
مناسب تر باشد . ۳۳، ۲۴۴، ۲۵۳، ۲۶۰

بوسلیک - نگاه کنید به ابوسلیک  
گرگانی . ۱۴۰

بوسعید - بمسعود غزنوی مراجعه  
شود . ۶۰، ۱۶۲

بوسهل زوزنی - به ابوسهل زوزنی  
رجوع شود . ۱۲۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷

بوسهل حمدوی - شیخ العمید ابو-  
سهل احمد بن حسن حمدوی، در جوانی  
صاحب دیوان غزنین بود و وزارت امیر محمد  
را داشت و در جمادی الاخر سال ۴۲۴ عمید  
عراق شد و به ری رفت و میان او و علاءالدوله  
محاربات رفت . وی ممدوح فرخی است  
و چنانکه از مدایح او برمی آید بوسهل  
از خاندانهای کهن ایران بوده است و بگفته  
بیهقی وی تا زمان فرخ زاد غزنوی  
نیز زیسته است . ( نگاه کنید بتاریخ  
بیهقی ) ۲۵۸



بوشعیب - (شاعر فارسی زبان) به  
ابوشعیب صالح بن محمد هروی نگاه  
کنید. ۱۲۶، ۷۳

بوشعیب - (عرب) شناخته نشد و شاید  
همان بوشعیب فارسی مراد باشد - ۱۲۶

بوشکور - به ابوشکور رجوع  
شود. ۱۴۰

بوشیص - به ابوشیص نگاه کنید. ۷۳

بوالعباس (خواجه) - به ابوالعباس نگاه  
کنید. ۴۵

بوالعباس - بتعلیقات ص ۲۶۶ نگاه  
کنید. ۱۴۰

بوالعلاء - نگاه کنید به ابوالعلاء ششتري.  
۱۴۰

بوالعلی ناموسی - نگاه کنید به  
ابوالحسن بن علی بن موسی. ۱۲۸

بوعمر - شناخته نشد. ۱۰۸

بوالفتح بستی - به ابو الفتح بستی  
مراجعه شود. ۱۴۰

بوالفتح - برای اطلاع باحوال این  
مرد که از معاصران مسعود غزنوی است  
بتاریخ بیهقی نگاه کنید. ۲۷۰

بوفراس - لقب فرزندق شاعر عرب است.  
۳۴ ح

بوالقاسم کثیر - نگاه کنید بابوالقاسم  
کثیر. ۳۴

بوالمثل - رجوع کنید به ابوالمثل  
بخارایی. ۱۴۰

بومعاذ - گویا بشار برد مراد باشد  
که ابومعاذ کنیه داشته است، به بشار  
برد رجوع شود. ۲۰

بوملیک - شاید مراد حطیئه باشد  
که ابوملیکه کنیه داشته است. ۱۴۰

بومنصور - ۱۲۲ ح

بونصر (میر) - شاید مراد همان کسی  
باشد که دقیقی او را بدین درایت مرثیه



گفته است :

دریغا میربونصرا دریغا

که بس شادی ندیدی از جوانی

ولیکن راد مردان جهاندار

چو گل باشند کوتاه زندگانی

( نگاه کنید به ص ۳۷۷ تاریخ بیهقی

چاپ دکتر فیاض ) . ۱۱۰

بونواس - نگاه کنید به ابونواس .

۱۴۰، ۱۱۹، ۳۴

بویحیی - نگاه کنید به خالد برمک

۲۶۵، ۱۳۴

بویحیی - مردی بوده است کریم

و بخشنده نظیر حاتم طائی - ( بفرهنگ

آنندراج نگاه کنید ) . ۲۶۵

بهار - محمد تقی ملك العشراء دانشمند

و شاعر نامی معاصر . متوفی بسال ۱۳۳۰

هجری خورشیدی . ۱۰، ۱۵۰، ۱۵۱، ۲۳۱

بهرام گور - پسر یزدگرد اول معروف

به یزدگرد بزه کار ، از شاهان بزرگ

ساسانیست . این پادشاه از سال ۴۲۰ تا

۴۳۸ میلادی سلطنت کرده است . و چون

شکار گور خر بسیار دوست داشت از

اینجهت او را بهرام گور لقب داده اند .

۶۱

بهرامی سرخسی - از شعرا نیست

که نام و شعرش در لغت فرس اسدی آمده

از اینجهت میتوان او را از شعرای قرن

چهارم محسوب داشت . ۲۴۹

بهمن - مراد بهمین پسر اسفندیار

پهلوان داستانی ماست که از نظر منابع

تاریخی او را با اردشیر دراز دست (پسر

خشایارشا) یکی دانسته‌اند . این پادشاه

از سال ۴۶۵ تا ۴۲۴ پیش از میلاد سلطنت

کرده است . هیأت اوستایی نام وی وهومن

(Vohumana) میباشد . ۸۶، ۶۵

بیژن - پسر گیو ، پسر گودرز از

پهلوانان نامی داستانی ایران .

۶۲، ۶۲ ح

بیوراسب - مراد ضحاک یا آژی -

دهاک پادشاه داستانی است که مطابق

روایات افسانه‌ی هزار سال پادشاهی کرد .



و پس از ظهور فریدون و قیام کاوه آهنگر  
دستگیر و در دماوند کوه زندانی گردید.  
معنی کلمه بیور اسب « ده هزار اسب »  
است . ۶۱، ۲۶۴

## پ

پرویز - مراد خسرو پرویز پادشاه  
مشهور ساسانی است که از سال ۵۹۱ تا  
۶۲۸ میلادی پادشاهی کرده است .  
۸۹، ۲۵۲

پرویز خاتون - از شاعرانیست که  
نامش در لغت فرس اسدی آمده است .  
۸۷ ح

پسر خرکاش - خرکاش سالاری است  
از خویشان قابوس و شمگیر . برای اطلاع  
بر احوال پسر وی رجوع به تاریخ طبرستان  
ابن اسفندیار (ج ۲ ص ۱۵۸) شود - ۲۶۵  
پسر کیقباد - بکاوس نگاه کنید . ۲۰

پور پشنگ - مراد افراسیاب تورانی  
است که از شاهان داستانی توران و معاصر  
کیقباد و کیکاوس و کیخسرو بوده است

هیأت اصلی و اوستایی کلمه افراسیاب  
«فرنگر سین» Frangrasyan است و در  
پهلوی «فراسیاک» گفته میشود ۵۱

پور تکین - نگاه کنید به پوری تکین .  
۲۵۳ ح ۳۳

پور سپاهدار خراسان - به محمد بن  
نصر نگاه کنید . ۱۷۰

پیغو - لقب امرای ترك است (این  
کلمه بصورت پیغو و پیغونیز آمده است).  
۳۲ ح

## ت

تاج عمرانیان - رجوع به علی بن عمران  
شود . ۱۱۸، ۱۲۰

تربیت (محمد علی) - از دانشمندان  
قرن اخیر، متوفی بسال ۱۳۱۸ هجری شمسی  
۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵

ترك كشی ایلاقی - از شعرای زمان  
سامانیانست و چنانکه در تعلیقات مذکور  
شد بعضی ویرا با بوذر یکی دانسته اند ،  
بعبارت دیگر بوذر و ترك كشی نام شخص  
واحدیست . ۷۳، ۲۴۹



تنوخی - شاعر معروف عرب . ۲۴۷

تهمتن - مراد رستم پسر زال از پهلوانان مشهور داستان‌ی است . ۱۴، ح ۶۵

ث

ثعالبی - امام ابو منصور عبد الملك ثعالبی نیشابوری (۳۵۰-۴۲۹) از جمله ادبای بزرگ ایران و صاحب تألیفات بسیاریست که خوشبختانه بیشتر آن تألیفات باقیست و مهم‌ترین کتاب او *یتیم‌الدهر* است . ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۱

ج

جبرئیل - ۲۰۱، ۱۹۱، ۱۲۳، ۱۲۲، ۲۸

جامی - عبد الرحمن جامی شاعر معروف قرن نهم هجری . ۲۵۱

جیحی - نام مردیست بسیار کودن و نادان از فراوه که اباغصن کنیه داشت . حکایات بسیاری از او در کتب ادب و امثال نقل شده است ، برای اطلاع بیشتر نگاه کنید بکتاب *مجمع الامثال* میدانی ذیل مثل «*احمق من جیحی*» و برخی از تألیفات عبید زاکانی و از آن جمله رساله دلگشا

که چند حکایت از وی آنجا هست و جز آن . ۱۴۰

جریر - ابوحرزه جریر بن عطیه بن حذیفه الخطفی الکلبی الیربوعی . سال ۲۸ هجری به جهان آمد و در بسادیه بزرگ شد و جوانیش با عهد معاویه بن ابی سفیان مقارن بود و در دستگاه پسرش یزید آمد و شد داشت و نیز بوسیله حجاج در دستگاه عبد الملك وارد شد . جریر شاعری بزرگست و بقوت و وسعت تخیل شهرت دارد . طبعش به جو سرایی متمایل بود و میان او و فرزدق مهاجاتی روی داده است . وفات او در ۱۱۰ هجری چند ماه پس از مرگ فرزدق روی داد و در یمامه مدفون شد . ۳۴، ح ۶۰، ۷۳، ۱۳۳، ح ۱۸۵، ۱۸۵، ح ۲۰۸

جعفر برمکی - ابو الفضل جعفر ابن یحیی وزیر باتدبیر هارون الرشید و از کریمان و بخشندگان جهانست . در بلاغت و سخندانی و کفایت و زیرکی نیز در جهان شهرت بسیار دارد . بگفته ابن اثیر هارون در سال ۱۷۶ حکومت مصر را بوی داد ولی در ۱۷۷ معزولش کرد



چون در سال ۱۸۲ برای مأمون بیعت گرفت  
وزارت را بجعفر سپرد و در ۱۸۵ بمکه رفت  
و در صفر ۱۸۷ این وزیر باتدبیر را بکشت  
برای اطلاع باحوال جعفر برمکی و  
خاندانش بکتاب تاریخ برامکه تألیف  
استاد عبدالعظیم قریب رجوع شود. ۲۶۵

جعفر - ظاهراً جعفر بن ابوطالب پسر  
عم پیغمبر اکرم مراد است که بجعفر طیار  
شهرت دارد. ۱۴۱

جلاب - جلاب بخاری از شاعران قرن  
چهارم یا پنجم است و شعر و نامش در لغت  
فرس اسدی و دیوان سنائی آمده است.  
۲۵۰

جليله - جليلة دختر مرة خواهر  
جساس شیبانی کشته شده کلب بن ربیع و  
زوجه کلب مقتول است، اخبارش در  
آغانی و الشعراء النصرائیه درج است. این  
زن حدود سال ۸۰ پیش از هجرت نمانده  
است. ۲۴۹

جم - به جمشید نگاه کنید، ۳۹، ۶۱،  
۶۱ ح، ۸۳، ۲۱۲

جمال زاده - (دانشمند و نویسنده  
معاصر). ۲۶۲

جمشید - از پادشاهان پیشدادی  
پسر ویونگهان. کلمه جمشید از دو  
قسمت مرکب است: یکی جم (در اوستا  
ییم) دیگری شید (در اوستا خشث بمعنی  
نور و فروغ). ۲۰، ۱۴۳، ۱۴۳ ح، ۲۴۳،  
۲۴۷، ۲۶۷

جميل - ابو عمر و جميل بن عبدالله  
ابن المعمر العذری القضاعی از شعراء و عشاق  
عربست. وی مفتون بشینه از دختران طایفه  
خود شد و داستان دلدادگی آنان زیانزد  
مردم بوده است. شعر وی رقتی دارد و  
از مدح نیز عاریست و بیشتر در غزل و فخر  
و تشبیب سروده شده. جميل مسافرتی بمصر  
کرد و آنجا بعبدالعزیز بن مروان وارد  
شد و پس از چندی همانجا در گذشت.  
(۸۲ هجری) ۱۰۹، ۱۳۳

جوینی - صاحب دیوان علاءالدین عطا -  
ملك بن بهاء الدین محمد بن محمد الجوینی  
مؤلف تاریخ جهانگشای جوینی. رجوع  
به عطا ملك و رجوع بمقدمه مرحوم قزوینی



معاصران سلطان مسعود غزنوی. رجوع به  
سباشی شود. ۲۶۹، ۲۷۰

حارث بن حلزۀ یشکری - از قبیله  
بکروائل بود. و صاحب معلقه. وی شاعری کم  
شعرست و جز قصیده معلقه که باعث شهرت  
اوست. اندک شعری از او در آغانی و  
«الشعر والشعراء» و دیگر کتب ادب، مذکور  
افتاده. مثل «افخر من الحارث بن حازه»  
حارث را بفخر در میان عرب داستان ساخته  
است. این شاعر حدود سال ۵۰ پیش از  
هجرت در گذشته است. ۲۶۵

حارث بن ظالم المری - ابو کبشه. از  
سرداران اسلامی است و ذکر وی در  
فتوح البلدان بلاذری آمده است و ظاهراً  
بسال ۳۰ هجری در گذشته است.

حارث بن ظالم المری - ابولیلی حارث  
این ظالم مری از خوئریزان معروف عربست،  
در کودکی پدرش را کشتند، چون حارث  
بسن بلوغ رسید بخداست نعمان بن منذر  
رسید و آنجا جعفر بن خالد کشته پدرش  
برخورد و شبانگاه او را در خوابگاهش  
بکشت، کسان جعفر بخونخواهی او  
برخواستند، حارث بقیله خود، بنی قحطان

بر چاپ لیدن کتاب جهانگشای شود).  
۲۳۵، ۲۳۸

چیپال - به چیپال رجوع شود. ۳۲

### ج

چیپال - نام امرای سرزمین راجپوت،  
در مغرب هندوستان که محمود غزنوی  
در سال ۳۹۲ هجری یکی از آنان را  
بر انداخت. ۳۲

### ح

حاتم - ابوسفانه (ابوعدی) حاتم بن  
عبدالله بن سعد الحشرج الطائی از قبیله  
طی و از بخشندگان و جوانمردان مشهور  
جهانست، دختر اوسفانه نیز بکرم و  
بخشنده گی شهرت دارد. شعرایی مانند  
حطیه و بشر بن ابی حازم نزد او آمد و شد  
داشتند و از خوان کرم او بهره مند میشدند.  
از اشعار حاتم مجموعه ای در سال ۱۸۷۲  
در لندن چاپ شده است. حاتم بسال ۴۵  
قبل از هجرت در گذشته است. ۱۸، ۹۴،  
۱۱۳، ۲۳۷

حاجب بزرگ سباشی تکین - از



باز گشت ولی کسی از او حمایت نکرد ،  
حارث بحاجب بن زرارۀ تمیمی پیوست  
و این مرد از وی طرفداری نمود . آوازۀ  
شهرت حارث میان قبایل عرب پیچید و  
بخاطر وی جنگهای خونینی روی داد ،  
آنگاه حارث بقبیلۀ طی پناه برد و سپس  
بطایفۀ دارم پیوست و در این هنگام احوص  
برادر جعفر مقتول بخونخواهی برادرش  
بروی تاخت و در این جنگ بنی دارم  
گریختند ، حارث نیز متواری شد و بشام  
افتاد و در حوران در حدود سال ۲۲ پیش  
از هجرت کشته شد . ۱۱۰

#### حارث منصور امام جیلان (۲)

حافظ - خواجه شمس الدین محمد حافظ  
شیرازی متوفی بسال ۷۹۲ شاعر غزلسرا  
و شیرین سخن قرن هشتم هجری ، ۳۸ ، ح  
۷۰ ، ح ۹۶ ، ۲۴۰ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۵۳

حبیب - (ظاهراً مراد ابو تمام است ،  
بدین نام نگاه کنید) . ۷۳ ، ح ، ۱۸۵ ،  
۱۸۵ ح

حجاج - ابو محمد حجاج بن یوسف

ابن الحکم نقفی (متولد سال ۴۵ هجری)  
از سرداران و خطبای نامی است . وی در  
جوانی بخدمت روح بن زنباع از یاران  
عبدالمک رسیده و سپس بخدمت عبدالمک  
پیوست و بحکومت عراق و خراسان مأمور  
گشت شهرت اولیه حجاج بعلت فتح مکه  
و جنگ با عبدالله بن زبیر است . فوت وی  
در شهر واسط بسال ۹۵ هجری اتفاق  
افتاده است . ۲۰۳

حسان - ابولیلی حسان بن قیس بن  
عبدالله الجعدی عامری مشهور بنایغۀ جعدی  
شاعر مفلح و از معمرین است . وی در  
جاهلیت شهرت یافت و از کسانیست که  
پیش از اسلام نهی از خمر و بت پرستی کرده  
است سپس بخدمت پیغمبر اکرم رسیده  
و اسلام آورده . نابغه در جنگ صفین  
نیز حضور داشت و پس از آن بکوفه  
آمد و آنجا ساکن شد ، سپس معاویه  
اورا بایکی از ولایة خود باصفهان فرستاد  
و آنجا بدرود حیات گفت . عمرش از صد  
فزون بود ، وفاتش حدود سال ۵۰ هجری  
است . ۲۴۹

حسان بن ثابت - ابو الوحید حسان



تفصیل حکایت بردار کردن وی رجوع  
کنید بتاريخ بیهقی (ص ۱۷۸ تا ۱۸۹ چاپ  
دکتر فیاض). ۲۵۰، ۲۵۶.

حسن متکلم نیشابوری - معاصر و مداح  
ملك معزالدين كرت، شاگرد مظفر هروری  
گوینده قرن هشتم هجری. ۲۳۱

حسین - سيد الشهداء امام حسين بن  
علي بن ابي طالب امام سوم شیعیان. ۲۶۸

حطیئه - ابو مليكه جرول بن اوس  
بن مالك عیسی از شعرای بزرگ مخضرم و از  
فضیای معروف و کسی است که در تمام  
فنون شعری از هجا و نسیب و فخر و مدیح  
دست داشته است، بخصوص در هجو و  
سرایی شهرتی دارد تا بحدی که پدر و مادر  
حتی خویشان را هجو گفته است. بیشتر  
هجوهای حطیئه در باره زبرقان بن بدر  
است و این مرد سرانجام از زخم زبان حطیئه  
بعدم شکایات برد، عمر حطیئه را زندانی  
ساخت. حطیئه ابیاتی چند سرود و ضمن  
آن از خلیفه طلب عفو کرد و بدانوسیله از  
زندان رهایی یافت، مرگ شاعر حدود  
سال ۳۰ هجری است. ۷۳

ابن ثابت بن المنذر الخزرجی انصاری شاعر  
رسول الله از فحول شعرای مخضرم است.  
وی مداح ملوک مناذره و غسانیه بود و از  
ایشان صله های فراوان مییافت و هنگام  
هجرت پیغمبر (ص) نیز همراه بود و با  
بیان خود کار شمشیر می کرد. پس  
از رحلت پیغمبر اکرم نیز در خدمت خلفا  
بود و از بیت المال امرار معاش میکرد،  
گویند حسان ۱۲۰ سال عمر یافته و در  
پایان حیات کور شده است و بسال ۵۴  
هجری در گذشته. ۲۴۹، ۱۴۱، ۵۸

حسنك - ابو علی حسن بن محمد بن میكال  
معروف بحسنك، وزیر سلطان محمود  
غزنوی است که در سال ۴۱۲ یا ۴۱۶ پس  
از عزل احمد بن حسن میمندی وزارت  
یافت و چون سلطان محمود بسال ۴۲۱  
در گذشت مسعود او را ظاهر ابجرم قرمطی  
بودن و باطناً بعلت عنادی که با وی بعلت  
كمك این وزیر در بساطنت رسانیدن محمد  
داشت و بیشتر بسعایت ابوسهل زوزنی، در  
پایان صفر سال ۴۲۲ هجری در شهر بلخ  
بدار آویخت و جسد این وزیر قریب هفت  
سال بر سردار ماند در حالیکه سرش را  
بریده و به بغداد فرستاده بودند. برای



حماد الكوفي - ابواسامة حماد بن  
اسامة الكوفي (۱۲۱-۲۰۱) از حفاظ  
حدیث است. ۱۹۹

حماد بن زید - ابواسماعیل، حماد بن  
زید بن درهم الازدی الجهمی (۹۸-۱۷۹)  
از علماء و حفاظ حدیث و شیخ عراق در  
عصر خویش، اصلش از سیستان و مولد  
و وفاتش بصره است. (۱۷۹-۱۹۸ هجری).  
۲۴۹ ح

حماد بن سلمه - (فوت ۱۶۷ هجری).  
حماد بن سلمه بن دینار بصری مفتی بصره  
نحاة و رجال حدیث و حافظ وثقه و  
مأمون است، امامد رپیری حافظه از دست  
بداد از ایشروی و یرا اعتماد نکردندی.  
۲۴۹ ح

حماد راویه - ابوالقاسم حماد بن  
ابی لیلی السابور و بقول برخی هیسرة بن  
مبارك بن عیید دیلمی کوفی. از  
مردانیست که بقوت حافظه شهرت دارد  
و میان متقدمین در دانستن انساب و اخبار  
شعراء و ایام عرب از همه دانایتر بوده

است. گویند در مجلس ولید اموی ادعا  
کرد که بر هر حرف تهجی صد قصیده از  
بر دارد. حماد اصلش ایرانیست، و جامع  
معلقات است، حماد بسال ۹۵ هجری بزاده  
و بسال ۱۵۵ هجری در گذشته است. ۲۴۹

حماد زبرقان - شرح حال او را نیافتیم.  
۲۴۹

حماد عجرد - ابو عمرو یا ابویحیی  
حماد بن عمر بن یونس بن کلیب کوفی و  
بقولی واسطی شاعر معروف و از مخضرمین  
است. در زمان مهدی عباسی بیغداد آمد  
میان او و بشار برد هجوهای است فاحش.  
تولد حماد بسال ۹۵ هجری وفات بسال ۱۵۵  
یا ۱۶۱ و بقول ابن جوزی در ۱۶۴ است.  
۲۴۹

حمزه - حمزة بن عبدالمطلب بن هاشم  
قرشی، سیدالشهداء عم پیغمبر اکرم از صنادید  
عرب و سادات قریش و پشت و پناه  
اسلام که در روز احد سال دوم هجرت  
شهید گشت. و یرادر مدینه بخاک سپردند.  
۲۶۶، ۱۴۱

حوا - ۱۷، ۱۲



- خاتون - لقب زنان ترك ۱۸۲، ۱۳۱
- خاقان - لقب عمومی شاهان چین  
(ترکستان شرقی) ۱۹۰، ۱۳۱، ۳۲
- خاقانی - افضل الدین ابراهیم یا (بدیل، عثمان) بن علی خاقانی شروانی (متوفی بسال ۵۹۵) شاعر عالیقدر و سخن پرداز بزرگ قرن ششم هجری .  
۲۶۲، ۲۳۹، ۲۳۷، ۲۰۸، ۱۸۷، ۱۸۵
- خالد برمک - خالد بن برمک، یکی از افراد خاندان نجیب و شریف برمکیان است که نیاگانش از دیر زمانی در معبد نو بهار بلخ منصب سدانت و تولیت داشته اند. وی بنا بگفته ابن اثیر و طبری در وقایع سالهای ۱۳۰ و ۱۳۱ هجری و بعد، در عداد سرداران اسلام و جزء قائم دین لشکر ابو مسلم و قحطیه بوده است. پس از برافتادن امویان بخدمت سفاح پیوست و در ۱۳۳ بریاست دیوان خراج و در ۱۴۸ بحکومت موصل رسید و منصور او را بحکومت فارس فرستاد و سپس احضار و مصادره کرد و در زمان مهدی، هارون و خالد
- بغزای (صائقه) رفتند و پس از بازگشت در سال ۱۶۳ خالد وفات یافت . ۲۶۵
- خان - لقب عمومی امرای ترکستان .  
۱۵۴، ۱۲۴، ۴۸، ۴۲
- خیبازی نیشابوری - بتصریح نظامی عروضی در چهارمقاله، وی از شعرای دوره سامانیست . وفاتش را صاحب مجمع الفصحاء بسال ۳۴۲ نوشته است . ۲۵۰
- خیزارزی - ابوالقاسم نصر بن احمد ابن نصر مأمون بصری، شاعری مشهورست و در بصره دکانی داشت و نان برنج می پخت، خواستار اشعارش بسیار و دکانش مجمع ارباب دانش بود. در تاریخ بغداد و تیمه الدهر ثعالبی اشعار و اخبار او هست. وفاتش حدود سال ۳۱۷ هجری است . ۱۳۸
- خثعم - خثعم بن انمار بن ارائش، از طایفه قحطان و خود جدی جاهلیست. منازل بنی خثعم ابتدا در نواحی یمن و حجاز بود سپس متفرق و پراکنده شدند و جز عدّه کمی از ایشان در سرزمینهای اصلی خود باقی نماندند . ۶۰



ختم - بکلمه خنعم رجوع شود. ۶۰

خنجسته - خنجسته سرخسی از شعرای  
دوره سامانیست و اشعارش در فرهنگ  
اسدی آمده است. ۲۴۹

خرنق - دختر بدر بن هقان بن ملک  
و خواهر مادری طرفة بن عبداست. و زوجه  
بشر بن عمرو بن مرثد (سید بنی اسد).  
این زن را شعاری بسیار بوده است و بیشتر  
آن مرثیه شوی. ولی از آن همه آنچه امروز  
بدست است از پنجاه بیت متجاوز نیست.  
بشر بن عمرو و شوی خرنق را بنی اسد کشتند  
و این زن را در رثاء شوی و آن که با وی کشته  
شدند اشعار بسیار است. ۲۴۹

خسروی سرخسی - حکیم ابوبکر  
محمد بن علی خسروی سرخسی از  
مداحان شمس المعالی قابوس (۳۶۶ -  
۴۰۳) و امیر ناصر الدوله ابوالحسن محمد  
ابن ابراهیم سیمه جور دواتی (متوفی در ۳۷۸)  
و صاحب بن عباد (۳۲۶ - ۳۸۵) است و  
چون ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی  
(۳۲۲ - ۳۸۳) قصیده‌یی در مرثیه او دارد،

معلوم میشود که پیش از سال ۳۸۳ که سال  
فوت ابوبکر خوارزمی است فوت کرده  
است. خسروی بدو زبان عربی و فارسی  
شعر میساخته است. ۲۴۹

خصیب - ابی نصر خصیب بن عبد...  
الحمید بن ضحاک جرجانی الاصل. صاحب  
مصر اصلش از مذار بود، این شخص پدر  
ابوالعباس احمد بن ابی نصر الخطیب وزیر  
منتصر عباسی است که در سال ۲۴۸ به جزیره  
اقریطش (کرت) تبعید شد و جد احمد  
ابن اسمعیل بن ابراهیم بن خصیب است که  
کاتب عبیدالله بن عبدالله بن طاهر و مردی  
بلیغ و ادیب و شاعر بوده. خصیب از طرف  
هارون الرشید عامل مصر گشت. ابونواس  
ویرا مدح گفته است. سعدی در گلستان  
حکایتی درباره او دارد و ابن بطوطه نیز  
در سفر نامه خود حکایتی نظیر آنرا در  
باره وی آورده است ولی هیچیک از این  
دو حکایت مقرون بصحت نیست، جهشیاری  
در «الوزراء والکتاب» و صاحب تجارب  
السلف نیز مطالبی درباره او ذکر کرده‌اند  
برای اطلاع بیشتر بدین دو کتاب و حواشی  
آقای قریب بر گلستان سعدی چاپ معظم  
له رجوع شود. ۱۱۹



متفق القولند که در عرب زنی شاعر تر  
از وی نیامده است. گویند شعرش را در  
سوق عکاظ بر نابغه عرضه کردند، سخت  
بشگفت آمد و بسیار تحسین کرد. بیشتر  
شعر او در رثاء برادرش صخر است، این  
شاعره اسلام را درك کرده و حدود سال  
۲۴ هجری در گذشته است. ۲۴۹

خواجه خلف - به خلف معتمد ربیع  
و روح الرؤساء نگاه کنید. ۱۸۲، ۱۸۴

خواجه‌وی کرمانی - شاعر نامی قرن  
هفتم و هشتم هجری متولد سال ۶۸۹ و متوفی  
سال ۷۵۳ هجری ۲۳۲

خوارزمی - محمد بن احمد بن یوسف  
الکاتب الخوارزمی متوفی سال ۳۸۷ هجری  
او را است مفاتیح العلوم که بنام عتبی وزیر  
نوح بن منصور سامانی کرده است ۲۶۹، ۲۷۰

خیام - غیاث الدین ابو الفتح عمر بن  
ابراهیم خیام متوفی در ۵۱۷ یا ۵۱۸ یا  
۵۲۷ هجری صاحب رباعیات مشهور، از  
شعرای عالی‌مقدار و ریاضی‌دانان و منجمین

خلف (امیر) - امیر ابو احمد خلف بن  
امیر ابو جعفر احمد بن عمر بن خلف بن اللیث  
از امرأ صفاری. وی از سال ۳۵۲ تا سال  
۳۹۳ بر سیستان حکومت کرد و سرانجام  
بسال ۳۹۹ هجری در زندان سلطان محمود  
غزنوی جان سپرد. ۲۴۵

خلف معتمد معروف به ربیع - کدخدای  
حاجب بزرگ سلطان مسعود غزنوی سباشی  
تکین بوده است (بتاریخ بیهقی ص ۵۷۴  
چاپ دکتر فیاض و خواجه خلف و  
روح الرؤساء نگاه کنید). ۱۸۴

خلیل بن احمد - ابو عبد الرحمن خلیل  
ابن احمد بن عمرو بن تمیم فراهیدی از دی  
یحمدی. از علماء لغت و ادب استاد علم  
نحو و واضع و کاشف علم عروض و ناظم  
ابواب آنست، بدین تعبیر که پانزده بحر از  
بحور عروضی را یافت و پس از وی شاگردش  
اخفش نیز یکباب بر آن افزود. خلیل  
را تألیفات است. ولادت او بسال ۱۰۰ و  
وفاتش ۱۷۰ یا ۱۷۵ هجری است. ۱۲۶

خنساء - تماضر دختر عمرو بن حارث بن  
شرید مضر است از اهل نجد. رواة شعر



مشهور ایران است - ح ۸۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۳،

۲۶۷ ۲۶۸

داود - مرداد داود پیغمبر، پدر سلیمان

پادشاه و پیغمبر یهود است که تا سال ۹۷۱ پیش

از میلاد سلطنت داشته. ۳، ۸۷، ۱۶۷، ۲۵۲

دختر عمران - به مریم نگاه کنید. ۹.

دعبل - دعبل بن علی بن رزین

خزاعی اصلش از کوفه بود و در بغداد

اقامت داشت. دعبل نیکو شعر میسرود و

در هجو سرایی ولعی داشت و در این

باره دست رد بسینه کسی نمیگذاشت و

از خلیفه گرفته تا پست ترین مردم را هجو

میکرد. تولدش در ۱۴۷ و وفاتش در ۲۴۶

هجری بوده است. دعبل ملاح الرضا است،

چه مدح علی بن موسی الرضا امام

هشتم شیعیان کرده است. ۵۸، ۷۳، ۱۳۱

دقیقی - ابو منصور محمد بن احمد

دقیقی بلخی بقولی طوسی و بقولی مروزی

از شاعران بزرگ ایران است. وی با

منصور بن نوح (۳۵۰-۳۶۶) و نوح بن

منصور (۳۶۶-۳۸۷) سامانی معاصر بوده

و با امراء چغانیان نیز ارتباط داشته است.

و مدح ایشان میگفته. این شاعر قسمتی

از رزمهای گشتاسب و ارجاسب را بنظم

آورده است و این منظومه که مشتمل بر

هزار بیت است عیناً در شاهنامه فردوسی

آمده. قتل دقیقی که بقول فردوسی در

جوانی و بدست یکی از بندگان اتفاق

افتاده است، با قرب احتمالات باید در

حدود سال ۳۶۷ باشد. ۲۵۰

دهخدا (علی اکبر) دانشمند و شاعر

و لغوی بزرگ معاصر، متوفی در اصفند سال

سال ۱۳۳۴ خورشیدی. ح ۱،

ح ۲، ح ۳، ح ۵، ح ۶، ح ۸، ح ۹، ح ۱۱، ح

۱۷، ح ۱۸، ح ۱۹، ح ۲۰، ح ۲۲، ح ۲۳، ح

۲۴، ح ۲۷، ح ۲۸، ح ۲۹، ح ۳۰، ح ۳۲، ح

۳۳، ح ۳۴، ح ۳۵، ح ۳۷، ح ۳۸، ح ۳۹، ح

۴۰، ح ۴۳، ح ۴۴، ح ۴۵، ح ۴۶، ح ۴۸، ح

۴۹، ح ۵۱، ح ۵۴، ح ۵۷، ح ۵۸، ح ۵۹، ح

۶۱، ح ۶۲، ح ۶۳، ح ۶۵، ح ۶۶، ح ۶۷، ح

۶۸، ح ۷۵، ح ۷۰، ح ۷۷، ح ۷۸، ح ۷۹، ح

۸۰، ح ۸۵ تا ۸۸، ح ۹۲ تا ۹۴، ح ۹۵ تا ۱۰۵

۱۰۹، ح ۱۱۳ تا ۱۱۷، ح ۱۱۷ تا ۱۲۰، ح ۱۲۳، ح

۱۲۴، ح ۱۲۶، ح ۱۲۸، ح ۱۳۰ تا ۱۳۲، ح

۱۳۴، ح ۱۳۷ تا ۱۳۹، ح ۱۳۹ تا ۱۵۰، ح ۱۵۲



انوشیروان عامل خیره و عراق بود از شاهنشاه ایران کمک گرفت و حبشیان را از یمن براند و بیست و پنج سال شاهی کرد و عاقبت بدست یکی از بازماندگان حبشیان کشته شد. ایرانیانی که بکمک سیف رفته بودند همانجا مقیم شدند و بعدها احفاد ایشانرا «ابناء» گفتند. نگاه کنید ایضاً به سیف ذویزن. ۲۰

ذی الرمة - ( ۱۱۷ - ۷۷ هجری )

ابوالحرث غیلان بن عقبه العدوی المضری معشوق میه و شاعری نیکو سخن است. برای اطلاع بر احوال وی نگاه کنید بمقدمه دیوان او چاپ بیروت - ۲۴۹

رابعه خاتون دختر مستعصم خلیفه

عباسی زوجه شرف الدین هارون بن صاحب دیوان. ۲۶۷

رادویانی - محمد بن عمر رادویانی

مؤلف کتاب ترجمان البلاغه و از مردم قرن پنجم هجری. ۲۳۵

رافعی نیشابوری - تنهادر چهارمقاله

نظامی عروضی نام این شاعر در عدد شاعران

۱۵۴ ح ۱۵۵ ح ۱۵۷ ح تا ۱۶۲ ح ۱۶۵ ح تا ۱۶۷ ح ۱۶۹ ح تا ۱۷۱ ح ۱۷۳ ح ۱۷۵ ح تا ۱۸۰ ح ۱۸۲ ح ۱۸۴ ح ۱۸۵ ح ۱۸۷ ح تا ۲۲۰ ح ۲۲۲ ح تا ۲۲۶ ح ۲۲۹ ح ۲۳۵ ح ۲۳۹ ح ۲۴۰ ح ۲۴۲ ح ۲۴۷ ح ۲۵۶ ح ۲۵۹ ح ۲۶۸ ح

دیک الجن - نام عبدالسلام بن رغبان

ابن عبدالسلام بن حبیب کلبی ملقب به دیک

الجن. اصلش از سلمیه ( نزدیک حماة )

است جدش در اوایل اسلام ایمان آورد.

دیک الجن بسال ۱۶۱ هجری در حمص از

مادر بزاد. وی نسبت بعرب شدیدالتعصب

بود و در شاعری از ابوتمام پیروی میکرد

و شعر نیکومی سرود. و ویرانه رانی بسیار در

بازه حسین بن علی (ع) است. وفاتش بسال

۱۳۵ هجری در حمص است. ۷۳

ذویزن - سیف بن ذی یزن حمیری

( ۱۱۰ - ۵۰ ق. م ) از ملوک عرب قسمت

یمن است. گویند نامش معدیکرب بود. در

صنعا متولد و همانجا بزرگ شد. چون

حبشیها بر یمن تاختند، سیف برای رهایی

آنجا ابتدا بقیصر روم شرقی پناه برد، ولی

قیصر از کمک بوی خود داری کرد، سیف

بتوسط نعمان منذر که از جانب خسرو



ملوک طبرستان آمده و ظاهراً از شعرای  
پایان قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است.  
۲۵۰، ۲۳۲

رامتین - یکی از خنیاگران و موسیقی  
دانان دوران ساسانی بوده است، او را «رامی»  
نیز میگویند. ۸۰

رای - لقب عمومی شاهان و حکمرانان  
هند است. ۱۲۴

ربنجنی - نگاه کنید به ابوالعباس  
ربنجنی. ۲۵۰

ربیع بن مطهر القصری - طبق يك نسخه  
از قابوس نامه (ص ۱۵۷ چاپ نفیسی)  
کاتبی محتشم و فاضل بوده است در دیوان  
صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۷۵). ۲۶۱

ربیع حاجب (ربیع) - نگاه کنید به  
خلف معتمد ربیع. ۱۸۲، ح ۲۶۹

رستم (روستم) - پهلوان داستانی  
معروف و پسر زال زر، که قسمت داستانی  
شاهنامه بر از دلاوریها و رزم جوییهای

اوست. ۴۴، ۴۸، ۶۱، ۶۱، ح ۶۵، ح ۹۴، ۱۱۸  
۱۶۷، ۱۶۷، ح ۲۳۷

رسول هاشمی - مراد حضرت محمد  
ابن عبدالله (ص) پیغمبر اسلام است که در  
عام الفیل متولد شد و در چهل سالگی به  
پیغمبری مبعوث گشت و در ۵۳ سالگی  
هجرت و در ۶۳ سالگی (۱۱ هجری)  
رحلت فرمود. ۱۴۱

رشیدالدین و طواط - محمد بن محمد  
عمری، از افاضل شعرا و نویسندگان  
ذواللسانین و دارای تألیفات و آثار بسیار  
است که از آن جمله دیوان اشعار پارسی  
و رسائل عربی و کتاب حدائق السحرفی  
دقائق الشعرست. شعر و طواط مجموعه‌ای  
از صنایع بدیعی است که با کمال استادی  
در عین تکلف اعمال شده اما سلاست بیان  
و سلامت الفاظ را از دست نداده است.

رشید خلیفه - هارون الرشید پسر  
محمد (مهدی) بن منصور عباسی و پنجمین  
خلیفه دولت عباسی است. وی در سال ۱۷۰  
هجری بخلافت نشست، مردی فصیح و کریم  
و فاضل و ادب پرور و عاقل بود و شاعران را



دوست میداشت و صله میداد، گویند  
بر درگاه هیچ خلیفه چون او فضلاء و  
ادبا و فقهاء گرد نیامده اند. هارون در  
بادی امر برمکیان را که از خانواده های  
نجیب و بخشنده ایرانی بودند محترم  
داشت و یحیی بن خالد برمکی و پسرش  
جعفر را که از نجبای عالم است وزارت  
داد، ولی بعدها حال رشید نسبت برمکیان  
بگشت، جعفر را کشت و خانواده برمکیان  
را برانداخت. رشید بسال ۱۹۳ هجری  
هنگام مسافرت بخراسان در شهر طوس  
درگذشت، قبرش همانجا است. ۱۲۰

رفیع الدین نیشابوری - تنها در  
مجمع الفصحاء ذکر او آمده است و دو  
بیت از اشعارش نیز درج شده که از تذکره  
عرفات العاشقین منقول است. ۲۵۰

رؤبه عجاج - رؤبه بن عبدالله العجاج  
ابن رؤبه التمیمی. از فصحاء مشهور و از  
شعرای مخضرم و از علمای بزرگ لغت  
بشمارست و شعرش بدینجهت مورد استناد  
و استشهاد قرار می گرفته بیشتر اقامت وی  
در بصره بود و چون در سال ۱۴۵ هجری

در گذشت، بعزت علو مقامی که داشت  
در شأن او گفته شد: «شعر و فصاحت نیز  
با او مدفون گردید» ۷۳

روح الرؤساء ابو ربیع بن ربیع - به خلف  
معتمد ربیع نگاه کنید ۱۸۲ - ۱۸۴

رودکی - ابو عبدالله جعفر بن محمد  
رودکی بزرگترین شاعر قرن چهارم و  
پدر شعر فارسی است و استادی وی را  
پیشینیان همه مسلم داشته اند، تولدش در  
نیمه دوم قرن سوم هجری بوده است.  
رودکی در ظل عنایات و تربیت نصر بن  
احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱) میزیست.  
وی بکثرت شعر شهرت دارد و بقول رشیدی  
سمرقندی شماره شعرش «سیزده ره صد  
هزار» بوده، ولی از آنهمه جز مقداری  
کم امروزه چیزی برجای نمانده است. این  
شاعر در بیشتر فنون شعری دست داشته  
و در بیشتر انواع شعر بنحو بلیغ طبع آزمائی  
کرده است. اشعارش از حیث متانت  
و روانی و سادگی و تشبیهات بدیع و حسن  
تناسب معانی، در درجه نخستین از اشعار  
پارسی است. رودکی در پایان حیات از



دودیده جهان بین نابینا گشت ، سال فوتش  
بقول سمعانی ۳۲۹ و بقول شاهد صادق  
۳۳۰ هجریست .

۱۸، ۷۳، ۷۳، ح ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۹۷، ح  
۲۲۶ ح

رونقی - ابوالمؤید رونقی بخارایی  
از شعرای دوره سامانیست . ۲۵۰

زال زر - پدر رستم پهلوان  
داستانی و فرزند سام نریمان و از مردان  
کار آزموده و پهلوانان بزرگ و با تدبیر  
داستانیست . ۱۶۷، ۱۶۷، ۶۶ ح

زردشت - زرتشت سپیتمان پیغمبر  
ایرانی است که در حدود (۱۰۸۰ پیش از  
میلاد) در حوالی دریایچه چیچست  
(اورمیه) بدنیا آمد و از آنجا بسوی  
خاور ایران رهسپار شد و بدربار کی  
گشتاسب پدر اسفندیار رسید و دین خود  
را بوسیله این پادشاه و بکوشش فرزندش  
در خاور ایران منتشر ساخت. گاتها که  
از قدیمترین آثار کتبی ایران و قسمتی از  
اوستاست از گفته های خود زرتشت می  
باشد. آیین مزدیسنا تا پیش از حمله عرب

دین رسمی ایران بود و اکنون نیز در  
حدود ۱۵ هزار تن در ایران و ۱۵۰ هزار  
تن در هند پیرو دارد . ۲۰۲، ۲۱۷ ح

زرین کوب (دکتر عبدالحسین) - فاضل  
معاصر ۳۴ ح، ۳۵ ح، ۲۱۴ ح، ۲۶۲ ح

زلزل رازی - منصور ملقب بزلزل  
از موسیقی دانان مشهور و شاگرد و  
همعصر ابراهیم موصلی موسیقی دان  
معروفست و خواهرش نیز زن ابراهیم  
موصلی بوده و خود شهره بنواختن عود  
چنانکه «اطرب من عود زلزل» در حق  
وی گفته شده . است این مرد در ایام  
هارون و مهدی و هادی شهرت یافت و از  
آثار ساختمانی او برکه آبیست که در  
بغداد ایجاد و وقف مسلمین کرده است ،  
نقطویه درباره آن گوید:

لوان زهیراً و امرؤ القیس ابصرا  
"ملاحه ما تحویه برکه زلزل  
لما وصفا سلمی و لام جندب

والا کثرا ذکر الدخول فحومل  
گویند رشید بر زلزل خشم گرفت و  
سالی چند بزندانش افکند. ابراهیم درباره  
حبس وی شعری جانشوز سروده است



(نگاه کنید بمعجم البلدان . ج ۵ ص ۵۹۲ و  
ج ۴ ص ۱۲۳ و ۲۵۲ و شفاء الغلیل ص  
۱۱۷ و اغانی ج ۵ ص ۲۲) ۱۳۳، ۳۴

زواره - برادر رستم پهلوان داستانی.  
۱۴ ح

زهره - ظاهراً مراد حضرت فاطمه  
علیها السلام دختر پیغمبر اکرم است. ۱۰۹

زُهر بن ابی سلمی - زهیر بن ابی سلمی  
ربیعۃ بن رباح المزنی ، سومین دانشمند  
و حکیم شاعران جاهلیت. در غطفان  
بزرگ شد و نزد پدر و خالش بشاشه بن  
نذیر تعام کرد و بمدح حرم بن سنان  
ذبیانی پرداخت . خواهر وی سلمی و  
خنساء و پدر وی ابی سلمی و خال وی  
بشاشه و دوشسرش کعب و بجیر همگی  
شعر میسروده اند، حسن ایجاز و راست -  
گویی در مدح و حذف حشو کلام و اجتناب  
از تعقید لفظی و معنوی و بسیاری حکم  
و امثال در اشعار زهیر باعث شده است که  
برخی ویرا بر نابغه و امرؤ القیس برتری  
داده اند . فوت زهیر در سال ۱۳ پیش  
از هجرت اتفاق افتاد و بقولی بسال

۹ هجری . ۱۳۳، ۱۱۳، ۷۳، ۶۰

زینبی - زینبی علوی از شعرای دربار  
سلطان محمود و مسعود غزنوی و نزدیک دو  
محترم بوده و از ایشان صله های گران  
ستده است چنانکه سلطان محمود شبی  
هزار هزار درم و یک پیل بدو بخشید و بار  
دیگر پنجاه هزار درم با پیلی بخانه او  
فرستاد. وی مسلم است که سلطنت مسعود  
(۴۲۱ - ۴۳۲) را دریافته است، اما از  
تاریخ در گذشت وی آگهی نداریم. ۲۵۱

### س

سالار حبش - مراد نجاشی فرمانروای  
حبشه است که حربه پی به پیغمبر اکرم  
هدیه کرد و مسلمین را در هجرت اولی  
بحبشه یاری نمود . ۲۵۵، ۹۴

سالار خانیان - نگاه کنید به بوری  
تکین ۳۳ ، ۲۴۴

سالار سپاهان - نگاه کنید به علاء الدوله .  
۲۵۷ ، ۹۷



سپه‌اشی تکین - حاجب بزرگ سلطان  
مسعود غزنوی . این مرد در جنگی که  
بسال ۴۲۹ با ترک‌کان سلجوقی کرد و ظاهراً  
نیز با این طایفه دست داشت اموال خود  
برگرفت و برقت و باعث شکست سپاهیان  
مسعود و بالنتیجه انقراض سلطنت غزنویان  
در ایران گردید و رجوع به حاجب بزرگ  
شود. ۲۶۹

سپاهدار خراسان - نگاه کنید به  
نصر بن ناصرالدین سبکتکین. ۲۱۰

سپندیار - به اسفندیار رجوع شود.  
۳۲

سپهری بخارایی - از شاعران دوره  
سامانیست و او را معاصر رودکی دانسته‌اند.  
۲۵۰

سپهسالار - نگاه کنید به نصر بن  
ناصرالدین. ۲۰۶ ح

ستی زرین - یاستی زرین کمر، «مطار به  
و زنی بوده است سخت بسلطان مسعود  
نزدیک، چنانکه چون حاجبه‌یی شده

بود و پیغام‌های سلطان را برایشان می‌برد»  
(بتاریخ بی‌هقی مراجعه شود). ۱۳۳

سروری - محمد قاسم بن حاج محمد  
کاشانی متخلص به سروری مؤلف فرهنگ  
گرا نقد و فارسی مجمع الفرس ۱۰۴، ۲۳۶  
سعد - نگاه کنید بصفحه ۲۶۶ تعلیقات.

سعد - سعد بن عبید بن نعمان بن قیس  
ابن عمرو بن زید انصاری از جمع کنندگان  
قرآن در عهد پیغمبر اکرم. وی روز قادیسیه  
(۱۵ هجری) بسن ۶۴ سالگی کشته شده  
است. ۲۶۶

سعد بن عباده - ابو ثابت سعد بن عباده  
ابن دلیم بن حارثه الخزرجی از مردم مدینه  
بزرگ خزرج و صحابی و یکی از اشراف  
جاهلیت و اسلام است. وی بسال ۱۵ هجری  
در حوران کشته شد و چنین شهرت یافت  
که جنیان او را کشتند و بدین شعر حجت  
آوردند از قول جنیان:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

ورمیناه به همین فلم نخطی فؤاده ۲۶۶



صحابی مشهور. اصل وی از مجوسان اصفهان

است و از اصفهان بشام و موصل و نصیبین و عموره برفت و کتب فرس و روم و یهود بخواند و سپس آهنگ دیار عرب کرد و پس از مدتی از ظهور اسلام آگاهی یافت و آهنگ خدمت پیغمبر کرد و در خدمت آن حضرت روز گذارد. حفر خندق گردید و مدینه در جنگ احزاب بتدبیر اوست. مردی نیرومند و درست رای و عالم بقوانین و شرایع بوده است. و هم از یاران و دوستداران پیغمبر اکرم و اهل بیت او و پیغمبر اکرم در جلال قدر او گفته است: «سلمان منا اهل البیت» سلمان در زمان عمر حکومت مداین داشته و علی المشهور در ۳۱ (یا ۳۶) هجری وفات یافته است. ۲۳۷

سلمی - ظاهراً شخص معینی نیست

بلکه از عرایس شعری عربست. با این حال سلمی خواهر زهیر را نباید از یاد برد. ۱۳۲ ح

سلیمان - سلیمان ابن داود پیغمبر و

پادشاه با دستگاه یهود. وی از سال ۹۷۱

تا ۹۳۱ قبل از میلاد سلطنت داشته است.

ویرادر کتب ادب و تاریخ قدیم باجم یکی

سعدی - ابو عبدالله مشرف بن مصلح

السعدی الفارسی، شاعر بلند مقام و عالی قدر و شیرین سخن قرن هفتم و از مفاخر بزرگ عالم ادب و صاحب کتاب مشهور گلستان و بوستان و دیوان قصاید و غزلیات مشهور متوفی. بسال ۶۹۱ هجری. ۳۶ ح

سعید - بصفحة ۲۶۶ تعلیقات نگاه کنید.

سعید بن عاص - ابن سعید بن العاصی بن امیه الاموی القرشی صحابی. وی در حجاز تربیت عمر بن خطاب بر آمد و عثمان با وجود جوانی او را حکومت کوفه داد و پس از قتل عثمان بمعاویه پیوست.

اوفاتح طبرستان است و مردی خوش خط و فصیح لسان و نیز یکی از نویسندگان مصحف زمان عثمان بوده است (وفات ۵۹ هجری). ۲۶۶

سعید دارمی (تمیم) - شاعری ظریف

طبع و از اهل مکه بوده است و در ایام

عمر بن عبدالعزیز میزیسته، اخبارش

دراغانی (ج ۳ ص ۱۷۸) هست. ۲۶۶

سلمان - ابو عبدالله سلمان فارسی



|                                        |                                         |
|----------------------------------------|-----------------------------------------|
| دانشته اند . ۶۱، ۶۱ ح، ۱۶۷، ۲۵۲ (۱)    | سید حسن ترمذی . ۲۳۱ ح                   |
| سمعانی - عبدالکریم بن محمد             | سید الشعراء لبیبی - رجوع به لبیبی       |
| سمعانی مؤلف کتاب نفیس «الانساب» ۲۶۱    | شود . ۲۳۱                               |
| سنائی - ابوالمجد مجدود بن آدم          |                                         |
| غزنوی . شاعر بزرگ قرن ششم و صاحب       | سیده خاتون - زن فخر الدوله              |
| کتاب حذیقه الحقیقه و سیرالعباد و طریق  | دیلمی و خواهرزاده کاکیه پدر علاء الدوله |
| التحقیق و دیوان شعر . وفات ۵۴۵         | کاکیه، زنی باتدبیر و کفایت بوده است     |
| هجری . ۲۴۸، ۲۳۸، ۲۳۵                   | و پس از مرگ شوهر بسبب خردسالی فرزند     |
|                                        | مجدالدوله رستم روزگاری عهده دار         |
| سیبویه - ابو بشر عمرو بن عثمان         | اداره امور کشور بود . قبر او در جنوب    |
| ابن قنبر ملقب ب سیبویه نحوی مشهور از   | تهران بنام « سید ملک خاتون » هنوز       |
| اهل بیضا ی فارس است . سیبویه استاد     | باقیست . ۲۵۷                            |
| قواعد زبان عرب بویژه علم نحو و از فحول |                                         |
| مقدمین و پیشقدمان این علم بشمارست      | سیف الدوله - ( امیر ) ابوالحسن          |
| و «الکتاب» او شهرتی بسزا دارد . وفاتش  | علی بن عبدالله حمدانی (۲) (۳۵۶-۳۰۳) .   |
| در شیراز (و بقولی در بیضا) بسال ۱۶۱ یا | از ملوک حمدان و ممدوح متنبی شاعر        |
| ۱۸۰ یا ۱۸۸ و بقول ابن جوزی ۱۹۴ بوده    | است . ۲۶۱                               |
| ولی سال ۱۸۰ هجری بنا به تحقیق برخی     | سیف ذویزن - بکلمه ذویزن                 |
| از ادبا گویا اصح اقوال باشد . ۱۱۳      | مراجعه شود . ۷۳                         |
| سید ام القری - مراد ظاهر ابوطالب       | سیف بن محمد بن یعقوب الهروی -           |
| است عم پیغمبر اکرم . ۱۴۱، ۱۴۱ ح        | مؤلف تاریخ هرات . ۲۳۷                   |

(۱) در این صفحه بخلط کلمه سلیمان سلمان چاپ شده است اصلاح فرمائید . (۲) در این صفحه بخلط احمد چاپ شده است اصلاح فرمائید .



ش

شاپور - شاپور ذوالاكتاف پادشاه  
بلند مقام ساسانی که قریب هفتاد سال  
(چند ماه پیش از تولد) یعنی از ۳۰۹ تا  
۳۷۹ میلادی پادشاهی کرده است .

در کودکی شاپور عربها بنحاک ایران تاختند  
وی پس از رسیدن بشانزده سالگی لشکری  
گرد آورد و اعراب را سرکوبی کرد، سپس  
فرمان داد تا کتف اسیران را سوراخ کردند  
و طماب از آن گذرانند، بدینجهت او را  
ذوالاكتاف (= هویه سنبا) خواندند ،  
برخی گویند چون شانه های فراخ داشته  
است ، این نام را بدو داده اند . ۳۹ ، ۳۹ ح

شار - لقب عمومی امراء غور و  
غرجستان . ۳۲ ح ، ۱۰۴ ح

شاکر - شاکر بخارایی از شاعران  
پیش از عهد منوچهری است و دوبیت از  
اشعارش در کتاب المعجم (ص ۱۸۹) چاپ

تهران) آمده است (۱).

۲۵۰

شاه کبود جامه . ۲۵۳

شرف الدین هارون بن شمس الدین  
صاحب دیوان جوینی از افاضل عصر خود است .  
وی رابعه خاتون دختر ولیعهد ابوالعباس  
احمد بن المستعصم (۲) آخرین خلیفه  
عباسی را بزنی کرده است . این وزیرزاده  
در جمادی الاخره سال ۶۸۵ بفرمان  
ارغون بن ابا قاکشته شده است . رجوع  
بمقدمه جهانگشای جوینی جلد اول  
۲۶۷ شود .

شروانشاه . ۲۳۳

شمس قیس رازی - شمس الدین  
محمد بن قیس رازی صاحب کتاب «المعجم  
فی معاییر اشعار العجم» . از جزئیات  
زندگی این مرد اطلاع مبسوط و دقیقی  
بدست نیست و خلاصه آنچه استاد علامه  
مرحوم قزوینی در مقدمه کتاب المعجم  
نگاشته و از دیباچه کتابش استنباط کرده اند

۱- و گویا در دیوان سنائی نیز (از افادات علامه مرحوم قزوینی) .

۲- در صفحه ۲۶۷ کتاب حاضر بنقل از کتاب تجارب السلف دختر خود مستعصم نوشته ایم .



اینست که ولف مدت طویلی در ماوراءالنهر  
و خراسان و خوارزم مقیم بوده و در ۶۱۴  
همراه سلطان محمد خوارزمشاه بعراق  
آمده و در ۶۱۷ در عداد همراهان این  
پادشاه بر اثر حمله لشکر مغول از شهری  
بشهر دیگر میگریخته و سپس در ۶۲۳  
از عراق بفارس مهاجرت نموده و بخدمت  
اتابک سعد بن زنگی بن مسعود رسیده و  
از اصحاب وندمای خاص او شده و پس  
از وفات او (۶۲۳) در سلك وندمای پسرش  
ابوبکر در آمده است. ح ۵، ح ۵۶،  
ح ۱۰۸، ح ۲۱۵، ح ۲۳۰

شهبان شاه - نگاه کنید بنوروزنامه  
(ص ۵۵ تا ۷۰ چاپ آقای مینوی). ۲۶۷

شهر آگیم - شهر آگیم پسر سورسیل  
امیر استرآباد و سپهسالار دوی باکلیجار  
در جنگ ناتل. وی در این کارزار بزخم  
گرز سلطان مسعود غزنوی از پای در آمده  
و اسیر شده است. ۲۵۷

شهید بلخی - ابوالحسن شهید بن

حسین بلخی جهودانکی از بزرگان حکما  
و متکلمین قرن سوم و چهارم هجریست و  
بیشتر روزگارش بمطالعه و کسب فضایل  
بسر آمده است. شهید در دوزبان عربی و  
فارسی استاد بوده و بهر دو زبان شعر  
میسروده است. استادی شهید از همان آغاز  
قبول عام یافته بود و شاعران دیگر ببلندی  
مقام وی اشارت کرده اند. سال وفات  
ویرا ۳۲۵ هجری نوشته اند و رودکی  
شاعر او را مرثیه گفته است. ۱۱۰،  
۲۵۰، ۱۴۰

شیخ العمید (ابوالقاسم کثیر) -  
نگاه کنید به ابوالقاسم کثیر. ۳۴

شیخ العمید (ابوسهل زوزنی) - نگاه  
کنید به ابوسهل زوزنی. ۱۲۹، ۱۴۳،  
۱۴۳، ح ۱۴۳، ۱۴۵، ۲۶۷

شیر بامیان - شیر لقب عمومی حکمرانان  
بامیان. و بامیان ناحیتی است میان بلخ  
و هرات. ۱۰۴ ح



ص

صاحب عباد - کافی الکفاة اسمعيل  
ابن عباد. اصلش از طالقان اصفهان و تولدش  
بسال (۳۲۶) هجری است. صاحب ابتدا  
بخدمت ابن عمید پیوست و از محضر  
او بهره‌مند شد و بکاتبی مؤید الدوله  
اشتغال ورزید. چون ابن عمید در گذشت  
صاحب زمینه ترقی کار خود را فراهم دید  
از این‌روی ابوالفتح پسر ابن عمید را از  
وزارت انداخت و خود بوزارت رسید و تا  
سال ۴۸۵ که فوت کرد در همین مقام باقی  
بود. وی نخستین وزیر است که لقب  
صاحب داشته است و علت انتخاب این  
لقب را از مصاحبت وی با ابن عمید دانسته  
اند. صاحب از نویسندگان بزرگ و  
زبردست و از دانشمندان نامی ایرانست  
و بزبان عربی نیز شعر میسروده، و محضرش  
مجمع‌الرباب فضل و شعر و ادب بوده است.  
۲۴۱، ۹۳، ۱۸

صانع بلخی - از شاعران است که فقط  
در تاریخ سیستان ذکر از او رفته  
است و چون بشرحی که در آن تاریخ آمده  
ضمن رباعیات خود قصه ماکان و ابوجعفر

رایاد کرده و رباعی مذکور که بدین قسمت  
اشارتی دارد پس از مرگ ابوجعفر (سال  
۳۵۲) سروده شده، از اینجهت وی  
از شعرای اواخر قرن چهارم بوده است.  
۲۵.

صبور پارسی - شناخته نشد. ۷۳

صدیقی (دکتر غلامحسین) - دانشمند  
ایرانی معاصر و استاد دانشگاه تهران. ۲۴۰

صریع الغوانی - ابو الولید مسلم بن  
ولید الانصاری معروف بصریع الغوانی  
شاعری مشهور و نیکو سخن بود.  
وی در آغاز نزد یزید بن مزید قائد  
رشید خلیفه رفت و سپس برشید پیوست  
و برامکه رادمح گفت. چون ذوالریاستین  
فضل بن سهل روی کار آمد ویرا بخود  
نزدیک ساخت و ولایت گرگان داد و  
ضیاعی در اصفهان. چون فضل در گذشت  
مالزم خانه گشت و کسی رادمح را نگفت  
و بسال ۲۰۸ بگرگان در گذشت. صریع  
الغوانی نخستین کسی است که کلام بدوین  
را بحضرتین آمیخته و معانی بدیع در لباس  
الفاظ ظریف بدید آورده است.



صریع در کوفه منشأ و مولد داشت  
و در ملازمت بشار برد بسر میبرد، بدینجهت  
اورانیز مانند بشار از لجاظ دین متهم ساختند  
که متمایل بکیش زرتشتی است. ۱۱۹،  
۱۸۵، ۱۸۵ ح

صفار مرغزی - از شاعرانیست که در  
تذکره ها نام او نیست و تنها در فرهنگها  
اشعار او را بشاهد لغات آورده اند چون در  
فرهنگ اسدی نیز نام او آمده است  
پیدا است که از شعرای قرن چهارم و پنجم  
است. ۲۵۰

ض

ضحاک - رجوع به بیوراسب شود.

۲۶۴

ط

طاهر - خواجه طاهر دبیر، نخست  
صاحب برید و از خاصان مسعود غزنوی  
بوده است. چون مسعود بشاهی نشست  
این شخص نامزد صاحب دیوانی عراق شد  
و روز پنجشنبه هشتم ربیع الاخره ۴۲۳

به ری رفت، ولی چون از مهمات کشوری  
دل فارغ کرده بود و بخوشگذرانی روی  
نهاد، مسعود او را معزول کرد و ابوسهل  
حمدوی را بجای او منصوب ساخت،  
« بک خدایی ری که عمید عراق باشد  
(پایان جمادی الاخره ۴۲۴) و روز یکشنبه  
۱۴ صفر (۴۲۶) طاهر دبیر را از ری بیاوردند  
و بهندوستانش بردند و بقلعت « گبری » باز  
داشتند. یکسال بماند و سپس از حبس  
رها شد ولی چون از دیده سلطان افتاده  
بود دیگر شغل بدو داده نشد و در عطلت  
در گذشت. (تاریخ بیهقی) ۲۳، ۲۴، ۱۲۲،  
۲۴۳

طاهر بن الفضل (۱) ابن محمد بن محتاج  
چغانی (امیر ابوالمظفر) - از امرای چغانیان  
متوفی بسال ۳۷۷ هجری. ۲۶۲

طرفة بن عید - ابو عمرو طرفة بن عید  
ابن سقیان بکری و ائلی خواهرزاده جریر  
ابن عبدالمسیح معروف به متلمس و  
از شعرای طبقه اول جاهلی و صاحب معلقه  
است. طرفة در بادیة بحرین متولد



شد و بخدمت عمرو بن هند رسید و از  
ندمای وی گشت، سرانجام نیز بفرمان  
این امیر توسط مکعبر عامل بحرین کشته  
شد. (۸۰ یا ۶۰ پیش از هجرت). قتل طرفه در  
جوانی اتفاق افتاده و شعر مشهورش همان  
معلقة اوست. ۷۴، ۲۴۹

طرفه - برادر بنی عامر بن ربیع. (بصفحه  
۲۴۹ نگاه کنید).

طرفه - طرفه بن الاماة بن نضلة الفلتان  
ابن المنذر بن سلمی بن جندل بن نهشل بن  
دارم (بصفحه ۲۴۹ نگاه کنید)

طرفه - طرفه بن الجذمی، یکی از بنی  
جذیمة بن رواحة بن قطیفة بن عبس بن  
بغیض و شاعری سوارکار بوده است.  
(بصفحه ۲۴۹ نگاه کنید).

طلحه - طلحه بن عبیدالله بن عثمان  
التمیمی القرشی المدنی. معروف به طلحة  
الجود. صحابی مشهور و یکی از عشرة  
مبشرة و یکی از شش تن اصحاب شوری

و یکی از هشت تن سابقین در اسلام است  
و از یاران علی (ع) که بعدها از در مخالفت  
با آنحضرت در آمد و در جنگ جمل با  
عایشه وزیر همدست شد و در همان جنگ  
نیز بقتل رسید. ۱۴۱، ۲۶۶

طلحة بن عبدالله بن خلف الخزاعی  
(طلحة لطلحات) بخشنده ترین مردم  
بصره در عهد خویش و والی سیستان از  
جانب زیاد بن مسلمة. ۲۶۴

طهوی (۱) - مراد یا ابوالغول الطهوی  
شاعر اسلامی است (حماسه ج ۱ ص ۱۴)  
یا شمس بن الاسود الطهوی (حماسه ج ۲  
ص ۳۶) و یا ذوالخرق الطهوی، دینار بن هلال  
که با قرطیا بن قرط الطهوی یکتن پنداشته  
میشود (لغت نامه دهخدا). ۱۲۷ ح

طیان مرعزی - از شعرای معروف  
قرن چهارمست، این شخص را با طیان  
کرمانی (همی) که در قرن ششم میزیسته  
است، نباید اشتباه کرد. اشعار این طیان  
بشاهد لغات در فرهنگ اندی آمده است



و چون هجوهای ركيك می سروده از  
اینجهت او را «ژاژخای» لقب داده اند.  
۲۵۰

ظ

ظالم بن وهب - بقولی پدر ماریه  
صاحب گوشواره گرانبهایست که شرح  
آن در تعلیقات (ص ۲۵۵) داده شد. ۲۵۵

ع

عارف - ابوالقاسم عارف قزوینی  
شاعر خوش قریحه و زبردست قرن اخیر  
که تصنیفهای دلنشین و مؤثر و مهیجش  
بمقتضای وقایع عصر در افکار عامه باندازه  
قدرت يك سپاه مؤثر بود. تولدشاعر حدود  
سال ۳۰۰ هجری قمری در قزوین و وفاتش در  
بهمن ماه ۱۳۵۲ در همدان بوده است. ۱۴۳

عباس بن عبدالمطلب - عم پیغمبر  
اکرم از بزرگان قریش در جاهلیت و اسلام  
و جد خلفاء عباسی است (وفات ۳۲ هجری).  
۲۶۶، ۱۴۱

عبدالجبار - فرزند خواجه احمد  
عبدالصمد که در رجب سال ۴۲۶ در واقعه  
خوارزم کشته شد. ۲۵۷

عبدالله عجلان - اباعمره عبدالله بن  
عبدالاجب بن عامر بن کعب النهدی شاعری  
مفلق و سخنگوی تیز زبان و مردی ادیب  
و نازك طبع بود و عشق بازی وی با هند  
مشهور است. گویند عبدالله معشوق خویش را  
بزنی کرد ولی سالی چند بر نیامد که ویرا  
مجبور ساختند تا همسر خود را رها کند  
و عبدالله درین اندوه سالی چند پیش از  
عام الفیل هلاک شد. ۲۴۹

عبدالمالك بن مروان - (۵۵-۶۸ هجری)  
پنجمین خلیفه اموی است. ۳۵۵

عبدالله بن مقفع - نام او بفارسی روزبه  
است پیش از مسلمانان، و کنیت او ابو عمرو  
و سپس ابو محمد و مقفع پدر او پسر مبارک  
و اصل او از جور فارس. وی نخست  
کاتب داود بن عمر بن هبیره و سپس کاتب  
عیسی بن علی بود عم سفاح عباسی.



نیز از نقله فارسی است بعربی . اوراست  
کتاب التاج در سیرت نوشروان و خدای نامه  
و آیین نامه و کلیله و دمنه و مزدک و ادب-  
الکبیر و ادب الصغیر و کتاب الیتیمه . قتل  
وی بسال ۱۴۲ یا ۱۴۳ بفرمان منصور خلیفه  
و بدست سفیان والی بصره بوده است .

۱۱۳ ح

عتاب بن ورقاء شیبانی - بنا بگفته  
ابن فندق صاحب تاریخ بیهق از اولاد عمرو  
ابن کثوم شاعر عرب بوده و بنا بنوشته ابن  
اسفندیار در تاریخ طبرستان (ص ۲۲۱ ج ۱):  
«طاهر بن عبدالله بن طاهر بطبرستان بود  
سنة ست و عشرين و مائتين (۲۲۶) و یک سال  
و سه ماه پادشاهی او را بود.... و عتاب بن  
ورقاء الشیبانی باطاهر بن عبدالله بطبرستان  
می بود و این قصیده گفت ، شعر:

إذا ما الجبال اتت بالبنات

و انوارها الحسنات العجب... الخ

۱۳۱

عذرا - معشوقه و امق .

عروه - عروقه بن حزام بن مهاجر ، از  
بنی عذره است ، در کودکی پدرش در گذشت

عروه دختر عم خود عفرا را دوست داشت  
و در صحبت وی بزرگ شد و سرانجام  
او را خواستگاری کرد ، ولی مادر عفرا  
از عروه مالی بسیار خواست و عروه ناچار  
نزد عم دیگر خود که در یمن بود رفت و  
مراجعت کرد ، ولی در این فاصله عفرا  
را بمردی اموی شامی دادند ، عروه چون  
از مسافرت بازگشت ، بدین زن و شوهر  
پیوست ، شوهر عفرا مقدم او را گرامی  
داشت ، ولی عروه چند روزی بیش نزد  
آنان درنگ نکرد و چون آندو را ترك  
گفت ، پس از اندك مدتی در گذشت  
ویرا در وادی القری (نزدیک مدینه) دفن  
کردند (۳۰ هجری) ۷۴ ح، ۱۳۲، ۲۴۹

عزرائیل - ۱۲۳

عزه - نام معشوقه کثیر دختر جمیل بن  
حفص بن ایاس بن عبدالعزی است . از زنان  
مشهور و شیرین سخن و ادیب بود و  
عبدالملك بن مروان ویرا در حرم خویش  
در آورده بود تا از وی تعلیم ادب کنند. عزه  
بروزگار عبدالعزیز بن مروان در مصر  
در گذشت (۸۵ هجری) - ۷۴، ۱۱۲، ۲۴۹



عسجدی - ابو نظر عبدالعزیز بن منصور معروف بعسجدی، از اهل مرو و از مشاهیر شعرای عهد محمودی بشمار است و گذشتگان باستانی وی گواهی داده و نامش را هنگام ذکر سخن سرایان دوره محمودی با عنصری مقرون کرده‌اند. بیشتر اشعار عسجدی از میان رفته و جز مقداری متفرق در تذکره‌ها و سفینه‌ها و کتب لغت چیزی برجای نمانده است. وفاتش مسلماً پس از سال ۴۱۶ و بقول هدایت در ۴۲۲ است. ۸۲ ح، ۱۷۸

عظاملك - علاءالدین عظاملك جوینی از بزرگ‌زادگان جوین است و خاندان او شغل صاحب‌دیوانی داشته‌اند و خود وی از جانب هلاکو و اباقاخان چندین سال بر عراق عرب حکومت می‌کرد، تاریخ جهانگشای که مشتمل است بر قسمتی از تاریخ مغول و خوارزمشاهیان و اسمعیلیه الموت تا سال ۶۵۵، ریخته قلم اوست، وفاتش در ۶۸۱ بوده است. و نیز رجوع به جوینی شود. ۲۶۷

عفراء - دختر هصر، معشوقه و دختر عموی عروقه بن حزام است. ۷۴، ۷۴ ح، ۱۳۲، ۲۴۹

علاءالدوله - ابو جعفر محمد بن دشم‌نزیار معروف بابن کاکویه پسر خال سیده خاتون زن فخرالدوله و مادر مجدالدوله دیلمی است که پس از مرگ فخرالدوله (۳۸۷ هجری) بدستیاری همین زن به حکومت اصفهان رسید و در سال ۴۱۴ بر سماءالدوله پسر شمس‌الدوله دیلمی دست یافت و پس از فتح همدان، دیفور و شاپور خواست (= خرم آباد) را نیز گرفت. چون محمود غزنوی به‌ری آمد و مجدالدوله را برانداخت (۴۲۰) علاءالدوله پیشدستی کرد و در اصفهان بنام او خطبه خواند تا این سلطان آهنگ متصرفات او نکند. چون محمود باز گشت مسعود به اصفهان تاخت و علاءالدوله را متواری ساخت، ولی مردم پس از مراجعت وی شورش کردند و نماینده‌اش را کشتند. مسعود بار دیگر ازری با اصفهان آمد و پنجه‌زار نفر را کشت و علاءالدوله را متواری ساخت. پس از رفتن مسعود بخراسان میان علاءالدوله



وتاش و علی بن عمران در سالهای ۴۲۳ و ۴۲۴ جنگ شد و در نخستین جنگ بود که علاءالدوله زخم برداشت و یکی از قلاع پانزده فرسنگی همدان بنام فرودجان گریخت. چون بوسهل حمدوی به ری آمد (۴۲۴) ابتدا علاءالدوله با وی صلح کرد ولی بعد بعزت استنکاف از پرداخت خراج سالیانه، میانشان آتش جنگ زبانه کشید و علاءالدوله شکسته و فراری شد و بیلا در بزرگ پناه ابو کالیجار گریخت. علاءالدوله در ۴۲۷ نیز با بوسهل حمدوی نبرد کرد لیکن باز شکست خورد و بطارم گریخت. این مرد بار دیگر ری را گرفت و سرانجام در ۴۳۳ در گذشت.

۲۵۸، ۲۵۷، ح ۲۴۳، ۲۴۳

علی - ابوتراب علی بن ایطالب (ع) پسر عم پیغمبر اکرم و نخستین امام شیعیان، آن حضرت در رمضان سال چهارم هجری مقتول گردید. ۲۷۰، ۲۶۸، ۲۶۶، ۱۱۴

علی بن ابراهیم - برادر منصور زلز رازیست که در اواخر قرن دوم میزیسته است. ۱۱۹

علی بن عبیدالله صادق - ابوالحسن علی بن عبیدالله صادق، همان علی دایه است که در تاریخ بیهقی و طبقات اکبری شرح حال وی آمده اما آنجا نام پدرش باشتباه عبدالله ذکر شده است، وی از سپاهیان مبرز و از سرداران کاری لشکر محمود غزنوی بود و پس از مرگ این امپرووری کار آمدن محمد با جمعی از خواص محمودی و ایازایماق و غیرهم از غزنین بیرون رفت و در نیشابور بخدمت مسعود رسید و پس از برافتادن غازی حاجب اسفتمکین که مدتی سپهسالاری مسعود را داشت روز دوشنبه غره جمادی الاول سال ۴۲۳ بخسواهی احمد بن حسن میمندی بسپاهسالاری خراسان رسید و درین شغل بود تا مسعود از طغرل سلجوقی در داندانان شکست یافت و بغزنین رفت و در آنجا دستور داد تا سپهسالار را با حاجب بزرگ سبازی و سالار بکتغدی روز چهارشنبه ۱۸ ذی القعدة سال ۴۳۱ در قلعه غزنین گرفتند. ۶۵، ۶۲

علی بن عمران - ابوالحسن علی بن محمد عمرانی از خاندان عمرانی و از اصحاب



انوشیروان پسر فلک المعالی است . هنگامیکه سلطان مسعود برای تصرف تاج و تخت از اصفهان و ری بخراسان و غزنین رفت و علاءالدوله باریگر متصرفات خود را پس گرفت مسعود لشکری از خراسان بدین نواحی فرستاد و لشکر دیگری نیز با این سپاه یار شد که علی بن عمران در آن بود . این هردو لشکر ری را از علاءالدوله باز پس گرفتند . علاءالدوله در گیر و دار معرکه زخم برداشت و گریخت . در سال ۴۲۳ علی بن عمران و تاش فرائی برای دنبال کردن علاءالدوله بهمدان رفتند علاءالدوله بجانب اصفهان رفت و علی بن عمران نیز بتعقیب وی روان شد ولی علاءالدوله فرصتی یافت و بار دیگر بهمدان باز گشت . علی بن عمران ناچار بهمدان باز گردید ولی در راه از علاءالدوله شکست خورد و فرار کرد و پیش تاش آمد و باتفاق یکدیگر باریگر علاءالدوله را متواری ساختند . بعید نیست که کنیه این شخص ابوالحسن باشد ۱۱۸، ۱۱۶

علی بن محمد - ظاهراً مراد علی بن عمران است که ذکرش گذشت . ۳۸، ۳۶

علی تکین - از امرای خانیة ترکستانست برادر طغان خان (بیهقی ص ۹۱ و ۵۲۶ چاپ دکتر فیاض) چون طغان خان در ۴۰۸ مرد و ابو منصور محمد از سالان خان برادر بغراخان (بغراتکین) جای او را گرفت ، علی تکین مدعی او شد و تا آنکه کی پیش از فوت وی (۴۱۵) که غلبه کلی با علی تکین بود ، این زد و خورد ادامه داشت . علی تکین با سلجوقیان نیز همدست بود . محمود غزنوی در ۴۱۶ برای سرکوبی علی تکین بماوراءالنهر رفت و او را مغلوب کرد چون این پادشاه در گذشت سلطان مسعود برای غلبه بر برادرش محمد ، از علی تکین یاری خواست ولی پیش از آنکه جوابی بدرخواست وی برسد کار محمد یکسره شد و علی تکین نیز دیگر چندان اعتنایی بشأن سلطان جدید یعنی مسعود نکرد . در سال ۴۲۳ مسعود ، آلتون تاش خوارزمشاه را برای دفع وی فرستاد ولی این لشکر بیحصول نتیجه باز گشت و آلتون تاش نیز در نبرد زخم برداشت و گذشته شد . علی تکین تا سال ۴۲۵ در حیات بود و با ترکمانان سازش و دوستی داشت . ۲۴۴



علی دایه - نگاه کنید به علی بن عبیدالله  
صادق . ۲۷۰

علی مکی - ترانه سازی بوده است در  
دستگاه بوبکر ربابی و هموست که این دو  
بیت را ساخته است سلطان محمد غزنوی را،  
آنگاه که از جانب مسعود بقلعه مندیش  
برمیشد تا زندانی شود :

ای شاه چه بود اینکه ترا پیش آمد  
دشمنت هم از پیرهن خویش آمد  
از محنتها محنت تو بیش آمد  
از ملک پدر بهر تو مندیش آمد

اما نام او در تاریخ بی‌هقی تصحیف شده  
است چنین: «... و ناصری و بقوی که باما  
بودند و یکی بود (ظ : و مکی بود) از  
ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفتی  
بگریست و پس بدیهه نیکو گفت: ای شاه...»  
(بی‌هقی چاپ دکتر فیاض ص ۷۵). ۱۳۳

علی محمد - به علی بن محمد . و نیز به  
علی بن عمران نگاه کنید . ۲۴۲

عمارة مروزی - ابو منصور عمارة بن

محمد مروزی از شاعران پایان عهد سامانی  
و آغاز کار غزنویانست. وی محمود غزنوی  
را مدح گفته است و همچنین مرثیه‌یی در  
مرگ ابوالبراهیم اسمعیل بن نوح بن منصور  
سامانی ملقب به منتصر دارد و چون این  
امیر در سال ۳۹۵ کشته شده، از این جهت  
مسلم است که عمارة تا این سال حیات داشته  
است. دو حکایت از عمارة یکی در اسرار  
التوحید و دیگری در مجمع الانساب  
شبانکاره‌یی آمده است. ۲۵۰

عمرانی (عمرانیان) - عمرانیان دو  
خانواده باستانی هستند که در ری و سرخس  
اقامت داشته‌اند و از این دو خاندان چند  
تن شناخته می‌شوند: یکی علی بن عمران  
ممدوح منوچهری که ظاهراً ابوالحسن  
کنیه داشته است و دیگری رئیس ابوالحسن  
علی بن محمد عمرانی هم‌نام ممدوح  
منوچهری که انوری ویرا مدح گفته است  
و این عمرانی اخیر یعنی ممدوح انوری در  
سال ۵۴۵ هجری بامر سنجر در یکی از  
دیوهای مرو کشته شده است. خاندان  
عمرانیان موصل نیز که اهل علم و فضل  
بوده‌اند شهرتی دارند. بکتاب انساب



سمعانی ذیل کلمهٔ عمرانی و دمیة القصر  
باخرزی و مآخذ دیگر رجوع کنید.

۱۲۰، ۱۱۸

عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن الحکم  
هشتمین خلیفهٔ اموی (۹۹-۱۰۱ هجری).

۲۵۵

عمر خیام - رجوع به خیام شود - ۲۵۲

عمر و بن عاص - ابو عبدالله عمر و بن  
عاص بن وائل السهمی القرشی از سرداران  
معروف و فاتح مصر در سال ۱۹ و ۲۰  
هجری و از زیرکان و عظماء عرب است.  
و هموست که در جنگ صفین از طرف  
معاویه حکم شد و ابو موسی اشعری را  
فریفت و پس از خلافت یافتن معاویه،  
بحکومت مصر که آرزوی دیرینه اش بود  
رسید و در قاهره بسال (۴۳ هجری) بمرد.  
۲۷۱

عمر و بن کلثوم - ابو عباد عمر و بن  
کلثوم بن عمرو بن مالک بن عتاب از بنی تغلب  
بود. مادرش لیلی دختر مهلهل برادر کلیب  
است. و از شعرای طبقهٔ اول جاهلی و مردی

دلیر و خونریز. عزت نفس و بلندی  
همت او زبانزد مردم بوده است. شعر  
مشهور وی معلقهٔ اوست. عمر و عمری دراز  
یافته و در حدود سال چهارم پیش از هجرت  
در گذشته است. ۲۵۱

عمر - (؟). ۱۲۶

عمر بوالحسنا - (؟). ۱۳۲ ح

عمر و بویحیی - (؟). ۱۳۲

عنصری - ابو القاسم حسن بن احمد  
عنصری از مردم بلخ و تولدش در نیمهٔ  
دوم قرن چهارم هجری است. پدرش پیشهٔ  
بازرگانی داشت و خود او نیز در جوانی  
بدین کار اشتغال میورزید ولی چون اموالش  
بتاراج دزدان رفت، روی بتهصیل ادب  
آورد و بدستیاری امیر نصر برادر سلطان محمود  
عز نوی بخدمت محمود رسید و در دولت  
و دستگاه وی شهرت یافت و پیشرو شعرای  
محمودی گشت. حشمت و دولت عنصری  
مثل و زبانزد مردم بوده است و اشعارش  
بجزالت و استحکام و داشتن نکات فلسفی و  
اتکاء بپراهمین عقلی ممتاز است از اشعار



عنصری جز مقدار کمی برجای نمانده است  
این شاعر پس از محمود بمداحی مسعود  
غزنوی پرداخت و سرانجام در سال ۴۳۲  
درگذشت. داستان وامق و عذرا و خننگ

بت و سرخ بترا نیز منظوم ساخته بود.  
ح ۵، ح ۱۳، ح ۲۳، ح ۷۰، ۷۲، ۱۰۹، ۱۷۸،  
۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶، ح ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۳

عنیزه - نام معشوقه امرؤ القیس .

۵

عوفی - نورالدین محمد بن محمد بن  
یحیی بن داود بن عثمان عوفی بخاری  
حنفی، نویسنده قرن هفتم صاحب کتاب  
معروف لباب الالباب و همچنین کتاب  
جوامع الحکایات راجع الروایات .

۱۸۶، ۲۶۱، ۲۳۷، ۲۳۵

عیسی - عیسی بن مریم پیغمبر مشهور .

۹، ۱۰۰، ۱۳۱، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۶۰

غ

غازی - اسفتگین (آسفتکین) حاجب،

میه سالار لشکر سلطان مسعود . وی در ماه  
ربیع الاول سال ۴۲۲ هجری محبوس و  
بقلعه گردیز باز داشته شد و همانجا بود  
تا سال ۴۲۵ درگذشت . ۲۷۰

غضایری رازی - ابویزد محمد غضایری  
آز شعرای عراق و مداح بهاءالدوله دیلمی  
بوده است. چون صیت شاعر نوازی محمود  
غزنوی جهانگیر شد غضایری قصیدتی  
سرود و بخدمت محمود فرستاد. سلطان  
ظاهراً از نظر سیاستی که برای تصرف ری  
و استمالت قلوب مردم آنجا داشت ویرا دو  
بدره زر داد، غضایری قصیده دیگری  
در شکرگزاری سلطان سرود مشتمل  
بر غث و سمین و این قصیده را عنصری جواب  
گفت و ضمن آن ایراداتی بر غضایری وارد  
کرد، غضایری ضمن قصیده سوم خود  
اعتراضات عنصری را که غالباً وارد و درست  
بود رد کرد. وفات شاعر در ۴۲۶ بوده است  
(رجوع بکتاب گنج با زیافته نگارنده شود).  
۱۰۲، ۲۴۹، ۲۵۹، ۲۵۹ ح

غنوی - طفیل بن عوف بن کعب، از  
بنی غنی، از قیس عیلان، شاعری جاهلیست. او  
راطفیل الخیل گفته اند. معاصر نابغه جمعی



و زهیر بن ابی سلمی است و پس از قتل  
حرم بن سنان در گذشته است (حدود ۱۳  
قبل از هجرت). ۱۲۷ ح

## ف

فاطمه - حضرت فاطمه زهرا (ع)  
دختر پیغمبر اکرم و زوجه علی بن ابیطالب.  
۲۵۵

فاطمه - فاطمه دختر عبدالملک بن  
مروان، زوجه عمر بن عبدالعزیز ۲۵۵

فخرالدوله - ابوالحسن علی فخرالدوله  
(۳۶۶ - ۳۸۷) پسر رکن الدوله حسن بن  
بویه دیلمی (۳۲۰ - ۳۶۶) از ملوک دیلمه  
ری و اصفهان و همدان. ۲۵۷

فخرالدین اسعد گرگانی شاعر لطیف  
طبع قرن پنجم و ناظم داستان ویس و  
رامین است بنام رکن الدوله ابوطالب  
طغرل سلجوقی و عبدالملک کندی که  
بنام عمید ابوالفتح مظفر حکمران اصفهان  
در حدود ۴۴۶ و در همان شهر اصفهان  
پایان برده است. ۲۵۱

فخری - شناخته نشد. ۱۰۸، ۲۶۱

فرامرز - فرامرز پسر علاءالدوله کاکویه.  
علاءالدوله این فرزند را بنوا و گران نزد  
سلطان مسعود غزنوی فرستاده بود و فرامرز  
ملازم دربار وی بوده است ۲۴۳ ح، ۲۵۸

فرخی - ابوالحسن علی بن جولوغ  
فرخی سیستانی شاعر ظریف طبع و خوش  
بیان و سخن پرداز و مقتدر و خوش قریحه  
عهد محمود و مسعود غزنوی و مداح این  
خاندان و خاندان چغانیان (آل محتاج)  
و بزرگان و وزرای دربار غزنین. وی  
سال ۴۲۹ در گذشته است.

۸۸ ح، ۹۶ ح، ۱۳۰ ح، ۲۵۳، ۲۶۵

فردوسی - ابوالقاسم حسن بن اسحق  
شرفشاه فردوسی. وی در ده باز از دیهه‌های  
طابران طوس در ۳۲۹ یا ۳۳۰ بدینا آمد و در  
۳۶۵ یا ۳۷۰ هجری بنظم شاهنامه پرداخت و  
دوره کامل آنرا در سال ۴۰۰ بنام محمود  
غزنوی با انجام رسانید. این کتاب مشتمل  
بر داستانهای پهلوانان و شهریاران ایران



و نماینده آیین بزرگی و مفاخر تاریخی و  
اثر جاویدان زبان فارسیست و تا ابد نام  
این شاعر آزاده و ارجمند را پاینده ساخته،  
فوتش در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ اتفاق افتاده  
است . ۱۴ ح، ۹۱۷ ح، ۲۵۰، ۳۶۸

فرزدق - ابوفراس همام بن غالب بن  
صعصقه تمیمی دارمی . بسال ۱۹ هجری  
متولد و در بصره بزرگ شد و در سال ۱۱۰  
هجری همانجا وفات یافت ، ویرا افخر سه  
شاعر اموی ( جریر ، فرزدق ، اخطل )  
دانسته اند . این سه را بایکدیگر مهاجراتیست .  
۱۷۱ ، ۷۳

فرعون - لقب عمومی پادشاهان  
قدیم مصر بوده است ولی اینجا مراد  
فرعون نیست که - مرنپتاه نام داشته و پسر  
رامسس دوم و معاصر موسی بوده و از سال  
۱۲۹۵ تا ۱۲۲۵ پیش از مسیح سلطنت کرده  
است. ۱۳۳، ۱۹۱

فروزانفر ( بدیع الزمان ) - استاد  
دانشگاه تهران ( دانشور و محقق معاصر )  
۱۲، ح ۱۷، ح ۱۹، ح ۲۰، ح ۲۳، ح ۲۷، ح

ح۳۳، ح۳۶، ح۴۰، ح۴۴، ح۴۶، ح۴۸،  
ح۴۹، ح۵۰، ح۵۲، ح۶۰، ح۷۳، ح۷۴،  
ح۸۳، ح۸۵، ح۹۱، ح۹۳، ح۱۰۳، ح۱۰۸،  
ح۱۰۹، ح۱۱۲، ح۱۱۳، ح۱۱۵، ح۱۱۶،  
ح۱۱۹، ح۱۲۲، ح۱۲۶، ح۱۲۸، ح۱۳۰،  
ح۱۳۱، ح۱۳۳، ح۱۳۷، ح۱۴۰، ح۱۴۶،  
ح۱۵۸، ح۲۴۳، ح۲۴۵، ح۲۵۲، ح۲۶۶،  
ح۲۶۹.

فریدون - فریدون پسر آتین از  
پادشاهان پیشدادی است. هیأت اصلی  
واوستایی نام وی ثرائون Thraētaona  
میباشد. نگاه کنید ایضاً به افریدون.  
۴۴، ۵۲، ۱۶۴

۲۴۱  
 فضل بن محمد حسینی - بصفحه ۲۴۱  
 نگاه کنید - ۱۶، ۱۷، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۳،  
 ۲۴۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷

فضل بن محمد الفضيلي (ابو عاصم) -  
صفحة ٢٤١ مراجعه شود.

فضل بن محمد جرجانی (قاضی ابوبشر)  
بصفحة ۲۴۱ مراجعه شود.



فغفور - لقب عمومی شاهان و امرای  
چین بوده است. فغفور یا بغفور یعنی پسر  
خداست ۱۲، ۳۲، ۴۷، ۹۶، ۹۷

فقیه ثقیف - (بتاریخ طبرستان نگاه کنید).  
۲۶۵

فلك المعالی - امیر فلك المعالی  
منوچهر بن قابوس (۴۰۳-۴۲۳) پنجمین  
امیر آل زیار و داماد سلطان محمود غزنوی  
و ممدوح منوچهری دامغانی است.  
۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۴، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۶

فور - لقب عمومی امراء و پادشاهان هند.  
۱۲۴

فیاض (دکتر علی اکبر) - (دانشمند  
معاصر، مصحح تاریخ بیهقی) ۱۰۳، ۱۹۶،  
۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۰، ح  
۲۶۹، ۲۷۰ ح

## ق

قابوس - شمس المعالی قابوس بن

و شمشگیر زیاری (۳۶۶-۴۰۳) سومین امیر  
از امرای آل زیار و خود مردی ادیب و  
شاعر و سخن‌سنج بوده و خط نیکوی او  
بقول صاحب بن عباد زیبایی پرتاوس را  
بخاطر می‌آورده است. ۲۴۱

قارون - نام توانگری بوده است  
بسیار مال، از مردم بنی اسرائیل، معاصر  
موسی، یعنی در حدود سدهٔ سیزده پیش  
از میلاد میزیسته است. ۵۸، ۲۰۰

قائم - ابو القاسم محمد پسر مهدی  
علوی، وی پس از پدر ریاست یافت  
و مقتدای پیروان بیشمار که این طایفه  
در شمال افریقا داشتند گردید و حکومت  
خلفای فاطمی مصر را که توسط پدرش  
بنیان گذاشته شده بود پایدار کرد، هم  
اوست که با ابویزد جنگهای بسیار کرده  
است. وفات قائم سال ۳۲۲ هجری است.  
۲۵۶

قباد - مراد کیقباد پادشاه کیانی و  
پدر یا نیای کیکاوس است که سلسلهٔ  
داستان کیانی با وی شروع میشود. کلمهٔ



قباد در اوستا بصورت کوات Kavâta  
آمده است . ۹۳

قدر خان - یوسف قدر خان یکی  
از شاهان ترکستانست که معاصر محمود  
و مسعود غزنوی بوده و با محمود معاهده  
و پیوند خویشی داشته است و هموست  
که در سال ۴۱۶ یا ۴۱۵ در سمرقند با  
سلطان محمود دیدار نموده است .  
سلطان مسعود پس از رسیدن پیا دشاهی  
دختر وی شاه خاتون را بزنی گرفت و  
دختری از آن پسر قدر خان یعنی بغراتکین  
را (که بعد ها بغراخان لقب یافت) نیز  
بنام پسر خود مودود کرد ولی این دختر  
پیش از وصلت در گذشت. وفات قدر خان  
پیش از عروسی مسعود با دختر اوست و  
بنا بمندرجات تاریخ بیهقی ظاهر آیکسال  
پس از رسیدن مسعود بشاهی (ص ۲۵۸ تاریخ  
بیهقی چاپ دکتر فیاض) یاد و سال (ص ۸۴)  
پس از آن بوده است یعنی (۴۲۳ یا ۴۲۴  
هجری . ۴۲، ۲۴۴

قزوینی - (محمد بن عبدالوهاب) -  
علامه نحیر و محقق شهر معاصر . متوفی

در شب شنبه ۲۹ رجب ۱۳۶۸ هجری قمری  
برابر ۷ خرداد ۱۳۲۸ هجری شمسی .

۱۳۹، ح، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۲

قس بن ساعدة بن عمرو بن عدی بن مالک  
ایادی - از خطبا و حکمای مشهور عرب  
و از شعرای آن طایفه است و چنانکه  
گفته اند قبل از بعثت همانند او در فضل و  
ادب میان عرب کس نبوده و گفته اند که  
در علم طب و فال زدن و برخی از علوم دست  
داشته و در بلاغت و طلاق لسان بدان حد  
رسیده که باعث آمده است تا در بین این  
قوم مثل «ابلیغ من قس» سایر گشته. او اول  
کسی است که هنگام ایراد خطابه بر بلندی  
بر آمد و بر عصا یا شمشیر تکیه کرد و در  
نگارش لفظ «اما بعد» را که فصل الخطاب  
گویند، و عبارت «از فلان به فلان» را آورد.  
قس بن ساعدة در جاهلیت ایمان بتوحید  
داشت و بمعاد معتقد بود . پیغمبر اکرم  
قبل از بعثت او را در سوق عکاظ دیده  
بود که بر شتری سوار است و ادای خطبه  
میکند و از حسن کلام او تعجب فرموده و ویرا  
ثنا کرده . (وفات حدود ۲۳ قبل از هجرت)

۲۶۶



قصی - زید بن کلاب بن مرة بن کعب بن  
لؤی، بزرگ قریش و رئیس ایشان و جد  
پنجم پیغمبر اکرم. پدرش در کودکی از  
جهان در گذشت و مادرش بمردی از  
بنی عذره شوهر کرد و چون بشام مسافرت  
کرد، زید را با خود ببرد، از این جهت و برا  
قصی خواندند، چه از خانه و قبیله خود  
دور افتاده بود. قصی بزرگ منشی و  
بزرگواری شهرت داشت و برده داری خانه  
کعبه با وی بود و این امر پس از او در  
خاندهانش مورد وثی گشت. ۱۱۴

قطران - قطران تبریزی شاعر شیرین سخن  
و لطیف بیان قرن پنجم هجری و مداح ملوک  
کنجه و خاندان جستانیان ۲۳۲، ۲۶۸

قمری گرگانی - بنا بنوشته عوفی  
در لباب الالباب نامش زیاد بن محمد قمری  
و کنیه اش ابوالقاسم و مداح شمس المعالی  
قابوس بن وشمگیر، امیر زیاری است و چند بیت  
نیز از اشعار وی که در مدح قابوس است در  
کتاب عوفی نقل شده است. ۲۴۹

قیس - نگاه کنید بصفحه ۲۶۴،  
۱۲۶، ۱۲۷ (۱)

قیس - قیس بن ذریح بن سنه بن  
حذافه الکفانی، شاعری از عشاق  
متیمین بود و در عشق لبنی دختر حباب  
کعبیه شهرت یافت. قیس از شعرای  
امویست و مادرش حسین بن علی را شیر  
داده است، شعرش از نظر وصف و تشبیه  
و شوق و سوز و گداز امتیازی دارد،  
وفات قیس حدود سال هفتاد هجری بوده  
است. ۲۶۴

قیس - قیس بن خطیم بن عدی الاوسی  
شاعر اوس و از صنادید آن طائفه. بجاهلیت  
درک اسلام کرد ولی پیش از مسلمان  
شدن در گذشت؛ شاعری نیکو شعر است.  
چون پدرش را مردی از اهل خزرج در  
کودکی وی کشته بود، قیس پس از  
برومند شدن بخونخواهی پدر برخاست  
و بر کشته وی ظفر یافت، اخبارش در اغانی  
والجمهره هست (وفات حدود ۲ ق. هـ.)  
۲۶۴



۱۱، ۱۲، ۳۲، ۹۶، ۹۷، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۱

۱۵۴، ۱۶۳، ۱۹۰

ك

کازیمیرسکی Kazimirski - چاپ  
کننده و مترجم دیوان منوچهری است  
بفرانسه . ۲۵۴، ۲۵۶ ح

د-د

کثیر - ابوصخر کثیر بن عبدالرحمن  
ابن الاسود بن عامر الخزرجی مشهور به  
ابی جمعه معشوق عزه دختر جمیل بن  
حفص کلبی در جمهرة النسب او را به ماء -  
السماء بن حارثة بن ثعلبة مشهور می‌پيوندند  
کثیر از مردم حجاز است اما بیشتر مقیم  
مصر بوده است. نگاه کنید بکتاب تزیین  
الاسواق (ص ۴۷ چاپ مصر) - ۲۴۹

کسائی - ابوالحسن یا ابواسحق  
مجدالدین کسائی از اهل مرو است و  
بقول خودش در چهارشنبه ۲۷ شوال سال  
۳۴۱ هجری متولد شده است ، وی مداح  
دو خاندان سامانی و غزنوی است .  
سبك کسائی لطیفترین و شیرین‌ترین شعر  
ترکستانی و سامانی را نشان می‌دهد .

قیس (مجنون لیلی) - قیس بن ملوح  
ابن مزاحم یا معاذ بن مزاحم عامری شاعر  
عاشق پیشه از متیمین و اهل نجد بود و  
چون در عشق لیلی دختر سعد سرگشته  
و واله بود ، بدینجهت او را مجنون لقب  
دادند، مجنون از کودکی بالیلی قرین بود  
و چون بزرگ شد شیفتگیش از حد  
گذشت ، شعر میسرود و در بیابان بسر  
میبرد و با وحوش انس گرفته بود گاهی  
در شام وزمانی در نجد بود و سرانجام  
کالبد بیجانیش را میان سنگها یافتند  
(حدود ۸۰ قبل از هجرت) . ۲۴۹

قیس - قیس بن عاصم المنقری التمیمی  
از امراء عرب و مردی شجاع و حکیم و  
شاعر بوده و اسلام و جاهلیت هر دو را  
درك کرده و مسلمان نیز شده است .  
اخبارش در انغانی ، خزانه الادب و المستظرف  
هست . قیس در پایان حیات ببصره آمد  
و همانجا نیز وفات یافت ( ۲۰ هجری) .  
۲۶۴

قیصر - لقب عمومی پادشاهان روم  
است . (سزار ، تزار) همین کلمه است .



کسائی تا سال ۳۹۱ زنده بوده است ولی  
از این سال بعد اطلاعی از وی بدست نیست  
۲۵۰

کسری - این کلامه معرب خسروست  
ولی اینجا منظور انوشیروانست . (بکلامه  
نوشیروان رجوع شود) . ۱۸۳، ۱۳۱

کعب - کعب بن زهیر بن ابی سلمی  
مازنی از اهل نجد و در جاهلیت شهرت  
کرد و چون اسلام ظاهر گشت به جو پیغمبر  
اکرم پرداخت ، پیغمبر خون او را مباح  
فرمود کعب از در عذر خواهی در آمد  
و قصیده لامیه مشهور خود را ساخت بدین  
مطلع : بانت سعاد فقلبی الیوم مبتول ...  
حضرت عذر وی پذیرفت و او را ردائی  
هدیه داد . پدر کعب یعنی زهیر و برادرش  
بجیر و دو پسرش عقبه و عوام همه شاعر  
بودند . کعب بسال ۲۶ هجری نمائده است .  
۲۶۷، ۲۶۶، ۱۴۱

کلثوم بن حبیب - شاید از حبیب ، حبیب قتیبه  
حامی فردوسی مراد باشد و فرزندش  
کلثوم (؟) اما تصحیح متن دیوان باین صورت

قطعی نیست . ۱۱۳ ح

کمال الدوله ابوالرضا - فضل الله بن  
محمد صاحب دیوان انشاء و طغراء ملک شاه  
سلجوقی . ۲۳۱

کمال الدین اسمعیل - خلاق المعانی  
مقتول در ۶۳۵ فرزند جمال الدین محمد  
ابن عبدالرزاق اصفهانی است و این پدر و  
پسر از شاعران معروف قرن ششم و هفتم  
هستند . ۲۵۳، ۲۶۳

کمیت - کمیت بن زید بن خنیس اسدی  
کوفی بسال ۶۰ هجری متولد و در کوفه  
بزرگ گشت ، وی اشعر شعرای هاشمی است  
و قصایدی بلند و بلیغ در مدح اولاد علی  
دارد که به اشعریات معروفست . کمیت چون  
به جو یمانیها پرداخته بود بدینجهت خالد بن  
عبدالله قسری والی عراق که خود یمانی  
بود بر وی خشم گرفت و از او نزد هشام  
ابن عبدالملک سعایت کرد و کمیت  
بزرندان افتاد ، ولی اندکی بعد بحیله از  
بزرندان گریخت و بشام رفت و بسال ۱۲۲  
هجری گذشته شد . ۱۲۶، ۷۳



## گی

گشتاسب - کی گشتاسب، از شاهان کیانی، پسر لهراسب و حامی و رواج دهنده دین زرتشت است و پدر اسفندیار پهلوان معروف. نام وی در اوستا بصورت ویشتاسب Vishtâspa آمده است. ۱۱۸

گلشن (دکتر عبدالحمید) - (فاضل و دانشمند معاصر) - ۲۲ ح، ۶۹ ح، ۸۶ ح، ۱۲۷ ح، ۱۳۰ ح، ۱۵۵ ح

گیومرث - مطابق داستانها نخستین پادشاه و مطابق عقاید مزدیسنان و برخی از تواریخ نخستین بشریست که در روی زمین پیدا شده است. گویند چون چهل سال در کوهساران بسر برد نطفه‌یی از وی بزمین چکید و از آن نطفه گیاهی بشکل «ریواس» روید و این گیاه شیه بدو تن آدم بهم پیوسته است و آنرا «مردم گیاه» نیز میگویند. از «مردم گیاه» یا «ریواس» مشیه و مشیانه (= آدم و حوا) پدیدار شد بدینجهت آدم بعقیده زرتشتیان اصل نباتی دارد و حال آنکه سامیان برای وی اصل خاکی

گیا - نام عمومی دیلمیان ولسی اینجا مراد ابو کالیجار است، چنانکه در تعلیقات اشاره کردیم. (بکلمه با کالیجار نگاه کنید). ۲۵۷، ۲۵۶، ۹۷

گیخسرو - از پادشاهان داستانی کیان، پسر سیاوش و نوه کیکاوس از مقدسین دین زرتشت و جزء سوشیانت (= موعودهای دین زرتشت) میباشد. هیأت اوستایی نام وی «خنثوس رونگه» است یعنی نیمکنام و بلند آوازه. ۴۴

کیقباد - پدر یا نیای کیکاوس و مؤسس سلسله کیانی است، نگاه کنید ایضاً به قباد. ۲۰

کیکاوس - از شاهان داستانی است. در افسانه‌های ما این مرد پدر سیاوش و پسر قیقباد است ولی در اوستا کاووس پسر ائپی و نگهو و نوه کیقباد دانسته شده است. هیأت اوستایی نام وی: کوی اوسن Kavi-Ušan یا : اوسدن Usadhan میباشد. ۱۲۸، ۱۲۸ ح



قائلند. کلمه گیومرث یا کیومرث در اصل «گیو مرتن» بوده که از دو جزء گیو (از ریشه گی و جی بمعنی زیستن) و مرتن (از ریشه مرت بمعنی مردن) ترکیب یافته است و معنی آن: زنده میرا (= حی موت) و یا بتعبیر دیگر بشر و آدمی است ۲۱

لامعی - ابوالحسن بن محمد بن اسمعیل اللامعی الجرجانی الدهستانی - از شاعران قرن پنجم هجری یعنی عهد ملکشاه سلجوقی و نظام‌الملک وزیر و معاصر برهانی پدر معزی است.

۲۸ ج، ۹۱ ج، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۴

لیبی - سیدالشعراء لیبی از شاعران بزرگ قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است و مداح امرای چغانیان. وی تا سال ۴۲۹ که سال فوت فرخی شاعر است در قید حیات بوده است. رجوع کنید بکتاب گنج بازیافته نگارنده. ۲۳۱، ۲۳۲

لیبد - لیبد بن ربیع بن مالک، ابو عقیل ربیع عامری از اشراف شاعران جاهلیت است پدرش از قبیله عامر بن صعصعه و مادرش

از قبیله عبس بود. لیبد شعرهای نیکو میسروده، جزالت الفاط و فخامت عبارات و رقت معانی و اشتغال بر حکم، شعر او را ممتاز کرده است. گویند لیبد ۱۴۵ سال زندگانی کرده و بیشتر عمرش در جاهلیت گذشته است. پس از انتشار اسلام این شاعر مسلمان شد و اب از شعر سرایی فرو بست در عهد عمر بکوفه آمد و همانجا بود تا در اوایل عهد معاویه در گذشت. (۴۱ هجری) بیشتر اشعار لیبد در جاهلیت سروده شده است. ۶۰، ۷۳، ۱۱۰، ۲۳۹

لقمان پسر باعورا - بحکمت منسوب است و نامش در قرآن کریم مذکور. برای اطلاع بر احوال وی رجوع به لغت نامه دهخدا شود. ۲۳۷

لوکری - ابوالحسن علی بن محمد غزوانی لوکری مداح ابوالقاسم نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) و برادر او احمد بن منصور و ابوالحسن عیدالله بن احمد عتبی وزیر معروف سامانیان بوده است. ۷۳ ج

لیلی اخیلیه - لیلی دختر عبدالله الاخیلیه، شاعره بی فصیح و تیزهوش و



ومادر ابراهیم، زن پیغمبر اکرم و همان  
کنیز است که مقوقس حاکم مصر او را ضمن  
هدایای دیگری برای پیغمبر اسلام فرستاد.  
این زن در خلافت عمر نماند. او را خواهری  
بوده است بنام سیرین، حسان بن ثابت او را  
بزنی کرده بود. ۲۵۵

ماریه - دختر ظالم بن وهب (یاد دختر  
ارقم . .) صاحب گوشواره گرانمایی که  
شرحش را در تعلیقات (ص ۲۵۵) نگاشتیم.  
۲۵۵، ح ۹۳

مانی - مانی پسر فاتک در دهی نزدیک  
بابل بسال ۲۱۵ یا ۲۱۶ میلادی تولد یافت  
و در سال دوم جلوس شاپور اول ساسانی  
(۲۴۲ میلادی) آغاز تبلیغ کرد، شاپور  
باصرار موبدان ویرا بحضور طلبید ولی  
فریفته بیان او شد و از کشتنش صرف نظر و  
بخارج ایران تبعید کرد. مانی در زمان  
بهرام اول (۲۷۲ - ۲۷۵) پسر شاپور، بنا  
بدعوت پیروان خود بایران برگشت و با  
موبدان بمباحثه پرداخت بالنتیجه بنا  
بدستور شاه و اشارت موبدان پوستش را  
کنندند و باکاه انباشته، بر یکی از دروازه  
های شهر جندی شاپور آویختند و اعراب پس

نیکو سخنست بسبب روابطی که باتوبه بن  
حمیر داشته شهرت پیدا کرد، وی چند بار  
بر حجاج بن یوسف وارد شد و حجاج مقدم  
او را گرامی داشت. در شعر ویرا در ردیف  
خنساء شمرده اند. فوتش در ۷۵ هجری  
است. بلاذری در فتوح البلدان نوشته که  
لیلی اخیلیه از حجاج نامه‌یی برای عامل  
ری گرفت ولی پیش از آنکه بری برسد در  
ساوه مرد و همانجا مدفون شد. (فتوح -  
البلدان ص ۳۰۸ چاپ مصر). ۲۴۹

لیلی - دختر سعد بن ربیعہ مکنی به  
ام مالک معشوقه قیس بن ملوح معروف به  
(مجنون لیلی) است. و از عرایس شعری عرب  
نیز هست.  
۷۴، ۷۴، ح ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۸۳، ۲۴۹، ۲۶۹

لیلی العقیقه - دختر لکیز بن مرة بن  
اسد. از ربیعہ، شاعره یمانی و از اقدم  
شاعران عرب عصر جاهلی و از زنان بسیار  
زیبا و نیکو شعر و ادب دوست بوده است.  
یکی از امراء عجم ویرا اسیر کرد و  
بفارس برد آنگاه براق بن روحان نامزد  
وی نزد او آمد و با وی ازدواج کرد.

ماریه - ماریه قطیبه دختر شمعون



از فتح ایران آن دروازه را که بنام مانی معروف شده بود باب الزنادقه نامیدند، چه پیروان مانی را از ندیق میگفته اند مذهب مانی مخلوطی از عقاید زرتشتی و عیسوی و یهودی و ستاره پرستانست. مانی چون در نقاشی زبردستی داشت، کتابی پراز تصاویر غریب ساخت و آنرا معجزه خود دانست و این کتاب ارژنگ یا ارتنگ نام دارد. از مانی کتبی چون شاپور گان و غیره مانده که در ویرانه های شهر تورفان ترکستان کشف شده است. ۱۳۳، ۱۱۵، ۴۵

ماویه - ماویه دختر غفور از بنات ملوک یمن زن حاتم طایی بوده است. ۹۴

مبارزالدین محمد مظفر بن منصور بن غیاث الدین حاجی (امیر) - (۷۵۶-۷۱۸ هجری) اولین امیر از آل مظفر. ۲۳۲

میرد - ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر ثمالی (نسبت بشماله که قبیله یی از «ازد» است) در سال ۲۱۰ هجری در بصره متولد شد و پس از رشد ببغداد آمد و آنجا اقامت گزید، وی مردی قوی

الحافظه بود و در نحو نیز دست داشت. صاحب الفهرست ۴۴ تألیف در لغت و ادب و نحو و بلاغت بسوی نسبت دهد، ولی مشهورتر از همه کتاب «کامل» اوست. مرد بسال ۲۸۵ هجری در گذشته است ۱۱۳، ۵۸، ۱۸

متنبی - ابوالطیب احمد بن محمد بن حسین الجعفی الکوفی، شاعری حکیم و از مفاخر ادب عرب بسال ۳۰۳ در محله کنده کوفه بدنیا آمد و در کودکی بشام رفت و بتحصیل ادب پرداخت، ویرابدان جهت متنبی گفته اند که در بادیة سماوه ادعای پیغمبری کرد و گروهی بسیار از بنی کلب بروی گ - رد آمدند، ولی لؤلؤ حاکم حمص که نائب اخشید بود او را اسیر و یارانش را پراکنده کرد، متنبی در سال ۳۴۶ هجری بمصر رفت و کافور اخشیدی را مدح گفت و سپس در سال ۳۵۰ از مصر بازگشت و بمداحی سیف الدوله حمدانی پرداخت، متنبی بقصد دیدار عضد الدوله دیلمی بفارس آمد و عضد الدوله و ابن - عمید را مدح گفت، هنگام مراجعت میان واسط و بغداد در محلی موسوم بصافیه کشته



|                                                                                                                           |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
|---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| محمد - به محمد بن نصر نگاه کنید .<br>۲۷۱، ۲۴۲، ۲۱۰، ۲۰۶ .<br>کنید .                                                       | شد (۳۵۴) مقام متنبی در شعر تابجدیست<br>که ائمه ادب و شعر متفقند که پس از وی<br>شاعری بیلاغت و فصاحت او نیامده است ،<br>برخی نیز او را بر ابوتمام برتری داده اند .<br>۹۰، ۱۲۷، ۲۴۵، ۲۶۶، ۲۶۶ ح                                                                                                                                                                                                       |
| محمد بن علی بن عیدالله سپهسالار<br>خراسان - ۲۰۶ ح                                                                         | متی - نام مادر یونس پیغمبر .<br>۱۱۰                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                 |
| محمد بن نصر سپهسالار خراسان از<br>احوال این امیرزاده اطلاعی بدست نیاوردیم<br>نگاه کنید بتعلیقات (ص ۲۷۱) .<br>۶۷، ۱۹۰، ۲۱۴ | مجنون - بکلمه قیس (مجنون لیلی)<br>رجوع شود . ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۷۷ ح ۲۶۴،<br>۲۶۹                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |
| محمد (خواجه) .<br>۸۸، ۸۹                                                                                                  | محمد - پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله<br>ابن عبدالمطلب در مکه از آمنه دختر وهب<br>بدنیا آمد و در کودکی از پدر یتیم ماند<br>جدش عبدالمطلب پابندانی او کرد و<br>چون او در گذشت ابوطالب عم او بکفایت<br>وی برخاست محمد پیغمبر اسلام، شجاع<br>عالی همت ، صادق ، کامل عقل ، فاضل<br>اخلاق و امین برآمد . آن حضرت در<br>چهل سالگی پیغمبری مبعوث شد<br>و در ربیع الاول سال ۱۱ هجری بدرود<br>حیات گفت .<br>۳۲ |
| محمد قصری (ملك) - ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۶۱                                                                                           |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| محمود بن عمر رادویانی - رجوع به<br>۲۳۸ رادویانی شود .                                                                     |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |
| محمود غزنوی - ابوالقاسم یمن -<br>الدوله محمود بن ناصرالدین سبکتکین<br>در سال ۳۸۷ هجری بسلطنت نشست                         |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |



وتا سال ۴۲۱ پادشاهی داشت، وی از  
سلطین مقتدر و جهانگشاست و قسمت  
اعظم هندوستان را فتح کرده است دربار  
محمود مجمع شعرای آن عصر بوده است.  
۳۳، ۴۷، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۲۱۱،  
۲۲۸، ۲۴۴، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۷،  
۲۷۱.

مدرس رضوی - (دانشمند معاصر استاد  
دانشگاه تهران) . ۵ ح، ۲۱۵ ح، ۲۳۸ ح،  
۲۴۸

محمود کیلانی ۲۳۲

مرادی - ابوالحسن محمد بن محمد  
مرادی بخاری از شعرائست که بزبان -  
تازی و پارسی شعر نیکو میساخته است  
و اگر مرثیه‌یی که برودکی منتسب است  
در حق وی باشد، نه از مولوی در حق سنائی،  
معلوم میشود که فوت مرادی پیش از رودکی  
یعنی پیش از ۳۲۹ هجری بوده است.  
مرثیه فوق بدین بیت آغاز میشود،

مرد مرادی ندهمانا نمرود.

مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

و بر روایت دیگر:

گفت یکی خواجه سنائی به مرد  
مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد  
۲۴۹

مرد غدیر خم - امیر المؤمنین علی<sup>ع</sup> -  
۲۷۰

مروانه - ام حکیم - ساقیه ولید ۲۵۴

مری القیس - به امرؤ القیس نگاه کنید.  
۱۹ ح

مریم عمران - نام مادر حضرت  
عیسی . ۹، ۲۷، ۱۰۰، ۱۳۱، ۲۰۱

مستعصم - عبدالله بن مستنصر آخرین  
خلیفه عباسی که بدست هلاکو بقتل رسید  
وی از ۶۴۰ تا ۶۵۶ هجری خلافت کرده  
است . ۲۶۷

مستعین - احمد بن مستعصم دوازدهمین  
خلیفه عباسی است که از سال ۲۴۸ تا  
۲۵۱ هجری خلافت کرده است . ۸۱



و تا سال ۴۳۲ حکومت داشته است .  
وی پس از شکست خوردن از سلجوقیان در  
مرو بغزنین آمد و سپس هنگام عزیمت به  
هندوستان در میان راه اسیر سپاهیان  
خود گشت و در زندان بقتل رسید .  
تولد سلطان مسعود باید در حدود سال  
۳۸۷ یعنی سال فوت سبکتکین باشد زیرا  
بشهادت بیهقی در تاریخ خود (ص ۱۱۱)  
در سال ۴۰۱ که سلطان محمود بغزو  
غور رفته بود، مسعود که ۱۴ سال از عمرش  
میگذشته همراه پدر بوده و در جنگ غوریان  
شجاعتها و دلیریها کرده است .

۱ ح، ۷، ۱۱، ۱۴، ۲۱، ۲۳ ح، ۲۷، ۳۰،  
۴۲، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۷، ۶۱،  
۶۱ ح، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۴۷،  
۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷ ح، ۱۷۴،  
۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۶ ح، ۲۲۸، ۲۳۹،  
۲۴۱، ۲۴۳ ح، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱،  
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹ ح، ۲۶۰،  
۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱

مسعودی مروزی - مسعودی از  
سخنسرایان قرن سوم و چهارم ایران  
بوده و ذکر او یکجا در کتاب غرر اخبار  
ملوک الفرس ثعالبی و یکجا در کتاب البدأ

مسعود رازی - بگفته عوفی از  
شعراي آل سبکتکین است و بنابر تصریح  
تاریخ بیهقی (ص ۵۹۴)، در وقایع سال ۴۳۰  
سلطان مسعود بر او خشم گرفته و بهندوستانش  
فرستاده است . سپس در روز پنجشنبه  
۱۸ جمادی الاولی سال ۴۳۱ که جشن  
نوروز بوده ویرا شفاعت کردند و مسعود  
اورا بخشید و سیصد دینار صله فرمود و  
هزار دینار مشاھرہ همراهی از معاملات  
جیلیم و گفت که همانجا (هند) بپاید بود  
بنابر این تا سال ۴۳۱ این شاعر حیات داشته  
است. (ص ۶۱۱ بیهقی چاپ دکتر فیاض).

۲۴۹

مسعود سعد سلمان - (۴۳۸-۵۱۵)  
شاعر عالی‌مقدار و سخن‌سنج و نکته‌پرداز  
قرن پنجم و ششم هجری، مداح سلاطین  
غزنوی و معاصر عثمان مختاری و معزی  
و راشدی و سنائی .

۳۸ ح، ۲۳۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۶۴، ۲۶۸

مسعود غزنوی - ابوسعید الناصرالدین  
الله مسعود بن محمود غزنوی ممدوح  
منوچهری، وی در سال ۴۲۱ بتخت نشسته



والتاریخ مقدسی آمده است و چون این دو مؤلف در قرن چهارم میزیسته‌اند، بنا بر این زمان مسعودی بر آنان مقدمست. مسعودی شاهنامه‌بی بنظم داشته، شامل تاریخ ایران باستان از کیومرث تا آخر ساسانیان که چند بیت آن در دست است. ۲۵۰

مسیح - بکلمه عیسی رجوع شود. ۲۰۲، ۲۷

مصطفی - بکلمه محمد (ص) و رسول هاشمی رجوع شود. ۹۴، ۱۰۰، ۱۴۱، ۲۵۵

مطیع - مطیع بن ایاس الکنانی از مخضرمین دولت اموی و عباسی است. شاعری ظریف و نادره گوی بود و بزندقه متهمش داشته بودند، مولد و منشأ وی کوفه است. مطیع با حماد عجرد دوستی داشته و مرگش در ۱۶۶ هجری اتفاق افتاده است. ۱۱۳

معاذ جبل - ابو عبدالرحمن معاذ

ابن جبل بن عمرو بن اوس انصاری خزرجی، صحابی جلیل‌القدر، داناترین مردم عصر خود بمسائل حلال و حرام بوده است. در جوانی بدین اسلام گروید و پس از غزوة تبوك، پیغمبر اکرم منصب قضا و ارشاد یمن را بدو داد. معاذ تا رحلت پیغمبر اکرم آنجا بود ولی در خلافت ابوبکر بمدینه بازگشت، در سال ۱۸ هجری بجای ابوعبیده جراح که هنگام فتح شام بمرض طاعون وفات یافته بود انتخاب شده و در همین سفر در ناحیه اردن در گذشت.

۲۱۱

معاویه بن ابی سفیان - صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف. سرسلسله خلفای اموی و اولین خلیفه از شعبه آل سفیان است که از سال ۴۱ تا ۶۰ هجری خلافت کرده است. ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۱

معبد - ابو عباد معبد بن وهب، خنیاگر مشهور عرب در صدر اسلام. اصلش از موالیست. معبد در مدینه بزرگ شد و ابتدا شتر موالی را میچراند و گاهی نیز تجارت میکرد، چو را نبوغش ظاهر شد



بزرگان مدینه بر او اقبال کردند ، معبد  
بشام رفت و بامرای آن نواحی پیوست  
و مقامی بلند یافت. این خنیاگر عمری  
دراز یافت. در پایان حیات آوازش منقطع  
گشت و بسال ۱۲۶ نمائند ۱۱۵، ۱۳۳

معتصم - ابو اسحق بن رشید هشتمین  
خلیفه عباسی است ، وی در ۲۱۸ هجری  
بسبب هجده سالگی بخلافت رسید و تا ۲۲۷  
هجری در این مقام بود . ۸۱، ۲۵۶

معروفی - ابو عبدالله محمد بن حسن  
معروفی بلخی از شعرای سامانیان بوده و  
اورا مداح ابوالفوارس عبدالملک بن نوح  
ابن نصر بن احمد سامانی (۳۴۳ - ۳۵۰)  
دانسته اند . ۲۵۰

معری - ابوالعلاء احمد بن عبدالله بن  
سلیمان المعری التنوخی شاعر حکیم و  
فیلسوف عالیمقام. تولدش بسال ۳۶۳ در  
معره و وفاتش بسال ۴۴۹ نیز در معره -  
النعمان اتفاق افتاده است . معری در  
خرد سالی از دودیده جهان بین نابینا گشت.  
در باره این شاعر متفطن و فیلسوف شاک  
متحیر کتابها پرداخته اند و خود نیز آثاری

گرانیه از خویشتن بجای نهاده است .  
۱۲۲ ح .

معزی (امیر) - محمد بن عبدالملک  
نیشابوری از شاعران نامی زمان معزالدین  
ملکشاه و سنجر و ملک الشعراء دربار  
سلجوقی . پدر وی برهانی نیز شهرتی دارد .  
معزی در روزگار سنجر حشمت و شهرتی تمام  
یافت و عاقبت نیز بر اثر تیری که از دست  
سنجر بخطا رها شد و بروی آمد ، پس از  
چندی ناتوانی در گذشت . (۵۴۲ هجری).  
۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۴ ح ، ۲۶۰، ۲۶۲ ،  
۲۶۶ ح

معنوی بخارایی - از شعرای عهد  
سامانیان و اوایل دوره غزنویان بوده است .  
۲۵۰

معین - (دکتر محمد) استاد دانشگاه  
تهران . ۱۹۰ ح ، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۶ ح

مغنی - رجوع به مقفع یا بن مقفع شود .  
۱۱۳

مقنع - هشام یا هاشم یا عطاء بن



حکیم متوفی بسال ۱۶۱ هجری . پیشوای  
سپید جامگان یا مقنعه و یا میضه .

۱۱۳ ح

مقوقس - نام حاکم مصر است که  
معاصر با حضرت رسول بوده و ماریه قبیطه  
را با هدایای دیگری بخدمت آن حضرت  
فرستاده است ، نامه‌یی که پیغمبر اکرم  
بمقوقس نوشته هنوز موجود است . ۲۵۵

ملك (حاج حسین آقا) - (فاضل معاصر  
و صاحب کتابخانه معروف ملی ملك) . ۲۳۹

ملك محمد قصری - نگاه کنید  
بصفحه ۲۶۱ و به محمد قصری (ملك) و  
شرح حال ابو غانم معروف بن محمد قصری  
و ربیع بن مطهر قصری ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۶۱

ملكشاه سلجوقی - معزالدین ابوالفتح  
حسن بن الب ارسلان بن جغری بيك ،  
سومین سلطان سلسله سلجوقی  
(۴۸۵-۴۶۵ هجری) . ۲۳۱

منصور - اسمعیل بن محمد ، قائم بامر الله  
ابن عیید الله مهدی علوی سومین خلیفه

فاطمی . وی در شمال افریقا حکومت و  
خلافت داشت و هم اوست که ابویزید را  
پس از جنگهای بسیار گرفتار ساخت .  
منصور از ۳۲۲ تا ۳۳۴ هجری حکومت  
داشته است . مولد وی قیروان است بسال  
۳۰۲ و سال ۳۴۱ در گذشته است . ۲۵۶

منجيك ترمذی از شاعران معروف  
قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری -  
۱۹۴ ح

منطقی رازی - ابو محمد منصور بن  
علی منطقی رازی معروف به مورد از شاعران  
دربار آل بویه و مداح فخرالدوله دیلمی  
است . منطقی در شعر فارسی و تازی دست  
داشته و گاهی منطقی و زمانی منصور  
تخلص میکرد ، وفاتش میان سالهای  
۳۶۷ و ۳۸۰ روی داده است . ۲۴۹

منوچهر بن قابوس - امیر فلك المعالی  
منوچهر بن قابوس بن وشمگیر داماد سلطان  
محمود غزنوی ، در سال ۴۰۳ پس از  
خلع پدرش قابوس بسلطنت رسید و تا  
سال ۴۲۳ حکومت داشت و باغزنویان  
از در سازگاری در آمده بود . گویند



با کالیجار کوهی ویرا مسموم ساخت .  
 منوچهری تخلص خود را از نام این امیر  
 گرفته است . ۵۰ ح، ۶۶، ۲۴۲، ۲۴۵،  
 ۲۵۶، ۲۴۶

منوچهری - بشرح حال وی در مقدمه  
 رجوع شود .

۱ ح، ۲۸ ح، ۴۵، ۷۰، ۷۸ ح، ۹۱ ح،  
 ۹۶ ح، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱ ح، ۱۱۶ ح، ۱۲۰،  
 ۱۴۷ ح، ۲۲۹ ح، ۲۳۰ ح، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳،  
 ۲۳۵، ۲۳۸ ح، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،  
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸ ح، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۵۸،  
 ۲۵۹، ۲۵۹ ح، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵،  
 ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱

منیره - نام دختر افراسیاب تورانی  
 عاشق و همسر بیژن پسر گیو . داستان وی  
 را در شاهنامه فردوسی میتوان دید. ۶۲

موسی - موسی بن عمران پیغمبر بنی -  
 اسرائیل است که در عهد مریم پناه (۱۲۹۲ -  
 ۱۲۲۵ پیش از میلاد) پسر رامسس دوم  
 از فرعون مصر بدنیا آمده است .  
 ۳۹، ۱۱۸، ۱۳۳، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۱ ح، ۲۲۰

مولوی - جلال الدین محمد مولوی  
 فرزند بهاء الدین ولد محمد بن حسین بن  
 احمد خطیبی متولد در ۶۰۴ و متوفی در  
 ۶۷۲ هجری از بزرگترین شعرای ایران  
 و از مفاخر عالم تصوف و عرفان است . و  
 مثنوی وی از توصیف مستغنی و دیوان وی  
 مشهور بکلیات شمس از تعریف بی نیاز.  
 ۱۸ ح، ۹۶ ح، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱

میر بونصر - شاید مراد همان کسی  
 باشد که دقیقی او را بدین در بیت مرتبه  
 گفته است :

دریغا میر بونصرا دریغا  
 که پس شادی ندیدی از جوانی  
 ولیکن راد مردان جهاندار  
 چو گل باشند کوتاه زندگانی  
 (نگاه کنید بصفحه ۳۷۷ تاریخ بیهقی  
 چاپ دکتر فیاض) . ۱۱۰

میر ماضی - مراد سلطان محمود دست .  
 به محمود غزنوی نگاه کنید.  
 ۱۰۲، ۲۵۹

میر محمد - به ابو حرب بختیار محمد



نگاه کنید. ۱۱۶

میدانی - ابوالفضل احمد بن محمد  
میدانی متوفی در ۵۱۸ هجری صاحب کتاب  
معروف السامی فی الاسامی در لغت و کتاب  
امثال. ۲۵۵

میر مؤمنین. ۲۱۰

میر - بمسعود غزنوی نگاه کنید.

مینورسکی - خاورشناس عالیقدر و  
بزرگ معاصر از مردم روسیه و مقیم  
انگلستان. ۲۷۱

۱۹۱، ۱۰۵

ن

مینوی (مجتبی) - (دانشمند ایرانی  
معاصر). ۲۴۲، ح ۲۶۸

ناصرالدین - ناصرالدین سبکتکین  
مؤسس سلسله غزنوی است. وی در آغاز  
غلامی پیش نبود ولی بواسطه کفایتی که داشت  
بدامادی و جانشینی البتکین رسید و سپس  
دست بکار فتوحات زد و در ۳۸۴ از طرف  
نوح سامانی حکومت خراسان را گرفت  
و زمینه را برای ترقی پسرش محمود فراهم  
ساخت، سال وفاتش ۳۸۷ هجری است.

مهدی - ابومحمد عبیدالله فاطمی  
نخستین کسیست که بتأسیس دولت فاطمی  
مصر پرداخت و در فاصله ۲۹۷ تا ۳۲۲  
شمال افریقا را متصرف شد و شهر مهدیه  
را بنا کرد. ۲۵۶، ۹۴

۱۶۲، ۴۷

می - دختر طلابه بن قیس بن عاصم  
غسانی یکی از ملوک عرب است. این زن  
معشوقه ذی الرمة شاعر بوده و شرح عشق  
آندو در ابتدای دیوان ذی الرمة (چاپ  
مصر) آمده است. ۱۱۱، ۱۱۲ ح

ناصر خسرو - ابومعین ناصر بن خسرو  
این حادث قبادیانی مروزی ملقب و متخلص  
بحجبت بسال ۳۹۴ متولد و بسال ۴۸۱ گذشته  
شده است. ناصر خسرو از شاعران بزرگ

میه - رجوع به می شود ۲۶۳، ۲۴۹، ۷۴



قرن پنجم و بسیار قوی الطبع و نادر الاسلوب  
و دارای شعری پر معنی و عمیق است وی  
بآراء اسمعیلیه معتقد و حجت جزیره  
خراسان بوده است. ۱۴۳ ح، ۲۵۴

نابغه بنی شیبان - عبدالله بن المخارق  
ابن سلیم بن حضیره بن قیس از بنی شیبان  
بود، وی شاعری بدوی و در عصر امویان  
میزیسته است. نابغه از بادیه بشام آمد و  
بخدمت خلفای اموی رسید و عبدالملک و  
ولید بن یزید را مدح میگفت و صله  
میگرفت. در شعری ذکر انجیل و رهبانیت  
بسیار است. نابغه در سال ۱۲۰ هجری  
بروزگار ولید بن یزید در گذشته است.  
۲۴۹

نابغه جعدی - به حسان (ابولیلی  
حسان بن قیس) نگاه کنید. ۲۴۹

نابغه ذبیانی - ابوامامه زیاد بن معاویه  
ابن ضباب الذبیانی از شعرای عالیه مقام و  
بزرگ جاهلیست که در سوق عکاظ همیشه  
داوری داشت. نابغه بخدمت نعمان بن

منذر رفت و ملوک حیره را مدح گفت و در  
دستگاه این پادشاه تقرب یافت ولی دشمنانش  
در حق وی سعایت کردند و شاه قصد کشتن  
او کرد، نابغه بدستیاری عصام حاجب  
بگریخت و بخدمت ملوک کنده و غسان  
رسید و عمرو بن حارث و برادرش را مدح  
گفت. گویند نابغه بخدمت خسرو شاهنشاه  
ایران نیز رسیده است و عمری طولانی یافته  
و حدود سال ۱۸ پیش از هجرت گذشته شده  
است ۱۴۱، ۲۴۹

نجاشی - لقب عمومی شاهان حبشه  
ولی در اینمورد منظور سلطانیست  
که معاصر پیغمبر اکرم بوده است به سال  
حبش نیز نگاه کنید. ۲۵۵

نجیبك طوسی - ۲۵۳

نخجوانی - (محمد) دانشمند و فاضل  
معاصر تبریزی. ۲۳۳

نصر - نصر بن ناصرالدین سبکتکین  
برادر سلطان محمود غزنوی و سپهسالار  
اردوی خراسان از جانب سلطان محمود



پس از رسیدن به سلطنت . وفات نصر در جوانی و پیش از مرگ برادرش محمود روی داده است. ۲۱۰، ۲۷۱

نصر بن احمد - ملك سعيد نصر بن احمد بن امیر اسمعیل پادشاه سامانی . (۳۰۱-۳۳۱) ممدوح رودکی، پادشاهی دانشمند و ادب پرور و شعر دوست و حلیم بوده و بزبان پارسی علاقه بسیار داشته و در ترویج آن سعی بسیار مینموده و از این رهگذر نام خویش را جاودانی ساخته است. ۱۸

نصیب - ابو محجن نصیب بن رباح شاعری نیکو سخن و معاصر عبدالعزیز بن مروان و آزاد کرده او است. با عبدالعزیز بن مروان و سلیمان بن عبدالملك و فرزندان او را اخباریست و بسال ۱۰۰ هجری در گذشته است. ۷۳

نظام قاری - نظام الدین محمود بن امیر احمد قاری یزدی صاحب دیوان البسه. ۲۳۱ ح

نظامی - الیاس بن یوسف بن ذکی بن مؤید، شاعر بلند مقام و سخن منج نکته - پرداز عالیقدر قرن ششم هجری و صاحب دیوان و مثنویات خمسة معروف ۲۳۲، ۲۳۲ ح، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۵۴، ۲۶۲

نقطویه - ابو عبدالله ابراهیم بن محمد عرفة بن سلیمان بن المغيرة بن حبیب بن - المهل ب بن ابی صفرة الازدی، ملقب بنقطویه نحوی و اسطی، مردی عالم و پرهیزگار بود، تولدش در ۲۴۴ یا ۲۵۰ در شهر واسط اتفاق افتاد و در ۳۲۳ یا ۳۲۴ درگذشت .

ابو عبدالله محمد بن زید بن علی بن الحسین الواسطی، متکلم مشهور صاحب کتاب «اعجاز قرآن کریم» در حق نقطویه گفته است :

من سره ان لا یری فاسقاً

فلیجتهد ان لا یری نطقویه

احرقه الله بنصف اسمه

وصیر الباقي صراخاً علیه



نہشل حری - نہشل بن حری بن  
ضمرة بن جابر بن قطن بن نہشل بن دارم  
شاعری است نیک و سخن . جدش ضمیره  
با نعمان معاصر بوده و بخدمت وی نیز رسیده  
است . در کتاب معجم الادباء (ج ۱ ص ۱۲۰  
چاپ اروپا) دو بیت از اشعار این سخنسرا  
ذیل شرح حال احمد بن خالد ابو سعید  
الضریر آمده است . ۱۳۲

و

وامق - نام عاشقی است که معشوقه اش  
عذرا نام داشته و داستان آندورا  
عنصری برشته نظم کشیده بوده است  
(مثنوی بحر متقارب) و از روی بعض ابیات  
آن مثنوی که بجای مانده و امارات دیگر  
چنین مفهوم میشود که اصل این داستان  
پهلوی (یونانی؟) بوده است . ۱۳۱

وحید - وحید دستگردی (دانشمند  
فقید معاصر ، متوفی در ۱۳۲۱ هجری  
شمسی) . ۲۳۲ ح ، ۲۴۷ ح ، ۲۶۳ ح

نقیسی - (سعید) استاد دانشمند دانشگاه  
تهران . ۱۷ ح ، ۱۹ ح ، ۲۰ ح ، ۲۲ ح ، ۳۴ ح ،  
۳۵ ح ، ۵۷ ح ، ۸۴ ح ، ۲۲۸ ح ، ۲۳۷ ح ،  
۲۴۴ ح ، ۲۶۸ ح

نوح - از پیغمبران مرسل . ۲۱۲

نوشیروان - خسرو انوشیروان پسر  
قباد از پادشاهان بزرگ و دادگستر  
ساسانیست که در سال ۵۳۱ بتخت نشسته  
و تا سال ۵۷۶ پادشاهی کرده است . پیغمبر  
اسلام در زمان وی بدنیا آمده و مباحثات  
فرموده که در زمان ملکی عادل متولد  
شده است . ۵۷ ، ۶۱

نوشیروان پسر فلک المعالی - نگاه  
کنید به انوشیروان پسر فلک المعالی .  
۲۵۷

نہاوندی (ادیب) - طابع دیوان  
منوچهری بسال ۱۳۱۹ هجری شمسی - ۲۳۲  
۲۶۲



از سلاطین ساسانی (۵۹۰-۵۷۹ میلادی).

۲۶۸

هلاکو - هلاکو خان (۶۵۱-۶۶۳)

نواده چنگیز از شاهان مغولی و فاتح

بغداد و منقرض کننده سلسله عباسی در

۶۵۶ هجری . ۲۶۷

همائی (جلال‌الدین) - استاد دانشمند

دانشگاه تهران - ۲۴۷

همام - همام تبریزی از خواجهگان

والاشان تبریز بوده و کسب کمال از

جناب خواجه نصیرالدین طوسی نموده

و با شیخ سعدی شیرازی صحبت‌ها داشته

و شاعری غزل‌سرا بوده است. ۲۷۰

هند - دختر کعب بن عمرو بن لیث

النهدی، نسبش چند واسطه بنسب عبدالله

عاشق وی می‌پوندد. برای اطلاع بیشتر

بکتاب تزیین الاسواق (چاپ مصر ص ۹۰

- ۹۱) نگاه کنید. ۲۴۹، ۷۴

هوذة بن علی الیمامی - هوذة بن علی

حنفی صاحب یمامه وی با خسرو انوشیروان

ولف - دانشمند نامی آلمانی تهیه

کننده فهرست بسیار مشهور و عزیز شاهنامه

فردوسی. ۱۴ ح

ولید بن یزید بن عبدالملک اموی -

(۱۲۶-۱۲۵ هجری) یازدهمین از خلفای

اموی ۲۵۴

۵

هارون - بکلمه رشید نگاه کنید.

۱۱۹

هانری ماسه - خاورشناس معاصر

فرانسوی. ۲۶۸

هرقل - هراکلیوس امپراتور روم

شرقی. وی هنگام حمله خسرو پرویز

برم، بجای فکس امپراتور سابق بتخت

نشست و بعد از جنگ‌های طولانی (۶۰۳-

۶۳۸ میلادی) سرانجام خسرو پرویز را

شکست داد. ۵۶

هرمز پسر نوشیروان : بیست و دومین



ارتباط داشته و در سال ششم هجرت، پیغمبر اکرم بدو نامه نوشته و ویرا باسلام خوانده است، حامل این نامه سلیط بن قیس بن عمرو انصاری خزر جی است. هوذة نیز رسولانی فرستاده است که مجاعة بن مراوه یکی از آنان بوده است. در عقد الفرید (چاپ مصر ج ۱ ص ۳۷۲) آمده که شاعری از اهل ری بر ابویزید علی بن عبدالله بن طاهر حاکم خراسان وارد شد و این شعر را بخواند:

اشرب هنيئاً عليك التاج مرتقفا  
من شاذياخ ودع غمدان لليمن  
فانت اولى بتاج الملك تلبسه.  
من هوذة بن علي وابن ذي يزن  
اعشى بكر نیز در حق هوذة شعری دارد  
(بصفحة ۴ - ۲۴۳ ج ۲ عقد الفرید رجوع کنید).  
۱۱۹

هویه سنبه - رجوع به شاپور ذوالاکتاف شود.  
۳۹ ح

ی

یاسمی - (غلامرضا، رشید) - دانشمند  
فقید معاصر.  
۲۳۲

یاقوت - شهاب الدین ابی عبدالله  
یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی  
متوفی سال ۶۲۶ هجری صاحب کتاب  
معروف معجم الادباء و کتاب معروف معجم  
البلدان.  
۲۷۱

یزید بن عبدالملک بن مروان (۱۰۵ -  
۱۰۱). نهمین از خلفای اموی. ۲۵۵

یعقوب - از پیغمبران بنی اسرائیل  
پسر اسحق بن ابراهیم خلیل الله و اسرائیل  
لقب اوست.  
۱۳۳، ۱۳۵

یحیی برمکی - یحیی بن خالد برمک  
پدر فضل و جعفر برمکی است که پیش از  
بخلافت نشستن هارون کاتب وی بود و  
پس از خلافت بوزارت این خلیفه رسید.  
هارون یحیی را بسیار محترم میداشت و  
اورا پدر خطاب میکرد و خلافت خود را  
مرهون رأی و تدبیر او میدانست. یحیی  
مردی بلیغ و خردمندی فرزانه و جوانمرد



و پاکدامن و حلیم و دارای هیبت و شکوه  
و وقار بوده است. هنگامیکه هارون بر  
برمکیان خشم گرفت یحیی را نیز بزدان  
انداخت ، این مرد بخشنده در زندان بود  
تا بقول ابن خلکان در سال ۱۹۰ هجری  
درگذشت . ۲۶۵

یوسف - پسر یعقوب پیغمبر ، وی  
عزیزی مصر یافت و داستانش در قرآن  
کریم (سوره یوسف) و کتب دیگر آمده  
است. ۲۱۰، ۱۳۵، ۱۳۳

یونس - یونس بن متی از پیغمبران است  
و متی نام مادر اوست . ۱۳۵



## فهرست نام جایها

|                                        |                                       |
|----------------------------------------|---------------------------------------|
| انطاکیه - ۹۳                           | آ                                     |
| ایران - ۳۲، ۴۸، ۶۱، ح ۶۵، ۸۱، ۱۶۸، ۲۷۱ | آبادان - ۲۶۳ و رجوع به عبادان شود.    |
| ایلاق - ۴۷                             | آمل - ۲۰، ۹۷، ۱۶۳، ح ۲۵۷              |
| ب                                      | الف                                   |
| بابل - ۳۲، ۵۷، ح ۶۱، ۶۳ (کوه...) - ۵۳  | احد - ۲۵۵                             |
| بامیان - ۱۰۴ ح                         | اردن - ۲۷۱                            |
| بخارا - ۴۷، ح ۷۴، ۲۴۹، ۲۵۰             | ارم - ۳۲، ۵۹، ۱۱۴، ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۱۶      |
| بغداد - ۱۱۹، ۲۳۲، ۲۶۷                  | ارمن - ۶۲                             |
| بلاساغون - ۴۰، ۴۲، ۴۷                  | ارمینیه - ۹۰                          |
| بلخ - ۶۷، ۷۴، ح ۹۰، ۱۰۵، ۲۴۴، ۲۵۰      | اروپا - ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۶۴                 |
| ۲۶۰، ۲۶۱                               | استارباد - ۲۰ و رجوع به استارباد شود. |
| بوشنج (فوشنگ) - ۲۲۶ ح                  | استانبول - ۲۳۱ ح                      |
| بیت الحرام - ۳۲، ۶۱، ۲۰۸               | استرآباد - ۲۵۷                        |
| پ                                      | استوا - ۹۴                            |
| پاریس - ۴۲، ح ۲۵۴، ۲۵۶ ح               | اصفهان - ۲۵۷                          |
| ت                                      | افریقیه - ۳۲، ۹۴، ۱۹۰                 |
| تبت - ۱، ۲۴، ۴۶، ۷۵، ۱۱۲، ۲۰۳          | البرز - ۶۳، ۲۳۸، ۲۴۷                  |
| تبریز - ۲۳۳                            | ام القری - ۱۴۱                        |



ترکستان - ۴۷، ۴۷، ح ۲۳۹

ترمد - ۲۴۴

توران - ۳۲، ۴۸، ۶۵

تهران - ۶۹، ح ۲۳۲

ج

جده - ۱۸۸

جیحون - ۱۲، ۳۳، ۲۴۴، ۲۶۰

چ

چگل - ۱۷۰، ۱۹۰

چین - ۸۰، ۸۱، ح ۱۸۰، ۱۸۰، ح ۱۹۰

۱۹۲، ح ۲۳۹، ۲۲۱ (دریا...) - ۱۷۹

چینستان - ۱۹۷

ح

حبش - ۹۴، ۱۹۲، ۲۵۵

حجاز - ۳۲، ۳۲، ح ۴۱

حراز (کوه) (۴) - ۴۱

حرم - ۲۱۶

خ

خانقین - ۹۳ (۱)

خاوران - ۶۷

ختا - ۲۳۹

ختن - ۲، ۷۷

خراز (کوه) (۴) - ۴۱ ح

خراسان - ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۱۴۰، ۱۶۸،

۲۰۶، ۲۰۶، ح ۲۱۰، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۴،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۱

خرم آباد (شاپورخواست) - ۲۵۷

خزر - ۳۲

خزران - ۱۷۹، ۱۹۷

خلج - ۳۲، ح ۲۱۷

خم (غدير) - ۲۰۳، ۲۷۰

خوارزم - ۱۴۷

خورنق - ۱۷۱

د

دجله - ۲۰

دندانقان - ۲۴۱، ۲۵۸

رشت - ۲۰۶ ح

روم - ۱۵، ۵۳، ۸۰، ۱۲۲، ۱۶۳، ۱۶۸،

۱۹۰، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۹، ۲۷۱

رومی (خلیج) - ۱۱۴

ری - ۲۳ ح ۴۸، ۸۱، ۹۷، ۱۱۲، ۲۲۶ ح

۲۴۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹



| ص                                            | ز                                |
|----------------------------------------------|----------------------------------|
| صراط (پول، پل) - ۴۱                          | زابل - ۱۶۳                       |
| صفا - ۸۵                                     | زابستان - ۲۶۳                    |
| صفین - ۲۶۸ (۲)                               | زرننگ - ۲۲۲، ۵۱                  |
| صنعا - ۲۴، ۱۲                                | زمزم - ۱۳۴، ۸۲                   |
| ط                                            | زنگ - ۱۹۲، ۱۹۲، ۵۳ ح             |
| طبرستان - ۲۵۷، ۲۴۵                           | س                                |
| طراز - ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۴۰                        | ساری - ۲۵۹، ۲۵۷، ۱۰۱ ح           |
| طنجه - ۲۲۶، ۲۲۶ ح                            | ساوه - ۹۷                        |
| طور (کوره) - ۳۹                              | سبا - ۸۵                         |
| طوس - ۲۵۰                                    | سپاهان - ۲۵۷، ۲۱۷، ۱۶۳، ۹۷، ۴۸ ح |
| ع                                            | سغد - ۷۳                         |
| عبادان - ۱۲۳، ۱۱۲ ح، ۲۶۳، ۲۶۲                | سقط اللوی - ۵                    |
| عدن - ۷۵، ۱                                  | سمرقند - ۶۷                      |
| عراق - ۳۲، ۳۲ ح، ۴۹، ۴۹، ۴۸ ح، ۱۶۸، ۲۳۹، ۲۳۳ | سمنان - ۲۴۳، ۲۴۲                 |
| عقیق - ۵                                     | سیحون - ۳۳                       |
| عکه - ۲۷۱، ۲۳۵                               | شاپورخواست ( - خرم آباد) - ۲۵۷   |
| عمان - ۲۲۶ ح                                 | شام - ۲۵۶، ۲۳۳ (دریا) - ۲۷۱      |
| عموریه - ۹۵، ۳۲ ح، ۲۵۶                       | شروان - ۸۱، ۸۱ ح (۱) - ۲۵۰       |
|                                              | ششتر - (شوشتر) ۲۰۷ ۱۱۲           |

۱- اینجا بغلط شیروان چاپ شده است.

۲- این کلمه در ص ۲۶۸ بطر ۲۲ پس از کلمه اول معدوفست، اضافه فرمائید.



غ

گرگان - ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۹۷، ۸۱ - ح  
 گنجه - ۲۷۱، ۲۲۶  
 گنگ - ۵۱ (دریا...) - ۲۲۱، ۲۲۱ - ح  
 کیلان - ۲۵۷، ۹۷

م

ماچین - ۱۶۸  
 مازل (کوه) - ۵۷، ۴۲ - ح، ۲۲۳  
 مازندران - ۶۷، ۶۶  
 ماوراءالنهر - ۲۳۹  
 مجلس شورای ملی (کتابخانه) - ۲۳۲، ۲۳۲ - ح  
 مداین - ۶۵  
 مدین - ۶۵  
 مرو - ۱۵، ۱۵ - ح، ۷۴، ۲۴۱، ۲۵۰  
 مروه - ۸۵  
 مصر - ۱۵ - ح، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۹ - ح،  
 ۲۷۱

مغربی (خلیج) - ۱۱۶ - ح

مقراط - ۵

مکه - ۲۲۵

موصل - ۱۱۹ (کوه...) - ۶۵

مهدیه - ۹۴

ن

ناتل - ۲۵۷

غ

غرجستان - ۱۰۴ - ح  
 غزنی (غزنین) - ۲۵۷، ۱۶۳  
 غور - ۳۲ - ح

ف

فرات - ۱۳۸، ۱۳۳

فرخار - ۳۷، ۳۶، ۱

ق

قارن (کوه) - ۶۳

قاف (کوه) - ۱۹۲، ۳۲

قرن - ۲۴۹، ۷۳

قزوین - ۹۷

قسططنیه (قسططنایه) - ۹۳، ۹۳ - ح

قمار - ۳۷

قندهار - ۱۷۰، ۳۲، ۲۹، ۲۲

قومس - ۲۴۳، ۲۵۲

قیروان - ۳۲، ۲۹

ک

کجور - ۲۵۷

کشمیر - ۲۱۷، ۱۷۳

کعبه - ۲۵۵، ۱۳۹، ۸۲

کلکته - ۲۳۷

کوثر - ۱۴۶، ۱۳۵، ۷۴ - ح



|                                      |                                     |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| هند-۱۶۳ (دریا...) - ۱۷۹              | نظنز - ۲۴۳، ۲۴۲                     |
| هندوستان - ۲۵۷، ۲۳۹                  | نیشابور - ۲۵۷، ۲۴۱                  |
| ی                                    | نیل - ۳۳۱۱۸ ح                       |
| یشرب - ۲۲۵، ۲۰                       | نینوی - ۱۱۲                         |
| یزد - ۲۳۲                            | ولوالج - ۲۶۶، ۱۴۰                   |
| یمن - ۲، ۲۰، ۷۳، ۷۳ ح، ۷۷، ۱۱۹، ۱۶۸، | ه                                   |
| ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۴۹                        | هرات (هراه، هری) - ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۴۰ ح، |
| یونان . ۶۱ ح                         | ۲۶۶، ۲۳۵                            |
|                                      | همدان - ۲۵۷                         |



## فهرست نام کتابها و مجله‌ها

| ت                                        | آ                                   |
|------------------------------------------|-------------------------------------|
| تاج العروس - ۱۴ ح                        | آثار الباقیه (ترجمه) - ۲۶۴          |
| تاج المائر - ۵۹ ح                        | آندراج (فرهنگ) - ۱۱۷ ح، ۲۶۵         |
| تاریخ بی‌هقی - ۲۳ ح، ۳۳ ح، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۰ | آینده (مجله) - ۲۳۲                  |
| ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۳ ح، ۲۵۶، ۲۵۷                |                                     |
| ۲۵۸، ۲۵۸ ح، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۰ ح         | ا                                   |
| تاریخ جهانگشای جویینی - رجوع به          | ارمغان (مجله) - ۲۴۳ ح               |
| جهانگشای جویینی شود.                     | انغانی - ۲۵۴                        |
| تاریخ سیستان - ۲۴۵، ۲۵۱ ح، ۲۶۴، ۲۶۵      | اغراض السیاسة - ۵۶ ح                |
| تاریخ طبرستان - ۲۶۸                      | امثال و حکم دهخدا - ۶۱ ح، ۲۴۰، ۲۴۲  |
| تاریخ گردیزی - ۲۴۴، ۱۷۰                  | ۲۴۴ ح، ۲۴۵، ۲۵۱ ح، ۲۵۴، ۲۵۴ ح، ۲۶۰، |
| تاریخ نامه هرات - ۲۳۵، ۲۳۷               | ۲۶۳ ح                               |
| تاریخ یمینی - ۲۶۸                        | انجیل - ۱۱۸                         |
| تتمة الیتیمه (ذیل یتیمه الدهر) - ۲۴۱ ح،  | الانساب سمعانی - ۲۶۱                |
| ۲۵۶، ۲۶۱                                 | اوستا - ۲۳۹                         |
| تجارب السلف، ۲۶۷                         |                                     |
| ترجمان البلاغه - ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۱      | ب                                   |
| التفهیم - ۸۵ ح، ۹۱ ح، ۲۴۷                | برهان قاطع - ۲۳۹                    |
| تنسر (نامه) - ۶۲ ح                       | بیست مقاله قزوینی - ۲۳۹             |



دیوان امیرمعزی - ۲۳۵، ۲۳۸  
 دیوان حافظ - ۲۵۲  
 دیوان سنائی - ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۸  
 دیوان عارف قزوینی - ۲۴۳  
 دیوان فرخی - ۱۳۰، ۲۴۴، ۲۶۵  
 دیوان لامعی - ۲۲۵، ۲۲۸  
 دیوان متنبی - ۲۴۵  
 دیوان مجنون - ۲۶۹  
 دیوان مسعود سعد سلمان - ۲۳۲، ۲۳۵  
 دیوان منوچهری - ۱۹۷، ۲۳۱، ۲۳۶  
 ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۳

ر

رشیدی (فرهنگ) - ۱۳، ۳۹، ۴۲، ۴۳  
 ۵۳، ۱۵۴، ۲۳۰، ۲۳۵

س

سخن و سخنوران - ۲۴۸، ۲۵۶  
 سروری (فرهنگ) - ۱۰، ۱۳، ۳۲، ۴۲  
 ۶۶، ۱۴۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳ و رجوع به  
 مجمع الفرس سروری شود.

سندباد نامه ۲۹

سیاست نامه - ۲۵۲

ش

شاهنامه ابومنصوری - ۲۳۹

توراة - ۱۱۸

ث

ثمار القلوب - ۲۴۶

جنگ تربیت - ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶  
 ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵  
 جهانگشای جوینی (تاریخ) - ۱۲۸، ۲۳۵  
 ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۶۴

جهانگیری (فرهنگ) - ۱، ۲، ۸، ۱۳  
 ۱۴، ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۶۶، ۸۷  
 ۱۲۵، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۰، ۲۲۶  
 ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶

جهان نو (مجله) - ۲۶۲

حدائق السحر - ۱۷۷، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۳۶  
 خسرو شیرین نظامی - ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۷  
 ۲۴۷

د

دائرة المعارف اسلامی - ۲۴۲  
 دمية القصر باخرزی - ۲۴۱، ۲۴۱  
 دیوان ابن یمن - ۲۲۴

دیوان ابونواس - ۲۶۹

دیوان ابی الفرج رونی - ۲۴۳

دیوان البسه - ۲۳۱



## ل

لباب الالباب - ۲۶، ۳۲، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۲۲۱، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۱۳۷، ۱۴۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۳۵

مجمع الامثال میدانی - ۲۵۵

مجمع الفرس سروری - ۱۰۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۵۴ و رجوع بسروری (فرهنگ) شود .

مجمع الفصحاء - ۳، ۲۷، ۱۲۶، ۱۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲

مصحف اخری (= قرآن کریم) - ۱۳۵، ۱۳۵ ح

مصحف اولی (= صحف ابراهیم) - ۱۳۵، ۱۲۵ ح

المعجم شمس قیس رازی - ۵، ۵۵، ۵۶، ۱۰۸، ۱۲۰، ۲۱۵، ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۵

معجم البلدان - ۲۷۱

مفاتیح العلوم بخوارزمی - ۲۵۵

مناظر الاشياء - ۲۳۲

منتهی الارب - ۲۵۵ ح

شاهنامه فردوسی - ۲۶۸

شرفنامه نظامی - ۲۳۲ ح

شعوری (فرهنگ) - ۱۲، ۱۹۴ ح

## ص

صباح الفرس - ۵ ح

## ع

عقد الفرید - ۲۴۷

## ف

فردوسی نامه مهر - ۲۶۲

فرقان - ۷۴، ۳۵

فرهنگ (آندراج، جهانگیری، رشیدی سروری، نخجوانی) - رجوع به هریک از این اسامی در ردیف خود شود .

فهرست لغت شاهنامه ولف - ۱۴ ح

## ق

قرآن کریم - ۹، ۱۰، ۶۱، ۷۴، ۱۳۵، ۲۶۴ ح

## ک

کامل مبرد - ۵۸، ۵۸ ح

## گ

گنج باز یافته - ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۹ ح



ه

هزاره فردوسی - ۲۶۸

هفت پیکر - ۶۳ ح

ی

یادگار (مجله) - ۳۴ ح، ۳۵ ح، ۳۶ ح، ۲۴۰،

۲۵۳

یتیمه‌الدهر - ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۶۱

مونس الاحرار - ۵۷ ح

مهر (مجله) - ۲۳۱

ن

ناسخ التواریخ - ۲۶۸

نبی - ۳۵

نخجوانی (فرهنگ) - ۱۷۹ ح

نوادر - ۲۵۲

نوروزنامه - ۱۴۲ ح، ۲۵۲، ۲۶۷، ۲۶۸



## فهرست قبایل و طوایف و فرق

|                |                        |
|----------------|------------------------|
| اسیهدان-۲۴۵    | ملجوقیان-۲۴۱، ۲۵۸، ۲۶۰ |
| اسماعیلیه-۲۶۴  | شیعه-۱۱۲               |
| باطنیه-۲۶۴     | طی-۱۱۳                 |
| باهر-۵۷        | عباسیان-۲۶۷            |
| بکر-۱۰۹        | عدی-۱۷۸                |
| بومسلمیه-۲۵۵   | عنزة-۲۵۶               |
| تیم-۱۷۸، ۱۰۹   | غزنویان-۴۳۱            |
| خانیان-۱۶۸، ۳۳ | فاطمیه-۲۵۵             |
| ساسانیان-۲۵۲   |                        |

## فهرست سور

|                    |                         |
|--------------------|-------------------------|
| الاسری (سورة)- ۲۶۵ | فاتحة الكتاب- ۶۵، ج ۱۱۰ |
| الانبياء- ۲۶۳      | النبا- ۲۴۵              |
| بقره- ۲۷۰          | نساء- ۲۴۱               |
| حديد- ۲۶۵          |                         |



## فهرست نام اسبها و بتهها و جز آن

|                      |                        |
|----------------------|------------------------|
| شیرنگ- ۴۲            | اعوج- ۱۳۶              |
| طوبی (درخت)- ۱۳۳، ۴۷ | براق- ۴۹، ۴۲           |
| عزی (بت)- ۱۳۹، ۱۴۱   | حیوان (چشمه)- ۲۱۶      |
| لات (بت)- ۱۳۱        | دادل- ۴۲               |
| لزاز- ۲۵۵            | ذوالفقار (تیغ)- ۳۱، ۲۲ |
| ورد- ۷۶              | رخش- ۱۳۶، ۷۶، ۵۲، ۴۲   |
| یحموم- ۱۳۶، ۷۶       | شبدینز- ۱۳۶، ۷۶، ۵۲    |



## آهنگها (الحن)

هر منظره طرب انگیز و مهیجی که يك لحظه عواطف و احساسات آدمی را بخود متوجه سازد و انقلابی در خاطر برپا کند و هر نغمه دلکش و روح بخشی که از راه گوش با عمق دل بشر رسد و هیجانی بر انگیزد دانشمندان جهان آنرا موجود زیبایی دانسته اند پس زیبایی مطبوع و دلپسند بودن در چشم و گوش است. هنرهای زیبا همگی پرده از روی این شاهد دل را بر میدارند ولی موسیقی میان آنها تنها هنریست که رساننده زیبایی بتمام معناست و عبارت بهتر موسیقی هنر بیان افکار و نمایاندن احساسات و وصف جلوه های طبیعت است بوسیله اصوات این فن از دیر باز در سرزمین مایه انبساط خاطر و هیجان درون و تحریک احساسات بوده است و عوارضی چند از قبیل زیبایی جمال طبیعت و تشویق و ترغیب شاهان و ذوق و استعداد فطری افراد و روح نشاط و توجه مردم بزندگی خوش، بترقی و تکامل این هنر کمک شایان کرده است، سرودهای اوستا که قدیمترین سند کتبی ما هستند با این موهبت خدا دادست یکی کرده و در وجود آنان که دل خود را گنجینه تعالیم به دینان ساخته بودند کار باده مرد افکن مینموده است همان کاری که آهنگ دل انگیز قرائت قرآن بادل مسلمان میکند. موسیقی در ایران باستان طرف توجه بوده و اردشیر بابکان و بهرام گور و خسرو پرویز در ترقی و رواج این هنر کوشش و میلی نشان داده اند تا بعدیکه خنیاگران زمان بهرام بتشکیل طبقه بی که در عداد طبقات دیگر مردم آن عصر باشد نایل آمدند و این پادشاه زنده دل بقول نظامی در هفت پیکر<sup>۱</sup> :



شش هزار استاد دستان ساز      مطرب و پای کوب و لعبت باز  
 گرد کرد از سواد هر شهری      داد هر بقعه را از آن بهری  
 تا بهر جا که رخت کش باشند      خاقر اخوش کنند و خوش باشند  
 و در دستگاه پر شکوه خسرو دوم رامشگران و خنیاگرانی چون بار بد  
 و نکیسار سر کب و سر کش و بامشاد و رامتین مجال هنر نمایی یافتند و آهنگها و دستاها  
 ساختند و خسروانی سروده ها پرداختند.  
 در دوران اسلامی نیز بدون شك الحان و نواهایی بموسیقی افزوده شد و  
 آهنگهای جدیدی روی کار آمدی جای برخی از الحان قدیم را گرفت و با وجود نهی اسلام  
 این فن و هنر رایج گشت و طرفداران آن همه وقت بکار خویش و هنر نمایی  
 سرگرم بودند.

تحقیق و مطالعه عامی فن موسیقی در نظر کسانی که در دارالعلومهای قدیم ایران طالب  
 علوم عالییه بودند، امری لازم شمرده میشد، باین سبب در بیشتر دائرة المعارفهایی  
 که ایرانیان تصنیف کرده اند یکقسمت را بفن موسیقی اختصاص داده اند. بحث  
 درباره آثار و پیشرفت گذشتگان این سرزمین در فن موسیقی با همه دلکشی، بسیار  
 دشوار و نیازمند تحقیق و تتبع بسیار است بویژه نگارنده را با عدم بضاعت عامی درین  
 زمینه مجال سخن گفتن نیست و این بحث را بذکر نام چند کتاب موسیقی و چند موسیقی  
 دان پایان بخشیدن اولی است، چه بقول شاعر:

چون اصول طبع موسیقیت نیست      از تنا و تا و تا دم مزن

جای شك نیست که ایرانیان در قدیم کتابهایی راجع بفن موسیقی نگاشته اند  
 که از آن جمله است: کتاب النغم والایقاع تألیف اسحق موصای (متوفی بسال ۲۳۵) و کتاب  
 الموسیقی الکبیر تألیف ابوالعباس سرخسی (متوفی بسال ۲۸۶) و کتاب اللهو والملاهی  
 تألیف ابن خردادبه (متوفی بسال ۳۰۰) و کتاب فی جمل الموسیقی تألیف ابوبکر رازی (متوفی



بسال ۳۱۳) و کتاب عظیم الشان «الموسیقی» تألیف فارابی و مفاتیح العلوم خوارزمی و رسالة فی الموسیقی در جزء رسائل اخوان الصفا و کتاب مدخل الی صناعة الموسیقی تألیف ابن سینا و کتاب الکافی فی الموسیقی تألیف ابن زیله (متوفی بسال ۴۴۰) که به پیروی از استاد خود ابن سینا نوشته است. همچنین فخرالدین رازی (متوفی بسال ۶۰۶) شرحی در کتاب جامع العلوم خود راجع به موسیقی نگاشته است. نیز صفی الدین عبدالؤمن الارموی (متوفی بسال ۶۹۳) صاحب دو کتاب الادوار و رسالة الشرفیه در موسیقی را باید نام برد. وی پس از فارابی بزرگترین و مهمترین کسی است که در اصول فن موسیقی تحقیق نموده است و عقاید او در تمام علمائی که بعد از او در باب موسیقی تحقیق کرده اند تأثیر خشیده و شروخی بر فرضهای او نوشته اند و قطب الدین شیرازی (متوفی ۷۱۰) در دایرة المعارف خود موسوم به درة التاج هم در این باب بحث کرده است و پس از وی نیز موسیقی دانهای بسیاری با برصه وجود نهاده و کتبی پرداخته اند که ذکر نام همه آنان باعث طول کلام خواهد شد برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بمقاله (علمای بزرگ ایران در فن موسیقی) از دکتر ه. ج. فارمر در ج ۲ شماره ۱ مجله روزگار نو و کتبی که در این فهرست نام بردیم و در دست هست و همچنین بکتاب ساز و آهنگ باستان تألیف قریب، نام نواها و الحانی که در کتابهای بعد از اسلام دیده میشود و یا شاعران در شعرهای خود بدانها اشاره کرده اند بسیارست و دانشمند نامی فقید علامه دهخدا فهرستی از آن ترتیب داده اند که در شماره ۲ سال ۳ مجله فرهنگستان بنقل از کتاب لغت نامه (ذیل کلمه آهنگ) چاپ شده است.

کیکاوس بن اسکندر در کتاب قابوسنامه خود (باب سی و هشتم) در آداب خنیاگری دستورهای این فن را چنانکه مرسوم و متداول زمان بوده و یا از اسلاف خود یاد داشته است ذکر میکند و هر طبعی را سرودی و هر پیشه و شغلی را آهنگی و اقتضای هر سنی را نوایی تعیین مینماید و نقل عبارت وی در این مورد بیفایده نیست:

«اول دستان خسروانی زنند و این از بهر مجلس ملوک ساخته اند و بعد از آن طریقهها بوزن گران نهاده اند چنانکه بدو سرود بتوان گفتن و آنرا راه نام کرده اند و



آن راهی بود که بطبع پیران و خداوندان جد نزدیک بود و آنگاه چون دیدند که خلق همه پیرواعل جد نباشند گفتند این از بهر پیران طریقی نهاده اند از بهر جوانان پس بچستند و شعرها که بوزن سبکتر بود بروی راههای سبک ساختند و خفیف نام کردند تا از پس هر راهی گران از این خفیفی بزنند، گفتند تا در هر نوبتی مطابق، هم پیران را نصیب باشد و هم جوانان را، پس کودکان و زنان و مردان لطیف طبع نیز بی بهره نباشند تا آنگاه که ترانه گفتن پدید آمد این ترانه را نصیب این قوم کردند تا این قوم نیز راحت یابند و لذت، از آنکه از وزنهای هیچ وزنی لطیفتر از وزن ترانه نیست<sup>۱</sup> . پس از این برای هر يك از سنین عمر کودکی و جوانی و پیری و از پرده های موسیقی که خاص اشخاص گوناگونست و از سرودهای خاص عیاران و زنان و غیره سخن میگوید و دستورهای نغمه و استادانه و دلپسند می دهد که اطلاع بر آنها از نظر اختصاص هر آهنگی بطبقه یی از مردم و نام آن آهنگها و موارد استعمال آنها مفیدست .

نام سی لحن و سیصد و شصت دستان بارید در فرهنگهای فارسی آمده و نظامی در خسرو شیرین نام آن الحان را بنظم کشیده است .

برخی از این داستانها حوادث قدیم ایران را بیان می کرده است مانند کین سیاوش و کین ایرج و برخی در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده است مانند باغ شیرین و هفت گنج یا گنج باد آورد و برخی نیز در وصف جشنهای فصول مختلفه خاصه بهار بوده است مانند نوروز بزرگ یا مهرگان خردک و آرایش خورشید و غیره . پرده راست یکی از آوازه ها بوده است که امروزه یکی از دوازده دستگاه موسیقی عرب و ایران میباشد . در خاتمه این نکته را باید متذکر شد که از نفوذ موسیقی ایران در عرب حتی در موسیقی ملل دیگر و بالنتیجه در موسیقی جدید نباید غفلت ورزید .

در دیوان منوچهری نام چند آهنگ و نوا آمده است ولی چون امروزه از کیفیت این الحان اطلاعی نداریم تنها بذکر نامشان قناعت می ورزیم بدین شرح :



## فهرست نام پرده‌ها و آهنگهای موسیقی

|                                    |                                 |
|------------------------------------|---------------------------------|
| آزادوار - ۲۲، ۱۸                   | چینی (لفظ) - ۱۳۸                |
| ارجنه - ۸۷                         | خما خسرو - ۱۳۸                  |
| اشکنه - ۸۷                         | دل انگیزان - ۱۸۴                |
| افسر بهار - ۱۱۳ ح                  | دنه - ۸۸                        |
| افسر سکزی - ۱۳۸                    | دیف رخش (دیورخش) - ۸۷، ۸۷ ح     |
| باده (پرده) - ۱                    | راست (پرده، راه) - ۱، ۱۹۵       |
| باروزنه - ۸۸                       | راه گل - ۱۸۷                    |
| باغ سیاوشان - ۱۸۷                  | راهوی - ۲۳۰                     |
| باغ شهریار - ۳۴                    | روشن چراغ - ۸۸                  |
| بسکنه - ۸۷                         | راه ماوراءالنهری - ۲۲۳          |
| بند شهریار - ۳۴۳ ح، ۱۱۳            | زیر قیصران - ۸۷                 |
| بهمن - ۶۶۲ ح، ۶۸                   | سبزه بهار - ۲۲، ۳۲، ۱۱۳         |
| پارسی (سرود، لفظ) - ۱۰۸، ۱۳۸       | سمه بیدان - ۲۰۸                 |
| پالیزبان - ۲۸، ۸۸                  | ستا (زیر و ستا) - ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۸۶ |
| تخت اردشیر (تخت اردشیر) - ۳۴، ۳۴ ح | سرکش (پرده) - ۱۳۲               |
| ۲۰۸، ۸۷                            | سروستان - ۸۷                    |
| چکاوک - ۲۳۰، ۲۳۰ ح                 | سرو ستاه - ۸۸، ۱۸۷              |
| چکک - ۸۸                           | سرو سبزی - ۱۲۷، ۸۸              |



|                                      |                           |
|--------------------------------------|---------------------------|
| ماده (برده) - ۱ ح                    | سیوار تیر - ۸۸            |
| ماوراءالنهری (سرود) - ۱۰۸            | شخج - ۸۸                  |
| مویه زال - ۱۳۸                       | شکر توین - ۱۷۸، ۸۰        |
| مهرگان خردک - ۲۰۸                    | شیشم - ۱۸۲، ۱۳۸           |
| ناقوسی - ۱۸، ۱۸ ح <sup>۱</sup>       | عشاق (برده) - ۱۲۷         |
| نوروز - ۱۷۴                          | قالوس - ۲۳۰، ۱۸۲، ۱۲۷، ۸۰ |
| نوروز بزرگ - ۱۷۴، ۸۷                 | قیصران - ۶۸               |
| نوروز کیقبادی - ۲۲                   | کاویزنه - ۸۸              |
| نوش لبینا (نوش لبینان) - ۱۸۷، ۱۸۷ ح  | کبک دری - ۸۸              |
| نی بر سر بهار - ۱۱۳ ح                | گل نوش - ۱۰               |
| نی بر سر شیشم (می بر سر شیشم) - ۱۳۲، | گنج باد - ۱۹              |
| ۱۳۲ ح                                | گنجگاو - ۸۷، ۶۹، ۱۹       |
| نی بر سر کسری - ۱۳۲                  | گنج فریدون - ۱۸۰          |
| هفت گنج (تیف گنج) - ۸۷، ۸۷ ح         | لبینا - ۸۸                |
|                                      | لیلی (برده) - ۱۳۲         |

۱ - چنانکه در حاشیه نیز تذکر داده شده ظاهر آکلمه ناقوسی است بایاء وحدت نه اینکه ناقوسی از آهنگها باشد.



## فهرست نام گلها

|                      |              |
|----------------------|--------------|
| سپریم .              | ارغوان       |
| سدمن .               | اقحوان       |
| سنبل .               | یان          |
| سوسن                 | بقم          |
| شاسپریم (شاهسپریم) . | بنفشه        |
| شبرم .               | بوستان افروز |
| شقایق .              | پیلگوش       |
| شنبلید .             | جلنار        |
| ضمیران .             | چینی         |
| عبر                  | خجسته        |
| گل                   | خیری         |
| گل بسدی .            | دلفی         |
| گل خمیری (خمیری) .   | زبان         |
| گل خودروی .          | زعفران       |
| گل دوروی .           |              |

۱- برای اطلاع بر شرح هر يك از این اسامی و صفحاتی از دیوان که نام این گلها در آن آمده است بفهرست لغات نگاه کنید .



|              |              |
|--------------|--------------|
| گل زرد .     | لاله نعمان . |
| گل سپید .    | مشکبید .     |
| گل سرخ .     | مورد .       |
| گل سودی .    | نرگس .       |
| گل مورد .    | نسترن .      |
| گلنار .      | نسرین .      |
| لاله .       | ورد .        |
| لاله احمر .  | یاسمن .      |
| لاله خودرو . | یاسمین .     |





فهرست نام پرندگان<sup>۱</sup>

|          |         |
|----------|---------|
| خردما.   | باز.    |
| خروس.    | باشه.   |
| خشنسار.  | بط.     |
| خطاف.    | بلبل.   |
| خول.     | بو بوك. |
| دراج.    | تذرو.   |
| زاغ.     | تیهو.   |
| زاغور.   | چكاو.   |
| زغن.     | چكاوك.  |
| زندواق.  | چكاوه.  |
| ساری.    | چوك.    |
| سرخاب.   | حمام.   |
| شارك.    | حواصل.  |
| شاهین.   | خاد.    |
| شتر مرغ. | خریت.   |

۱ - برای شرح هریك از این اسامی و صفحاتی از دیوان که نام این پرندگان در آن آمده است بفهرست لغات مراجعه فرمائید.



## از مصحح کتاب حاضر

~~~~~

- ۱- دیوان استاد منوچهری دامغانی - باحواشی و تعلیقات و تراجم احوال و فهرست لغات (چاپ اول سال ۱۳۲۶) (چاپ دوم کتاب حاضر).
- ۲- دیوان استاد فرخی سیستانی - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات .
- ۳- شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی - بر اساس چاپ ترنرماکان و چاپهای مهم دیگر.
- ۴- ترجمان القرآن - شامل لغات قرآن کریم بامعانی فارسی آن: تألیف میرسیدشریف جرجانی، ترتیب داده عادل بن علی . بضمیمه فهرست الفبائی معانی و لغات فارسی.
- ۵- سفرنامه ناصر خسرو - باحواشی و تعلیقات و فهرست اعلام و لغات.
- ۶- گنج بازیافته - (بخش نخست) مجموعه احوال و اشعار: لبیبی، ابوشکور، دقیقی، ابوحنیفه اسکافی، غضایری رازی، ابوالطیب مصعبی .
- ۷- تذکرة الملوك - درباره تشکیلات اداری و مشاغل و مناصب دوران صفوی. باحواشی و امعان نظر در کتاب سازمان اداری حکومت صفویه یا ترجمه تعلیقات پرفسور مینورسکی بر تذکرة الملوك .
- ۸- جشن سده - با شرکت چند تن از اعضاء انجمن ایران شناسی.
- ۹- لغت فرس اسدی طوسی - بر اساس چاپ پاول هرن باحواشی و تعلیقات و فهرست.
- ۱۰- نزهة القلوب حمدالله مستوفی - باحواشی و تعلیقات .
- ۱۱- جامع النوارینخ رشیدالدین فضل الله - (بخش اسماعیلیه) باحواشی و تعلیقات و فهرست.
- ۱۲- فرهنگ آئندراج (در هفت جلد).
- ۱۳- فرهنگ غیاث اللغات - بامقابله و حواشی.
- ۱۴- فرهنگ چراغ هدایت - بامقابله و حواشی.
- ۱۵- فهرست اسماء اعلام و اماکن و کتب و قبایل تاریخ حبیب انیسر (چاپ کتابخانه خیام).
- ۱۶- زراشت نامه - باحواشی و تعلیقات و فهرست.
- ۱۷- مجمع الفرس سروری کاشانی (تحریر کامل) - بامقابله نسخ معتبر و حواشی و فهرست در چهار مجلد. (جلد اول قریب بانتشار و مجلات دیگر زیر چاپ).



- ۱۸- دیوان حکیم عنصری بلخی - باحواشی و تعلیقات و فهارس و لغات و مقابله نسخ معتبر خطی (زیر چاپ).
- ۱۹- السامی فی الاسامی - تألیف میدانی، مهمترین لغت دستگامی تازی پیاری با مقابله اقدم نسخ و فهرست الفبائی لغات تازی با معادل فارسی آن (بشرکت یکتا از فضلاء) (آماده چاپ).
- ۲۰- کشف الایات قرآن کریم - بر اساس کشف الایات فلوگل (زیر چاپ).
- ۲۱- ترجمه تاریخ احمد بن اعثم کوفی - با مقابله نسخه های خطی کهن و مطابقه با متن عربی اصل کتاب (زیر چاپ).
- ۱۲- کلیات دیوان شاه داعی شیرازی و مثنویات سته او - باحواشی و تعلیقات و مقابله اقدم نسخ موجود (زیر چاپ).
- ۲۳- جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله - (تاریخ افرنج و تاریخ غزنویه).
- ۲۴- دیوان مسعود سعد سلمان - باحواشی و تعلیقات و فهارس و لغت نامه (زیر چاپ).
- ۲۵- گنج بازیافته - بخش دوم - شامل احوال و اشعار: کسائی، شهید، رودکی، عسجدی، بهرامی و چند تن دیگر از شاعران قرن چهارم و پنجم هجری (آماده چاپ).
- ۲۶- سفرنامه خوزستان - (آماده چاپ).



خواهشمند است پیش از خواندن کتاب غلطهای زیرین را  
اصلاح فرمائید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۱	ار	از
۱۶	۹	فرقد	فرقد
۱۶	۱۵	چو	چون
۱۷	۶ حاشیه	در آخر راده ۶ اضافه شود: صحیح ظاهراً متلد.	ور
۲۲	۳	وز	دثار <sup>۲</sup>
۲۲	۶	دثار <sup>۱</sup>	چون
۲۳	۷	چو	فقط
۲۴	۵ حاشیه	فقط	مهرگان
۵۲	۱۵	مهربان	ایرانیان
۶۱	۹ حاشیه	ایران	دو
۶۸	۴	در	صهیل
۷۵	۱۴	هیل	خافقین <sup>۲</sup>
۸۱	۱۲	خافقین	شروان
۸۱	۱۸	شیروان	در آخر راده ۱۰ اضافه شود: شاید خافقین.
۸۱	۲۱	نخوانیم و	نخوانیم
۹۵	۱۰	نگرم	نگرم
۹۶	۴	نگرم	۱۳۷۵
۱۰۳	۳	۱۳۸۵	ذره
۱۱۰	۳	دره	برگ برگ
۱۱۲	۹	برگ برگ	ضبط حاشیه راده ۷ بهتر است بامتن تبدیل شود.
۱۱۳	۴	۸-ظاهراً	۷-ظاهراً
۱۱۳	۶ حاشیه	۸-ظاهراً	جا
۱۱۵	۶ حاشیه	حا	ضبط حاشیه یعنی راده ۷ صحیح است تبدیل شود.
۱۱۸	۱۹	بیچاده	بیچاده
۱۲۰	۲	اعتی نه قیس	اعشی نه قیس <sup>۲</sup>
۱۲۷	۶	طهوی	طهوی
۱۲۷	۶ و ۲ حاشیه	طهوی	



صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۲۷	۲ حاشیه	در آخر راده ۲ اضافه شود: شاید اعشی قیس	
۱۲۸	۶ حاشیه	در پایان راده ۱۰ اضافه شود: و در جلد اول	
		جهانگشای جوینی که این بیت و بیت قبل آمده	
		چنین است.	
۱۲۹	۷	چودایره بی	چودایره
۱۳۵	۱۲	دل	ذل
۱۳۷	۴	بوی	بوی
۱۷۰	۵	طوطیان	طوطیکان
۱۷۲	۵	نعمت	نعمت و
۱۸۰	۱۲	مردمان	خردما
۱۸۰	۱۲ حاشیه	در پایان راده ۸ اضافه شود: نسخ دیگر بجز	
		فرهنگ سروری: مردمان	
۲۴۹	آخر حاشیه	حماد بن زید	حماد بن زید
۲۵۲	۹	سلمان	سلیمان
۲۵۵	۱ حاشیه	منتهی الادب	منتهی الارب
۲۶۱	۲۲	عبدالله احمد	عبدالله حمدان
۲۶۲	۱	مغیض	مبیض
۲۶۲	۳	ابی الفضل	الفضل
۲۶۴	۷	در آخر	سطر اضافه شود: بعید نیست که
			اصل اعشی قیس بوده باشد.
۲۶۶	۴ حاشیه	۰۳۷	۷۳۰
۲۶۸	۲۲	رفت	رفت به صفین
۲۶۹	۱۳	منوچهری	منوچهری (منوچهری)
۲۶۹	۱۴	منوچهری	منوچهری (منوچهری)

ضمناً در شماره گذاری کنار صفحات از شماره ۲۳۰ در صفحه ۱۶ تا شماره ۱۲۹۵ در صفحه ۹۷ اشتباهی روی داده است البته نه در اعداد شماره بلکه در محل آن بدین معنی که شماره ها در جای خود نیستند، بیت یا چندبیتی پس و پیش شده اند، چون در تعلیقات ما بشماره گذاری صحیح ابیات اشاره کرده ایم لذا خواهشمند است شماره های مندرج در فاصله این دو صفحه را بدقت اصلاح فرمایند.



## DATE LABEL

[illegible]